



مرکز تحقیقات رایانگی

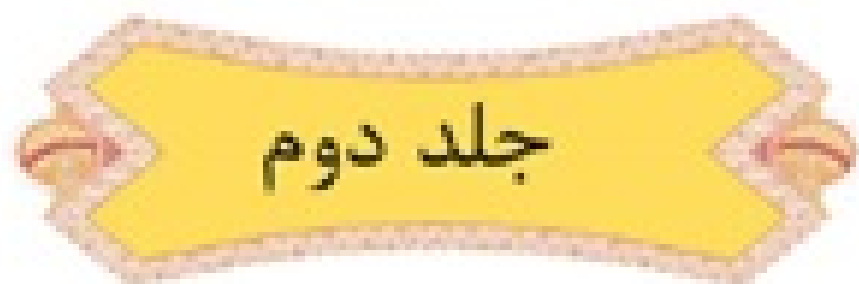
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



خلاصه جلد دوم فارسی اصول شریف کافی
حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کیمیای سعادت : خلاصه مجلدات اصول کافی

نویسنده:

محمد بن یعقوب شیخ کلینی

ناشر چاپی:

عبد الله عصام رودسری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	کیمیای سعادت : خلاصه جلد دوم اصول کافی جلد ۲
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۰	مقدمه
۱۱	واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام
۱۲	روحیکه خدا ائمه را به آن استوار می سازد
۱۳	ائمه صلوات الله علیهم در علم و شجاعت و اطاعت برابرند
۱۵	امامت عهدیست از جانب خدا که برای هر یک از ائمه بسته شده
۱۷	اموریکه امامت امام علیه السلام را ثابت می کند
۱۷	ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش به برادر و عمو و خویشان دیگر
۲۶	اشاره و نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام
۳۴	باب اشاره و نص بر حسن بن علی علیه السلام
۳۶	اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام
۴۰	باب اشاره و نص بر علی بن الحسین صلوات الله علیهما
۴۰	اشاره و نص بر ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
۴۱	اشاره و نص بر ابی الحسن موسی علیه السلام
۴۴	اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام
۵۰	اشاره و نص بر ابی جعفر دوم امام زهیم علیه السلام
۵۳	اشاره و نص بر حضرت ابی الحسن ثالث امام دهم علیه السلام
۵۵	اشاره و نص بر حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام
۵۷	اشاره و نص بر صاحب خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه و علیه السلام
۵۹	ذکر نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند
۶۲	نهی از نام بردن آن حضرت

- باب نادرست درباره غیبت ۶۳
- در امر غیبت ۶۶
- آنچه ادعای امامت راستگو را از دروغگو معلوم میکند ۷۵
- کراهیت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام ۹۹
- بررسی و آزمایش ۱۰۲
- آنکه امامش را شناسد تقدم و تاخر این امر زیانش نرساند ۱۰۳
- کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند ۱۰۷
- کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد و این باب جزء باب سابق است ۱۱۰
- درباره سادات حقشناس و منکر حق ۱۱۲
- آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست ۱۱۳
- زمانی که امام میفهمد امر امامت باو رسیده است ۱۱۶
- حالات ائمه علیهم السلام از نظر سن ۱۱۷
- امام را جز یکی از ائمه غسل نمی دهد ۱۱۹
- کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام ۱۲۰
- کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دلهای ائمه علیهم السلام ۱۲۲
- در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین ۱۲۴
- در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالم دینشان را بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند ۱۲۶
- فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشتگان گام نهند و بر ایشان اخبار آورند ۱۲۷
- جن نزد ائمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در کارهای خود بآنها روی آورند ۱۲۹
- سرچشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است ۱۳۲
- هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست ۱۳۳
- در بیان آنچه وارد شده که حدیث ائمه صعب و مستصعب است ۱۳۴
- خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف ۱۳۷
- حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام ۱۳۹
- همه زمین متعلق بامام علیه السلام ۱۴۲
- روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش ۱۴۳

۱۴۴	باب نادر
۱۴۵	در این باب نکته ها و برگزیده هائیسست از قرآن درباره ولایت
۱۶۸	در روایات برگزیده و کلی راجع به ولایت
۱۷۰	در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری کارشان به ائمه علیه السلام
۱۸۲	باب زندگانی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه
۱۸۶	زندگانی حضرت زهرا، فاطمه علیهما السلام
۱۸۹	زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما
۱۹۱	زندگی حسین بن علی علیهما السلام
۱۹۲	زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام
۱۹۴	زندگانی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام
۱۹۷	زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام
۲۰۱	زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام
۲۱۲	زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام
۲۱۸	زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثانی امام نهم علیه السلام
۲۲۳	زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد امام دهم علیهما السلام والرضوان
۲۲۸	زندگانی حضرت ابی محمد حسن بن علی امام یازدهم علیهما السلام
۲۳۷	زندگانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام
۲۴۹	آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح بامامت آنها
۲۶۰	هرگاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده اوداشته باشند، همانست که درباره او گفته شده
۲۶۱	همه امامان علیهم السلام به امر خدای تعالی قائم و بسویش رهبرند
۲۶۲	صله به امام علیه السلام
۲۷۲	درباره مرکز

کیمیای سعادت : خلاصه جلد دوم اصول کافی جلد 2

مشخصات کتاب

جلد دوم

خلاصه جلد دوم فارسی اصول شریف کافی حضرت علامه مجاهد محمد ابن یعقوب کلینی

با شرح و تعلیق اثر عبدالله عصام رودسری

ص: 1

اشاره

« بسم الله الرحمن الرحيم »

این اثر را نگارنده تقدیم می نماید به ذات اقدس احدیت و تمامی مقدسین درگاه او و در صدر آنان محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم و امید دارد تا مورد رضایت خدا و رسول او و ائمه اطهار و مقربین درگاه آنان واقع شود و خداوند علی اعلی، اجرت عمل و تلاش او را فرج مهدی آل محمد علیه السلام و عجل فرجهم قرار دهد. آمین آمین آمین یا رب العالمین.

عبدالله عصام رودسری

ص: 2

پس تو ای عاقل دانا و خردمند در رابطه با موضوع احادیث و روایات وارده توجه نما که نگارنده حذف می نماید تمامی آن روایاتی را که دلالت دارد بر تحریفی بودن قرآن مجید به واسطه تعصب شدیدتی که راجع به عظمت کتاب خدا دارد و به هیچ وجه نمی پذیرد روایاتی را که موید این موضوع کفرآمیز باشد هرچند مخلوط باشد با روایاتی که قسمتی از آن صحیح است زیرا اعتقاد دارد امام معصوم آن قسمت صحیح را که با این تحریف کفرآمیز جعل شده است را یا خود در طی روایتی دیگر یا دیگر امامان در روایات دیگر بیان نمودند و نیز رد می نماید روایاتی را که دلالت می نماید که امام معصوم به واسطه تقیه احکام شریعت یا تفسیر قرآن را یا چند...؛ را بر ضد هم بیان داشته اند زیرا از منزلت و شأن امام به دور است که خلاف واقع کلامی را بیاورد ولی می پذیرد تفاسیر و تعابیر متفاوت را که امام معصوم به لحاظ درجات ایمانی و تفاوت مخاطبین بر اساس حقایق قرآن به کسانی که به حضور حضرت مشرف می شده اند بفرماید یعنی حقایق ظاهر و باطن قرآن را که همگی منطبق بر حقیقت است را با توجه به وضعیت مخاطبان خود به آن ها شرح فرماید مثلاً- در شرح (کونوا مع الصادقین)، به غیر اهل ولایت بفرماید یعنی با انسان های صادق و راست گو باشید و این معنی بر خلاف آیات نیست زیرا مسلمان بایستی با تحری حقیقت دریابد که نماد راستی و صداقت و درستی محمد آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم هستند و نیز به اهل ولایت بفرماید که مقصود از صادقین محمد و آل محمد علیهم السلام و عجل فرجهم هستند پس این تفاسیر بر ضد هم نیستند بلکه در عرض هم و در راستای یکدیگر هستند یعنی با توجه به مخاطبان خود متفاوت ولی همگی در راستای بیان حقایق کتاب خدا است و یا رد می نماید تمامی روایاتی را که دلالت دارد بر علم مطلق امور غیبی تا قیامت که دلالت دارد بر جبر اعمال چه این علم را به خدا منتسب نمایند و چه به امام معصوم و رسول خدا علیهم السلام و عجل فرجهم زیرا مخالف است با اصل اختیار در اعمال و اختیار پیروی انسان ها از عقل برای رستگاری و دوری از هوی و هوس به منظور دوری از دوزخ و نیز روایاتی که برآمده و نتیجه ی آنست که این فراز در قرآن نبوده و دشمنان آن را حذف کردند مانند موضوع جفر و محدث و یا روایاتی که در شأن امام معصوم نیست و سپس در اطراف آن تأویل و توجیه داشته باشند و تسری بدهد مخاطب ارجمند در این راستا بر تمامی امور دیگر اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم یا رب العالمین پس چون آگاه شدی تو ای عاقل دانا و خردمند به علت حذف تعدادی از این گونه روایات پس در ادامه توجه نما به گزیده روایات عظیم وارده ی دیگر که سرور دوستان آل محمد یعنی حضرت علامه کلینی رحمه الله علیه نقل نموده است.

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله اعصام رودسری

واگذاری امر دین به پیغمبر و ائمه علیهم السلام

ابواسحاق نحوی گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و شنیدم می فرمود: خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود تربیت کرد و سپس فرمود ((تو دارای خلق عظیمی هستی 4 سوره 68)) و آنگاه امور امت را باو واگذار کرد و فرمود ((هر چه را پیغمبر برای شما آورد بگیری؛ و از هر چه منعتهان کند باز ایستید 7 سوره 59)) و باز فرمود ((هر کس از رسول خدا اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است 80 سوره 4)) سپس امام فرمود: پیغمبر خدا کار را بعلی واگذار کرد و او را امین شمرد، شما (شیعیان) تسلیم شدید و آن مردم (اهل سنت) انکار کردند، بخدا ما شما را دوست داریم که هرگاه بگوئیم بگوئید، و هرگاه سکوت کنیم، سکوت کنید، و ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم، خدا برای هیچکس در مخالفت امر ما خیری قرار نداده است.

شیخ صدوق (رحمه الله علیه) در رساله عقایدش گوید: اعتقاد ما شیعیان درباره غلات و مفوضه این است که ایشان کافرند و بدتر از یهود و نصاری و مجوس و همه بدعت گزاران و گمراهان، زیرا هیچکس مانند ایشان خدا را کوچک نکرده است تا آنجا که گوید: امام رضا علیه السلام در دعایش میفرمود:

خدایا من از هر توان و نیروئی بیزاری جویم و بسوی تو گرایم، توان و نیروئی جز از جانب تو نیست، خدایا من بسوی تو بیزاری میجویم از کسانی که برای ما آنچه را سزاوار نیست ادعا می کنند، خدایا من به سوی تو بیزاری می جویم از کسانی که درباره ما آنچه را خود نگوئیم میگویند، خدایا آفرینش مخصوص تو و روزی از جانب تو است، ترا می پرستم و از تو یاری می جویم، خدایا تو خالق ما و خالق پدران پیشینیان و پدران آیندگانی، ربوبیت جز برای تو سزاوار نیست و خدائی جز ترا نشاید...

شیخ مفید (قده) فرماید: غلات مسلمان نما همان کسانی که امیرالمؤمنین و امامان از فرزندانش را بخدائی و پیغمبری نسبت دهند و ایشانرا در فضیلت دین و دنیا، بیشتر از مقدار واقعش ستایند، ایشان گمراه و کافرند و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان کشتن و سوختن آنها را داده است.

(در اینکه ائمه به کدام دسته از گذشتگان می مانند و کراهت قول بنبوت ایشان)

1 امام صادق علیه السلام فرمود: درباره ما بدانستن حلال و حرام باید توقف کرد. اما نبوت، نه (ما تنها حلال و حرام می دانیم و پیغمبر نیستیم).

2 ایوب بن حر گوید شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: خدای عز ذکرة با پیغمبر شما پیغمبران خاتمه داد، پس از او هرگز پیغمبری نباشد و با کتاب شما (قرآن) بکتاب آسمانی خاتمه

داد، پس بعد از آن هرگز کتابی نباشد، و بیان همه چیز را در آن نازل فرمود، و آفرینش شما و آسمانها و زمین و خبر پیش از شما و داوری میان شما و خبر بعد از شما و موضوع بهشت و دوزخ و پایان کار شما در قرآن هست .

3بریدن بن معاویه گوید: از امام باقر و امام صادق علیه السلام پرسیدم که مقام و منزلت شما چیست ؟ و بکدام کس از گذشتگان میمانید؟ فرمود: مانند همدم موسی (جناب خضر یا یوشع) و ذوالقرنین که هر دو عالم بودند ولی پیغمبر نبودند.

4سدیر گوید، بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردمی عقیده دارند که شما خدا و معبودید و برای دلیل عقیده خود این آیه قرآن را می خوانند: (((اوست که در آسمان معبود است و در زمین معبود است 84 سوره 43، (اینها گمان می کنند که معبود زمین امامانند) امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بیناییم، پوست و گوشتم، خون و مویم از اینان بیزار است و خدا از ایشان بیزار باشد، اینان دین من و دین پدران مرا ندارند. خدا در روز قیامت، مرا با آنها گرد هم نیاورد، جز آنکه بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: مردمی نزد ما هستند که عقیده دارند شما پیغمبرید! و این آیه قرآن را برای دلیل سخن خود قرائت می کنند: (((ای رسولان از چیزهایی پاکیزه بخورید و کار شایسته کنید که من بکردار شما دانایم سوره 23))) امام فرمود: ای سدیر! شنوایی و بیناییم، مو و پوستم، گوشت و خونم از اینها بیزار است و خدا و رسولش از اینان بیزار باشد، اینها بدین من و دین پدرانم نیستند، خدا در قیامت مرا با ایشان گرد هم نیاورد جز اینکه بر آنها خشمگین باشد. عرض کردم: پس شما چه موقعیتی دارید؟ فرمود: ما خزانه دار علم خدائیم، ما مترجم امر خدائیم، ما مردمی معصوم هستیم، خدای تبارک و تعالی مردم را بفرمانبری ما امر فرموده و از نافرمانی ما نهی نموده است، ما حجت رسائیم بر هر که زیر آسمان و روی زمین است .

روحیکه خدا ائمه را به آن استوار می سازد

1ابوبصیر گوید: از امام صادق علیه السلام قول خدایتعالی (((و همچنین روحی از امر خود را بسویت وحی کردیم، تو نمیدانستی کتاب و ایما چيست؟ 52 سوره 42))) را پرسیدم. فرمود: آن مخلوقیست از مخلوقات خدای عزوجل، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل، که همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به او خبر میدهد و رهبریش می کند و همراه امامان پس از وی هم می باشد.

2اسباط بن سالم گوید: من حاضر بودم که مردی از اهل بیت (شهری در کنار فرات بوده) از امام علیه السلام درباره قول خدای عزوجل (((و همچنین روحی از امر خود را بسوی

تو وحی کردیم))) پرسید امام فرمود: از زمانیکه خدای عزوجل آن روح را بر محمد صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، به آسمان بالا نرفته است و آن روح در ما هست .

3 ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل (((از تو درباره روح می پرسند بگو روح از امر پروردگار من است 87 سوره 17))) پرسیدم فرمود: آن مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراه ائمه است و آن از عالم ملکوت است (یعنی آسمانی و روحانی است).

4 ابو بصیر گوید: شنیدم از امام صادق علیه السلام درباره یساءلونک عن الروح قل الروح من امر ربی))) می فرمود: مخلوقی است بزرگتر از جبرئیل و میکائیل که همراه هیچ یک از پیغمبران گذشته جز محمد صلی الله علیه و آله نبوده است ، و آن همراه ائمه می باشد و ایشان را رهبری می کند، چنان نیست که هر چه طلب شود، بدست آید (پس همراهی این روح با پیغمبر و امامان فضلی است از خدای تعالی که به هر کس خواهد عطا کند، و با طلب و کوشش بدست نیاید).

5 سعد اسکاف (کفاش) گوید: مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و درباره روح پرسید که آیا او همان جبرئیل است؟ امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: جبرئیل علیه السلام از ملائکه است و روح غیر جبرئیل است و این سخن را تکرار فرمود او عرض کرد: سخن بزرگی گفتم!! هیچکس عقیده ندارد که روح غیر از جبرئیل است . امیرالمؤمنین به او فرمود: تو خود گمراهی و از اهل گمراهی روایت می کنی خدای تعالی به پیغمبرش صلی الله علیه و آله می فرماید: (((فرمان خدا آمد نیست ، آن را بشتاب نخواهید، خدا منزله است و از آنچه مشرکان باوی انباز می کنند برتر است ، ملائکه روح را فرو می آورند 1 سوره 16 ، پس روح غیر از ملائکه صلوات الله علیهم می باشد.

ائمه صلوات الله علیهم در علم و شجاعت و اطاعت برابرند

1 امام صادق علیه السلام درباره آیه (((کسانیکه ایمان آوردند و فرزندانشان هم در ایمان از آنها پیروی کردند، فرزندانشان را به ایشان ملحق کنیم و از عملشان چیزی کمشان ندهیم (یعنی بحساب فرزندانشان نگذاریم)))) (21 سوره 52))) فرمود: کسانیکه ایمان آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنینند، و فرزندان او، ائمه و اوصیاء صلوات الله علیهم باشند که خدا فرماید: به آنها ملحق میکنیم و جحتی را که محمد صلی الله علیه و آله درباره علی آورده ، نسبت به اولادش کاهش ندهیم و حجت همه یکی است و طاعتشان هم یکی است .

2 حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ما خانواده در علم و شجاعت برابریم و در بخشیدن (علم و مال به مردم) بهر اندازه که دستور داریم ، می بخشیم .

3 حارث بن مغیره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابن مسکان ، عن الحارث بن المغیره ، عن ابي عبد الله عليه السلام قال : سمعته يقول : قال رسول الله صلى الله عليه و آله فرمود: ما نسبت به امر و فهم و حلال و حرام در یک روش هستیم و اما پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی فضیلت خود را دارند.

(امام علیه السلام امام پس از خود را می شناسد و آیه ((خدا به شما فرمان می دهد که امانات را به اهلش پردازید درباره آنها نازل شده است)

1 برید عجلی گوید: از امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((خدا بشما فرمان می دهد که امانتها را به صاحبانش برسانید و چون میان مردم داور شدید بعدالت حکم کنید 62 سوره 4)) پرسیدم فرمود: خدا ما را قصد کرده است ، که باید امام پیشین کتابها و علم و سلاح را به امام بعد از خود برساند ((و چون میان مردم داور شدید به عدالت حکم کنید)) یعنی به آنچه دست شماست (از احکام و قوانین خدا حکم کنید) سپس خدای تعالی به مردم فرماید: ((کسانیکه ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و رسول و والیان امر از خودتان را اطاعت کنید 63 سوره 4 خدا خصوص ما را قصد کرده ، (مائیم والیان امر) خدا همه مؤمنین را تا روز قیامت به اطاعت از ما امر فرموده ((و چون از نزاع و اختلاف درباره امری ترسیدید، آن را به خدا و رسول و والیان امر از خود ارجاع دهید آیه 59 سوره 4)) این گونه نازل شده است چگونه ممکن است خدای عزوجل به اطاعت والیان امر فرمان دهد و نزاع و اختلاف با ایشان را رخصت فرماید؟! همانا امر با رجاع نسبت به مأمورینی است که به آنها گفته شده ((اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول و والیان امر از خود را)). نگارنده این روایت را من باب نمونه مذکور نموده و این روایت و تمامی روایات مانند آن که دلالت دارد بر اینکه قرآن تحریف شده است را جعلی می داند و هیچ شکی در آن نیست و در این روایت هم فراز آخر اولی الامر در این روایت وجود ندارد پس روایت جعلی است.

2 احمد بن عمر گوید: از امام رضا علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((خدا شما را امر می کند که امانتها را بصاحبانش رد کنید 52 سوره 4)) پرسیدم ، فرمود: ایشان ائمه از آل محمد صلی الله علیه و آله می باشند که باید هر امامی امانت را به امام بعد از خود بسپارد، به دیگری ندهد و از امام هم دریغ ندارد.

امامت عهدیست از جانب خدا که برای هر یک از ائمه بسته شده

1 ابو بصیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که نام اوصیاء را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم. حضرت فرمود: نه به خدا، ای ابا محمد، تعیین امام باختیار ما نیست، اینکار تنها بدست خداست که درباره هر یک پس از دیگری فرو می فرستد.

توضیح اسماعیل فرزند ارشد امام صادق علیه السلام است که در زمان حیات امام وفات یافت، با وجود این طایفه اسماعیلیه او را امام می دانند، در این مجلس هم ابو بصیر امامت را برای او نام برد و حضرت صادق رد فرمود.

2 عمر بن اشعث گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: شما گمان می کنید هر کس از ما امامان که وصیت می کند، به هر کس می خواهد وصیت می کند؟! نه بخدا، چنین نیست، بلکه امر امامت عهد و فرمانی است از جانب خدا و رسولش صلی الله علیه و آله برای مردی پس از مردی (از ما خانواده) تا بصاحبش برسد (یعنی تا برسد به امام دوازدهم و یا اینکه امر امامت بدست خدا و رسول است تا به اهل و مستحقش برسد).

(ائمه علیهم السلام جز بعهد و فرمان خدا کاری را انجام نداده و نمی دهند و از آن تجاوز نمی کنند)

1 امام صادق علیه السلام فرمود: خدای عزوجل پیش از وفات پیغمبر، مکتوبی بر او نازل کرد و فرمود: ای محمد! این است وصیت من به سوی نجیبان و برگزیدگان از خاندان تو، پیغمبر گفت: این جبرئیل نجیبان کیانند؟ فرمود: علی بن ابیطالب و اولادش علیهم السلام، و بر آن مکتوب چند مهر از طلا بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و دستور فرمود که یک مهر آنرا بگشاید و بآنچه در آنست عمل کند، امیرالمؤمنین علیه السلام یک مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس آن را به پسرش حسن علیه السلام داد، او هم یک مهر را گشود و به آن عمل کرد، سپس او آن را به حسین علیه السلام داد، او یک مهر را گشود و در آن دید نوشته است: با مردمی بطرف شهادت برو، برای آنها شهادتی جز با تو نیست، و خود را به خدای عزوجل بفروش، او هم انجام داد، سپس آن را به علی بن الحسین علیه السلام داد. او نیز یک مهر گشو و دید در آن نوشته است: سر بزیر انداز و خاموشی گزین و در خانه ات بنشین، و پروردگارت را عبادت کن تا مرگ فرا رسد، او هم انجام داد سپس آن را به پسرش محمد بن علی علیه السلام داد، او یک مهر را گشود، دید نوشته است: مردم را حدیث گو و فتوی ده و جز از خدای عزوجل مترس: هیچکس علیه تو راهی نیابد، او هم عمل کرد و سپس آن را به

پسرش جعفر علیه السلام داد، او هم یک مهر گشود، دید در آن نوشته است، مردم را حدیث گو و فتوی ده و علوم اهل بیت خود را منتشر کن و پدران نیکو کارت را تصدیق نما و جز از خدای عزوجل مترس که تو در پناه و امانی، او هم عمل کرد و سپس آن را به پسرش موسی علیه السلام داد (یعنی من هم عمل کردم و سپس آنرا پسرم موسی علیه السلام خواهم داد، راوی عبارت را تغییر داده است) و همچنین موسی به امام بعد از خود می دهد و تا قیام حضرت مهدی صلی الله علیه و آله اینچنین است

2- حمران به امام باقر علیه السلام عرض کرد: قربانت گردم بمن خبر دهید که موضوع نهضت علی و حسن و حسین علیهم السلام و قیام ایشان برای دین خدای عزوجل و مصیبت‌هایی که دیدند، از کشته شدن بدست طغیانگران و پیروزی آنها بر ایشان تا آنجا که کشته شدند و مغلوب گشتند چگونه بود؟ امام باقر علیه السلام فرمود: ای حمران: خدای تبارک و تعالی آن مصیبت را بر ایشان مقدر کرد و حکم فرمود و امضاء نمود و حتمی ساخت، و سپس اجرا کرد (بصیرت و علمی که از رسول خدا دریافتند بودند قیام کردند و هرکس از ما امامان هم که خاموش بود از روی علم (الهی) خاموش بود.)

شرح موضوع عظیم رجعت: و آن یکی از مسائل مذهبی است که در کتب اعتقادیه ذکر می شود و مقصود از رجعت بازگشت بعضی از ائمه و جمعی از مؤمنین و کافران است بدنیای پیش از قیامت، تا مؤمنین از آنها انتقام گیرند و بدولت حقه شادمان باشند.

موضوع رجعت از عقاید مخصوص به امامیه است که بر آن اتفاق دارند، اخبار در این باره متواتر است و برخی از آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد، علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در جلد 13 بحار الانوار بیش از دوست حدیث از چهل و چند اصل معتبر در اثبات رجعت ذکر می کند، مجلسی (رحمه الله علیه) می گوید: اصل موضوع رجعت مورد اتفاق علماء شیعه است، ولی درباره خصوصیات آن، اخبارش اختلاف دارد، مثل اینکه: آیا رجعت همزمان با ظهور امام قائم علیه السلام است یا جلوتر و یا عقب تر است و نیز در مدت رجعت هر یک اختلافست ولی تحقیق این خصوصیات لزومی ندارد و ایمان اجمالی به آن کافی است.

روایتی که در موضوع رجعت ما را با استدلالی متین و دندان شکن مواجه می کند این است: ابوبصیر (الصباح) گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ((درباره بازگشتنها از من سؤال می کنی؟ گفتم آری، فرمود: آن از قدرتست و جز قدریه منکر آن نباشند، چنین قدرتی را انکار مکن)) چنانچه در موضوع معاد و زنده شدن روز قیامت آیات شریفه آخر سوره یس قدرت خدا را دلیل آن می داند، در این روایت هم دلیل آن می داند،

در این روایت هم دلیل رجعت را همان قدرت خدا ذکر می کند، یعنی خداوندی که آن قدرت و توانائی داشت که انسان را در ابتدا بدون هیچ سابقه و نمونه ای خلق کند، می تواند او را رجعت دهد و یا در قیامت دوباره زنده کند.

اموریکه امامت امام علیه السلام را ثابت می کند

1 ابو بصیر گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: قربانت گردم، امام بچه دلیل شناخته شود؟ فرمود: بچند خصلت: اولش اینکه: چیزی از پدرش که با او اشاره داشته باشد در باره اش پیشی گرفته باشد (مانند تصریح بر امامت و وصیت درباره او و سپردن علم و سلاح و سایر نشانه های امامت باو) تا برای حجت باشد و از هر چه پرسند فوراً جوابگوید و اگر در محضرش سکوت کنند. او شروع کند و از فردا خبر دهد و بهر لغتی با مردم سخن گوید، سپس بمن فرمود: ای ابا محمد! پیش از آنکه از این مجلس برخیزی نشانه دیگری بتو می نمایم.

طولی نکشید که مردی از اهل خراسان وارد شد و بلغت عربی با حضرت سخن گفت و امام علیه السلام بفارسی جوابش داد، مرد خراسانی گفت: قربانت گردم، بخدا من از سخن گفتن بلغت خراسانی با شما مانعی نداشتم جز اینکه گمان می کردم شما آن لغت را خوب نمی دانید، فرمود: سبحان الله! اگر من نتوانم خوب جوابت گویم چه فظیلتی بر تو دارم؟! سپس بمن فرمود: ای ابا محمد: همانا سخن هیچیک از مردم بر امام پوشیده نیست و نه سخن پرندگان و نه سخن چارپایان و نه سخن هیچ جاننداری، پس هر که این صفات را نداشته باشد، امام نیست.

ثبوت امامت در اعقاب و عدم رجوعش به برادر و عمو و خویشان دیگر

1 امام صادق علیه السلام فرمود: بعد از امام حسن و امام حسین، امامت هرگز بدو برادر نمیرسد، و از دوران علی بن الحسین، چنانکه خدای تبارک و تعالی فرماید جاری گشت: ((خویشاوندان در کتاب خدا بیکدیگر سزاوارترند 75 انقال و 6 اءحزاب)) پس از دوران علی بن ابی الحسین علیه السلام امامت جز در میان فرزندان و فرزندان آنها نباشد (یعنی پشت پشت از پدر پیسر رسد).

ابن بزیع از امام رضا علیه السلام سؤال کرد: آیا امامت به عمو و دائی (امام سابق) می رسد؟ فرمود: نه گوید: عرض کردم. به برادر؟ فرمود: نه؛ عرض کردم: پس به کی می رسد؟ فرمود: به پسر من و

در آن روز امام رضا علیه السلام پسری نداشت. (مفهوم کلام حضرت رضا علیه السلام آن است که امام تعیین و مشخص شده از ناحیه ی خداوند متعال است)

(مواردی که خدای عزوجل و رسولش بر ائمه علیهم السلام یکی پس از دیگری تصریح کرده اند)

1 ابو بصیر گوید: از امام صادق درباره قول خدای عزوجل ((خدا را فرمان برید و پیغمبر و کارداران خود را فرمان برید 59 نساء)) پرسیدم ، فرمود: درباره علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است (زیرا در آن زمان همان سه نفر از ائمه حاضر بودند)، به حضرت عرض کردم : مردم می گویند: چرا علی و خانواده اش در کتاب خدای عزوجل برده نشده ؟ فرمود: به آنها بگو: آیه نماز، بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و سه رکعتی و چهار رکعتی آن نام برده نشده تا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله خود برای مردم بیان کرد و آیه زکوه بر آن حضرت نازل شد و نامبرده نشد که زکوه از هر چهل درهم یک درهم است ، تا اینکه خود پیغمبر آن را برای مردم شرح داد و امر بحج نازل شد و به مردم نگفت هفت دور طواف کنید تا اینکه

خود پیغمبر صلی الله علیه و آله برای آنها توضیح داد.

و آیه ((اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم)) نازل شد و درباره علی و حسن و حسن نازل شد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام فرمود: ((هر که من مولا و آقايم علی مولا و آقا است)) و باز فرمود: در کتاب خدا و اهل بیتم به شما سفارش می کنم . من از خدای عزوجل خواسته ام که میان آنها جدائی نیندازد تا آنها را در سر حوض به من رساند، خدا خواسته مرا عطا کرد، و نیز فرمود: شما چیزی به آنها نیاموزید که آنها از شما دانانترند، و باز فرمود: آنها شما را از در هدایت بیرون نکنند و بدر گمراهی وارد نسازند.

اگر پیغمبر خاموشی می گزید و درباره اهلبیتش بیان نمی کرد، آل فلان و آل فلان آن را برای خود ادعا می کردند، ولی خدای عزوجل برای تصدیق پیغمبرش بیان آن حضرت را (که مقصود آل پیغمبر است نه آل فلان و فلان) در کتابش نازل فرمود ((همانا خدا می خواهد ناپاکی را از شما اهل این خانه ببرد و پاکیزه تان کند، پاکیزه کامل 33 سوره احزاب) در خانه ام سلمه و علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام بودند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را زیر عبا گرد آورد و سپس فرمود: خدایا هر پیغمبری اهل و حشمتی داشت ، و اهل و

حشم من اینهايند، ام سلمه گفت: من از اهل شما نيستم؟ فرمود: تو به خوبي مي گرائي، ولي اينها اهل و حشم من هستند.

بنابراين چون پيغمبر صلي الله عليه و آله وفات يافت، براي پيشوايي مردم، علي از همه مردم سزاوارتر بود، بجهت تبليغات بسياري كه رسول خدا صلي الله عليه و آله نسبت به او فرموده بود، و دست او را گرفته و در ميان مردم پياداشته بود، و چون علي درگذشت، نمي توانست و اقدام هم نمي كرد كه محمد بن علي و نه عباس بن علي و نه هيچيك از پسران ديگرش را (غير از حسين عليهما السلام) در اهل پيغمبر داخل كند، زيرا در آنصورت حسن و حسين مي گفتند: خدای تبارك و تعالی آیه اهلبيت را درباره ما نازل فرمود، چنانكه درباره تو نازل كرد و مردم را باطاعت ما امر كرد، چنانكه باطاعت تو امر فرمود، و رسول خدا صلي الله عليه و آله نسبت به ما تبليغ كرد، چنانكه نسبت به تو، تبليغ فرمود و خدا ناپاكي را از ما برد چنانكه از تو برد، و چون علي درگذشت، حسن عليه السلام بامامت سزاوارتر بود براي بزرگساليش و چون وفات نمود، نمي توانست و اقدام هم نمي كرد كه فرزندان خودش را در امر امانت داخل كند و در ميان آنها قرار دهد، در صورتی كه خدای عزوجل می فرماید: ((خويشاوندان در كتاب خدا به يكديگر سزاوارترند)) زيرا در آن صورت حسين عليه السلام می گفت: خدا مردم را به اطاعت من امر نمود، چنانكه به اطاعت تو و اطاعت پدرت امر فرموده و رسول خدا صلي الله عليه و آله درباره من هم تبليغ کرده، چنانكه درباره تو و پدرت تبليغ فرموده و خدا ناپاكي را از من برده، چنانكه از تو و پدرت برده است، پس چون امامت به حسين رسيد، هيچ يك از اهل بيت او نمي توانست بر او ادعا كند، همچنانكه او بر برادر و پدرش ادعا مي كرد، اگر آن دو مي خواستند امر امامت را از او به ديگري بگردانند، ولي آنها چنين كاري نمي كردند، سپس زماني كه امامت به حسين عليه السلام رسيد، معنی و تاءويل آیه ((و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی كتاب الله)) جاري گشت، و بعد از حسين به علي بن الحسين رسيد، و بعد از علي بن الحسين به محمد بن علي رسيد، آنگاه امام فرمود: مقصود از ناپاكي همان شك است، به خدا كه ما درباره پروردگار خود هرگز شك نكنيم.

شرح جمله ((من كنت مولاة فعلى مولاة)) كه در اين روايت از قول پيغمبر اكرم (صلي الله عليه و آله) نقل شد، سخن روز غدير آن حضرت است كه از بزرگترين ادله امامت و خلافت اميرالمؤمنين عليه السلام بشمار مي آيد.

علامه مجلسي (رحمه الله عليه) در اينجا توضيح مفصلي در اين باره مي دهد كه ما خلاصه و عصاره آن را ذكر مي كنيم: استدلال به خبر غدير براي امامت آن حضرت به دو مطلب توقف دارد. 1 اثبات اصل خبر و صدور آن كلمات از پيغمبر صلي الله عليه و آله 2 اثبات دلالت آن بر امامت و خلافت آن حضرت: در قسمت اول گمان ندارم

هیچ خردمندی در ثبوت و تواتر این خبر شک و تردید کند، تا آنجا که ابن جزری شافعی در رساله ((اسنی المطالب)) خود متواتر بودن این حدیث را ثابت کرده و منکرش را جاهل و متعصب نامیده است، و دانشمندان بزرگ عامه مانند ابن اثیر در جامع الاصول و بغوی در مصابیح و ابن حجر در فتح الباری، از صحیح ترمذی بسندهای خود از زیدبن ارقم نقل کرده اند.

سید مرتضی در کتاب شافی گوید: صدور اصل خبر غدیر ظاهر و معلومست مانند غزوات پیغمبر اصل قضیه حجه الوداع و احوال معروف آن حضرت و دلیل دیگر بر صحت این خبر اجماع شیعه و سنی است بر نقل آن، چه آنکه اعتراض و اشکال عامه بر دلالت این خبر دلیل تصدیق به صدور آن است و دلیل دیگرش اخبار متظافری است که احتجاج امیرالمؤمنین علیه السلام را در شوری بیان می کند، که آن حضرت در شوری فرمود: شما را به خدا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفته و گفته باشد: من كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. همه گفتند: نه، به خدا، و چون آن مردم مشهور و معروف شوری اعتراف کردند و دیگری هم که بعد از آن خبر را شنیدند، انکار نکردند با وجود اینکه می دانیم بسیار می خواستند اگر آن سخن دروغ باشد، انکار کنند، موجب یقین به صحت آن خبر می گردد.

و اما در مقام دوم که مقام اثبات دلالت این خبر است بر امامت، چون بعضی از متعصبین عامه که نتوانسته اند اصل خبر را انکار کنند گفته اند: کلمه ((مولی)) در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله معنی امامت و ولایت را نمی فهماند، بدین جهت علماء ما رضوان الله علیهم اجمعین از چند راه شبهه را حل کرده و توضیح داده اند.

اول طریقه این است که گویا شیخ صدوق علیه الرحمه مبتکر آن بوده و در معانی الاخبار و خصالش بیان کرده است، و آن طریقه این است که: کلمه ((مولی)) در لغت عربی علاوه بر اینکه در معنی صاحب اختیار و سرپرست و اءولی به تصرف استعمال می شود، به معانی دیگری هم بکار می رود: 2 بنده، 3 آزاد شده 4 هم سوگند 5 آزاد کنند 6 مالک 7 همسایه 8 داماد 9 جلو 10 دنبال 11 پسر عمو 12 نعمت پرورده 13 دوست 14 ناصر و یاور. اما مسلم است که قرائن حال و مقام اقتضا می کند که هیچیک از آن معانی جز معنی اول مقصود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نبوده است، زیرا نسبت به معنی دوم و سوم و چهارم پیدا است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنده و آزاد شده و هم قسم کسی نبوده است تا در آن موقع حساس بفرماید: هر کس من هم قسم او بوده ام، علی هم قسم اوست. و اما 8 معنی دیگر (آزاد کننده، مالک، همسایه، داماد، جلو، دنبال، پسر عمو، نعمت پرورده) بسیار واضح است که اراده آنها توضیح و اضحاف و بلکه سخنی است بیهوده و خنده آور که از هیچ عاقلی صادر نمی شود، مگر ممکن است انسان عاقل مردم را در شدت گرما وسط بیابان گرد آورد و بگوید: هرکس

من همسایه او هستم علی همسایه اوست یا آنکه هر کس را که من پسر عمو هستم ، علی هم پسر عمویش هست ، باقی می ماند معنی دوست و یاور که بیشتر عامه به آن تمسک کرده اند. ولی بر هیچ خردمندی پوشیده نیست که برای بیان این معنی پیغمبر صلی الله علیه و آله باید به علی علیه السلام سفارش کند که هر کس را من دوست می داشتم و یاری می کردم تو هم دوست داشته باش و یاری کن ، نه آنکه مردم را گرد آورد و با آنها چنین سخنی بگوید و اگر بگوئید مقصود یآوری امراء است از رعایا و جلب دوستی رعایا نسبت به امرا، در این صورت دلیل بر گفته ما و امامت و خلافت آن حضرت است و نیز می گوئید: هر گاه سلطانی رعیت خود را نزدیک وفاتش جمع کند و دست یکی از خویشان و نزدیکانش را بگیرد و بگوید: هر که را من دوست و یاورش بوده ام ، این شخص دوست و یاور اوست ، با توجه به اینکه چنین سخنی را درباره دیگری نگفته و برای جانشینی خودش هم هنوز کسی را انتخاب نکرده است ، هر کسی از این بیان معنی جانشینی و خلافت و ترغیب رعیت را به امثال فرمان و دوستی او می فهمد.

دوم در روایات بسیاری که عامه و خاصه نقل کرده اند چنانست که : پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش از آنکه آن جمله را درباره علی بفرماید، فرمود: اءلست اولی بکم من انفسکم ؟ ((من نسبت به شما از خود شما اولی نیستم؟)) همه گفتند: چرا، سپس فرمود: هر که را من مولای او هستم علی مولای اوست و بسیار روشن است که آن اولویتی را که ابتداء از مردم ، برای خود اقرار گرفته است ، همان اولویت و سرپرستی و صاحب اختیاری است که در جمله بعد برای علی علیه السلام ثابت می کند.

سوم کلمه مولی در معنی اولی بتصرف حقیقت است و معانی دیگر از فروع این معنی است و محتاج به اضافه قیدی دیگر است و نیز محتاج به عنایت و قرینه است ، زیرا مالک را مولی گویند، چون نسبت به مملوک اولویت دارد و مملوک را مولی گویند. چون به اطاعت مالک اولی است و همچنین همسایه و هم قسم را مولی گویند چون آنها به یاری هم قسم و همسایه خویش اولویت دارند و همچنین نسبت به معانی دیگر پس چون لفظ مولی در معنی اول حقیقت است و قرینه ئی برای معانی دیگر نیست باید بر آن معنی حمل شود، و اگر معنی دوست و یاور را ادعا کنند می گوئیم : اگر معنی مولی سرپرست و اولی بتصرف باشد، مقصود پیغمبر صلی الله علیه و آله اینست که مردم او را دوست بدارند و متابعت کنند و یاری نمایند و اگر معنی مولی دوست و یاور باشد، مقصود اینست که : علی علیه السلام یاور و دوست مردم است و پیداست که دعائی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به لفظ ((الهم و ال من و الاه و عاد من عاده)) می فرماید با معنی اول مناسب است نه با معنی دوم .

چهارم اخباری که از طریق عامه و خاصه رسیده است به اینکه آیه شریفه الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی 3 سوره مائده ((امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را

بر شما تمام کردم، در روز عید غدیر نازل شده است دلالت دارد بر اینکه کلمه ((مولی)) در سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله در معنی امامت و خلافت به کار رفته است و مقصود آن حضرت از آن عمل در آن خطبه تعیین جانشین خود و حجت خداست بر مخلوق، زیرا امری که کامل کننده دین و نعمت خدا باشد، جز نصب امام و پیشوای روحانی برای مردم نتواند بود.

پنجم یکی از آیات دیگری که در آن روز نازل شد، این آیه شریفه است یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ای پیغمبر آنچه از پروردگارت بتو نازل شده به مردم برسان، اگر انجام ندهی، پیام وی را نرسانیده‌ای، خدا ترا از شر مردم حفظ می‌کند مفسرین گویند: تهدیدی که خدای تعالی پیغمبرش را می‌فرماید، با وعده حفظ و نگهداری او بزرگتر دلیل بر این است که: امر مهمی که خدا در این آیه پیغمبرش را می‌فرماید، با وعده حفظ و نگهداری او، بزرگتر دلیل بر این است که: امر مهمی که خدا در این آیه به پیغمبرش تذکر می‌دهد، موضوع تعیین امام و جانشین است که اگر انجام نشود، زحمات بیست و سه ساله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، پس از مرگش به هدر می‌رود، و مردم یکباره به جاهلیت خود بر می‌گردند، و مثل اینست که پیغمبر رسالت و پیام خدا را نرسانیده است، و نیز چون امیر المؤمنین علیه السلام به واسطه جنگهای معروف و مشهورش که پایه اسلام را محکم کرده بود. در دل منافقین کینه و خشمی ایجاد نموده بود. که در اواخر عمر پیغمبر صلی الله علیه و آله گاه و بیگاه اظهار می‌کردند و آن حضرت هم آگاه بود که نصب علی علیه السلام به مقام پیشوائی بر آنها گران و سنگین خواهد آمد و کار شکنی و فتنه‌انگیزی خواهند کرد، از این جهت خدای تعالی ضمانت نگهداری پیغمبرش را در آیه شریفه تذکر می‌دهد.

ششم جمعیتی که در آن روز حاضر بودند و سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را می‌شنیدند، همگی مقصود آن حضرت را فهمیدند و علی علیه السلام را به مقام امامت و خلافت تبریک گفتند، نخستین آنها عمر بن الخطاب بود که گفت بخ بخ لک یا اباالحسن لقد اصبحت مولای و مولا- کل مؤمن و مؤمنه ((خوشا به حال تو ای ابوالحسن! که امروز آقای من و آقای هر مرد و زن با ایمان گشتی، و حسان بن ثابت نیز در آن روز اشعاری در تبریک و تهنیت آن حضرت به مقام امامت سروده که بتواتر از او نقل شده است و همچنین شعراء دیگر صحابه و تابعین این موضوع را به تفصیل بیان کرده و همه معنی امامت و خلافت را از سخن پیغمبر فهمیده‌اند.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در اینجا راجع به جمله ((اوصیکم بکتاب الله و اهل بیتی و نیز درباره آیه شریفه ((انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس)) توضیحات مفیدی بیان می‌کند که ما از ترس ملال خاطر خوانندگان آن را بفصول بعد حواله می‌دهیم.

2 عبدالرحیم بن روح قصیر گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((پیغمبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران او مادران مؤمنانند و خویشاوندان بعضی نسبت به بعضی در کتاب خدا سزاوارترند 6 سوره 33)) پرسیدم درباره کی نازل شده است؟ فرمود درباره امر ولایت و امامت نازل شده است، این آیه پس از حسین علیه السلام در میان اولادش جاری شد، پس ما نسبت به پیغمبر و امر امامت از مؤمنین و مهاجرین و انصار سزاوارتریم، گفتم اولاد جعفر از امامت بهره نئی دارند؟ فرمود: نه، گفتم: برای اولاد عباس بهره نئی هست فرمود: نه، پس من تمام شعبه های فرزندان عبدالمطلب را برای آن حضرت بر شمردم، نسبت به همه می فرمود: نه، ولی اولاد حسن علیه السلام را در آن مجلس فراموش کردم، بعدا خدمتش رسیدم و عرض کردم: برای اولاد حسن از امامت بهره نئی هست؟ فرمود نه: به خدا ای عبدالرحیم برای هیچ فردی که به محمد منسوبست جز ما از آن بهره نئی ندارد (بحدیث 754 رجوع شود).

3 امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((همانا ولی شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند)) فرمود: یعنی اولی به شما و سزاوارتر به شما و کارهای شما و جان و مال شما خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده اند، یعنی علی و اولادش که ائمه علیهم السلام هستند تا روز قیامت، سپس خدای عزوجل ایشان را وصف کرد و فرمود: ((کسانی که نماز می خوانند و در حال رکوع زکوه می دهند)).

امیرالمؤمنین مشغول نماز ظهر بود، بعد از آنکه دو رکعت را خوانده و در رکوع بود، در حالیکه حله ای که هزار دینار قیمت داشت، در برش بود و آن حله را نجاشی به پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هدیه کرده و او به امیرالمؤمنین پوشانیده بود، مرد سائلی آمد و گفت: سلام بر توای ولی خدا و ای کسی که نسبت بمؤمنین از خودشان سزاوارتری! بفقر صدقه ای ده، علی علیه السلام آن حله را به جانب او انداخت و با دست اشاره کرد که بردار، سپس خدای عزوجل آن آیه را در شاعن او نازل فرمود. و تصدق اولادشرا بتصدیق او متصل ساخت (و نعمت بر اولادش را بوسیله نعمت به او قرار داد) پس هر یک از اولاد او که بدرجه امامت رسد، مانند خود او همین صفت را دارد که در حال رکوع تصدق می دهد، و آن سائلیکه از امیرالمؤمنین تقاضا کرد از ملائکه بود، و آنها که از ائمه اولادش سؤال کنند، از ملائکه می باشند.

شرح راجع به آیه شریفه در حدیث 480 توضیح داده شد، در آنجا بیان کردیم که بیشتر مفسرین این آیه را در شاعن امیرالمؤمنین علیه السلام و راجع بخاتم بخشی آن حضرت در حال رکوع می دانند ولی در این حدیث بجای انگشتر حله ذکر شده است و آن نوعی از عبا و رولباسی مرسوم آن زمان است، علامه مجلسی (رحمه الله علیه) درباره آن روایت می فرماید: ((حسن کالصحیح)) درباره این روایت می فرماید ((ضعیف علی المشهور))

بنابراین آن روایت از لحاظ اعتبار و وثوق بیشتر مورد اعتماد است ، علاوه بر اینکه مانعی ندارد که هر دو قضیه واقع شده باشد و حضرت انگشتر و حله را در یک نماز یاد و نماز تصدق داده باشد. (و نگارنده بر این معنی اعتقاد دارد.)

4 عمر بن اذینه از زراره و فضیل و بکیر و ابن مسلم و برید و ابی الجارود، همگی از امام باقر علیه السلام روایت کنند که فرمود: خدای عزوجل رسولش را بولایت علی علیه السلام امر کرد و آیه ((سرپرست شما تنها خداست و رسولش و کسانی که ایمان آورده ، نماز بپادارند و زکوه دهند 55 سوره مائده)) را بر او نازل فرمود و ولایت اولوالامر (کارداران) را واجب ساخت ، مردم ندانستند مقصود از ولایت چیست ، خدا بمحمد صلی الله علیه و آله امر فرمود تا ولایت را برای آنها توضیح دهد، چنانکه نماز و زکوه و روزه و حج را توضیح داد، و چون امر بولایت از جانب خدا به پیغمبر رسید حضرتش دلتنگ شد و ترسید مردم از دین برگردند و او را تکذیب کنند، از اینجهت دلتنگ شد و بپروردگارش مراجعه کرد، خدای عزوجل با وحی فرستاد ((ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان ، و اگر نکنی پیام او را نرسانیده ئی ، خدا ترا از گزند مردم حفظ میکند 67 سوره مائده)) او هم امر خدای تعالی ذکره را اعلان کرد و بامر ولایت علی علیه السلام در روز غدیر خم قیام نمود و مردم را برای نماز جماعت بانگ زد و فرمان داد که حاضرین و بغائبین برسانند.

عمر بن اذینه (که از آن شش نفر روایت میکند) گوید: همگی جز ابی الجارود گفتند: امام باقر علیه السلام فرمود: واجبات خدا یکی پس از دیگری نازل می شد و امر ولایت آخرین آنها بود، که خدای عزوجل این آیه را نازل فرمود: ((امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم 3 سوره مائده امام باقر علیه السلام فرمود: خدای عزوجل می فرماید: بعد از این واجبی بر شما نازل نکنم ، واجبات را برای شما کامل کردم .

5 ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام نشسته بودم که مردی با آن حضرت عرض کرد: مرا از ولایت علی خبر ده ، که آن از جانب خدا هست یا از جانب پیغمبر؟ حضرت خشمگین شد و فرمود: وای بر تو! پیغمبر از خدا بیمناکتر از آنستکه چیزی را که خدا دستورش نداده بگوید، بلکه ولایت علی را خدا واجب ساخت . چنانکه نماز و زکوه و روزه و حج را واجب ساخت .

6 ابی الجارود گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: خدای عزوجل پنج چیز بر بندگان واجب ساخت و آنها چهار چیزش را گرفتند و یکی ار رها کردند، عرض کردم : قربانت گردم : آنها را برای من نام می بری ؟ فرمود: 1 نماز، و مردم نمی دانستند چگونه نماز گزارند تا جبرئیل

علیه السلام فرود آمد و گفت: ای محمد! وقتیهای نماز را به مردم خبر ده 2 زکوه پس از نماز نازل شد، جبرئیل گفت: ای محمد راجع به زکوه آنها را خبر ده چنانکه راجع به نماز خبر دادی. 3 روزه بعد از زکوه نازل شد، چون روز عاشورا می آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به دهات اطراف خود کس می فرستاد تا آن روز را روزه بدارند، سپس روزه ماه رمضان، میان شعبان و شوال نازل شد. 4 سپس امر به حج رسید، و جبرئیل علیه السلام فرود آمد و گفت: چنانکه درباره نماز و زکوه و روزه به مردم خبر دادی، درباره حج هم خبر ده: 5 سپس امر بولایت رسید، و آن امر روز جمعه در عرفه رسید، و خدای عزوجل آیه ((امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم)) را نازل کرد، و کمال دین به سبب ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا فرمود: امت من هنوز به دوران جاهلیت نزدیکند (تازه از جاهلیت به اسلام گرانیده اند) اگر من نسبت به پسر عمومیم به آنها خبری دهم، هر کسی نقی میزند من این مطلب را بدون اینکه به زبان آورم در دلم می گفتم تا آنکه فرمان حتمی خدای عزوجل به من رسید و مرا تهدید کرد که اگر ابلاغ نکنم، عذابم خواهد کرد، و این آیه نازل شد ((ای پیغمبر آنچه از پروردگارت به تو نازل شده برسان، و اگر نکنی رسالت خدا را نرسانیده ئی. خدا تو را از شر مردم ننگه دارد و خدا مردم کافر را هدایت نمی کند 67 سوره 5)) پس رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: ای مردم: خدا همه پیغمبران پیش از مرا عمری معین داد و سپس به جانب خود خواند و آنها هم اجابتش کردند (از دارفانی به عالم باقی رهسپار گشتند) و نزدیک است که مرا هم بخواند و اجابت کنم، من مسئولیت دارم و شما هم مسئولیت دارید، اکنون شما چه می گوئید؟ آنها گفتند: گواهی دهیم که تو ابلاغ کردی و خیر خواهی نمودی و آنچه بر تو بود رسانیدی، خدا بهترین پاداش پیغمبران را بتو دهد. پیغمبر سه مرتبه فرمود: خدایا شاهد باش، سپس فرمود: ای گروه مسلمین: این (شخصی که روی دست من و نامش علی بن ابیطالب علیه السلام است) ولی شماست پس از من، شما که حاضرید به غائبین برسانید.

امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا که علی علیه السلام امین خدا بود بر خلقش و راز پنهانش و دینی که برای خود پسندیده بود، سپس وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله فرا رسید، آن حضرت علی علیه السلام را طلبید و به او فرمود: ای علی من می خواهم آنچه را که خدا مرا بر آن امین ساخته و به من سپرده. ترا بر آن امین سازم و به تو سپارم و آن راز پنهان خدا و علم خدا و مخلوق خدا و دینی است که برای خود پسندیده امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا ای زیاد هیچکس را در اینها شریک علی نساخت

سپس وفات علی علیه السلام فرا رسید، آن حضرت فرزندانش را که دوازده پسر بودند، نزد خود خواند و به آنها فرمود: فرزندان عزیزم! خدای عزوجل اراده حتمی فرمود که سنتی از یعقوب در من قرار دهد.

یعقوب دوازده پسر داشت، آنها را نزد خود خواند و صاحب آنها (و جانشین خود را) به آنها معرفی کرد، آگاه باشید که من هم صاحب شما را معرفی می کنم، همانا این دو، پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن و حسینند علیهما السلام، از آنها بشنوید و فرمان برید و پشتیبانی نمائید که من آنچه را رسول خدا به من سپرده و خدا به او سپرده بود به آنها می سپارم، و آن چیز مخلوق خدا و راز پنهان خدا و دینی است که او برای خود پسندیده است. پس خدا برای آنها از جانب علی واجب ساخت، آنچه را علی از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله واجب ساخت (و آن شنیدن و فرمانبری و پشتیبانی امت است از ایشان) و هیچ یک از آن دو بر دیگری برتری نداشت، جز به واسطه بزرگ سالیش (که مخصوص امام حسن علیه السلام بود) و چون حسین به محضر حسن علیهما السلام می آمد، در آن مجلس سخن نمی گفت تا بر می خاست.

سپس وفات حسن علیه السلام فرا رسید و او آن سپرده را به حسین تسلیم نمود، سپس وفات حسین علیه السلام فرا رسید، آن حضرت دختر بزرگترش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را طلبید و مکتوبی پیچیده و وصیتی آشکار به او سپرد و علی بن الحسین علیه السلام بیماری از نظر معده داشت که در حال احتضارش می دیدند، پس فاطمه آن مکتوب را به علی بن الحسین داد، سپس به خدا آن مکتوب به ما رسید.

7 ابو بصیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم مردی از طایفه مختاریه مرا دید و عقیده داشت که محمد بن حنفیه امامست، امام باقر علیه السلام در خشم شد و فرمود: چیزی به او نگفتی؟ عرض کردم نه، به خدا، ندانستم چه بگویم، فرمود، چرا به او نگفتی. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی و حسن و حسین وصیت کرد و چون علی علیه السلام خوست در گذرد، به حسن و حسین وصیت کرد، و اگر وصیتش را از آنها باز می داشت در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد آنها می گفتند: ما هم مانند تو وصی هستیم، و امام حسن به امام حسین وصیت نمود و اگر از او باز می داشت در صورتیکه او چنین کاری نمی کرد حسین علیه السلام به او می گفت: من هم مانند تو از طرف پیغمبر و پدرم وصی هستم، خدای عزوجل فرماید: ((خویشاوندان بعضی از بعضی دیگر سزاوارترند)) این آیه درباره ما و پدران ماست.

اشاره و نص بر امیرالمؤمنین علیه السلام

توضیح از اینجا مرحوم کلینی (قدس سره) دوازده باب منعقد می کند که در آنها احادیث و روایاتی را که متضمن اشاره یا تصریح بر امامت ائمه دوازده گانه است بترتیب ذکر می کند.

1 زید بن جهم هلالی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود: چون امر ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود، بلقب ((امیرالمؤمنین)) بعلی سلام کنید ای زید: از جمله تاءکیداتی که خدا در آنروز بر آندو نفر (ابوبکر و عمر) نمود، این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: برخیزید و بعنوان ((امیرالمؤمنین)) به علی سلام کنید، آندو نفر گفتند: ای رسول خدا این امر از جانب خدا است یا از جانب رسولش؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: از جانب خدا و رسولش، پس خدای عزوجل این آیه نازل فرمود: ((و سوگندها را پس از محکم کردنش که خدا را ضامن آن کرده اید مشکیند، زیرا خدا میداند چه می کنید 91 سوره 16)) مقصود فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله است بآنها و گفته آنها که: این امر از جانب خداست یا رسولش؟ ((و چون آن زن مباشید که رشته خود را پس از تابیدن، پنبه میکرد و پراکنده می ساخت، شما هم سوگندهایتان را میان خودتان برای آنکه (ائمه ئی پاکتر از ائمه شما هستید) وسیله نیرنگ مسازید، زید گوید: عرض کردم: ائمه فرمودید؟ فرمود: آری بخدا ائمه است، عرض کردم: ما ((عربی)) قرائت میکنیم، فرمود: عربی چیست؟ و با دست اشاره کرد و آن را افکند)) (فقط خدا شما را بوسیله آن آزمایش میکند)) یعنی بوسیله علی علیه السلام ((و برای اینکه در روز قیامت آنچه را در آن اختلاف دارید، برای شما واضح سازد. اگر خدا می خواست شما را یک امت کرده بود، ولی هر که را خواهد گمراه کند، و هر که را خواهد هدایت کند، و از آنچه میکرده اید، باز خواست می شوید. سوگندهایتان را میان خود دستاویز نیرنگ مکنید، مبادا قدمی پس از استواریش بلغزد 92 و 93 سوره 16)) یعنی بعد از گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره علی ((و بسزای بازداشتن از راه خدا بشما بدی برسد)) مقصود از راه خدا علی علیه السلام است ((و برای شما غذایی بزرگ باشد 94 سوره 16.))

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) راجع بزنیکه رشته هایش را پنبه میکرد، از مجمع البیان نقل میکند که: زنی بود در قریش بنام ((ریطه)) که بحماقت و خرافت مشهور بود، خودش با کنیزانش از صبح تا ظهر پنبه ها را میریسدند و بعد از ظهر بکنیزانش دستور میداد همه را واتابند و پنبه کنند انتهی و اما راجع بجمله ((اعن تکون ائمه هی از کی من ائمتکم)) که امام فرمود، این جمله در قرآن کریم باین صورتست: ((اعن تکون امه هی عربی من امه)) مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: شاید بنابراین تاءویل

جمله ((ان تکون...)) مفعول له برای تتخذون باشد، باین معنی که: پیمان شکنی را در دل میگیرند تا پیشوایان گمراهی بهتر و پاکتر از پیشوایان شما که پیشوایان هدایتند بوده باشند و یا مقصود اینستکه: پیمان شکنی را در دل میگیرند، زیرا نمی خواهند که پیشوایان حق بهتر و پاکتر از پیشوایان گمراه شما باشند. و ظاهر اینستکه قرائت ائمه بهمین صورتست که امام فرمود: و ممکن است توجیه شود که ((اِربی)) بمعنی ((ازکی)) است و ((امه)) بمعنی ((ائمه)) است، ولی این توجیه بعید است پایان کلام مجلسی (نگارنده در این فراز اعتقاد به تفصیر توامان آیه ی شریفه داشته و یا فراز آخر الحاقی و جعلی باشد یعنی اگر تعبیر تحریف کتاب خدا باشد و صورت سوم متصور نیست والسلام).

2 ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: چون محمد وظیفه نبوت خود را انجام داد و عمرش پایان رسید، خدای تعالی باو وحی کرد: ای محمد! تبت را گذرانیدی و عمرت به آخر رسید اکنون آن دانشی که نزد تو است و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت خاندان خود را بعلی بن ابیطالب بسپار، زیرا من هرگز علم و ایمان و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را از نسل و ذریه تو قطع نکنم، چنانکه از ذریه های پیغمبران قطع نکردم.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: مقصود از علم علومی است که خدایتعالی بآن حضرت وحی نموده بود و ایمان تصدیق بآنها و اطاعت و انقیاد است و اشاره دارد بآیه شریفه ((وقال الذین اوتوا العلم والایمان)) و مراد به اسم اکبر، اسم اعظم است یا قرآنی و سائر کتب آسمانی و مقصود از میراث علم جفر ابیض است؛ یا خلافت کبرای الهیه و یا اخلاق خدایی را دارا بودن مراد به آثار علم نبوت تمام علوم پیغمبر است تا تاءکید سابق باشد و مرحوم مجلسی وجوه دیگری هم بیان میکند.

3 امام صادق (علیه السلام) فرمود: موسی (علیه السلام) بیوشع بن نون وصیت کرد و یوشع بن نون بفرزندان هارون وصیت کرد و بفرزندان خودش و فرزندان موسی وصیت نکرد، همانا خدای تعالی صاحب اختیار است، هر که را خواهد و از هر خاندانی که خواهد اختیار کند، و موسی و یوشع مردم را بوجود مسیح (علیه السلام) مژده دادند و چون خدای عزوجل مسیح را مبعوث ساخت، مسیح بمردم گفت، همانا پس از من پیغمبری که نامش احمد و اولاد اسماعیل است خواهد آمد که مرا و شما را تصدیق میکند (به نبوت من و پیروی شما باور دارد) و حجت و عذر مرا و شما را می آورد مانند من و شما احتیاج میکند (قول بالوهیت مرا از من و شما نفی میکند) و امر وصیت پس از عیسی در حواریین مستحفظ جاری گشت و از اینجهت خدا ایشان را مستحفظ نامید که نگهداری اسم اکبر بایشان واگذار شد و آن کتابیست که علم هر چند از آن دانسته شود و همراه پیغمبران صلوات الله علیهم بوده است. خدای تعالی فرماید: ((بتحقیق که ما رسولانی پیش از

تو فرستادیم و به‌مراه ایشان کتاب و میزان (قانون عدالت) نازل کردیم 25 سوره حدید)) (در قرآن صدر آیه چنین است :

(لقد ارسلنا رسلنا بالبینات) کتاب همان اسم اکبر است ، و از آنچه بنام کتاب معروفست : تورات و انجیل و فرقان (قرآن) است ، ولی در آن کتاب ، (که همراه اوصیاء است) کتاب نوح علیه السلام و کتاب صالح و شعیب و ابراهیم علیه السلام است که خدای عزوجل خبر می دهد ((همانا این در صحف نخستین است ، یعنی صحف ابراهیم و موسی 18 و 19 سوره 87)) پس (اگر کتاب منحصر بتورات و انجیل و قرآنست ،) صحف ابراهیم کجاست ! همانا صحف ابراهیم ، اسم اکبر است و صحف موسی هم اسم اکبر است : (که باید پیغمبر به علی صلی الله علیه و آله سپارد) پس همیشه وصیت نسبت بعالمی پس از عالم دیگر جریان داشت ، تا آن را بمحمد صلی الله علیه و آله رسانیدند ، و چون خدای عزوجل محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد ، مستحفظین پسین باو اسلام آوردند و بنی اسرائیل تکذیبش نمودند ، او بسوی خدای عزوجل دعوت کرد و در راهش جهاد نمود تا آنکه خدای جل ذکرة باو امر فرستاد که فضیلت وصیت را آشکار کن ، پیغمبر عرض کرد: پروردگارا! عرب مردمی خشنند، در میان ایشان کتابی نبوده و برای آنها پیغمبری مبعوث نگشته و بفضیلت و شرف پیغمبران آگاه نیستند، اگر من فضیلت اهل بیت را بآنها بگویم ، ایمان نمی آورند، پس خدای جل ذکرة فرمود: ((غم آنها را مخور 127 سوره 16 و بگو سلام شما در آینده می دانید 89 سوره 43)) پیغمبر اندکی از فضیلت وصیش تذکر داد، و در دلها نفاق افتاد: رسول خدا صلی الله علیه و آله آن نفاق و گفتار ایشان بدانست ، خدای جل ذکرة فرمود: ای محمد! ((محققا ما می دانیم که تو سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود 97 سوره 15)) ایشان ترا تکذیب نمی کنند بلکه ستمگران آیات خدا را انکار می کنند 33 سوره 6)) یعنی بلکه بدون اینکه دلیلی داشته باشند انکار می کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان را الفت می داد و بعضی را یاور بعضی دیگر می ساخت و همیشه چیزی از فضیلت وصیش را بآنها گوشزد می کرد، تا آنکه این سوره (انشراح) نازل شد و پیغمبر زمانیکه از مرگ خود آگاه شد و گزارش آنرا شنید، بر آنها احتجاج کرد، و خدای جل ذکرة فرمود: ((چون فراغ یافتی در عبادت کوش (نصب کن) و بسوی پروردگارت راغب شو 7 سوره انشراح)) می فرماید: چون (از تبلیغ رسالت) فراغ یافتی پرچم و نشانه ات (یعنی علی علیه السلام) را نصب کن و وصیتت را آشکار نما پیغمبر هم (در روز غدیر) فضیلت علی علیه السلام را آشکارا اعلام کرد. فرمود: هر کس من مولای او هستم علی مولای او است ، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن تا سه مرتبه .

و باز (در جنگ خیبر بعد از آنکه چند تن را پرچمدار کرد و نتوانستند فتح کنند) فرمود: همانا مردی را اعزام کنم که او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را، او فرار کننده نیست با این جمله پیغمبر صلی

اللہ علیہ و آلہ گوشه میزند بکسیکه (از در قلعه خیبر) برگشت ، او اصحابش را ترسو می شمرد و اصحابش او را و باز پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ فرمود: علی آقای مؤمنین است و فرمود: علی ستون دین است و فرمود: اینست همان کسیکه پس از من از روی حق با شمشیر گردن مردم را می زند، و فرمود: بهر جانب که علی رود، حق همراه اوست ، و فرمود: همانا من دو امر در میان شما میگذارم ، اگر آنها را بپذیرید، هرگز گمراه نشوید: 1 کتاب خدای عزوجل (قرآن) 2 اهل بیت و عترت من ، ای مردم گوش کنید که من تبلیغ کردم ، شما در قیامت سر حوض بر من وارد می شوید و من از آنچه نسبت بتقلین انجام داده اید از شما بازخواست میکنم ، و تقلین ، کتاب خدا جل ذکره و اهل بیت منند، بر ایشان پیشی نگیرید که هلاک شوید، و بایشان چیزی نیاموزید که آنها از شما داناترند. بنابراین حجت (خدا برای مردم) با قول پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و قرآنیکه خود مردم آنرا میخوانند ثابت شد، زیرا پیغمبر همواره فضیلت اهل بیتش را بوسیله بیان القا میفرمود و بوسیله قرآن برای مردم روشن میساخت .

آیاتی که متضمن فضیلت اهل بیت است از اینقرار است :

1 (((خدا میخواهد ناپاکی را از شما اهل اینخانه ببرد و پاکیزتان کند، پاکیزه کامل 33 سوره 33))) .

2 خدای عز ذکره فرمود: (((بدانید که هر چه غنیمت بدست آرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر او و خویشان او... است 41 سوره 8))) .

3 و سپس فرمود: (((حق خویشاوندان را بده 26 سوره 17))) مقصود از خویشاوندان علی علیه السلام است و حق او وصیتی است که برای او قرار داده و اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوتست.

4 و فرمود: بگو من از شما برای پیغمبری مزدی جز دوستی خویشاوندان نمی خواهم 23 سوره 42))) .

5 سپس فرمود: (((و زمانیکه درباره دختر زنده بگور رفته بازخواست شود که بچه گناهی کشته شد؟ 8 و 9 سوره 82))) خدا می فرماید درباره مودت و دوستی که فضیلت آنرا بر شما نازل کردم از شما بازخواست میکنم و آن مودت خویشاوندان پیغمبر است که ایشان را بچه گناه کشتید؟

6 و باز خدا جل ذکره فرمود: (((اگر نمیدانید از اهل ذکر برسید، 43 سوره 16))) فرماید قرآن ذکر است و اهل قرآن آل محمدند علیہ السلام که خدای عزوجل مردم را بسؤال از ایشان امر کرده است ، و مردم بسؤال از جهال و نادانان دستور ندارند، و خدای عزوجل قرآنرا ذکر نامیده ، در آنجا که فرماید: (((ما ذکر را بتو نازل کردیم تا برای مردم آنچه نازل شده بیان کنی شاید اندیشه کنند 43 سوره 43))).

7 و خدای عزوجل فرمود: خدا را فرمان برید و پیغمبر و صاحبان امر از خودتان را فرمان برید (سوره 4)).

8 و فرمود: ((و اگر آنرا (بخدا و) رسول و صاحبان امر از خود ارجاع دهند، کسانی که از آنها اهل استنباطند، بدانند، پس مقصود از ارجاع امر، ارجاع امر مردم است بصاحبان امر از آنها که خدا مردم را باطاعت از ایشان و رجوع بایشان دستور داده است.

و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجه الوداع بازگشت، جبرئیل علیه السلام بر او نازل شد و گفت: ((ای پیغمبر؟ آنچه از پروردگارت بتو نازل شده ابلاغ کن، و اگر رسالت او را نرسانیده ئی، خدا ترا از شر مردم ننگه می دارد، همانا خدا کافران را هدایت نمیکند (سوره 5)) پیغمبر مردم را فریاد زد، تا گرد آمدند و دستور داد تا خارهای بوته های خار را تراشیدند (تا بتوان روی آنها نشست و ایستاد).

سپس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: ای مردم ولی شما و سزاوارتر از خودم بشما کیست؟ گفتند: خدا و رسولش، پس فرمود: هر که من مولای او هستم علی مولای اوست، خدایا دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن تا سه بار.

پس خار نفاق در دل آنمردم افتاد و گفتند: خدا جل ذکره هرگز چنین امری بر محمد نازل نکرده بلکه او میخواهد بازوی پسر عمویش را بلند کند (او را بر ما رئیس کند) چون پیغمبر بمدینه وارد شد، انصار نزد او آمدند و گفتند: ای رسول خدا: خدای جل ذکره بما احسان فرمود و از برکت تشریف فرمائی شما در میان ما، بما شرافت بخشید، و دوست ما را شاد و دشمن ما را سرکوب کرد، اکنون وارد دین نزد شما می آیند و بسا چیزی نداری که بآنها عطا کنی و موجب شماتت دشمن میشود، ما دوست داریم که شما یک سوم اموال ما را قبول فرمائی تا اگر از مکه اشخاصی بر شما وارد شدند، برای عطاء بآنها چیزی داشته باشی، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) جوابی بایشان نداد و منتظر بود که از پروردگارش چه دستور برسد. تا آنکه جبرئیل علیه السلام این آیه آورد: ((بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشاوندان نمیخواهم (سوره 23) 42)) و پیغمبر اموال ایشان را نپذیرفت: باز منافقان گفتند: خدا این را بر محمد نازل نکرده و او مقصودی جز بلند کردن بازوی پسر عمویش و تحمیل خاندان خود را بر ما ندارد، دیروز میگفت: هر کس من مولای او هستم، علی مولای اوست، و امروز میگوید: ((بگو من برای پیغمبری از شما مزدی جز دوستی خویشان نمیخواهم. سپس آیه خمس بر پیغمبر نازل گشت و باز آنها گفتند: می خواهد اموال و غنیمت ما را بآنها دهد.

سپس جبرئیل علیه السلام نزد آن حضرت آمد و گفت: ای محمد! وظیفه پیغمبرت را انجام دادی و عمرت بآخر رسید اکنون اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعلی علیه السلام بسپار، زیرا من

هرگز زمین را خالی نگذارم، از دانشمندیکه اطاعت و ولایت من بوسیله او شناخته شود و او برای کسانیکه در میان وفات پیغمبر گذشته تا آمدن پیغمبر آینده متولد میشوند حجت باشد، پس پیغمبر اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را بعنوان وصیت بعلی سپرد و او را بهزار کلمه و هزار باب وصیت فرمود که از هر کلمه و بابی هزار کلمه و باب گشوده میشد.

شرح_ کلمه (((حواریین))) که لقب اصحاب مخصوص حضرت عیسی است از ماده (((تحویر))) مشتق است که بمعنی سفید کردنست، بعضی گفته اند: ایشان لباسشویی می کردند و بعضی گفته اند، چونکه با پند و اندرزهای حکیمانه خود، آلودگی گناه را از دلها می شستند، ایشانرا (((حواریین))) نامیدند.

آیه شریفه فاذا فرغت فانصب در قرائت مشهور بفتح صاد و از (((نصب))) بمعنی کوشش کردن و رنج بردن مشتق است، یعنی چون از عبادتی فارغ شدی، در عبادت دیگر کوش و چون از جنگ فارغ شدی عبادت پرداز و چون از نماز فارغ شدی دعا پرداز ولی مطابق این حدیث شریف بکسر (((ص))) و از نصب به معنی گماشتن و پیاداشتن مشفق: یعنی چون از تبلیغ رسالت فارغ شدی جانشینت را برای رهبری مردم نصب کن تا رشته ارتباط بین خدا و بندگانش بریده نشود، و بنابراین معنی هم ممکن است کلمه فانصب به فتح صاد باشد و تفسیر امام علیه السلام بیان یکی از مصادیق کوشش و رنج در عبادت و انجام وظیفه الهی باشد.

در این جا علامه مجلس (رحمه الله علیه) از زمخشری نقل می کند که او در تفسیر کشاف خود گفته است: از جمله بدعتهای روافض این است که گویند: فانصب به کسر صاد هم قرائت شده و معنی اش این است که علی را بامامت نصب کن، ولی اگر این توجیه برای رافضی درست باشد، ناصبی را هم می رسد که بگوید: فانصب به کسر صاد بمعنی امر به کینه و دشمنی علی است.

مجلسی گوید: باین متعصب بد خواه بنگر که چگونه خدا بصیرتش را با پرده عصیبت کور کرد تا آنکه چنین سخت پست و زشتی را اظهار کرده است، از زیرا اولاً مناسبتی نیست بین فراغت از انجام وظیفه و امر بدشمنی علی ولی بین فراق تبلیغ رسالت و نصب جانشین کمال مناصبت است و ثانیاً احتمالی که تو دادی هیچ مسلمانی نگفته ولی احتمال که ما گفتیم، بیشتر مؤمنین پرهیزگار می گویند و ثالثاً آنچه شیعه میگوید: دل بخواهی و اختراعی آنها نیست، بلکه آنان را از پیشوایان خود نقل می کنند که تمام مسلمین فضیلت آنها را اعتراف دارند و خود این ناصبی (زمخشری) هم در بسیاری موارد، قرآات و تفاسیر را از ایشان نقل میکند، آنچه از ائمه خدا نقل میکند که کمتر از قول قناده و کعب و ابن مسعود و دیگران نیست انتهی. (و رابعا را نگارنده می افزاید در معنی واژگان قرآنی که معانی آن است که امامان می فرمایند نه آنچه در لغت نامه ها عنوان شده است)

بعقیده ما تنها باعث زمخشری بر نوشتن چنین جمله‌ئی همان بغض و عدالت مکنونی است که نسبت بعلی بن ابیطالب علیه السلام در نهاد هر سنی نهفته است و گاه و بیگاه از گوشه و کنار قلم و زبان آنها بی اختیار بیرون میجهد تا باطن و سریره آنها بناچار ظاهر گردد و حقایق برای مردم کنجکاو و حق جو آشکار شود، چنانچه خود مولای متقیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید: ما اءضمر اءحد شیئا الا وقد یظهر فی فلتات لسانه و صفحات وجهه ((هیچکس چیزی در دل پنهان نکند، جز اینکه گاهی در سخنانیکه از دهانش می پرد یا در تابلو رخسارش هویدا میگردد)) درست است که زمخشری از لحاظ عقیده با شیعه و روافض مخالفست و برای اظهار عقیده خود باید با ایشان مخالفت کند، اما چرا نسبت بعلی بن ابیطالب که خودش او را خلیفه و امام می داند چنین جسارتی اگر چه بنحو قضیه شرطیه است می کند، آیا او در تمام نوشتجاتش نسبت بخلفاء دیگر چنین گفته است!!

14 امام صادق علیه السلام فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض وفات خود فرمود: دوستم را نزد من حاضر کنید، آن دوزن (حفصه و عایشه) بدنبال پدران خود فرستادند، چون نظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آنها افتاد، رو بگردانید و فرمود: دوستم را نزد من حاضر کنید پس بدنبال علی فرستادند، چون دیدارش بعلی افتاد، باو متوجه شد و حدیثش گفت . و چون علی بیرون آمد، آندون نفر (ابوبکر) و عمر را ملاقات کرد، باو گفتند: دوستت بتو چه حدیث کرد؟ فرمود: هزار باب بمن حدیث کرد که هر هر بابی مفتاح هزار بایست .

15 امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی هزار حرف آموخت که از هر حرفی هزار حرف گشوده گشت .

6 فضیل گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، آیا آبیکه میت را با آن غسل می دهند، اندازه معینی دارد؟ فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود: چون من مردم شش مشک از آب چاه غرس بکش و مرا غسل بده و کفن پوش و حنوطنما، و چون از غسل و کفنم فارغ شدی، اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان و سپس هر چه خواهی از من بپرس، بخدا که از هر چه پرسی پاسخت گویم .

7 امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد، علی علیه السلام نزدش آمد و سر درون برد (پیغمبر سر زیر روپوش کرد سر علی را در بر گرفت) و فرمود: ای علی! چون من مردم غسل بده و کفنم پوش، سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس .

8 یونس بن رباط گوید: من و کامل به خدمت امام صادق علیه السلام رسیدیم کامل به حضرت عرض کردم: قربانت کردم، فلان شخص حدیثی روایت کند، فرمود: آنرا باز گو، عرض کرد: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز وفاتش بعلی علیه السلام هزار باب حدیث کرد و هر

بابی مفتاح هزار حدیث بود، که جمعا یک میلیون باب می شد، فرمود: آری چنین بود، عرض کردم: قربانت، آن بابها برای شیعیان و دوستان شما هم ظاهر شد؟ (از آن علوم آگاه گشتند؟) فرمود: ای کامل یک باب یا دو باب آن (از یکباب بیشتر و بدو باب نرسیده) ظاهر گشت. عرض کردم: قربانت، بنابراین، از یک میلیون باب از فضل شما جز یک یا دو باب روایت نشده است؟ فرمود: توقع دارید که شما از فضل ما چه اندازه روایت کنید؟ شما از فضل ما جز یک الف غیر متصل روایت نکنید.

شرح_گویا کامل از سخن امام صادق علیه السلام چنین فهمید که گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام درباره فضایل اهل بیت بوده است، آن حضرت هم طبق همین معنی جواب داد که فضائل اهل بیت بواسطه نقصان عقول بیشتر مردم از درک و فهم آن، نسبت بعلم دیگر کمتر منتشر شده است و آنچه منتشر شده و مردم میدانند، نسبت، یک واند است بیک میلیون یا مانند نسبت یک اءلف ناقص است بتمام حروف و کلمات. زیرا که حرف الف در میان حروف الفبا ساده و بسیطترین آنهاست مخصوصا وقتی که به چیزی مانند نقطه یا حرف یا شکل دیگر متصل نشود. و ممکن است گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام علمی باشد که این مورد احتیاج بشر است و از آن سؤال می کنند و پاسخ میخواهند و معنی گشوده شدن هزار باب از هر باب این است که آن علوم قواعد کلی و قوانین جامعی بود که هزارها مصادیق و جزئیات دارد چنانکه قواعد کلی هر علمی این امتیاز را دارد:

باب اشاره و نص بر حسن بن علی علیه السلام

1 جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام بحسن وصیت کرد و حسین و محمد (بن حنیفه) علیه السلام را با همه فرزندان و رؤسای شیعیان و خانواده اش بر آن وصیت گواه گرفت، سپس کتاب و سلاح را تحویلش داد و باو فرمود: پسر جانم! رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن امر کرد و کتابها و سلاحش را بمن سپرد و بمن امر فرمود که بتو امر کنم، چون مرگت فرا رسد، آنرا ببردت حسین سپاری، سپس متوجه پسرش حسین شد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا امر کرد که آنرا باین پسر سپاری، سپس دست پسرش علی بن الحسین را گرفت و فرمود: پسر عزیزم از رسول خدا صلی الله علیه و آله بتو هم امر فرمود که آنرا بپسرت محمد بن علی سپاری و او را از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من سلام رسانی، باز پسرش حسن متوجه شد و فرمود: پسر جانم، تو صاحب امر (امامت) و صاحب خونی، اگر (ابن ملجم را) بیخشی حق داری و اگر بکشی، بجای یک ضربت فقط یک ضربت یزن و کار ناروا مکن.

2 یکی از اصحاب گوید: چون امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت خورد، عیادت کنندگان گردش را گرفتند، بحضرت عرض شد: ای امیرالمؤمنین! وصیت نما، فرمود: برای من متکائی گذارید (تا بتوانم بنشینم و با شما سخن گویم) سپس فرمود: سپاس خدا را باندازه شایستگیش، همه از فرمایش پیروی کننده ایم، چنانکه دوست دارد، او را میستایم، و شایسته پرستشی جز خدای یگانه یکتای بی نیاز نیست، چنانکه خود را (در سوره توحید) نسبت داده است.

ای مردم هر شخصی از آنچه می گریزد، در حالت گریزش بآن میخورد.

مدت زندگی میدان راندن جانست بسوی اجل گریز از مرگ، در آمدن و رسیدن بمرگست، چقدر از روزها را گذراندم و از نهران این امر کنجکاوی نمودم، و خدا جز پنهان داشتن آنرا نخواست، هیهات؟ علمی است نهران و پوشیده.

اما وصیت من اینست که چیزی را برای خدای جل ثناؤه شریک نگیرید و سنت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را ضایع نکنید (احکام و دستورهای پیغمبر را ترک نکنید) این دو ستون را (که یکتا دانستن خدا و عمل بدستورهای پیغمبر است) بپا دارید، و این دو چراغ را روشن نگهدارید، تا زمانی که پراکنده نشوید از سرزنش بر کنار باشید، خدا هر کس را باندازه توانائیش تکلیف کرده و بر نادانان سبک گرفته شما پروردگاری مهربان، پیشوائی دانا و دینی محکم دارید، من دیروز همدم شما بودم و امروز برای شما درس پند و عبرتم و فردا از شما جدا میشوم. اگر جای پا در این لغزشگاه دنیا استوار ماند، همانست مراد و مطلوب، (اگر زنده بمانم مطابق مقصود شماست و من هم بقضاء و قدر خدا خرسندم) و اگر قدم بلغزد، بدانید که ما در سایه شاخه های درختان و پراکنده های بادها و زیر سایه ابری که، متراکمش در فضا از هم پیاشد و اثرش در زمین ناپود گردد، زندگی میکنیم.

همانا من برای شما همسایه ای بودم که تنها پیکرم چند روزی در کنار شما بود و بزودی پیکر بی روح مرا تشییع میکنید، که بعد از حرکت آرامش یافته و پس از سخنگویی دم فرو بسته باشد، باید همان آرامش پیکرم و دیده فرو بستتم و سکون اعضايم شما را موعظه میکند، زیرا همانها برای شما از سخنور شیوا پند دهنده تر است، بامید دیدار با شما خدا حافظی میکنم. فردا روزگار حکومت مرا میفهمید و خدای عزوجل از اسرار کار من برای شما پرده بر میدارد و پس از آنکه مسند من خالی شد و دیگری بجایم نشست مرا می شناسید.

اگر زنده ماندم، خودم صاحب اختیار خون و جانم هستم و اگر مردم، مردن وعده گاه من است، (اگر گذشت کنم) آن گذشت برای من موجب قربت و برای شما حسنه و ثوابست، پس در گذرید و چشم پوشید، مگر شما نمیخواهید که خدا از شما در گذرد (یعنی اگر من مردم، بجان مردم نیفتید و بخاطر من عده نی را نکشید

و یا اگر کسی نسبت بشما چنین کرد تا ممکن است از او در گذرید) ای وای! دریغا بر آن غافل که عمرش علیه خود او حجت شود، یا روزگار زندگیش او را ببدبختی کشاند، خدا ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ خواهش و تمایلی او را از اطاعت خدا باز ندارد و پس از مرگ عقوبتی باو نرسد، همانا ما مملوک خدائیم و باو زنده ایم، سپس متوجه امام حسن علیه السلام شد و فرمود: پسر جانم، بجای یک ضربت، یک ضربت بزن و کار ناروا مکن.

شرح - این روایت با اندکی اختلاف در نهج البلاغه (خطبه 147) مذکور است و شارحین دانشمند نهج البلاغه و اصول کافی در بیان جملات عالی و پر مغز آن حضرت، کم و بیش توضیحاتی داده اند که ما خلاصه و لباب آنها را در اینجا ذکر نمودیم، موضوعی که از همه بیشتر مورد توجه دانشمندان گشته این است که آیا آن حضرت کیفیت و زمان قتل خود را میدانست یا نه؟ درباره جمله کم اطردت الایام ابحنها... از کلمات ابن ابی الحدید و ابن میثم بر میآید که اگر چه آن حضرت کشته شدنش را با شمشیر ابن ملجم و با ضربت بسر و خون آلود شدن محاسن و در ماه رمضان میدانست، زیرا پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله باو خبر داده بود، و خود او بارها باصحابش فرموده بود، ولی ساعت وفات و بعضی از خصوصیات دیگر را نمیدانست و معنی این جمله حضرت اینستکه: هر روز که می آمد، گمان میکردم مرگم در آنروز است و چون میگذشت و اجلم نمی رسید، روز دیگر را در آن انتظار بسر میبردیم و بهمین ترتیب هر روز را پشت سر میگذاشتم تا امروز رسید، و دلیل سخن ما اینستکه سپس بطور تردید می فرماید: اگر قدم بلغزد... اگر زنده ماندم... و نیز آیه شریفه و ما تدری نفس بای ارض تموت ((هیچکس نمیداند در چه زمینی می میرد)) شاهد قول ماست.

از طرف دیگر صاحب منهاج البراعه این عقیده را فاسد و باطل می داند و از آن دو فاضل اظهار تعجب می کند که چگونه خود آنها در یکجا می گویند، امام عالم بگذشته و آینده است و خود علی علیه السلام می فرماید: ((پیش از آنکه مرا نبینید، هر چه می خواهید از من پرسید)) و ابن میثم که عقیده دارد، امام علم منایا و بلایا دارد، چگونه در اینجا چنین می گوید، و نیز روایت شده است که آن حضرت بحارث اعور فرمود: هر مؤمن و منافقی که بمیرد مرا می بیند، پس کسیکه زمان مردن مردم را می داند، چگونه از زمان وفات خود خبر ندارد (پس نگارنده کلام خود را در رابطه با علم امام که منطبق است با کلیاتی که بداء آن به دست خداست و نیز حد آن که وابسته به اراده ی خدا یعنی یمحو ما یشاء و یشیت است را آورده ایم).

اشاره و نص بر حسین بن علی علیهما السلام

1 محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات حسن بن علی علیهما السلام نزدیک شد، بحسین علیه السلام فرمود: برادرم! بتو وصیتی می کنم، آنرا حفظ

کن ، چون من مردم ، جنازه ام را (با غسل و کفن و حنوط) آماده دفن کن ، سپس مرا بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله ببر تا با او تجدید عهد کنم ، آنگاه مرا بطرف قبر مادرم علیها السلام بر گردان ، سپس مرا در بقیع دفن کن . و بدانکه از عایشه بمن مصیبتی رسد و منشاء آنستکه خدا و مردم زشتکاری و دشمنی او را با خدا و پیغمبر و ما خانواده می دانند.

چون امام حسن علیه السلام وفات یافت (و) در همانجا روی تابوتش گذاشتند، او را بمحل مصالای پیغمبر صلی الله علیه و آله که بر جنازه ها نماز می خواند بردند، امام حسین علیه السلام بر جنازه نماز خواند و سپس برداشتند و بمسجد بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهداشتند، جاسوسی نزد عایشه رفت و گفت : بنی هاشم جنازه حسن را آورده اند تا نزد پیغمبر دفن کنند، او روی استری زین کرده ئی نشست و بشتاب بیرون شد و او نخستین زنی بود که در اسلام بر زین نشست آمد و گفت فرزند خود را از خانه من بیرون برید، او نباید در خانه من دفن شود و حجاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دریده شود، امام حسین علیه السلام باو فرمود: تو و پدرت در سابق حجاب رسول خدا را پاره کردید و در خانه او کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) ای عایشه خدا از این کارت از تو بازخواست می کند.

شرح_ دلالت این روایت بر امامت امام حسین علیه السلام از این جهت است که امام حسن علیه السلام باو وصیت کرد و هم از این جهت که او بر جنازه امام حسن علیه السلام نماز خواند و این هر دو از علائم امامت است.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات حسن بن علی علیهما السلام فرا رسید به قنبر فرمود: ای قنبر! ببین پشت در، مؤمنی از غیر آل محمد علیهم السلام هست ؟ عرض کرد: خدایتعالی و پیغمبر و پسر پیغمبرش آنرا بهتر از من می دانند. فرمود: محمد بن علی را (که مادرش حنفیه است) نزد من آور قنبر گوید: من نزدش رفتم ، چون وارد شدم ، گفت : امیدوارم جز خیر پیش نیامده باشد. عرض کردم : ابا محمد را اجابت کن (که ترا می خوانند) او با شتاب بدون اینکه بند کفش خود را ببندد با من دوید، چون مقابل امام رسید سلام کرد. حسن بن علی علیهما السلام باو فرمود: بنشین که مانند تو شخصی نباید از شنیدن سخنی که سبب زنده شدن مردگان و مردن زنده ها می شود، غایب باشد.

شما باید گنجینه علم و چراغ هدایت باشید، زیرا برخی از نور خورشید از برخ دیگرش تابان تر است مگر نمی دانی که خدا فرزندان ابراهیم را امام قرار داد ولی بعضی را بر بعض دیگر فضیلت بخشید و بداود علیه السلام زبور را داد، در صورتی که میدانی محمد صلی الله علیه و آله را بچه امتیازی برگزید .

ای محمد بن علی! من از حسد تو می ترسم (من از حسد تو نمی ترسم به نسخه اعلام الوری) زیرا خدا کافران را بآن وصف کرده و فرموده است: (بسیاری از اهل کتاب می خواهند) با وجود اینکه حق بر آنها روشن شده بسبب حسدی که در دل خود دارند، شما را بکفر برگردانند 109 سوره 2، در صورتی که خدای عزوجل شیطان را بر تو مسلط نساخته است ای محمد بن علی! نمی خواهی آنچه را از پدرت درباره تو شنیده ام بتو بگویم؟ گفت: چرا، فرمود: شنیدم پدرت علیه السلام روز جنگ بصره (جنگ جمل) می فرمود: کسی که می خواهد در دنیا و آخرت به من نیکی کند، باید به پسر محمد نیکی کند. ای محمد بن علی اگر بخواهم بتو خیر دهم از زمانی که نطفه ای بودی در پشت پدرت خبر می دهم. ای محمد بن علی! نمی دانی که حسین بن علی علیهما السلام بعد از وفات من و بعد از جدائی روحم از پیکرم، امام پس از من است و نزد خدای جل اسمه امامت بنام او در کتاب ثبت است، امامت او از راه وراثت پیغمبر صلی الله علیه و آله که خدای عزوجل آن وراثت را بوراثت از پدر و مادرش هم افزوده می باشد، خدا دانست که شما خانواده بهترین خلق او هستید، لذا محمد صلی الله علیه و آله را از میان شما برگزیده و محمد علی علیه السلام را انتخاب کرد و علی علیه السلام مرا به امامت برگزید و من حسین علیه السلام را برگزیدم.

محمد بن علی علیه السلام عرض کرد: تو امامی و تو واسطه میان من و محمدی صلی الله علیه و آله، بخدا من دوست داشتم که پیش از آن که این سخن را از تو بشنوم مرده باشم، همانا در سرم سخنی است که دلها نتوانند همه آنرا بکشند (آنقدر از فضیلت شما در خاطر دارم که بوصف در نیاید) و ترانه و آهنگ باها دگرگونش نسازد (یاوه گوئیهای دشمنان عقیده مرا نسبت بشما سست نکند) آنها مانند نوشته سر به مهری است که ورقش مزین و منقوش است، می خواهم اظهارش کنم ولی می بینم کتاب منزل خدا (قرآن) و کتب دیگری که پیغمبران آورده اند، بر من پیشی گرفته اند، و آن سخنی است که زبان هر گوینده و دست هر نویسنده از ادای آن عاجز است تا آنجا که قلمها تمام شود و کاغذها سیاه شود و باز هم فضیلت شما بآخر نرسد، خدا نیکوکاران را چنین جزا می دهد و هیچ نیروئی جز از خدا نیست.

حسین از همه ما داناتر و از لحاظ خویشتن داری سنگین تر و از جهت قرابت به رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیکتر است او پیش از خلقش فقیه بوده (یعنی خدا روحش را پیش از تعلق ببدن عالم و بلکه معلم ملائکه ساخت) و پیش از آنکه زبان باز کند وحی خدا را خوانده است و اگر خدا در شخص دیگری خیری میدانست، محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را بر نمی گزید، پس چون خدا محمد صلی الله علیه و آله را برگزید؛ و محمد علی را انتخاب کرد و علی شما را بامامت برگزید و شما حسین را، ما تسلیم شدیم و رضا دادیم، کیست که بغیر آن رضا دهد؟ و کیست جز او که در کارهای مشکل خویش تسلیمش شویم!!

محمد بن مسلم گوید شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: چون حسن بن علی علیه السلام بحالت احتضار در آمد، بحسین فرمود، برادرم! بتوصیتی میکنم، آنرا حفظ کن، چون من مردم، جنازه ام را آماده دفن کن سپس مرا بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تا با او تجدید عهدی کنم، آنگاه مرا بجانب مادرم فاطمه علیها السلام بر گردان، سپس مرا ببر و در بقیع دفن کن و بدانکه از طرف حمیرا، (عایشه) که مردم از زشتکاری و دشمنی او با خدا و پیغمبر و ما خاندان آگاهند، مصیبتی بمن میرسد، پس چون امام حسن علیه السلام وفات کرد و روی تابوتش گذاردند، او را بمحلی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر جنازه ها نماز میخواند بردند، امام حسین بر جنازه نماز گذارد و چون نمازش تمام شد داخل مسجدش بردند، چون بر سر قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله نگهش داشتند، بعایشه خبر بردند و باو گفتند، بنی هاشم جنازه حسن بن علی علیهما السلام را آورده اند تا در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند، عایشه بر استری زین کرده نشست و شتافت او نخستین زنی بود که از دوران اسلام بر زین نشست آمد و ایستاد و گفت: فرزند خود را از خانه من بیرون برید، که نباید در اینجا چیزی دفن شود و حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله دریده شود.

حسین بن علی صلوات الله علیهما فرمود: تو و پدرت از پیش حجاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دیدید و تو در خانه پیغمبر کسی را در آوردی که دوست نداشت نزدیک او باشد (مقصود ابوبکر و عمر است) و خدا از این کار، از تو بازخواست میکند. همانا برادرم بمن امر کرد که جنازه اش را نزدیک پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله برم تا با او تجدید عهد کند، و بدانکه برادر من از همه مردم بخدا و رسولش و معنی قرآن داناتر بود و نیز او داناتر از این بود که پرده رسول خدا صلی الله علیه و آله را پاره کند، زیرا خدای تبارک و تعالی می فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، تا بشما اجازه نداده اند بخانه پیغمبر وارد نشوید 58 سوره 33)) و تو بدون اجازه پیغمبر، مردانی را بخانه او راه دادی. خدای عزوجل فرماید: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، آواز خود را از آواز پیغمبر بلندتر نکنید 3 سوره 49)) در صورتیکه بجان خودم سوگند که تو بخاطر پدرت و فاروقش (عمر) بغل گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله کلنگ ها زدی با آنکه خدای عزوجل فرماید: ((کسانی که نزد رسول خدا صدای خود را فرو میکشند، آنها را که خدا دلهاشانرا بتقوی آزمایش کرده است 4 سوره 49)) بجان خودم که پدرت و فاروقش بسبب نزدیک کردن خودشان را پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آزار دادند و آن حقی را که خدا با زبان پیغمبرش بآنها امر کرده بود، رعایت نکردند، زیرا خدا مقرر فرموده که آنچه نسبت بمؤمنین در حال زنده بودنشان حرام است در حال مرده بودن آنها هم حرامست، بخدا ای عایشه! اگر دفن کردن حسن نزد پدرش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که تو آنرا نیمخواهی، از نظر ما خدا آنرا جایز کرده بود، میفهمیدی که او برغم انف تو در آنجا دفن میشد سپس محمد بن حنفیه رشته سخن بدست گرفت و فرمود: ای عایشه! یکروز بر استر مینشینی و یکروز (در جنگ جمل) بر شتر

مینشینی؟! تو بعلت دشمنی و عداوتی که با بنی هاشم داری، نه مالک نفس خودت هستی و نه در زمین قرار میگیری، (در صورتیکه خدا می فرماید: نفس بیدی فرمان میدهد 53 یوسف)) و بزنان پیغمبر می فرماید: در خانه خود بنشینید 33 اخاب).

عایشه رو باو کرد و گفت: پسر حنفیه! اینها فرزندان فاطمه اند که سخن میگویند، دیگر تو چه میگوئی؟! حسین علیه السلام باو فرمود: محمد را از بنی فاطمه بکجا دور میکنی، بخدا که او زاده سه فاطمه است: 1 فاطمه دختر عمران بن عائذ بن عمرو بن مخزوم (مادر ابوطالب) 2 فاطمه بنت اسد بن هاشم (مادر امیرالمؤمنین علیه السلام) 3 فاطمه دختر زائده بن اصم بن رواحه بن حجر بن عبد معیص بن عامر (مادر عبدالمطلب) عایشه بامام حسین علیه السلام گفت: پسر خود را دور کنی و بیریدش که شما مردمی خصومت گر هستید، پس حسین علیه السلام بجانب قبر مادرش در بقیع رفت و جنازه او را (یعنی امام حسن را) بیرون آورد (یعنی از تابوت) و در بقیع دفن کرد.

باب اشاره و نص بر علی بن الحسین صلوات الله علیهما

1- شیبانی گوید: بخدا که من در خدمت علی بن الحسین بودم و فرزندانم هم حضور داشتند که جابر ابن عبداللّه انصاری خدمت آن حضرت رسید و سلام کرد، سپس دست ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام را گرفت و با او خلوت کرد و عرض کرد: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن خبر داد که من مردی از اهلیت او را که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابا جعفر است درک میکنم، و فرمود: چون خدمتش رسیدی، او را از جانب من سلام برسان، شیبانی گوید: جابر برفت و ابو جعفر علیه السلام آمد و نزد پدرش علی بن الحسین علیه السلام با برادرانش نشست، و چون نماز مغرب را گزارد، علی بن الحسین به ابی جعفر علیهم السلام فرمود: جابر بن عبداللّه انصاری بتو چه گفت؟ جواب داد: او گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو مردی از اهلیت مرا که نامش محمد بن علی و کنیه اش ابا جعفر است درک می کنی، سلام مرا به او برسان. پدرش به او فرمود: پسر جانم! امتیاز و خصوصیتی را که خدا توسط پیغمبرش از میان اهلیتس تنها بتو داده بر تو گوارا باد. برادرانت را از این مطلب آگاه مکن، مبادا درباره تو مکرری اندیشند، چنانکه برادران یوسف برای یوسف اندیشیدند. (این حدیث چنانکه گفتیم تنها در نسخه صفوانی است و مناسب است که در باب بعد ذکر شود).

اشاره و نص بر ابی عبداللّه جعفر بن محمد الصادق علیه السلام

ابی الصباح گوید: امام باقر علیه السلام بحضرت صادق نگاه کرد که راه میرفت، فرمود: این را میبینی؟ این از کسانی است که خدای عزوجل فرماید: ((ما میخواستیم بر آنکسان که

در زمین ناتوان شمرده شده اند منت نهیم و پیشوایشان سازیم و وارث زمینشان کنیم 5 سوره 28)). (یعنی از نسل او مهدی ظاهر می شود).

شرح_ این آیه درباره حضرت مهدی قائم علیه السلام و امامانی که در آن زمان رجعت میکنند تاءویل شده است و مراد بناتوان شمردن در زمین اینستکه: در دنیا بایشان ستم میکنند و حقشانرا غصب مینمایند ولی نزد خدا عزیز و بزرگوار و در آسمان صاحب قدرت و اختیارند و موضوع رجعت را در ص 35 توضیح دادیم .

2- امام صادق علیه السلام فرمود: چون وفات پدرم نزدیک شد، فرمود: ای جعفر! خیرخواهی اصحابم را بتو سفارش میکنم . گفتم: قربانت گردم: بخدا آنها را بمقامی از علم رسانم که هر مردی از آنها در هر شهری که باشد، محتاج بسؤال از هیچکس نباشد.

3- سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: از جمله سعادت مرد اینستکه او را فرزندی باشد که شباهتی از خلقت و اخلاق و شمائلش در او درک شود و من شباهت خلقت و اخلاق و شمائلم را از این پسر یعنی امام صادق درک میکنم .

4- طاهر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که جعفر علیه السلام آمد، آن حضرت فرمود: این بهترین مردمست (پیداست که در این جمله خود آن حضرت از کلمه ((مردم))) مستثنی است). (یعنی امام معصوم است).

اشاره ونص بر ابی الحسن موسی علیه السلام

1- فیض بن مختار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از آتش دوزخ دستگیر، ما بعد از شما که را داریم؟ پس ابو ابراهیم بر آن حضرت وارد شد و او در آن روز کودک بود، امام فرمود: اینست صاحب شما، دامنش را بگیر.

2- معاذ بن کثیر گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: از خدائی که این مقام را به شما روزی کرده می خواهیم که تا پیش از وفات شما مانند آنها به نسل شما هم روزی کند. فرمود: خدا اینکار را کرده است عرض کردم: قربانت گردم، او کیست؟ اشاره بعبد الصالح کرد که خوابیده بود و فرمود این خوابیده و او در آن زمان کودک بود:

3- ابن حجاج گوید: در سالیکه ابوالحسن ماضی (امام هفتم) علیه السلام را گرفتند، بعبدالرحمن گفتم: این مرد (امام هفتم علیه السلام) بدست این مرد (هارون) افتاد و نمی دانم

عاقبت کارش به کجا انجامد آیا نسبت به یکی از اولادش به تو خبری رسیده است؟ به من گفت: من گمان نمی کردم کسی این مسأله را از من پرسد، من بمنزل جعفر بن محمد رفتم، او در فلان اتاق خانه در محل نمازش بود و دعا میکرد و موسی بن جعفر طرف راستش بود و آمین میگفت، بحضرت عرض کردم: خدا مرا قربانت کند: میدانید که من تنها بشما گرویده ام و در خدمت شما بوده ام، بفرمائید صاحب اختیار مردم بعد از شما کیست؟ فرمود: موسی آن زره را پوشید و بقامتش راست آمد، بحضرت عرض کردم: بعد از این دیگر بچیزی احتیاج ندارم (همین سخن مرا کافیت).

4-مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم که ابوابراهیم (موسی بن جعفر) علیه السلام وارد شد و او جوانی بود. امام فرمود وصیت مرا درباره این بپذیر (و بدانکه او امام است) و امر امامت را با هر کدام از اصحاب که مورد اطمینانست در میان گذار.

5-اسحاق بن جعفر (بن محمد علیه السلام) گوید: روزی خدمت پدرم بودم که علی بن عمر بن علی (پسر امام چهارم علیه السلام) از پدرم پرسید و گفت: قربانت کردم ما و مردم، بعد از شما بکه پناه بریم؟ فرمود: بکسیکه دو جامه زرد پوشیده و دو گیسو دارد و اکنون از این در بر تو در آید و هر دو لنگه در را با دو دست خود باز کند، چیزی نگذشت که دیدم دو دست که دو لنگه در را گرفته و آنها را گشود، ظاهر گشت، سپس ابوابراهیم (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) بر ما وارد شد.

6-صفوان جمال گوید: منصور بن حازم بامام صادق علیه السلام عرض کرد: پدر و مادرم بقربانت مرگ در هر صبح و شام بسراغ جانها می آید، اگر چنین شد، امام کیست؟ حضرت صادق علیه السلام فرمود: اگر چنین شد اینست امام شما و با دست بشانه ابوالحسن علیه السلام زد که فکر میکنم شانه راست بود و او در آنوقت پنج ساله بود (قدش پنج و جب بود) و عبدالله بن جعفر (افطح امام طایفه فطحیه) با مادر آن مجلس نشسته بود (با وجود آنکه از پدرش چنین سخنی شنید، بعد از وفات پدر مخالفت کرد و دعوی امامت نمود) (این فرقه دو ماه بعد از ادعای دروغ او با مرگ او منقرض گردید و بطلان ادعای کذب او آشکار شد).

7-فیض بن مختار در ضمن حدیثی طولانی که راجع به امر امامت ابوالحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) است به اینجا میرسد که: امام صادق علیه السلام به او فرمود: این است صاحب اختیار تو که درباره او پرسیدی، نزد او برو و بحقش اعتراف کن، من برخاستم و سر و دستش بوسه دادم و بدرگاه خدای عزوجل برای او دعا کردم.

امام صادق علیه السلام فرمود: آگاه باش که خدا اظهار این مطلب را به کسی پیش از تو بما اجازه نفرموده است، عرض کردم: قربانت گردم، من به دیگری این خبر را باز گویم؟ فرمود: آری، به اهل و اولادت، و در آنجا اهل و اولاد و رفقایم همراه من بودند و یونس بن ظبیان از جمله رفقایم بود، چون من به آنها این خبر گفتم، ایشان خدای عزوجل را شکر گزاری کردند ولی یونس گفت: نه. به خدا، نمی پذیرم تا از خود امام بشنوم و عجله هم داشت از نزد ما بیرون رفت و من هم پشت سرش رفتم، وقتی به درخانه حضرت صادق علیه السلام رسیدم، چون یونس پیش از من آنجا رسیده بود، شنیدم حضرت به او می فرماید: ای یونس! مطلب چنان است که فیض به تو گفت، یونس گفت: شنیدم و اطاعت کردم، و امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای فیض! یونس را همراه خود داشته باشد.

8- طاهر گوید: امام صادق علیه السلام (پسر خود) عبدالله را سرزنش و نکوهش و اندرز می نمود و می فرمود: چرا تو مانند برادرت (موسی) نیستی؟ به خدا که من در چهره او نور می بینم، عبدالله عرض کرد: چرا؟ مگر پدر و مادر من و او یکی نیست؟ حضرت به او فرمود: او جان من است و تو پسر من هستی.

9- یعقوب سراج گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، آن حضرت بالای سر ابی الحسن موسی که در گهواره بود، ایستاده و مدتی با او راز می گفت، من نشستم تا فارغ شد. نزدیکش رفتم، به من فرمود: نزد مولایت برو و سلام کن، من نزدیک رفتم و سلام کردم، او با زبانی شیوا به من جواب سلام گفت: سپس به من فرمود: برو و نام دخترت را که دیروز گذاشتی تغییر ده، زیرا خدا آن اسم را مبعوض دارد، یعقوب گوید، برای من دختری متولد شده بود که نامش را حمیراء گذاشته بودم، امام صادق علیه السلام فرمود: به دستور او رفتار کن تا هدایت شوی. پس من اسمش را تغییر دادم.

10- سلیمان بن خالد گوید: روزی امام صادق علیه السلام ابوالحسن علیه السلام را نزد خود خواند و ما هم نزد آن حضرت بودیم، به ما فرمود: ملازم این آقا باشید که او به خدا پس از من صاحب شماست.

11- ابو ایوب نحوی گوید: نیمه شبی ابو جعفر منصور دنبال من فرستاد، من نزدش رفتم، او روی کرسی نشسته بود و شمعی در برابر و نامه ای در دست داشت، چون سلامش گفتم، نامه را به طرف من انداخت و می گریست، سپس گفت: این نامه از محمد بن سلیمان است که گزارش می دهد، جعفر بن محمد وفات یافته است، و سه مرتبه گفت: انالله و انا لله راجعون، کجا مانند جعفر یافت شود؟ سپس به من گفت بنویس، من مقدمه نامه را نوشتم، آنگاه گفت: بنویس، اگر او به شخص معینی وصیت کرده است او را پیش آر و گردنش را بزن، جواب آمد که او به پنج نفر وصیت

کرده است که یکی از آنها ابوجعفر منصور است و دیگران محمد بن سلیمان و عبدالله و موسی و حمید مانند.

شرح_محمد بن سلیمان از جانب منصور، والی مدینه بود و عبدالله پسر آن حضرت است که در دو روایت قبل ذکر شد و حمیده مادر حضرت ابوالحسن موسی علیه السلام است و اضافه کردن آن حضرت این چهار نفر را وصیت خود از باب تقیه و ظهور معجزه ی آن حضرت است، زیرا عدم لیاقت آنها برای مسند امامت نزد شیعه واضح و روشن بوده است.

12-نضر بن سوید مانند روایت سابق را نقل کرده، جز این که می گوید: او به ابی جعفر منصور و عبدالله و موسی و محمد بن جعفر و غلامی از خود وصیت کرده است، ابو جعفر گفت: راهی بکشتن اینها نیست.

13-فیض بن مختار گوید: من نزد امام صادق علیه السلام بودم که ابوالحسن موسی علیه السلام در آمد و او کودک بود، من او را در بر گرفتم و بوسیدم، امام صادق علیه السلام فرمود: شما کشتی هستید و این ناخدای آن است (زیرا جهان با تمام وسائل مادی و افکار معنویش مانند اقیانوسی متلاطم است که در هر لحظه فرزندان آدم را در کام نهنگان کفر و بدعت و حرص و شهوت فرو می کشد، و تنها وسیله نجات در این اقیانوس پر خطر، دین قویم و شریعت مستقیم اسلام است که جمعیتی به نام شیعه به صورت کشتی در آمده و ناخدای آنها ائمه هدی علیهم السلامند).

فیض گوید: سال آینده به حج رفتم و دو هزار دینار داشتم که هزار دینار آن را برای امام صادق علیه السلام و هزار دیگر را برای ابوالحسن موسی علیه السلام فرستادم، چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، فرمود او را با من برابر داشتی؟ عرض کردم: من اینکار را به فرموده شما کردم، فرمود: به خدا من این کار نکردم، بلکه خدای عزوجل نسبت به او انجام داده (و او را امام و ناخدای کشتی شما قرار داده است).

اشاره و نص بر حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام

1-صحاف گوید: من و هشام بن حکم و علی بن یقظین در بغداد بودیم، علی بن یقظین گفت: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم که پسرش علی وارد شد، امام فرمود: علی بن یقظین! همین علی سرور اولاد من است، همانا من کنیه خودم را (که ابوالحسن است) به او بخشیده ام. هشام کف دست خورا به پیشانیش زد و گفت: وای بر تو چه گفتی؟! ابن یقظین گفت: به خدا همین طور که گفتم از او شنیدم. هشام گفت: با این سخن به تو خبر داده که امر امامت پس از وی به او متعلق است.

2- نعیم قابوسی گوید: موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: همانا علی بزرگترین اولاد من است و خوش رفتارترین و محبوب ترین آنهاست نزد من، و او با من در جفر می نگرد، در صورتیکه جز پیغمبر با وصی پیغمبر در آن نمی نگرد. (و اما داستان جفر و ... ، نگارنده نمی پذیرد که علم لدنی امام وابسته باشد به حصول آن به نگاه کردن در یک کتاب هفتاد ذراعی و ...، بلکه علم امام مبین در قلب اوست و ...، لذا اینگونه روایات را جعلی می داند و یا تخریب حدیثی که با جعل از این راه که به آن داخل شده است بی ارزش شود)

3- داود رقی گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: قربانت کردم، من پیر شده ام مرا از دوزخ رهایی بخش (امام را به من بنما) حضرت با دست اشاره به پسرش ابوالحسن علیه السلام نمود و فرمود: این پس از من صاحب شماست .

4- اسحاق بن عمار گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: مرا به کسی که دینم را از او به دست آورم رهنمائی فرما، فرمود: همین پسر علی است، همانا پدرم دست مرا گرفت و به سوی قبر سول خدا صلی الله علیه و آله برد و فرمود: پسر عزیزم خدای عزوجل فرمود: ((همانا من در زمین خلیفه قرار می دهم 30 بقره)) و چون خدا چیزی فرماید به آن وفا کند. (پس هیچگاه روی زمین خالی از خلیفه و حجت نباشد).

5- داود رقی گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم سن من بالا رفته و استخوانم به نرمی گرائیده (به مرگ نزدیک شده ام) من از پدر شما پرسیدم، مرا به شما ارجاع داد، شما هم مرا از جانشین خود آگاه سازید؛ فرمود: همین ابوالحسن الرضاست .

6- زیاد بن مروان قندی که از واقفیه بوده گوید: خدمت موسی بن جعفر رسیدم، پسرش ابوالحسن علیهما السلام نزد او بود، به من فرمود: ای زیاد: این پسرم فلانیست، نامه او نامه منست، سخن او سخن منست، فرستاده او فرستاده من است و هر چه گوید درست است .

7- مخزومی که مادرش از اولاد جعفر بن ابیطالب علیه السلام گوید: موسی بن جعفر علیه السلام (پیش از زندان رفتنش) دنبال ما فرستاد و ما را جمع کرد و فرمود: می دانید شما را برای چه دعوت کردم؟ گفتم: نه، فرمود: گواه باشید که این پسرم وصی من است و پس از من خلیفه و کاردار من است. هر کس از من طلبی دارد، از این پسرم بگیرد، و به هر کس وعده ای داده ام، باید وفای آن را از او خواهد، و هر کس از ملاقات من ناگزیر است، جز به وسیله نامه او ملاقات نکند.

8- حسین بن مختار گوید، زمانیکه موسی بن جعفر علیه السلام در زندان بود، الواح نوشته ئی بما می رسید که دستور من به پسر بزرگترم (علی بن موسی الرضا علیه السلام) این است که چنین و چنان کن و به فلانی چیزی مده تا ترا ببینم یا آنکه خدا به مرگ من حکم کند. (لعنت خداوند بر مامون و هارون)

9- حسین بن مختار گوید: زمانی که موسی بن جعفر علیه السلام در بصره بود، الواحی که از طرف عرض نوشته شده بود، از آن حضرت به ما می رسد که: دستور من پسر بزرگترم این است که به فلانی این مقدار بده و به فلانی آن مقدار و به دیگری آن مقدار و به فلانی چیزی ندهد تا خودم بیایم یا خدای عزوجل مرگ مرا برساند همانا خدا هر چه می خواهد می کند. (لعنت خداوند و رسول او و اهل ایمان بر هارون و سگ توله ی او مامون)

10- علی بن یقظین گوید، موسی بن جعفر علیه السلام از زندان به من نوشت که: فلانی پسر من است، آقا و سرور فرزندان من است، من کنیه خودم را به او بخشیده ام.

11- داود بن سلیمان گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: می ترسم پیش آمدی کند و من شما را نبینم بفرمائید: امام بعد از شما کیست؟ فرمود فلان پسر من، یعنی ابوالحسن علیه السلام.

12- نصر بن قابوس گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: من از پدر شما پرسیدم که جانشین شما کیست؟ پدرت به من فرمود که: جانشین او شمائید. چون امام صادق علیه السلام وفات کرد، مردم به راست و چپ گرائیدند ولی من و اصحابم به شما معتقد شدیم، اکنون بفرمائید، کدام یک از پسران شما جانشین شما است؟ فرمود: فلان پسر من (یعنی علی بن موسی علیه السلام).

13- داود بن زری گوید: مالی خدمت موسی بن جعفر علیه السلام آوردم، قدری را برداشت و قدری را گذاشت عرض کردم: اصلحک الله چرا نزد من گذاشتی؟ فرمود: آن را صاحب امر از تو مطالبه خواهد کرد، چون خبر وفات آن حضرت رسید، پسرش ابوالحسن علیه السلام نزد من فرستاد و آن مال را مطالبه کرد، من هم به او تحویل دادم

14- یزید بن سلیط گوید: هنگامیکه موسی بن جعفر علیه السلام وصیت می فرمود (ده تن را) گواه گرفت: 1- ابراهیم بن محمد جعفری 2- اسحاق بن محمد جعفری 3- اسحاق بن جعفر بن محمد 4- جعفر بن صالح 5- معاویه جعفری 6- یحیی بن حسین بن زیدی بن علی 7- سعد بن عمران انصاری 8- محمد بن حارث انصاری 9- یزید بن سلیط انصاری 10- محمد بن جعفر بن سعد اسلمی که نویسنده وصیت نامه اول بود. ایشان را گواه گرفت بر اینکه:

او گواهی می دهد که شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی انباز نیست و اینکه محمد بنده و فرستاده اوست و اینکه روز قیامت بدون شک آمدنی است و اینکه خدا هر که را در گور است زنده میکند و اینکه زنده شدن پس از مردن حق است و وعده خدا حق است و حساب حق است و داوری حق است و ایستادن در برابر

خدا حق است و آنچه روح الامین (جبرئیل) نازل کرده حق است. بر این عقیده زندگی کردم و بر این می میرم و بر این از گور بر می خیزم انشاء الله.

و نیز ایشانرا گواه گرفت که این وصیتنامه بخط خود من است که وصیت جدم امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) را حرف بحرف استتساخ کرده ام، و وصیت جعفر بن محمد هم مانند اینست. همانا من بعلی وصیت میکنم و پسران دیگرم را همراه او میسازم بشرط اینکه او بخواهد و آنها را شایسته تشخیص دهد و دوست داشته باشد که تثبیتشان کند و اگر نخواست و دوست داشت که خارجشان کند، اختیار با اوست، و با وجود ایشان اختیاری ندارند.

و نیز وصیت نمودم باو و به پسرانم: ابراهیم و عباس و قاسم و اسماعیل و احمد، سرپرستی موقوفات و اموال و بردگان و کودکانم را که بازماندگان منند و نیز ام احمد را، ولی سرپرستی زنانم با علی است نه با آنها و تولیت ثلث موقوفه پدرم و ثلث خودم نیز تنها با او است که در هر راه خواهد بمصرف رساند و نسبت بآنها حق صاحب مال را نسبت بمالش دارد، اگر خواهد بفروشد یا ببخشد یا واگذار کند یا بکسانیکه نام بردم یا دیگر اینکه نام نبردم صدقه دهد، اختیار با او است. او بجای من است در این وصیت نسبت بمال و اهل و فرزندانم، و اگر بخواهد برادرانش را که در نوشته ام نام بردم ثابت بدارد، و اگر نخواهد اختیار دارد که خارجشان کند، بر او سرزنشی نیست و کسی حق رد کردن او را ندارد. و اگر دریافت که حال آنها نسبت به زمانیکه من از ایشان جدا می شوم تغییر کرد (مانند عروض جنون و سفه و خیانت) حق دارد ایشان را تحت سرپرستی خود در آورد. و اگر یکی از آنها بخواهد خواهر خود را بشوهر دهد، جز با اجازه و فرمان او حق ندارد. زیرا او بامر ازدواج فامیلش آشناتر است.

و هر سلطان یا هر شخصی از مردم که از او جلوگیری کند، یا او را نسبت بآنچه در این مکتوب ذکر نمودم، یا نسبت به اشخاصی که نام بردم (از زنان و کودکان) مانع شود، از خدا و رسولش بیزاری جسته و خدا و رسولش نیز از او بیزار باشند، و لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و پیغمبران و مرسلین و تمام مؤمنین بر او باد. و هیچیک از سلاطین حق ندارد او را از کاری باز دارد، من از او داد خواهی و بستانکاری ندارم و برای هیچیک از فرزندانم نزد او مالی نیست و هر چه گوید درست است. اگر کم کند او خود بهتر داند و اگر زیاد کند، او همچنان راستگوست و مقصود من از وارد کردن فرزندانم را که در وصیت وارد کردم، تنها از نظر احترام بنام و تکریم آنها بود.

و کنیزانی که از من اولاد دارند، آنهائیکه در منزل خود بمانند و با حجاب باشند، اگر او بخواهد آنچه در زندگی من داشتند بآنها بدهد، و هر کدام از آنها که شوهر کند، دیگر حق ندارد بحرمسرای من باز گردد، مگر در صورتیکه علی راء دیگری دهد، و دخترانم نیز همچنانند، و جز براءای و مشورت او نه هیچ برادر و نه مادری و

نه هیچ سلطان و نه هیچ عموی حق دارد دخترانم را شوهر دهد، اگر این کار را بکنند با خدا و رسولش مخالفت کرده و با سلطنت خدائی جنگیده اند، علی باز دواج فامیل خویش بینا تر است، اگر خواهد بشوهر دهد میدهد، و اگر خواهد ترک کند، ترک میکند، من بآن زنها همچنانکه در مکتوبم نوشته ام، وصیت کرده ام و خدا را بر آنها گواه گرفته ام و علی و ام احمد هم گواهند.

و هیچ کس را نرسد که وصیت مرا بر خلاف آنچه ذکر کردم و نام بردم ظاهر سازد و منتشر کند، هر که بدی کند بر خود کرده و هر که نیکی کند بخود کرده است، پروردگارت ببندگان ستمگر نیست و درود خدا بر محمد و خاندانش باد، هیچ سلطان و شخص دیگری حق ندارد، این وصیتنامه را که پائینش را مهر کرده ام پاره کند، کسیکه چنین کند، لعنت و خشم خدا و لعنت لاعنان و ملائکه مقربین و جمعیت پیغمبران و مؤمنان از مسلمین بر او باد و تنها علی حق دارد وصیت مرا بگشاید. (سپس در جای امضا نوشت) نوشت و مهر کرد ابو ابراهیم (موسی بن جعفر علیه السلام) و گواهان و صلی الله علیه و آله.

ابوالحکم گوید: عبدالله بن آدم جعفری از یزید بن سلیط چنین روایت کند که: ابو عمران طلحی قاضی مدینه بود، چون موسی بن جعفر علیه السلام درگذشت، برادران امام هشتم، او را بدادگاه طلحی کشانیدند. عباس بن موسی (بن جعفر) گفت: خدا اصلاحت کند و خیر رسانت سازد، همانا در پائین این وصیتنامه گنج و گوهریست (یعنی جمله ایست که برای ما سود بسیاری دارد) و این برادر میخواهد از ما پنهان کند و خودش تنها از آن استفاده کند و پدر ما هم خدایش رحمت کند همه چیز را باو واگذار کرده و ما را بی چیز گذاشته است و اگر من خودداری نمیکردم، در برابر همه مردم بتو خبر مهمی میگفتم (شاید مقصودش موضوع امامت و جانشینی آن حضرت بوده است).

چون او چنین گفت: ابراهیم بن محمد بر او حمله کرد و گفت: اگر آن را بگوئی ما از تو نپذیریم و تصدقت نکنیم و تو نزد ما سرزنش شده و منفور خواهی بود، ما ترا در کودکی و بزرگیت بدروغ شناخته ایم و پدرت ترا بهتر میشناخت، ای کاش تو خیری میداشتی، همانا پدرت بظاهر و باطن تو شناساتر بود، او ترا بر نگهداری دو دانه خرما امین نمی دانست. سپس عمویش اسحاق بن جعفر به او حمله کرد و دو طرف جامه اش را گرفت و گفت: تو هم کم خرد و هم ناتوان و هم نادانی، این هم روی کاری که دیروز کردی باشد (معلوم می شود که قبلا هم کار زشتی از او صادر شده است) و حضار دیگر هم اسحاق را کمک کردند.

قاضی بعلی (بن موسی الرضاعلیه السلام) گفت: بر خیز ای ابوالحسن: همان لعنتی که امروز از جانب پدرت بمن رسید، مرا بس است. (یعنی لعنتی که در وصیتنامه نوشته بود یا بجرم احضار من شما را) پدرت بتو اختیارات وسیعی داده، نه بخدا، پسر را هیچکس بهتر از پدر شناسد، بخدا که پدر تو نزد ما نه سبک مغز بود و نه سست راعی.

عباس بقاضی گفت: خدایت اصلاح کند، آن مهر را بردار و نوشته زیرش را بخوان، ابو عمران قاضی گفت: نه، من بر نمیدارم، همان لعنتی که امروز از پدرت بمن رسید، مرا بس است. عباس گفت: من آن مهر را بر میگیرم، قاضی گفت: تو خوددانی، عباس مهر را برداشت. دیدند در آن نوشته است، خارج کردن برادران از وصیت و پا برجا گذاشتن علی بنتهائی و داخل ساختن آنها را تحت سرپرستی علی چه بخواهند و یا نخواهند و خارج نمودن ایشانرا از تصرف در موقوفه و غیر موقوفه. پس باز کردن عباس وصیت نامه را موجب بلا و رسوائی و خواری برادران و خیر و فضیلت علی (بن موسی علیه السلام) گشت.

و هم در آن وصیتنامه که عباس مهرش را بر گرفت نام این گواهان در زیرش نوشته بود: 1- ابراهیم بن محمد

2- اسحاق بن جعفر 3- جعفر بن صالح 4- سعید بن عمران. و چون در مجلس قاضی ادعا کردند که این زن، ام احمد نیست، روی او را گشودند و پرده اش را برداشتند و شناختند که خود اوست. آنهنگام ام احمد گفت: بخدا که آقایم (موسی بن جعفر علیه السلام) بمن فرمود: در آینده ترا بزور میگیرند و بمجالس میکشند، اسحاق بن جعفر باو پرخاش کرد و گفت: ساکت کن که زنان بسستی و ناتوانی منسوبند، گمان ندارم آن حضرت در این باره چیزی فرموده باشد.

سپس علی (امام هشتم) علیه السلام بعباس رو کرد و فرمود: برادرم! من میدانم که غرامتها و بدهکاریهائیکه دارید، شما را باین کار وا داشته است، سعید (بن عمران)! برو و هر چه بدهکاری دارند تعیین کن و از طرف آنها از مال من پرداز. نه بخدا که من تا زمانیکه روی زمین راه روم از همراهی و احسان بشما دست برنمیدارم. شما هر سخنی دارید بگوئید. عباس گفت: هر چه بما دهی از زیادی اموال خود ماست و آنچه ما از تو طلبکاریم، بیشتر از اینهاست. حضرت فرمود: هر چه خواهید بگوئید، آبروی من آبروی شماست اگر خوشرفتاری کنید بنفع خود شما نزد خدا محفوظست.

و اگر بدرفتاری کنید، خدا آمرزنده و مهربانست، بخدا که شما میدانید من این زمان فرزند و وارثی جز شما ندارم و اگر از اموالیکه شما گمان میکنید، چیزی نگهدارم و ذخیره کنم، از آن شماست و بشما باز میگردد، بخدا از وقتیکه پدر شما رضی الله عنه ((2)) وفات کرده است، مالی بدست نیاورده ام، جز اینکه در مواردیکه خبر دارید بمصرف رسانیده ام. عباس بر جست و گفت: بخدا که چنین نیست، خدا برای تو مزیت و اختیاری بر ما قرار نداده است، ولی حقیقت اینستکه پدر ما بر ما حسد برد و چیزی را خواست که خدا نه برای او و نه برای تو روا دانسته بود و خودت هم میدانی، من صفوان بن یحیی فروشنده پارچه های صابری را در کوفه میشناسم (صابری پارچه نازکی بوده که در سابور فارس میبافته اند و صفوان وکیل امام هشتم و امام نهم علیه السلام بوده است و گویا وکیل امام هفتم هم بوده است) اگر زنده ماندم گلوی او را میگیرم و ترا هم با او.

علی (بن موسی) علیه السلام فرمود: لا حول ولا قوه الا بالله العلی العظیم، همانا ای برادرانم! خدا میداند که من مشتاق دلخوشی شمایم، خدایا! اگر تو میدانی که من صلاح ایشانرا میخواهم و نسبت بآنها خوشرفتار و پیوند ساز و مهربانم، در هر شب و روز مرا برای کارهای ایشان یاری کن و جزای خیرم بده و اگر قصد دیگری دارم، تو هر پنهانی را میدانی، مرا چنانچه سزاوارم جزا بده، اگر قصد بدی دارم جزای بد و اگر قصد خیری دارم جزای خیرم ده، خدایا ایشانرا اصلاح کن و کارهایشانرا اصلاح کن، و شیطانرا از من و آنها دور کن، و آنها را بر اطاعت یاری و بهدایت موفق دار، همانا ای برادر! من خوشحالی شما را شائقم و بصلاح شما کوشایم، و خدا نسبت بآنچه میگویم مورد اعتماد است.

عباس گفت: من زبان ترا خوب میشناسم، برای بیل تو نزد ما گلی نیست (یعنی حنای تو نزد ما رنگی ندارد) و با این سخن از یکدیگر جدا شدند و صلی الله علیه و آله.

15- محمد بن سنان گوید: یکسال پیش از آنکه موسی بن جعفر علیه السلام بعراق آید خدمتش رسیدم پسرش علی برابرش نشسته بود، حضرت بمن نگریست و فرمود: ای محمد! در اینسال جنبشی (مسافرتی) پیش آید، بخاطر آن بیتابی مکن، عرض کردم: قربانت گردم، چه پیش آمدی میکند؟ سخن شما مرا، پریشان کرد، فرمود: من بسوی آن طیغانگر (مهدی عباسی) میروم، ولی آگاه باش که از خود او و از کسیکه بعد از اوست (هادی) بدی بمن نمیرسد. عرض کردم قربانت گردم، سپس چه میشود؟ فرمود: خدا ستمگرانرا گمراه کند و خدا آنچه خواهد میکند (اشاره بمسموم شدن آن حضرت بدست هارون است) عرض کردم: قربانت، مطلب چیست، فرمود: هر که در حق این پسر ستم کند و امامتش را پس از من انکار نماید، مانند کسی است که در حق علی بن ابیطالب ستم کرده و امانت او را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله انکار نموده است، عرض کردم: بخدا که اگر خدا بمن عمری دهد حق او را تسلیمش کنم و بامامتش اقرار ورزم، فرمود: راست گفتمی، ای محمد! خدا بتو عمر میدهد و تو هم حق او را تسلیمش میکنی و بامامت او و آنکه بعد از اوست اقرار میکنی، عرض کردم، بعد از او کیست؟ فرمود: پسرش محمد. عرض کردم: نسبت باو هم راضی و تسلیمم.

اشاره و نص بر ابی جعفر دوم امام نهم علیه السلام

1- یحیی بن حبیب گوید: کسی که (همراه رفقاییش) خدمت امام رضا نشسته بود، بمن خبر داد که چون همه از مجلس برخاستند حضرت بآنها فرمود: ابا جعفر (امام محمد تقی) را ملاقات کنید و باو سلام دهید و با او تجدید عهد کنید، چون آنها برخاستند، بمن متوجه شد و فرمود: خدا رحمت کند مفضل را، که بکمتر از این هم قناعت میکرد.

شرح_ از جمله اینکه حضرت در آخر روایت فرمود، ممکن است مقصود این باشد که مفضل درباره شناختن امام و تسلیم باو بعبارت و دستوری کمتر از این هم قناعت مینمود یعنی مقصود را میفهمید و اطاعت میکرد و این جمله تعریض و ملامت است نسبت ببعضی از حضار آنمجلس که مقصود آن حضرت را نفهمیدند و هنوز مردد بودند.

2- معمر بن خلاد گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی (راجع بامر امامت) گفت و سپس فرمود: شما چه احتیاجی باین موضوع دارید؟ این ابوجعفر است که او را بجای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته ام، ما خاندانی هستیم که خردسالانمان موبمواز بزرگسالان ارث میبرند.

3- محمد بن عیسی گوید: خدمت حضرت ابی جعفر ثانی (امام نهم) علیه السلام رسیدم و درباره موضوعاتی با من مناظره کرد، سپس فرمود: ای ابا علی! شک و تردید از میان برفت. پدرم جز من فرزندی ندارد (اگر پدر من هم مانند امامان سابق پسران متعدد میداشت ممکن بود، نسبت بتعیین امام از میان آنها شکی پدید آید).

4- حسین بن بشار گوید: ابن قیاما (واقفی مذهب) در نامه ای که به امام رضا علیه السلام نوشته میگوید: شما چگونه امامی هستید که فرزند ندارید؟! حضرت رضا مانند شخص خشمگین باو جواب داد، تو از کجا میدانی که من فرزند نخواهم داشت؟! بخدا که شب و روز نگذرد جز اینکه خدا بمن پسری عنایت کند که بسبب او میان حق و باطل را فیصل دهد.

5- ابن ابی نصر گوید: ابن نجاشی بمن گفت: امام بعد از امام تو کیست؟ من دلم میخواهد از خود او پرسشی تا بفهمم، من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و گزارش دادم. حضرت فرمود: امام پسر من است سپس فرمود: آیا کسی جرات دارد که بگوید: پسر من در صورتیکه اولادی نداشته باشد.

6- معمر بن خلاد گوید: پس از ولادت ابی جعفر علیه السلام خدمت حضرت امام رضا علیه السلام موضوعی مذاکره شد. حضرت فرمود: شما چه احتیاجی باین مطلب دارید، این ابوجعفر است که او را در جای خود نشانیده و قائم مقام خود کرده ام.

7- ابن قیامای واسطی، گوید: خدمت علی بن موسی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: ممکن است (در یکزمان) دو امام وجود داشته باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آنها ساکت باشد (مانند امام حسین علیه السلام که در زمان حیات امام حسن علیه السلام ساکت نشسته بود) عرض کردم: اینک شما امام ساکتی همراه ندارید (تا جانشین و امام بعد از شما باشد) و در آنزمان هنوز ابو جعفر علیه السلام برای او متولد نشده بود حضرت بمن فرمود: بخدا سوگند که خدا از من فرزندی بوجود میآورد که بوسیله او حق و اهل حق را ثابت کند و باطل و اهل باطل را از

میان ببرد، پس بعد از یکسال ابو جعفر علیه السلام متولد شد و ابن قیاما (راوی این حدیث) واقفی مذهب بوده است .

8- صنعانی گوید: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که پسر کودکش ابی جعفر علیه السلام را آوردند فرمود: این همان مولودی است که مولودی پر برکت تر از او نسبت بشیعیان ما متولد نشده است .

9-صفوان بن یحیی گوید: بامام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خدا ابی جعفر علیه السلام را بشما بیخشد (درباره جانشینان) از شما میپرسیدیم، و شما می فرمودید: خدا بمن پسری عنایت میکند اکنون او را بشما عنایت کرد و چشم ما را روشن کرد، اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند، به که بگرویم؟ حضرت با دست اشاره بابی جعفر علیه السلام فرمود که در برابرش ایستاده بود، عرض کردم: قربانت این پسری سه ساله است!! فرمود: چه مانعی دارد؟ عیسی علیه السلام سه ساله بود (سه سال کمتر داشت) که به حجت قیام کرد.

شرح_ظاهر این روایت اینستکه: عیسی علیه السلام در سه سالگی برسالت مبعوث شده است، چنانچه سخن گفتن او پس از ولایت و زمانیکه در گهواره بوده صریح آیه قرآن کریمست و در روایتیکه بعد از این بیان میشود، نبوت او را در هفت سالگی بیان میکنند، و ممکن است مقصود این باشد که در هفت سالگی قیام بدعوت نموده ولی آثار و علائم نبوت قبلا در او ظاهر شده است .

10-معمر بن خلاد گوید: شنیدم اسماعیل بن ابراهیم بامام رضا علیه السلام میگفت: زبان پسر من لکنت و سنگینی دارد، فردا او را خدمت شما می فرستم تا دست به سرش بفرستید و برای او دعا کنی که او غلام شماسست، فرمود: او غلام ابی جعفر است، او را فردا نزد وی فرست .

11-محمد بن حسن بن عمار گوید: من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و هر خبریکه او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود، مینوشتم، روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم که ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد علی بن جعفر برجست و بدون کفش و عبا نزد او رفت و دستشرا بوسید و احترامش کرد، ابو جعفر باو فرمود: ای عمو! بنشین، خدایت رحمت کند، او گفت: آقای من! چگونه من بنشینم و تو ایستاده باشی؟! چون علی بن جعفر بمسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کرده، می گفتند: شما عموی پدر او هستید و با او اینگونه رفتار می کنید؟! او دست بریش خود گرفت و گفت: خاموش باشید، اگر خدای عزوجل این ریش سفید را سزاوار (امامت) ندانست و این کودک را سزاوار دانست و باو چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟! پناه بخدا از سخن شما، من بنده او هستم .

پدر خیرانی گوید: من در خراسان خدمت امام رضا علیه السلام بودم، که مردی بآن حضرت گفت: آقای من! اگر پیش آمدی کند، بکه بگرویم، فرمود: پیسر م ابی جعفر مثل اینکه گوینده سن ابیجعفر علیه السلام را برای امامت کم شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم را برسالت و نبوت برگزید و صاحب شریعت تازه اش ساخت (یعنی کتاب بر او نازل کرد و اولوالعزمش قرار داد) در سنی کمتر از سن ابی جعفر علیه السلام.

اشاره و نص بر حضرت ابی الحسن ثالث امام دهم علیه السلام

1- اسماعیل بن مهران گوید: حضرت ابی جعفر (امام محمد تقی) علیه السلام، دو مرتبه از مدینه بیغداد رفت، هنگام رفتن نخستین، بحضرت عرض کردم: قربانت گردم، من در این راه بر شما نگرانم، امر امامت پس از شما کیست؟ حضرت با لبی خندان بمن متوجه شد و فرمود: آن غیبتی که گمان می کنی در اینسال نیست، چون نوبت دوم آن حضرترا بسوی معتصم می بردند، نزدش رفتم و عرض کردم: قربانت گردم: شما بیرون میروید، امر امامت پس از شما با کیست؟ حضرت بقدری گریست که ریشش تر شد، سپس بمن متوجه شد و فرمود: در اینسفر باید بر من نگران بود، امر امامت پس از من با پیسر م علی است.

شرح نوبت اول مأمون عباسی امام جواد علیه السلام را از مدینه بیغداد طلبید و دخترش ام الفضل را به او تزویج کرد، حضرت همراه ام الفضل بمدینه بازگشت و پس از چندی مأمون درگذشت و برادرش محمد معتصم جانشینش شد، او حضرت را از مدینه طلب کرد و به دست زوجه اش ام الفضل مسمومش نمود.

2- خیرانی از پدرش روایت کند که او گوید: بر در خانه امام جواد علیه السلام گماشته خدمتی بوده و احمد بن محمد بن عیسی، هر شب هنگام سحر می آمد تا از وضع بیماری امام علیه السلام خبر گیرد، شخص دیگری هم بود که بعنوان رسول و فرستاده میان امام و پدرم رفت و آمد میکرد، چون او میآمد احمد میرفت و پدرم با او خلوت میکرد، شبی من بیرون رفتم و احمد از آن مجلس برخاست، پدرم با فرستاده خلوت کرد، احمد هم در اطراف مجلس گشت تا در گوشه ای که سخن آنها را میشنید بایستاد؟ فرستاده پیدرم گفت: آقایت بتو سلام میرساند و می فرماید من در میگذریم و امر امامت پیسر م علی میرسد و او بعد از من بر گردن شما همان حق دارد که من بعد از پدرم بر شما داشتم، سپس فرستاده برفت و احمد بجای خود بازگشت و پیدرم گفت: او بتو چه گفت؟ پدرم گفت: سخن خیری گفت، احمد گفت: من سخن او را شنیدم پنهان مکن و آنچه شنیده بود باز گفت.

پدرم باو گفت: این عمل که تو کردی، خدا بر تو حرام ساخته بود، زیرا خدایتعالی می فرماید: ((تجسس نکنید 12 حجات)) اینک این گواهی را داشته باش، شاید روزی محتاجش شوی، مبادا تا وقتش رسد آنرا اظهار کنی.

چون صبح شد، پدرم موضوع گفته فرستاده را در ده ورقه نوشت و مهر کرد و به ده نفر از بزرگان قوم داد و گفت اگر من پیش از آنکه این را از شما مطالبه کنم مردم، آنرا باز کنید و مضموش را بمردم اطلاع دهید.

چون حضرت ابی جعفر علیه السلام درگذشت، پدرم گوید: من هنوز از منزل بیرون نرفته بودم که قریب چهار صد نفر بامامت حضرت علی النقی علیه السلام یقین کرده بودند و رؤساء شیعه نزد محمد بن فرج (که از موثقین اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و امام دهم علیهم السلام بود) انجمن کرده، راجع باین امر گفتگو میکردند. محمد بن فرج پدرم نامه ای نوشت و او را از انجمن آنها نزد خود آگاه ساخت و نیز نوشت اگر بیم شهرت نبود، خودش هم با ایشان نزد او میآمد و از وی میخواست که به منزلش رود، پدرم سوار شد و نزد او رفت، دید مردم نزد او گرد آمده اند. آنها پدرم گفتند: درباره این امر چه میگوئی؟ پدرم بکسانیکه نامه ها نزدشان بود گفت: نامه ها را بیاورید، ایشان آوردند، پدرم گفت: اینست همان مطلبی که بآن ماءمور بودم، بعضی از آنها گفتند: ما دوست داشتیم که تو در این موضوع گواه دیگری هم میداشتی پدرم گفت: آنرا هم خدای عزوجل درست کرده است، این ابو جعفر اشعری است که به شنیدن این پیام گواهی میدهد و از او خواست که گواهی خود را بگوید: احمد انکار کرد که در این باره چیزی شنیده باشد پدرم او را بمباهله طلبید و ملزمش ساخت، آنگاه احمد گفت: من این پیام را شنیدم و این شرافتی بود که میخواستم بمردی از عرب برسد نه به عجم، پس همه آن جمعیت بحق معتقد شدند.

و در نسخه صفوانی است.

3- واسطی گوید: از احمد بن خالد خادم ابی جعفر علیه السلام شنیدم که آن حضرت او را بر این وصیت نوشته شده گواه گرفته است:

گواهی دهد احمد بن ابی خالد خادم ابی جعفر بر اینکه: ابی جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام، او را گواه گرفت که او پسرش علی وصیت کرد درباره امور خودش و خواهرانش و نیز امر موسی را زمانیکه باو برسد. (امام نهم علیه السلام سه دختر و یک پسر دیگر بنام موسی مبرقع داشت که امر آنها را بامام دهم وصیت فرمود) و عبدالله بن مساور را سرپرست املاک و اموال و مخارج و بردگان و سایر ترکه خود نمود. تا زمانیکه علی بن محمد بالغ شود (این عمل از نظر تقیه بود و مقصود این است که بحد امامت برسد مرآت)، و آنگاه عبدالله بن مساور آنها را باو تحویل دهد تا او بکار خود و خواهرانش قیام کند و کار موسی را بخود او واگذارد تا او هم بعد از فوت علی النقی علی

السلام و ابن مساور، در کار خود مستقل شود و طبق شرط پدرشان راجع بصدقاتیکه می‌دهد قیام کند، بتاريخ روز یکشنبه سوم ذی الحجه سنه 220.

احمد بن ابی خالد گواهی را با دست خود نوشت و حسن بن محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام معروف به جوانی گواهی خود را مثل گواهی احمد بن ابی خالد در بالای این مکتوب نوشت و آنرا با دست خود هم نوشت، و نصر خادم هم گواهی داد و گواهی را با دست خود نوشت. (و اما در عظمت منزلت سرور ما حضرت موسی مبرقع برادر عظیم الشان امام هادی است که از کوفه به قم مهاجرت و آن شهر را مانند عمه ی بزرگوار خود حضرت معصومه سلام الله علیها به نور حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و عجل فرجهم که در وجود پاک آن ها بود روشن و منور فرمودند)

اشاره و نص بر حضرت ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام

1- یحیی بن یسار قنبری گوید: حضرت ابوالحسن (امام علی النقی) علیه السلام چهار ماه قبل از وفاتش پسرش حسن وصیت کرد و مرا با جماعتی از دوستان گواه گرفت.

2- علی بن عمر نوفلی گوید: در صحن منزل امام هادی علیه السلام خدمتش بودم که پسرش محمد از نزد ما گذشت. بحضرت عرض کردم: قربانت کردم، بعد از شما این صاحب ماست؟ فرمود: نه صاحب شما بعد از من حسن است.

3- عبد الله بن محمد اصفهانی گوید: امام هادی علیه السلام فرمود: ((صاحب شما بعد از من کسی است که بر من نماز خواند)) و ما تا آنروز ابا محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام را نمی شناختیم، (پس از وفات امام هادی علیه السلام) ابا محمد علیه السلام بیرون آمد و بر جنازه آن حضرت نماز خواند. (توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که امام دهم 4 فرزند پسر داشت که بزرگ ترین آن ها امام حسن عسکری بود که به نص خداوند و رسول او امام بود و سپس برادر گرامی او محمد که در زمان حیات پدر از دنیا رفت جلالت مقام او به قدری است که اهل سنت نیز به او احترام می گذارند و دیگر حسین که از بزرگان اهل اسلام بود و اما جعفر که به واسطه ادعاهای خلاف به جعفر کذاب مشهور شد و اما گروهی تصور نمودند که جناب محمد برادر بزرگ است و با فوت او امر بداء حاصل شده است درحالی که روایات معارض و نص صریح بر خلاف این برداشت آن ها گواهی می دهد)

4- انباری گوید: هنگام وفات ابی جعفر محمد پسر امام علی النقی علیه السلام حاضر بودم که ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام وارد شد، برای حضرت تختی گذاشتند و بر آن نشست و اهل بیتش گردش بودند و ابو محمد (امام حسن عسکری) علیه السلام در گوشه ای ایستاده بود، امام هادی علیه

السلام چون از تجهیز ابی جعفر فارغ شد، متوجه ابو محمد علیه السلام شد و فرمود: پسر جان! خدای تبارک و تعالی را شکر کن که نسبت بتو امری پدید آورد.

5- علی بن مهزیار گوید: بحضرت ابی الحسن علیه السلام عرض کردم: اگر پیش آمدی کند و پناه میبرم بخدا مرجع کیست؟ فرمود: عهد امامت من متعلق بپسر بزرگترم میباشد.

6- علی بن عمر و عطار گوید: خدمت حضرت ابوالحسن عسکری (امام دهم) علیه السلام رسیدم، و هنوز پسرش ابو جعفر (محمد) زنده بود و من گمان میکردم او امامست، عرض کردم (قربانت) کدامیک از پسرانت را امام بدانم؟ فرمود: تا امر من بشما نرسد، هیچیک را بامامت مخصوص ندانید، عطار گوید: بعد (از وفات محمد مرآت) بحضرت نوشتم: امر امامت متعلق بکیست؟ حضرت برایم نوشت ((متعلق بپسر بزرگترم)) و ابو محمد (امام حسن عسکری) بزرگتر از ابی جعفر بود.

7- سعد بن عبدالله از جماعتی از بنی هاشم که یکی از آنها حسن بن حسن افضس است روایت میکنند که گویند: روز وفات محمد بن علی بن محمد در منزل حضرت ابوالحسن بودند و او را تعزیت میگفتند، در صحن منزل برای حضرت فراشی گسترده و مردم گردش نشسته بودند، که غیر از خادمان و مردم متفرقه، در حدود یکصد و پنجاه تن از خاندان ابوطالب و بنی هاشم و قریش بودند ناگاه حضرت پسرش حسن بن علی را که با گریبان چاک زده آمد و در دست راستش ایستاد و ما او را نمیشناختیم، بعد از مدتی امام هادی علیه السلام باو متوجه شد و فرمود: پسر جان! خدای عزوجل را شکر کن که درباره تو امری پدید آورد. جوان گریست و خدا را شکر کرد و انا لله و انا الیه راجعون گفت و فرمود: ((ستایش خدای را که پروردگار جهانیانست و من از خدا تمامیت نعمت او را نسبت به خود از ناحیه شما میخواهم و انا لله و انا الیه راجعون)) ما پرسیدیم او کیست؟ گفتند او حسن پسر امام هادی علیهما السلام است و او در آنوقت بنظر ما 20 سال یا اندکی زیادتتر داشت، در آنروز ما او را شناختیم و فهمیدیم که امام هادی علیه السلام بامامت و جانشینی او اشاره فرمود.

8- ابو هاشم جعفری گوید: بعد از مردن ابو جعفر، پسر امام هادی علیه السلام، خدمت آنحضرت بودم، و با خود فکر میکردم و میخواستم بزبان آورم که: قصه ابو جعفر و ابو محمد (پسران امام هادی علیه السلام) مانند قصه ابوالحسن موسی بن جعفر و اسماعیل پسران جعفر بن محمد علیهم السلام است، زیرا بعد از ابو جعفر، امامت ابو محمد علیه السلام انتظار میرفت، (چنانچه بعد از وفات اسماعیل هم موسی بن جعفر علیه السلام امام شد) ولی پیش از آنکه من چیزی بزبان آورم امام هادی علیه السلام بمن متوجه شد و فرمود: آری، ای اباهاشم! خدا را درباره ابو محمد علیه السلام بعد از ابو جعفر بدا حاصل شد نسبت بامری که برای او شناخته نبود، چنانچه برای او بدا حاصل شد درباره موسی علیه السلام بعد از وفات اسماعیل نسبت

بامری که بسبب آن حال او مکشوف گشت ، و این مطلب چنانستکه در خاطر تو گذشت ، اگر چه اهل باطل بدشان آید، پسر ابو محمد پس از من جانشین منست ، هر چه مردم احتیاج دارند، علمش نزد او و ابزار امامت همراه اوست .(پس این روایت مخدوش است در نظر نگارنده به واسطه ی عطف به ما سبق نشدن زیرا در نص به آن گونه که معرف بداء باشد خبری در دست نیست).

9- ابوبکر فهفکی گوید: امام هادی علیه السلام بمن نوشت که : پسر ابو محمد، از نظر غریزه خیر خواهترین افراد آل محمد و از نظر حجت و برهان معتبرترین ایشانست ، او پسر بزرگتر و جانشین منست رشته ها و احکام امامت باو میرسد، پس هر چه میخواهی از من بپرسی از او بپرس که تمام احتیاجات شما نزد اوست (نه نزد پسر دیگرم جعفر)،

10- شاهویه بن عبدالله گوید: امام هادی علیه السلام بمن نوشت : تو میخواستی بعد از وفات ابی جعفر راجع بجانشین امام بپرسی ، و از آنجهت در اضطراب بودی ، غم مخور، زیرا خدای عزوجل (((هیچ مردمی را پس از آنکه هدایتشان کرده گمراه نکند تا چیزهائی را که باید از آن بپرهیزند، برایشان بیان کند 114 سوره 9))) صاحب تو بعد از من پسر ابو محمد است ، هر چه احتیاج دارید نزد اوست (هر چه میخواهید از او بپرسید) خدا آنچه را خواهد مقدم دارد و آنچه را خواهد مؤخر گذارد (و خودش فرماید) (((هر آیه ای را که نسخ کنیم یا بتأخیر اندازیم ، بهتر از آن یا مانند آنرا بیاوریم 106 سوره 2))) آنچه برای صاحب خرد بیدار مطلب را روشن کند و بس باشد نوشتیم .

11- داود بن قاسم گوید: شنیدم امام هادی علیه السلام می فرمود: جانشین بعد از من حسن است چگونه خواهد بود حال شما نسبت بجانشین بعد از این جانشین ؟ عرض کردم برای چه ، خدایم قربانت گرداند؟ فرمود: زیرا شما خودش را نمی بیند و برای شما روا نیست نامش را ببرید، عرض کردم : پس چگونه از او یاد کنیم ! فرمود: بگوئید: حجت از آل محمد علیه السلام .

اشاره و نص بر صاحب خانه امام زمان عجل الله تعالی فرجه و علیه السلام

توضیح_ مقصود از خانه ، خانه پدر و جد آن حضرت است که در آنجا غایب گشته است و چون تصریح به اسم آن حضرت جایز نبوده با کلمه (صاحب الدار صاحب خانه) به آن حضرت اشاره می کرده اند.

1- محمد بن علی بن بلال گوید: از جانب امام حسن عسکری ، دو سال پیش از وفاتش پیامی به من رسید که از جانشین بعد از خود به من خبر داد، بار دیگر سه روز پیش از وفاتش ، پیامی رسید و از جانشین بعد از خود به من خبر داد.

2- ابوهاشم جعفری گوید: به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم: جلالت و بزرگی شما مرا از پرسش از شما باز می‌دارد، اجازه می‌فرمائید از شما سؤال کنم؟ فرمود، بپرس، عرض کردم: آقای من! شما فرزندی دارید؟ فرمود: آری، عرض کردم: اگر برای شما پیش آمدی کند، در کجا از او بپرسم؟ فرمود: در مدینه از آنجا بشنود و ممکن است مقصود از مدینه همان شهر سامره باشد.

3- عمر و اءهوازی گوید: امام حسن عسکری پسرش را به من نشان داد و فرمود، این است صاحب شما بعد از من.

4- حمدان قلانسی گوید: به عمری (به فتح عین نامش عثمان بن سعید است و او اولین کس از نواب اءربعه امام زمان علیه السلام است) گفتم: امام حسن عسکری در گذشت، به من گفت: او در گذشت ولی جانشینی در میان شما گذاشت که گردش به این حجم است و با دست اشاره کرد. (یعنی سالم و تندرست و در پناه خداست)

شرح_ علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: یعنی انگشت ابهام و سبابه از هر دو دست را گشود و میان آنها را باز کرد تا اشاره به اندازه حجم گردن آن حضرت کند، چنانچه در میان عرب و عجم مرسومست و مقصودش این است که گردن آن حضرت قوی و زیباست (و ممکن است با همین اشاره سن آن حضرت را هم تا حدی معین کرده باشد).

5- احمد بن عبدالله گوید: چون زبیری ملعون کشته شد، از طرف امام حسن عسکری علیه السلام چنین جملاتی صادر شد: (((این است کیفر کسیکه بر خدا نسبت به اولیانش گستاخی کند، گمان می‌کرد مرا خواهد کشت و بدون نسل می‌مانم، چگونه نیروی حق را درباره خود مشاهده کرد؟! و برای آن حضرت در سال 256 پسری متولد شد که نامش را ((م ح م د))) گذاشت.

شرح_ زبیری لقب یکی از اشقیاء زمان آن حضرت و از اولاد زبیر بوده است که آن حضرت را تهدید به قتل می‌کرده و خدا او را به دست خلیفه وقت یا دیگری کشته است، بعضی آن را به فتح ((ز)) و کسر ((ب)) قراءت کرده اند که بدون یاء نسبت، به معنی مرد زیرک و مکار است و گفته اند: مقصود خود مهتدی عباسی است که به دست ترکان درباری کشته شد و تقطیع حروف اسم مبارک امام زمان علیه السلام که همانم جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است، به جهت این است که نام او را بردن جایز نیست. و اما راجع به سال ولادت آن حضرت که در این روایت 256 ذکر شده است، خود مرحوم کلینی در باب مولد امام علیه السلام در سال 255 ذکر می‌کند، ولی این یک سال اختلاف به جهت این است که چون هجرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ماه ربیع الاول بوده بعضی همان سال را سال اول هجری دانسته و

بعضی هجرت را از محرم سال بعد به حساب آورده اند، چنانچه هجرت شهادت حضرت سیدالشهدا علیه السلام را هم بعضی به سال 60 و بعضی به سال 61 گفته اند.

6- ضواء بن علی از مردی از اهل فارس که نامش را برده نقل، می کند که: به سامرا آمدم و بدر خانه امام حسن عسکری علیه السلام چسبیدم، حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم فرمود: پس دربان ما باش، من همراه خادمان در خانه حضرت بودم، گاهی می رفتم، هر چه احتیاج داشتند از بازار می خریدم، و زمانیکه در خانه، مردها بودند، بدون اجازه وارد می گشتم.

روزی (بدون اجازه) بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردها بود، ناگاه در اتاق حرکت و صدائی شنیدم، سپس به من فریاد زد: بایست، حرکت مکن: من جرات در آمدن و بیرون رفتن نداشتم، سپس کنیزکی که چیز سرپوشیدنی همراه داشت، از نزد من گذشت: آنگاه مرا صدا زد که درآی، من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد، کنیز نزد حضرت بازگشت، حضرت به کنیز فرمود: از آنچه همراه داری، روپوش بردار، کنیز از روی کودک سفید و نیکو روی پرده برداشت، و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد، دیدم موی سبزی که بسیاهی آمیخته نبود از زیر گلو تا نافش روئیده است، پس فرمود: این است صاحب شما و بکنیز امر فرمود که او را ببرد، سپس من آن کودک را ندیدم، تا امام حسن علیه السلام وفات کرد

ذکر نام کسانی که آن حضرت علیه السلام را دیده اند

1- حمیری گوید: من و شیخ ابو عمرو (عثمان بن سعید عمری نایب اول) رحمه الله نزد احمد ابن اسحاق گرد آمدم، احمد بن اسحاق به من اشاره کرد که راجع به جانشین (امام حسن عسکری) از شیخ پرسیم، من به او گفتم، ای با عمرو! من می خواهم از شما چیزی پرسیم که نسبت به آن شک ندارم، زیرا اعتقاد و دین من این است که زمین هیچگاه از حجت خالی نمی ماند، مگر چهل روز پیش از قیامت (یعنی ایامی که مقدمات قیامت مانند خروج دابه و مانند آن به ظهور می رسد) و چون آن روز برسد، حجت برداشته و راه توبه بسته شود آنگاه کسی که از پیش ایمان نیاورده و یا در دوران ایمانش کار خیری نکرده، ایمان آوردنش سودش ندهد (سوره 7)) و ایشان بدترین مخلوق خدای عزوجل باشند و قیامت علیه ایشان برپا می شود، ولی من دوست دارم که یقینم افزوده گردد، همانا حضرت ابراهیم علیه السلام از پروردگار عزوجل درخواست کرد که به او نشان دهد. چگونه مردگان را زنده می کند ((فرمود: مگر ایمان نداری؟ عرض کرد: چرا ولی برای اینکه دلم مطمئن شود (سوره 260)))).

و ابو علی احمد بن اسحاق به من خبر داد که از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم، با که معامله کنیم؟ یا (پرسید احکام دینم را) از که بدست آورم؟ و سخن که را بپذیرم؟ به او فرمود: عمری مورد

اعتماد من است آنچه از جانب من به تو رساند: حقیقه از من است و هر چه از جانب من به تو گوید، قول منست، از او بشنو و اطاعت کن که او مورد اعتماد و امین است. و نیز ابو علی به من خبر داد که او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همین سؤال را کرده و او فرموده است: عمری و پسرش (محمد بن عثمان، نایب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه از جانب من به تو رسانند، حقیقه از جانب من رسانیده اند و هر چه به تو گویند، از من گفته اند، از آنها بشنو و اطاعت کن که هر دو مورد اعتماد و امینند، این سخن دو امامست که درباره شما صادر شده.

ابو عمرو به سجده افتاد و گریه کرد، آنگاه گفت: حاجتت را بپرس، گفتم: شما جانشین بعد از امام حسن عسکری علیه السلام را دیده ئی؟ گفت: آری به خدا، گردن او این چنین بود و با دست اشاره کرد. (به حدیث 857 رجوع شود) گفتم: یک مسأله دیگر باقی مانده، گفت: بگو، گفتم: نامش چیست؟ گفت: بر شما حرام است که نا او را بپرسید، و من این سخن از پیش خود نمی گویم، زیرا برای من روا نیست که چیزی را حلال یا حرام کنم، بلکه این سخن خود آن حضرت علیه السلام است، زیرا مطلب نزد سلطان (معتد عباسی که در 12 رجب 256 خلیفه شد) چنین وانمود شده که امام حسن عسکری وفات نموده و فرزندی از خود بجا نگذاشته و میراثش قسمت شده و کسی که حق نداشته (جعفر کذاب) آن را برده و خورده است و عیالش در به در شده اند و کسی جرأت ندارد با آنها آشنا شود یا چیزی به آنها برساند. و چون اسمش در زبانها افتاد، تعقیبش می کنند، از خدا بپرهیزید و از این موضوع دست نگهدارید.

کلینی رحمه الله گوید: شیخی از اصحاب ما (شیعیان) که نامش از یادم رفته به من گفت: ابو عمرو از احمد بن اسحاق همین پرسش را کرد و او هم همین جواب را گفت.

2- محمد بن اسماعیل بن موسی بن جعفر که پیر مردترین اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله در عراق بود، گفت آن حضرت را میان دو مسجد (مکه و مدینه یا مسجد کوفه و سهله یا مسجد سهله و صعصعه) دیدم و او هنوز کودکی نابالغ بود.

3- موسی بن محمد گوید: حکیمه دختر محمد بن علی (امام جواد) علیها السلام که عمه پدر آن حضرت است به من گفت که خود او آن حضرت را در شب ولادتش و هم بعد از آن دیده است.

شرح - علامه مجلسی در ص 240 مرآت العقول کیفیت ولادت آن حضرت و دیدن حکیمه آن مولود مسعود را به تفصیل بیان می کند.

4- فلانسی گوید، به عمری گفتم: امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، گفت او در گذشت، ولی در میان شما کسی را که گردش این چنین است جانشین گذاشت و با دست خود اشاره کرد (به حدیث 857 رجوع شود)

5-فتح گوید: از ابا علی بن مطهر شنیدم نقل می کرد که خود او آن حضرت را دیده و قامتش را برای او وصف کرده است .

6-کنیز ابراهیم بن عبده نیشابوری گوید: من با ابراهیم روی کوه صفا ایستاده بودم ، آن حضرت علیه السلام آمد و بالای سر ابراهیم ایستاد و کتاب مناسکش را بدست گرفت و با او مطالبی گفت .

7-عبدالله بن صالح گوید که خود او آن حضرت را نزد حجر الاسود دید و مردم (برای بوسیدن حجر) نزاع و کشمکش داشتند، و آن حضرت می فرمود: به این موضع مأمور نشده اند (بلکه اگر بوسیدن بدون مزاحمت ممکن شد باید ببوسند، وگرنه به اشاره با دست اکتفا کنند).

8-احمد بن ابراهیم بن ادريس گوید: پدرم می گفت : من آن حضرت را بعد از وفات امام حسن عسکری علیه السلام در سن نزدیک بلوغ دیدم و دست و سرش را بوسیدم .

9-احمد بن نصر گوید: نزد قنبری خادم حضرت رضا علیه السلام که از اولاد قنبر بزرگ (غلام امیرالمؤمنین علیه السلام) است ، سخن از جعفر بن علی (جعفر کذاب) به میان آمد، او وی را نکوهش کرد، من گفتم غیر او کسی از نسل امام نیست ، مگر تو کسی را دیده ئی؟! گفت : من ندیده ام ولی غیر من دیده است ، گفتم : که او را دیده است ؟ گفت : جعفر دو مرتبه او را دیده و او را داستانی است .

شرح آن داستان اینست که : قنبری گوید، هنگامیکه جعفر کذاب برای گرفتن میراث امام عسکری علیه السلام نزاع و جدال می کرد، امام عصر عج از جای نامعلومی ظاهر شد و فرمود: ای جعفر! چرا متعرض حقوق من می شوی ؟ او متحیر و مبهوت گشت و آن حضرت هم غایب شد. سپس جعفر هر چند میان مردم گشت او را ندید و بار دیگر چون جده آن حضرت ، مادر امام حسن عسکری وفات کرد، خودش دستو داده بود که او را در همانخانه دفن کنند، ولی جعفر با ایشان ستیزه می کرد و می گفت ؟ این خانه منست و نباید دیگری در آن دفن شود، ناگاه حضرت ظاهر شد و به او فرمود: ای جعفر: این خانه از تو است؟! سپس غایب شد و دیگر او را ندیدند مرآت ص 241.

10-ابی محمد و جنانی گوید: کسی که آن حضرت را دیده بود به من خبر داد که آن حضرت ده روز پیش از حادثه (وفات امام یازدهم علیه السلام) از خانه بیرون آمد می فرمود: بار خدایا تو میدانی که اینجا (سامره که وطن پدر و جد من است) دوست ترین بلاد است نزد من ، اگر مرا نمی رانند یا سخنی به این مضمون .

11-علی بن قیص از قول یکی از پاسبانهای عراق نقل می کند که به همین تازگی (بعد از وفات امام عسکری علیه السلام) سیماء را در سامرا دیدم که در خانه امام عسکری علیه السلام را شکسته بود، امام دوازدهم علیه السلام با طبرزینی که در دست داشت ، جلو او در آمد و

فرمود: در خانه من چه می کنی؟ سیماء گفت: جعفر عقیده دارد که پدر شما مرده و فرزند ندارد، اگر خانه شماست، من بر می گردم و سپس از خانه بیرون رفت.

علی بن قیس گوید: سپس یکی از خادمان خانه بیرون آمد و من راجع به این خبر از او پرسیدم، به من گفت: کی به تو این خبر را گفته است؟ گفتم: یکی از پاسبانهای عراق، گفت: چیزی از مردم پنهان نمی ماند.

شرح_سیماء نام ماءمور خلیفه بوده است که برای تحقیق از حال فرزند امام عسکری علیه السلام یا برای ضبط اموال آن حضرت برای جعفر فرستاده شده بود، و ممکنست از طرف خود جعفر ماءمور شده باشد.

12- عمرو اهوازی گوید: امام حسن عسکری علیه السلام آن حضرت را به من نشان داد و فرمود: این است صاحب شما.

نهی از نام بردن آن حضرت

1- داود بن قاسم جعفری گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن عسکری (امام هادی) علیه السلام می فرمود: جانشین پس از من حسن است، حال شما چگونه خواهد بود، نسبت به جانشین بعد از آن جانشین؟ عرض کردم: برای چه، خدایم قربانت کند؟ فرمود: زیرا شما خود او را نمی بینید و برای شما روانیست که او را بنامش یاد کنید، عرض کردم: پس چگونه یادش کنیم؟ فرمود: بگوئید حجت از آل محمد صلوات الله علیه و سلامه (بشماره 853 رجوع شود).

2- ابو عبدالله صالحی گوید: یکی از اصحاب ما (شیعیان) بعد از وفات ابومحمد (امام حسن عسکری) علیه السلام از من خواست که راجع به اسم و مکان آن حضرت بپرسم، جواب آمد که: اگر اسم را به آنها بگوئی، فاش می کنند، و اگر مکان را بدانند، نشان می دهند.

شرح_ابو عبدالله صالحی از جمله نواب اربعه معروف نیست، پس ممکن است که سؤال او بتوسط یکی از نواب اربعه بوده و یا خود او هم سفارت و نیابتی داشته است.

3- ریان بن صلت گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که چون راجع به قائم سؤال شد، فرمود: شخصش دیده نشود و نامش برده نشود.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: نام صاحب الامر را جز کافر نبرد.

شرح_از علتی که در روایت دوم ذکر شد، پیداست که نهی از بردن نام آن حضرت مخصوص به زمان غیبت صغری بوده و برای این است که نامش در افواه نباشد و دشمنان در جستجوی او بر نیایند ولی علامه

مجلسی (رحمه الله علیه) اخبار دیگری هم نقل می کند که تا زمانیکه ظهور نکند و زمین را پر از عدل و داد نفرماید، ذکر نامش روا نیست و خود مجلسی در ص 240 مرآت می گوید: ولا یویب ان الا- حوط ترک التسمیه مطلقا ((شکی نیست که احتیاط اینست که تا آن حضرت غایب است نامش را نبرند)) (ولی به نظر ما جز تعبد دلیل محکمی بر این قول نمی توان یافت، زیرا نامیدن آن حضرت را به اءلقابی مانند، حجت، ولی عصر، امام زمان و ده ها لقبی که در دعای ندبه و امثال آن وارد شده مانعی ندارد و از نظر استدلال فرقی میان این القاب و کله ((م ح م د)) دیده نمی شود و نامیدن پدر آن حضرت را به کنیه ((ابو محمد)) در این روایات ذکر شده بود و نیز از لحاظ علتی که در روایت دوم ذکر شد، فرقی میان القاب و نام نیست بلکه آن القاب بیشتر دشمنان را تحریک می کند و به فکر جستجو می اندازد). (و نگارنده کلام حضرت علامه مجلسی را می پذیرد زیرا در آن مستند به دلیلی قاطع نیست)

باب نادرست درباره غیبت

1- امام صادق علیه السلام فرمود: زمانیکه بندگان به خدای عزوجل ذکر نزدیکترند و خدا از ایشان بیشتر راضی است، زمانست که حجت خدای عزوجل از میان آنها مفقود شود و آشکار نگردد و جای او را هم ندانند و از طرفی هم بدانند که حجت و میثاق خدای جل ذکوه باطل نگشته و از میان نرفته است (فضیلت این زمان برای بندگان، از این جهت است که شخص امام و معجزات او را به چشم نمی بینند و تنها از روی تفکر و تأمل در آثار و براهین به وجود او معتقد می شوند و شبهات و وسوس شیاطین جن و انس هم در آن زمان بسیار است) در آن حال در هر صبح و هر شام به انتظار فرج باشید (و با این عمل غم و اندوه را از خود بزدائید و چون وقت ظهور معلوم نیست. همیشه احتمال آن می رود، و امید و نشاط شما را زنده نگه می دارد، از رحمت خدا مایوس نباشد) زیرا سخت ترین موقع خشم خدا بر دشمنانش زمانی است که، حجت او از میان بندگان مفقود باشد و آشکار نشود، و خدا می داند که اولیانش (در زمان غیبت امام هم) شک نمی کنند و اگر میدانست شک می کنند، چشم به هم زدنی حجت خود را از ایشان پنهان نمی داشت، و ظهور امام جز بز سر بدترین مردم نباشد (یعنی برای از بین بردن آنها و جایگزینی عدل و داد است. یا آنکه غضب خدا در زمان غیبت مخصوص مردم بد است ولی نسبت به مؤمنین رحمت و ثواب است). (و این فراز که خدا می داند که اولیا او در غیبت امام زمان در وجود او شک نمی کنند از عظمت این روایت و از معجزات ذات اقدس الهی است)

2- عمار ساباطی گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: کدامیک از ایندو بهتر است؟: عبادت پنهانی با امام پنهان از شما خانواده در زمان دولت باطل یا عبادت در زمان ظهور و دولت حق با امام آشکار از شما؟ فرمود: ای عمار! بخدا که صدقه دادن آشکارا بهتر است، و همچنین بخدا

عبادت شما در پنهانی با امام پنهانتان در زمان دولت باطل و ترس شما از دشمن و در حال صلح با دشمن (و تقیه از او مانند دوران ائمه بعد از امام حسین علیهم السلام) بهتر است از کسیکه عبادت کند خدای عزوجل ذکره را در زمان ظهور حق با امام بر حق آشکار و در زمان دولت حق. عبادت با ترس و در زمان دولت باطل مانند عبادت در زمان امنیت و دولت حق نیست (مانند زمان پیغمبر و زمان ظهور امام عصر صلی الله علیه و آله زیرا عبادت پنهانی علاوه بر مشقت و صعوبتش از ریا و سمعه دورتر و با خلاص و تقرب نزدیکتر است).

و بدانید هر کس از شما که در این زمان نماز واجبش را در وقتش بجماعت گزارد و از دشمنش پنهان کند و آنرا تمام و کامل بجا آورد، خدا برای او ثواب پنجاه نماز واجب بجماعت گزارده بنویسد و کسیکه از شما نماز واجبش را فردی و در وقتش بخواند و درست و کامل بجا آورد، و از دشمنش پنهان کند، خدای عزوجل ثواب بیست و پنج نماز واجب فردی برایش بنویسد، و هر کس از شما که یک نماز نافله را در وقتش بخواند و کامل ادا کند، خدا برای او ثواب ده نماز نافله بنویسد. و آنکه از شما کار نیکی انجام دهد، خدای عزوجل برای او بجای آن بیست حسنه بنویسد و حسنات مؤمن از شما را خدای عزوجل چند برابر کند، اگر حسن عمل داشته باشد و نسبت بدین و امام و جان خود بتقیه معتقد باشد و زبان خود را نگه دارد، همانا خدای عزوجل کریمست.

من عرض کردم قربانت کردم، به خدا که شما مرا بعمل تشویق فرمودی و برانگیختی، ولی من دوست دارم بدانم دلیلش چیست که اعمال ما از اعمال اصحاب امامیکه آشکار باشد، در زمان دولت حق بهتر است، با وجود اینکه همه یک دین داریم؟ فرمود: زیرا شما در وارد شدن بدین خدای عزوجل و انجام دادن نماز و روزه و حج و هر کار خیر و دانشی بر ایشان سبقت دارید، و نیز نسبت بعبادت خدای عزوجل ذکره در پنهانی از دشمن با امام پنهان سبقت دارید، در حالیکه مطیع او هستید و مثل او صبر می کنید، و در انتظار دولت حق می باشید، و درباره امام و جان خود از سلاطین ستمگر ترس دارید، حق امام و حقوق خود را در دست ستمگران می بینید که از شما باز می گیرند و شما را بکسب و زراعت در دنیا و طلب روزی ناچار می کنند، علاوه بر موضوع صبر شما نسبت بدین و عبادتتان و اطاعت از امام و ترس از دشمنتان، بدینجهاتست که خدای عزوجل ثواب اعمال شما را چند برابر فرموده است، گوارا باد بر شما.

عرض کردم: قربانت کردم، پس در صورتیکه ما در زمان امامت شما و فرمانبرداری از شما نیکوکارتر و با ثواب بیشتر از اصحاب دولت حق و عدالت باشیم، شما عقیده ندارید (آرزو نکنیم) که ما از اصحاب حضرت قائم باشیم و حق ظاهر شود؟ فرمود: سبحان الله!! شما دوست ندارید که خدای تبارک و تعالی حق و

عدالت را در بلاد ظاهر کند؟ و وحدت کلمه پدید آورد؟ و میان دل‌های پراکنده الفت دهد؟ و مردم خدا را در روی زمینش نافرمانی نکنند؟ و حدود خدا در میان خلقتش اجرا شود و خدا حق را باهالش برگرداند تا حق آشکار شود و از ترس هیچیک از مردم حق پوشیده نگردد، (اینها نتایجی است بسیار بزرگ و سودمند برای همگان که از ظهور امام زمان و برقراری دولت حق بدست می‌آید و چگونه می‌شود که مسلمان این آرزو را نداشته باشد) هان بخدا، ای عمار! هر کدام از شما (شیعیان) بر این حالیکه اکنون دارید (عبادت با خوف و تقیه) بمیرد از بسیاری از شهداء بدر واحد بهتر و برتر است، پس مژده باد شما را.

3- ابی اسحاق گوید: جمعی از موثقین اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند که شنیدیم امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از خطبه‌هایش چنین می‌فرمود: بار خدایا من میدانم که بساط علم و دانش برچیده نمیشود و مایه‌هایش از میان نمی‌رود (یعنی هیچگاه روی زمین را کفر و ضلالت محض فرا نمی‌گیرد و همیشه کم و بیش آثاری از توحید و هدایت یافت میشود) و میدانم که تو روی زمینت را از حجتی بر خلق خالی نسازی که او یا آشکار باشد و فرمانش نبرند (مانند امیرالمؤمنین و امام حسن علیه السلام در دوران خلافت خود) و یا ترسان و پنهان (مانند امام زمان علیه السلام) تا حجت تو باطل نگردد (و مردم بر تو حجت نداشته باشند) و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان فرمودی گمراه نشوند، ولی آنها کجایند و چقدر؟ ایشان از لحاظ شماره بسیار اندک و از لحاظ ارزش نزد خدای جل ذکره بسیار بزرگند، ایشان پیرو پیشوایان دین و امامان رهبرند. همان امامانی که به آدابشان پرورش یافته و براه آنها رفته‌اند.

اینجاست که علم و دانش ایشانرا بحقیقت ایمان آگاه ساخته و روحشان ندای پیشوایان دانش را لبیک گوید و همان احادیثی که بر دیگران مشکل‌آید برای ایشان دلنشین باشد و آنچه تکذیب‌کنندگان، از آن وحشت دارند و متجاوزان سرباز می‌زنند انس و الفت دارند. آنها پیرو دانشمندانند، برای اطاعت خدای تبارک و اولیائش با اهل دنیا معاشرت کنند و نسبت بدین و برای ترس از دشمن خویش تقیه را آئین خود سازند، روحهای ایشان بمقام بالا مربوط است و دانشمندان و پیروانشان در زمان دولت باطل لال و خاموشند و همیشه بانتظار دولت حق نشسته‌اند، خدا هم با کلمات خود (ائمه یا آیات قرآن و یا تقدیر خود) حق را ثابت کند و باطل را از میان ببرد.

های: های، خوشا بحالشان که در زمان صلح و آرامش بر دینشان شکیبائی ورزیدند، هان از اشتیاق بدیدارشان در زمان ظهور دولتشان، خدا ما و ایشان و پدران و همسران و فرزندان نیکوکارشان را در بهشت برین جمع خواهد کرد.

شرح_ از جمله اول خطبه شریفه پیداست که خدای قادر و مهربان هیچگاه روی زمین را از وجود حجت و رهبر آثار علم و هدایت خالی نمیگذارد، منتهی علم و هدایت شدت و ضعف دارد و امام و رهبر ظاهر و غایب میشود، مخالفین شیعه میگویند، امام غائب که ممکن نباشد از او اخذ مسائل دینی کرد، چه ثمری دارد ولی جوابش اینستکه: همان اعتقاد بوجود امام و حجت خدا امریست مطلوب و رکنی از ارکان دین است، مانند اشخاصی که در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند و آن حضرت را ندیدند ولی بوجودش اعتقاد داشتند مانند نجاشی و او ایس قرنی از اینجاست که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیثی که مورد اتفاق شیعه و سنی است فرموده است: من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة ((کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، مرگش مرگ جاهلیت است)) شیعه میگوید، مراد بامام زمان در این دوران، حجه بن الحسن حضرت مهدی علیه السلام است، عامه میگویند: مراد بامام زمان هر سلطان و زمامداریست که بر مردم حکومت کند، چه عادل باشد یا فاسق ولی سخافت و زشتی سخن ایشان بر هیچ خردمندی پوشیده نیست، زیرا شناختن سلطان ظالم چه تاءثیری در ایمان و عقاید دارد تا کسی که او را نشناخت و مرد، چون، مردم زمان جاهلیت باشد، بعضی دیگر گفته اند، مراد بامام زمان قرآنست ولی جوابش اینستکه قرآن که در هر زمانی فرق نمیکند تا هر قرآنی امام مردم زمان خود باشد، علاوه بر اینکه اگر مقصود از معرفت قرآن شناختن و یاد گرفتن کلمات و آیات آن باشد، بسیاری از مسلمین که سواد ندارند جزء کفار محسوب خواهند شد و اگر مقصود تصدیق و عقیده بقرآن باشد، ما با شما هم عقیده ایم یعنی قرآن را قبول داریم و نباید بر ما طعنه زنید، اما پیداست که همان جواب اول بقدری محکم و متین است که نوبت را باین جواب نمیدهد.

در امر غیبت

1-یمان تمار گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم، به ما فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است، هر که در آن زمان دیش را نگه دارد مانند کسی است که درخت خارقتاد را با دست بترشد ((قتاد درختی است که خوار بسیار دارد و کارهایش مثل سوزن است و تراشیدن خارش با این طریق است که با یک دست را بالای شاخه محکم گرفته با دست دیگر تا پایین بکشند و این جمله در عرب مثلی است برای انجام کارهای دشوار و سخت)) سپس فرمود: اینچنین و با اشاره دست مجسم فرمود کدامیک از شما میتواند خار آن درخت را بدستش نگهدارد، سپس لختی سربزیر انداخت و باز فرمود: همانا صاحب الامر را غیبتی است، هر بنده ئی باید از خدا پروا کند، و بدین خود بچسبد.

2-علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام نقل کند که فرمود: هرگاه پنجمین فرزند هفتمین ناپدید شود((مراد به هفتمین خود آن حضرت و مراد به فرزند پنجم حضرت صاحب الامر علیه السلام است و گویا تعبیر به این جمله به واسطه اشاره و تعریض به طایفه واقفی است که

امام هفتم را صاحب غیبت می دانند و به پنج امام بعد از وی معتقد نیستند)) خدا را، خدا را، نسبت بدینتان مواظب باشید، مبادا کسی شما را از دینتان جدا کند، پسر جان ((در عرب رسم است که به برادر کوچک تر از نظر تطف و مهربانی بنی (پسر جان) می گویند و ممکن است خطاب به همه فرزندان در حضور برادرش بوده است)) ناچار صاحب الامر غیبتی کند که معتقدین بامامت هم از آن برگردند، همانا امر غیبت یک آزمایشی است از جانب خدای عزوجل که خلقتش را بوسیله آن بیازماید، اگر پدران و اجداد شما (امامان و پیغمبران پیشین) دینی درست تر از این دین سراغ داشتند، از آن پیروی میکردند (پس اگر دیگران بواسطه طول غیبت امام از دین برگشتند شما ثابت و پا برجا باشید) من عرض کردم: آقای من! پنجمین فرزند هفتمین کیست؟ فرمود. پسر جان! عقل شما از درک آن کوچکتر و مغز شما از گنجایش آن تنگتر است ولی اگر زنده باشید بدان خواهید رسید.

3- مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: بپرهیزید از شهرت دادن و فاش کردن (خصوصیات امر امام دوازدهم علیه السلام) همانا بخدا که امام شما سالهای سال از روزگار این جهان غایب شود و هر آینه شما در فشار آزمایش قرار گیرید تا آنجا که بگویند: امام مرد، کشته شد، بکدام دره افتاد ولی دیده اهل ایمان بر او اشک بارد، و شما مانند کشتیهای گرفتار امواج دریا متزلزل و سرنگون شوید، و نجات و خلاصی نیست، جز برای کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و بوسیله روحی از جانب خود تقویتش نموده، همانا دوازده پرچم مشتبّه برافراشته گردد که هیچ یک از دیگری تشخیص داده نشود (حق از باطل شناخته نشود).

مفضل گوید: من گریستم و عرض کردم: پس ما چکنیم؟ حضرت بشعاعی از خورشید که در ایوان تابیده بود اشاره کرد و فرمود: ای ابا عبدالله: این آفتابرا مبینی؟ عرض کردم: آری، فرمود: بخدا امر ما از این آفتاب روشنتر است (یعنی علوم و معجزات و اخلاق و کمالات امام زمان علیه السلام برای راهنمایی مردم بحق از آفتاب روشن تر است).

4- سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا صاحب الامر علیه السلام شباهتهائی بجناب یوسف علیه السلام دارد، بحضرت عرض کردم: گویا امر زندگی یا امر غیبت آن حضرت را یاد میکنید، فرمود: خوک صفتان این امت چه چیز را انکار میکنند؟! همانا برادران یوست نوادگان و فرزندان پیغمبران بودند و با او (در مصر) تجارت و معامله کردند و سخن گفتند، بعلاوه ایشان برادر او و او برادر ایشان بود، با وجود این همه او را نشناختند تا آنکه خودش گفت: ((من یوسفم و این برادر منست)) پس چرا لعنت شدگان این امت انکار میکنند

که خدای عزوجل در یکزمانی با حجت خود همان کند که با یوسف کرد. (یعنی او را تا مدتی غایب کند که چون او را ببینند نشناسند).

همانا یوسف سلطان (مشهور و مقتدر) مصر بود و فاصله میان او و پدرش 18 روز راه بود، اگر میخواست پدرش را بیآگاهاند میتوانست، ولی یعقوب و فرزندان او پس از دریافت مژده یوسف، فاصله میان ده خود و شهر مصر را در مدت نه روز پیمودند. پس این امت چرا انکار میکنند که خدای جل و عز با حجت خود همان کند که با یوسف کرد، بطوریکه او در بازارهای ایشان راه رود و پای فرش آنها گذارد (با وجود این او را نشناسند) تا خدا درباره او اجازه دهد، چنانکه بیوسف اجازه فرمود و آنها گفتند همین تو خود یوسف هستی؟! گفت: من یوسفم.

5-زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: برای آن جوان پیش از آنکه قیام کند، غیبتی است، عرض کردم: چرا؟ فرمود: میترسد و با دست اشاره بشکم خود کرد (یعنی می ترسد شکمش را پاره کند) سپس فرمود: ای زراره! اوست که چشم برافش باشند، و اوست که در ولادتش تردید شود: برخی گویند: پدرش بدون فرزند مرد، و برخی گویند: در شکم مادر بود (که پدرش وفات یافت و سپس هم بدینا آمد) و برخی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد و اوست که در انتظارش باشند ولی خدای عزوجل دوست دارد شیعه را بیازماید))) در زمان (غیبت) است ای زراره که اهل باطل شک می کنند، زراره گوید: من عرض کردم، قربانت، اگر من به آن زمان رسیدم چکار کنم؟ فرمود: ای زراره: اگر به آن زمان رسیدی، با این دعا از خدا بخواه: ((خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خودت را به من بشناسانی، من رسالت را بشناسم خدایا تو پیغمبرت را بمن بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را بمن بشناسانی، من حجت ترا بشناسم خدایا حجت خود را بمن بشناسان، زیرا اگر تو حجتت را بمن بشناسانی، از طریق دینم گمراه میشوم.

سپس فرمود: ای زراره! بناچار جوانی در مدینه کشته می شود، عرض کردم: قربانت، مگر لشکر سفیانی او را نمی کشند؟ فرمود: نه، بلکه او را لشکر آل بنی فلان بکشند، آن لشکر می آید تا وارد مدینه می شود و آن جوان را می گیرد و می کشد، پس چون او را از روی سرکشی و جور و ستم بکشند، مهلتشان بسر آید، در آن هنگام امید فرج داشته باش انشاء الله (مقصود از این جوان گویا همان نفس زکیه است که در علائم ظهور روایت شده است). (و تو ای مخاطب ارجمند تعبیر نگارنده از بنی امیه همانا همه دشمنان محمد و آل محمد هستند در هر لباس که باشد مشرک، کافر، ناصبی، به ظاهر شیعه مانند مامون و ...)

6- عبید بن زرارہ گوید: شنیدم امام صادق علیہ السلام می فرمود: مردم امام خود را نیابند ولی امام در موسم حج حاضر شود و مردم را ببیند ولی آنها او را نبینند.

7- اصبح بن نباته گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیہ السلام آمدم و دیدم آن حضرت متفکر است و زمین را خط میکشد، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! چرا شما را متفکر می بینم و زمین خط میکشی، مگر بآن (خلافت در روی زمین) رغبت کرده ای؟ فرمود: نه، بخدا، هرگز روزی نبوده که بخلافت یا بدنیا رغبت کنم، ولی فکر می کردم درباره مولودیکه فرزند یازدهم من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر کند، چنانکه از جور و ستم پر شده باشد. برای او غیبت و سرگردانی است که مردمی در آن زمان گمراه گردند و دیگران هدایت شوند، عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، آن سرگردانی و غیبت تا چه اندازه است؟ فرمود: شش روز یا شش ماه یا شش سال، عرض کردم: این امر شدنی است؟! فرمود: آری چنانکه خود او خلق شدنی است (غیبتش هم قطعی و مسلم است) ولی ای اصبح تو کجا و این امر؟ آنها (که زمان غیبت را درک میکنند) نیکان این امت هستند که با نیکان این عترت (یعنی با خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله) خواهند بود، عرض کردم: پس از آن چه میشود؟ فرمود: پس از آن هر چه خدا خواهد می شود، همانا خدا را، بداهای و اراده های و غایات و پایانه است.

شرح راجع بمدت غیبت که در این روایت بطور تردید بیان شده است، علامه مجلسی (رحمه الله علیه) میگوید: ممکن است مقصود این باشد که در مقدار غیبت امام بدا حاصل شده است، چنانچه در آخر روایت می فرماید، فان لله بداءات و ممکن است بیان مقدار سرگردانی و عدم تعیین تکلیف باشد و استقرار غیبت پس از آن مدت باشد و از محدث استرآبادی (رحمه الله علیه) نقل میکند که مراد این است که آحاد مدت غیبت شش است و ظهور آن حضرت در هفتمین است و کلمه ((نیکان این عترت)) اشاره بر جعت ائمه دیگر دارد و بداهای خدایتعالی مربوط بامتداد غیبت و زمان ظهور آنحضرتست که بواسطه مصالح بزرگی که برخی از آنها بعدا ذکر میشود، از خلق پنهان شده است، و اراده های او از لحاظ اظهار و پنهان داشتن از خلق و غیبت و ظهور آن حضرتست، و غایات منافع و مصالحی است که در این امور است و نهایات از نظر پایان غیبت آن حضرتست از لحاظ آنچه از نظر بدا برای مردم ظاهر می شود.

(و از کلام مولانا المظلوم علی علیه السلام معلوم می شود عجایب عظیم خداوند در غیبت و ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف)

8- جمعروف بن خربوذ گوید امام باقر علیہ السلام فرمود: ما ائمه مانند اختران آسمانیم که هرگاه اختری غروب کند، اختر دیگری طالع شود، (هرگاه امامی از دنیا برود، امامی دیگر جانشین شود) تا

زمانیکه با انگشت اشاره کنید و گردن بسویش کج کنید (یعنی تقیه را ترک کنید و امر امامتش را شهرت دهید) خدا اخترش را از شما پنهان کند و فرزندان عبدالمطلب مساوی شوند و امام از غیر امام شناخته نشود، پس چون اختر شما طالع شد، (امامتان ظاهر شد) پروردگارتانرا سپاس گوئید.

9- زراره گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا برای حضرت قائم علیه السلام پیش از آنکه ظهور کند غیبتی است، عرض کردم: برای چه؟ فرمود: زیرا او میترسد و با دست اشاره به شکمش فرمود یعنی از کشته شدن می ترسد.

10- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر خبر غیبت صاحب الامر بشما رسید منکر آن نشوید.

11- مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام بودم، و در اتاق مردم دیگری هم نزدش بودند، که من گمان کردم روی سخنش با دیگری است، امام فرمود، همانا بخدا که صاحب الامر از میان شما پنهان شود و گمنام گردد، تا آنجا که گویند، او مرد، هلاک شد، در کدام دره افتاد، و شما مانند کشتی گرفتار امواج دریا، متزلزل و واژگون شوید، و نجات نیابید جز کسی که خدا از او پیمان گرفته و ایمان را در دلش ثبت کرده و او را با روحی از جانب خود تقویت نموده، و همانا دوازده پرچم مشتبه برافراشته گردد که هیچیک از دیگری شناخته نشود (حق از باطل مشخص نگردد) زراره گوید: من گریه کردم، امام فرمود: چه تو را به گریه آورد، ای اباعبدالله؟! عرض کردم، قربانت چگونه نگریم که شما می فرمائید: دوازده پرچم مشتبه است و هیچیک از دیگری شناخته نشود، زراره گوید: در مجلس آن حضرت سوراخی بود که از آنجا آفتاب میتابید، حضرت فرمود: این آفتاب آشکار است؟ گفتم: آری، فرمود: امر ما از این آفتاب روشنتر است.

12- امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت قائم علیه السلام را دو غیبت است (غیبت صغری و غیبت کبری) در یکی از آن دو غیبت (کبری) در مواقف حج حاضر شود، و مردم را ببیند ولی مردم او را نبینند (اما در غیبت صغری، خواص اصحاب او را میدیدند و میشناختند).

13- یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام که مورد اطمینانست گوید: این سخن را امیرالمؤمنین علیه السلام روی منبر مسجد کوفه فرموده و از او بیاد مانده است: بار خدایا! همانا ناچار حجتیهائی از جانب تو روی زمینت لازمست، که یکی پس از دیگری برای (راهنمائی) خلقت بیایند و ایشانرا بدینت رهبری کنند و علم ترا بآنها بیاموزند، تا پیروان اولیاء تو پراکنده نشوند. آن حجت یا ظاهر است و فرمانروائی نمی کند (فرمانش نمی برند) و یا پنهانست و انتظارش را می کشند، اگر در حال صلح پیکر و شخص آن حجج از مردم پنهان باشد، دانش دیرین و ثابت ایشان از مردم پنهان نیست، و آدابشان در دلهای مؤمنین پابرجاست و طبق آن عمل کنند.

و در جای دیگر از همین خطبه می فرماید: ولی این (عمل به آداب ایشان) در چه کسانست (یعنی چقدر عده آنها کم است) از اینجهت است که بساط علم ظاهرا برچیده شود، در آن زمانیکه یافت نشوند دانشمندانیکه دانش را نگهداری میکنند و آن را آنگونه که از علمای خود شنیده اند، روایت مینمایند و ایشان را در آن باره تصدیق می کنند. بار خدایا ولی من میدانم که بساط علم برچیده نمی شود و مایه هایش از میان نمی رود و تو زمینت را از حجتی برای خلقت خالی نمیگذاری، چه آشکار و غیر مطاع یا ترسان و پنهان باشد، تا حجت تو باطل نشود و دوستانت بعد از آنکه هدایتشان کردی گمراه نگردند، ولی کجایند ایشان و چقدرند ایشان؟، آنها کمترین شماره و بالاترین مقام را نزد خدا دارند. (بحدith 881 رجوع شود).

14- موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((بگو بمن بگوئید اگر آب شما بزمین فرورود کی برای شما آب روان می آورد 30 سوره 67)) فرمود: زمانی که امام شما غایب شود، کیست (غیر خدا) که برای شما امام تازه ای آورد؟ (امام غایب شما را ظاهر کند تا از علومش که چون چشمه صاف جاریست استفاده کنید).

15- محمد بن مسلم گوید: امام صادق علیه السلام میفرمود: اگر خبر غیبت صاحبان بشما رسید منکر آن نشوید.

16- بناچار صاحب الامر غیبت کند و بناچار در زمان غیبتش گوشه گیری کند، چه خوب منزلت مدینه (گویا آن حضرت در ایام غیبت غالباً در مدینه و اطراف آن باشد) و در سی و وحشتی نیست (یعنی آن حضرت همراه 30 یا 29 نفر از اصحاب و موالیان خود می باشد و این عده اگر چه گوشه گیرند ولی وحشت و ترسی ندارند).

17- ابان بن تغلب گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: چگونه باشی (عقیده تو چیست نسبت به) زمانی که حمله سختی میان دو مسجد واقع شود (اشاره به جنگ و پیش آمد مهمی دارد که میان مسجد کوفه و سهله یا مکه و مدینه واقع میشود) و علم و دانش مانند ماریکه بسورخ خود میرود، حرکت می کند، و میان شیعیان اختلاف افتد و یکدیگر را دروغگو خوانند و بصورت هم تف اندازند، عرض کردم: قربانت، در چنان وضعی خیری نیست، حضرت سه مرتبه فرمود: تمام خیر در آن وضع است (زیرا مردم امتحان میشوند و امام زمان علیه السلام ظهور میکند).

18- امام صادق علیه السلام میفرمود: حضرت قائم پیش از آنکه قیام کند غایب شود، زیرا او می ترسد و با دست اشاره بشکمش فرمود یعنی از کشته شدن میترسد.

19- امام صادق علیه السلام فرمود: برای حضرت قائم علیه السلام دو غیبت است: یکی کوتاه و دیگری دراز، در غیبت اول جز شیعیان مخصوص از جای آن حضرت خبر ندارند، و در غیبت

دیگر جز دوستان مخصوصش از جای او خبر ندارند (مقصود از دوستان مخصوص خادمان و اهل بیت آن حضرت و یا همان 30 نفری است که در سه روایت پیش ذکر شد).

20- مفضل بن عمر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود برای صاحب الامر دو غیبت است، در نخستین آنها بسوی خانواده اش مراجعه می کند. و در دیگری مردم می گویند: هلاک شد و در کدام وادی افتاد: عرض کردم: اگر چنان شد. ما چه کنیم؟ فرمود: هرگاه کسی مدعی امامت شد، مسائلی از او پرسید که مثل امام جواب دهد (اگر پاسخ درست نگفت، او امام نیست).

21- ابو حمزه گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم: صاحب الامر شمائید؟ فرمود نه، گفتم: پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پسر پسر پسر شماست؟ فرمود: نه، گفتم: پس او کیست؟ فرمود: همان کسی است که زمین را پر از عدالت کند، چنانکه پر از ستم و جور شده باشد، او در زمان پیدا نبودن امامان بیاید، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان پیدا نبودن رسولان مبعوث شد.

22- ام هانی گوید: از حضرت ابا جعفر محمد بن علی علیهما السلام راجع بقول خدایتعالی ((سوگند به ستارگان غروب کننده، همان سیارات نهان شونده (15 و 16 سوره 81))) پرسیدم، فرمود: آن امامی است که در سال 260 غایب شود، سپس مانند شعله ای در شب تاریک فروزان شود، اگر زمان او را درک کنی چشمت روشن شود.

23- ام هانی گوید: ابا جعفر محمد بن علی علیه السلام را ملاقات کردم و راجع بآیه ((15 و 16 سوره 81))) از آنحضرت سؤال کردم، فرمود: خنس (ستارگان غروب کننده) امامی است که در زمان خود هنگامیکه مردم از وجود او خبر ندارند پنهان میشود، در سال 260 سپس مانند شعله در خشان در شب تاریک ظاهر میشود، اگر آن زمان را درک کنی چشمت روشن شود.

شرح_ غیبت و ظهور امام زمان علیه السلام در این دو روایت تشبیه بغروب و طلوع ستاره شده است که در روز نهان و در شب آشکار میشود، میشود، و شب تاریک از فرا گرفتن ستم و جهالت است جهان بشریت را و سال 260 سال وفات امام حسن عسگری و غیبت امام دوازدهم علیهما السلام است.

24- ابوالحسن سوم (امام هادی) علیه السلام فرمود: هرگاه پیشوای شما از میان شما برداشته شود، از زیر پای خود منتظر فرج باشید.

شرح_ این روایت سه گونه معنی میشود: 1 هرگاه امام شما غایب شد، همیشه و در هر حال مثل اینکه چیزی را باسانی از زیر پای خود برمیگیرید. انتظار فرج داشته باشید، اگر چه فرج و ظهور امام نزد خدا دور باشد، 2 هرگاه علوم و معارف دینی از میان شما برخیزد و جهان را جهالت و بی خبری فراگیرد

بدانید که فرج نزدیکست 3 هرگاه امام شما غایب شود سر بزیر اندازید و گوشه گیری و شکیبائی ورزید که شکیبائی کلید فرج و گشایش است .

25- ایوب بن نوح گوید به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم : من امیدوارم که شما صاحب الامر باشید، و خدا امر امامت را بدون شمشیر و خونریزی به شما رساند، زیرا برای شما (بولایت عهدی مأمون) بیعت گرفته شده و بنام شما سکه زده اند، حضرت فرمود: هیچ کس از ما خاندان نیست که مکاتبات داشته باشد و با انگشت بسویش اشاره کنند و از مسئله پیرسند و اموال برایش برند، جز اینکه یا ترور شود و یا در بستر خود بمیرد (یا با شمشیر کشته شود و یا با زهر) تا زمانی که برای این امر (امامت) کودکی را از ما خاندان مبعوث کند و ولادت و وطن او نهانست ولی نسبت و دودمانش نهان نیست. (و این روایت از معجزات مولای مظلوم ما حضرت رضا علیه سلام است که به امر خدا موضوع امامت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف را در کودکی و غیبت او را اعلام می فرمایند)

26- عبدالله بن عطا گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : شیعیان شما در عراق بسیارند و بخدا مانند شما در خاندانت کسی نیست ، پس چرا خروج نمی کنی ؟ فرمود: ای عبدالله بن عطا! تو گوشه‌هایت را برای بیخردان می گستری (هر سخنی را از هر نادانی باور میکنی) بخدا من صاحب شما نیستم ، گوید عرض کردم : پس صاحب ما کیست ؟ فرمود: بنگرید هر که ولادتش از مردم نهان گشت او صاحب شماسست ، همانا کسی از ما خاندان نیست که انگشت نما شود و میان دهان مردم افتد (مشهور و معروف گردد)، جز اینکه مرگش یا از خون دل خوردن و یا از بینش بخاک مالیده شدن باشد. (پس در این روایت عظیم هم موضوع غیبت امام زمان علیه سلام اعلام گردیده است)

27- امام صادق علیه السلام فرمود: قائم ما قیام می کند و در گردن او برای هیچکس پیمان و قرارداد و بیعتی نیست .

28- منصور از مردی نقل می کند و بامام صادق علیه السلام عرض کرد: هرگاه روز را صبح و شام کنم و امامی را که از او پیروی کنم نبینم چکنم ؟ فرمود: آنکه را باید دوست داشته باشی دوست بدار و آنکه را باید دشمن بداری دشمن بدار (تولی و تبری را از دست مده) تا خدای عزوجل او را ظاهر کند.

29- زراره بن اعین گوید، امام صادق علیه السلام فرمود: آن جوان ناچار غیبت می کند عرض کردم : چرا؟ فرمود: میترسد و با دست اشاره بشکمش کرد (یعنی می ترسد او را بکشند) و اوست که چشم پراش باشند و او است که مردم در ولادتش تردید می کنند. برخی گویند در شکم مادرش بود (که پدرش مرد) بعضی گویند: پدرش مرد و فرزندی نداشت و بعضی گویند: دو سال پیش از وفات پدرش متولد شد.

زراره گوید: من عرض کردم: چه دستور می فرمائی اگر من به آن زمان رسیدم، فرمود: خدا را با این دعا بخوان: خدایا خودت را به من بشناسان، زیرا اگر تو خودت را به من شناسانی، من ترا نخواهم شناخت، خدایا پیغمبرت را به من بشناسان، زیرا اگر تو پیغمبرت را به من شناسانی من هرگز او را نشناسم. خدایا تو حجت را به من بشناسان، زیرا اگر تو حجت را به من شناسانی از طریقه دینم گمراه می شوم احمد بن هلال (که با دو واسطه از زراره نقل می کند) گوید، من این حدیث را 56 سال پیش شنیده ام.

شرح_ مقصود احمد بن هلال این است که من این حدیث را پنجاه سال پیش از ولادت امام عصر علیه السلام شنیده ام پس احتمال جعل و دروغ در آن راه ندارد و نیز اخبار مربوط به غیبت آن حضرت و اوصاف و شمائلش پیش از ولادت آنحضرت در زمان پدر و جدش و بلکه از زمان پیغمبر اکرم و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما شیوع داشته و طبق آن بوقوع پیوسته است، شیوع این اخبار به حدی بوده که طایفه کیسانیه گفتند: ابن الحنیفه همان امام زمان است که غایب شده است و طایفه ناووسیه و مطوره نسبت بامام صادق و امام کاظم علیهما السلام این عقیده را ابداع کردند. و محدثین شیعه اخبار مربوط بامام زمان علیه السلام از پیغمبر اکرم و ائمه هدی به ترتیب نقل کرده و در کتب خود آورده اند. یکی از محدثین موثق شیعه حسن بن محبوب زراد است که کتاب مشهور و معروف مشیخه را بیش از صد سال جلوتر از غیبت نوشته است و اخبار او پس از سالها بدون اختلاف بوقوع پیوسته است و نیز از غیبت صغری و کبری خبر داده و چنانکه خبر داده اتفاق افتاده است (بصفحه 250 251 مرآت العقول مراجعه شود). (و این همه امور از عظمت اسلام و قرآن و عظمت منزلت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه شریف است).

30- مفضل بن عمر گوید: امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((زمانیکه در صور دمیده شود 8 سوره 74)) فرمود: همانا امام پیروز و پنهان از ما خاندان است و چون خدای عز ذکره اراده کند که امر او را ظاهر سازد، در دلش نکته ای گذارد، سپس ظاهر شود و به امر خدای تبارک و تعالی قیام کند.

شرح_ آیه شریفه راجع به دمیدن در صور پیش از قیامت است که در این روایت الهام امر ظهور را در دل امام عصر علیه السلام به آن تشبیه و تاءویل فرموده است.

31- محمد بن فرج گوید: امام باقر علیه السلام به من نوشت: زمانیکه خدای تبارک و تعالی بر خلقش خشم کند، ما را از مجاورت آنها دور کند. (پس غیبت امام علیه السلام زمان دلیل خشم خداست و بندگانش).

آنچه ادعای امامت راستگور را از دروغگو معلوم میکند

توضیح در این باب مرحوم کلینی قده روایاتی را ذکر می کند که شامل امتیازات و خصائص امام علیه السلام است و از غیر امام ساخته نیست ، قسمتی از این روایات مربوط به معجزه و خرق عادت است که متکلمین شیعه راجع به این موضوع کتابها نوشته و فرق معجزه را با سحر و شعبده و راه استدلال به آن را برای اثبات نبوت و امامت توضیح داده اند، برخی دیگر مشتمل بر جواب مسائل علمی و مطالب غامض و مشکلی است که حل آنها و پاسخ دادن درست و صحیحش از عهده افراد معمولی خارج است ، زیرا آن علوم به کلی در مکتبهای بشری تدریس نمی شود و شخص امام و پیغمبر هم برای فرا گرفتن آنها نزد هیچ استادی زانو نزده و تعلم نکرده است ، و علم و دانش او تنها از سرچشمه لدنی و افاضات الهامی منشعب گشته است . ما این موضوع را در جلد اول ص 303300 توضیح بیشتری داد.

برخی دیگر از این روایات متضمن پیشگوئیا و علوم غیبی است که حدس و نظر افراد بشر هر چند تیز و دوربین باشد بآن نمیرسد و از طرفی هم بسر حد علوم غیبی که مختص خدای تعالی است نمیرسد. این موضوع را هم ما ذیل حدیث 659 و 668 جلد اول تا حدی تشریح کردیم .

1- امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر مردی از طایفه عبدالقیس را که خداهش (در وزن کتاب) نام داشت خدمت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرستادند و به او گفتند: ما ترا بسوی مردی می فرستیم که خود او و خاندانش را از دیر زمان به جادوگری و غیب گوئی می شناسیم و در میان اطرافیان ما، تو از خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که آن را از او نپذیری و با او مخاصمه کنی تا حقیقت امر بر تو معلوم گردد (تا حق را به او بفهمانی) و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است مبدا ادعای او به تو شکستی وارد کند. و از جمله راههائیکه مردم را با آن گول می زند، آوردن خوردنی و نوشیدنی و غسل و روغن و خلوت کردن با مردم است ، پس طعامش را نخور و شرابش را میاشام و به غسل و روغنش دست نزن و با او در خلوت منشین ، از همه اینها بر حذر باش و به یاری خدا حرکت کن و چون چشمت به او افتاد آیه سخره (54 سوره 7) را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه بر، و چون حضورش نشست ، تمام نگاهت را به او متوجه کن و با او انس مگیر.

آنگاه به او بگو: همانا دو برادر دینی و دو پسر عمومی نسبت ترا سوگند می دهند که قطع رحم نکنی (ترا به قطع رحم سوگند می دهند) و به تو می گویند: مگر تو نمی دانی که ما از روزیکه خدا محمد صلی الله

علیه و آله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم (یعنی به خاطر تو با آن سه خلیفه بیعت نکردیم) اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی، احترام ما را تباه کردی و امید ما را بریدی، سپس با وجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای نزد تو، کردار و قدرت ما را نسبت به خود مشاهده کردی. کسیکه ترا از ما و پیوند با ما منصرف می کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به دفاع ما سست تر است (ما برای تو از عمار و مانند او مفیدتریم) صبح روشن برای صاحب دو چشم بینا آشکار شده است (مطلب مانند آفتاب روشن است) به ما خبر رسیده که تو هتک احترام ما کرده و ما را نفرین کرده ای، چه ترا بر این وا داشت؟ ما ترا شجاعترین پهلوانان عرب می دانستیم (و نفرین کار مردم ترسو است) تو نفرین بر ما را کیش و عادت خود قرار داده ئی و گمان می کنی این کارها را در برابر تو شکست می دهد.

چون خداهش نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد، آنچه دستورش داده بودند به کار بست، چون علی علیه السلام او را دید که با خود سخنی آهسته می گوید، (آیه سخره را می خواند) او را خنده گرفت و فرمود: بیا اینجا ای برادر عبدقیس! و اشاره به مکانی نزدیک خود کرد.

خداهش گفت: جا وسیع است (همین جا می نشینم) می خواهم پیغامی به شما برسانم.

علی علیه السلام فرمود: چیزی بخورید و بیاشامید و لباسها را بکنید و روغنی بمالید، سپس پیغام خود را برسانید، قنبر! برخیز و او را منزل بده. خداهش گفت: مرا به آنچه گفتم نیازی نیست.

علی علیه السلام فرمود: می خواهی با تو در خلوت رویم؟ (تا اگر سخنی محرمانه داری خجالت نکشی).

خداهش گفت: هر رازی نزد من آشکار است (سخن محرمانه ئی ندارم):

علی علیه السلام فرمود: ترا سوگند می دهم به آن خدائیکه از خودت به تو نزدیک تر است و میان تو و دلت حائل می شود، همان خدائیکه خیانت چشمها و راز سینه ها را می داند: آیا زیر آنچه را من به تو پیشنهاد کردم (از خوردن و آشامیدن و روغن مالیدن و خلوت) به تو سفارش نکرد؟.

خداهش گفت: بار خدایا، آری، چنین است.

علی علیه السلام فرمود: اگر بعد از آنچه از تو خواستم (و ترا به آن خدای عالم سوگند دادم) کتمان می کردی چشم بر هم نمی گذاشتی (هلاک می شدی) ترا به خدا سوگند می دهم آیا او به تو سخنی آموخت که چون نزد من آمدی آن را بخوانی؟ خداهش گفت: به خدا آری، علی علیه السلام فرمود آیه سخره بود؟ خداهش آری.

علی علیه السلام، آن را بخوان سپس او خواند و علی علیه السلام تکرار و تقریرش می کرد و هر جا غلط می خواند: تصحیحش می فرمود تا هفتاد بار آن را خواند. خداهش (با خود) گفت: شگفتا: چرا امیرالمؤمنین دستور می دهد این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ علی علیه السلام احساس می کنی که دلت مطمئن شد؟.

خداهش آری به خدائی که جانم به دست اوست (پس هفتاد بار خواندن آیه سخره موجب رفع شیاطین جن و انس و اطمینان دل بر اسلام و ایمان می گردد) علی علیه السلام آن دو نفر به تو چه گفتند؟ خداهش گزارش خبر را نقل کرد.

علی علیه السلام به آنها بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست، ولی خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند. شما گمان می کنید که برادر دینی و پسر عمومی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم (زیرا مره جد اعلای هر سه نفر ماست) اگر چه غیرنسبی را که خدا بوسیله اسلام پیوست داد قطع شده است (و نسبت شما با من از زمان جاهلیت می پیوندد) و اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست گوئید، شما با کارهاییکه نسبت به برادر دینی خود کردید، با کتاب خدای عزوجل مخالفت نموده و نافرمانیش کردید و اگر راستگو نیستید، با ادعای برادر دینی من بودن افترائی بسته و دروغی گفته اید.

و اما مخالفت شما با مردم از روزی که خدا محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح نمود، اگر از روی حق با مردم مخالفت کردید (و با من بیعت نمودید) سپس با مخالفت با من آن حق را شکستید و باطل کردید و اگر از روی باطل با مردم مخالفت کردید، گناه آن باطل با گناه کار تازه ئی که کردید (و با من هم مخالفت ورزیدید) بگردن شماست، علاوه بر اینکه بیعت شما با من در مخالفت با مردم (اینکه خود را مخالف مردم وصف کردید) جز برای طمع دنیا نبوده است، شما می گوئید: من امیدتان را قطع کردم و چنین عقیده دارید، خدا را شکر که عیب دینی بر من نگرفتید.

و اما آنچه مرا از پیوند شما باز داشت همان (سوء عقیده و خبث باطنی شما) است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد که طوق بیعت را از گردن خود بیفکنید چنانکه چارپای سرکش افسار خود را پاره می کند، تنها خداست پروردگار من که چیزی را با او انباز نسازم، شما نگوئید او سودش کمتر و دفاعش سست تر است که سزاوار نام شرک و نفاق می گردید.

و اما اینکه گفتند: من شجاعترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرینم گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است، آنگاه که نیزه ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسبان پریشان شود، و ششهای شما (از ترس) و درونتان باد کند، آنجاست که خدا مرا با دلی قوی کار گزارى کند، و اما اگر همین را ناخوش دارید که من شما را نفرین کرده ام، نباید بیتابی کنید از اینکه به عقیده شما مردی جادوگر و از طایفه جادوگران بر شما نفرین کند.

بار خدایا؛ اگر طلحه و زبیر به من ستم کرده اند و افترا بسته اند (و نسبت جادوگری و قتل عثمان به من داده اند) و شهادت خود را (نسبت به آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره من شنیدند) کتمان کردند و نسبت به من از تو و پیغمبرت نافرمانی کردند، زبیر را به بدترین وضعی بکش و خونس را در گمراهیش بریز و طلحه را خوار گردان و در آخرت بدتر از این را برای آنها ذخیره کن، آمین بگو.

خدایش گفت: آمین (خدایا مستجاب کن) سپس خدایش با خود می گفت: به خدا من هرگز صاحب ریشی ندیدم که خطایش از تو (خودش) روشنتر باشد، حامل پیام و دلیلی باشد که بعضی بعض دیگرش را نقض کند و خدا جای درستی برای آن نگذاشته باشد، من به سوی خدا می گرایم و از آن دو نفر بیزارم.

علی علیه السلام فرمود: نزد آنها باز گرد و گفتار مرا به آنها برسان، خدایش گفت: نه به خدا سوگند، نخواهم رفت، جز اینکه از خدا بخواهی که مرا هر چه زودتر به سوی شما برگرداند و مرا به رضایت خود نسبت به شما موفق دارد، آن حضرت دعا کرد. دیری نگذشت که خدایش برگشت و در جنگ جمل در رکاب آن حضرت کشته شد، خدایش رحمت کند (و هم چنین نفرین آن حضرت درباره آن دو نفر مستجاب شد، زیرا زبیر در آغاز جنگ از معرکه بیرون رفت، مردی تمیمی خود را به او رسانید و مقتولش ساخت و طلحه هم در همان آغاز جنگ کشته شد).

2- رافع بن سلمه گوید: روز جنگ نهران همراه علی بن ابیطالب صلوات الله علیه بودم، هنگامی که علی علیه السلام نشسته بود، سواری آمد و گفت: السلام علیک یا علی علی علیه السلام فرمود: علیک السلام مادرت مرگت بیند چرا به عنوان امیرالمؤمنین بر من سلام نکردی؟ گفت! آری، اکنون علتش را به تو می گویم: در جنگ صفین تو بر حق بودی ولی چون حکومت حکمین را پذیرفتی از تو بیزاری جستم و ترا مشرک دانستم، اکنون نمی دانم از کی پیروی کنم، به خدا اگر هدایت ترا از گمراهیت باز شناسم (بدانم بر حقی یا بر باطل) برای من از تمام دنیا بهتر است.

علی علیه السلام به او فرمود: مادرت مرگت ببیند، نزدیک من بیا تا نشانه های هدایت را از نشانه های گمراهی برای تو باز نمایم، آن مرد نزدیک حضرت ایستاد، در آن میان سواری شتابان آمد تا نزد علی علیه السلام رسید و گفت: یا امیرالمؤمنین! مژده باد ترا بر فتح، خدا چشمت را روشن کند، به خدا تمام لشکر دشمن کشته شد حضرت به او فرمود: زیر نهر یا پشت آن؟ گفت آری زیر نهر، فرمود: دروغ گفتی، سوگند به آنکه دانه را شکافد و جاندار آفریند، آنها هرگز از نهر عبور نکنند تا کشته شوند.

آن مرد گوید: بصیرتم در (باره بیزاری و مشرک بودن) بکلی زیاده گشت (زیرا آن مرد را تکذیب کرد) اسب سوار دیگری دوان آمد و همان مطلب را به او گفت، امیرالمؤمنین علیه السلام به او همان جواب را گفت که به رفیقش گفت، مرد شاک گوید: من می خواستم به علی علیه السلام حمله کنم و با شمشیر فرقتش را

بشکافم ، سپس دو سوار دیگر دوان آمدند که اسبان آنها عرق کرده بود. گفتند: خدا چشمت را روشن کند ای امیرالمؤمنین ، مژده باد ترا به فتح ، به خدا که همه آن مردم کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: پشت نهر یا زیر آن ؟ گفتند: نه ، بلکه پشت نهر، چون ایشان اسبهای خود را به طرف نهر روان راندند، و آب زیر گردن اسبشان رسید، برگشتند و کشته شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: راست گفتید، آن مرد از اسبش به زیر آمد و دست و پای امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفت و بوسه داد، سپس علی علیه السلام فرمود، این است نشانه و معجزه ئی برای تو.

شرح_علی علیه السلام در این روایت دو مرتبه به آن مرد فرمود: مادرت مرگت بیند. علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید نفرین حضرت از آن جهت بود که هر کسی بالاخره می میرد و یا از این جهت است که مرگ برای او از آن عقیده فاسد بهتر است و یا این جمله از الفاظی است که در لغت عرب مرسومست ، و گوینده قصد نفرین ندارد مانند جمله تبت یدالک قاتلک الله مرات ص 254 و اما موضوع جنگ نهروان در کتب تاریخ به تفصیل مذکور است و این مقام مناسب ذکرش نیست .

3- ابوهاشم جعفری گوید: من خدمت ابی محمد (امام حسن عسکری علیه السلام) بودم که برای مردی یمنی اجازه تشریف خواستند، سپس وارد شد. مردی بود فربه ، بلند، تنومند، بعنوان ولایت به اما علیه السلام سلام کرد (یعنی گفت السلام علیک یا ولی الله) و حضرت با پذیرش جواب گفت و فرمان نشستن داد، او پهلوی من نشست ، من با خود گفتم : کاش میدانستم این کیست ، امام علیه السلام فرمود: این از فرزندان آن زن عربی است که سنگریزه ئی را دارد که پدرانم با خاتم خویش آن را مهر کرده اند، و اکنون آن را آورده و می خواهد من مهر کنم سپس فرمود: آنرا بده ، او سنگریزه ئی را بیرون کرد که در یک طرفش جای صافی بود، امام عسکری علیه السلام آن را گرفت . سپس خاتمش را در آورد و آن را چنان مهر کرد که نقش بر داشته شد، گویا الان نقش خاتم آن حضرت که (((الحسن بن علی))) بود پیش چشم منست .

ابوهاشم گوید: من یمانی گفتم : هرگز پیش از این آن حضرت را ندیده بودی ؟ گفت : نه به خدا، سالهاست که من اشتیاق دیدن او را داشتم تا آنکه همین ساعت جوانی که او را ندیده بودم نزد من آمد و گفت : برخیز و داخل شو، من هم در آمدم ، سپس مرد یمانی برخاست و می گفت : رحمت و برکات خدا بر شما خاندان باد، ذریه ئی هستیید که بعضی پاره تن بعضی دیگرید، بخدا سوگند که رعایت حق شما واجبست مانند حق امیرالمؤمنین علیه السلام و امامان بعد از او صلوات الله علیهم اجمعین ، سپس او رفت و من دیگر ندیدمش .

اسحاق گوید: ابوهاشم جعفری گفت : من اسم یمانی را پرسیدم ، گفت اسم من مهجع بن صلت بن عقبه بن سمعان بن غانم ام غانم است ، و ام غانم همان زن عرب یمانی است که امیرالمؤمنین و نوادگانش تا حضرت

رضا علیه السلام سنگریزه او را مهر کرده بودند. (و ام غانم دارای عمر طولانی بود و به عنایت حضرت علی بن الحسین نیروی جوانی او برگشت و تا امام رضا را زیارت کرد و وفق روایت قطعه سنگ کوچک را امیر المومنین به نشانه امر امامت برای او مهر کرد و ... و به نواده او مشرف را به خدمت امام حسن عسکری)

4- امام باقر علیه السلام فرمود: چون امام حسین علیه السلام کشته شد، محمد بن حنفیه، شخصی را نزد علی ابن الحسین فرستاد که تقاضا کند با او در خلوت سخن گوید سپس (در خلوت) به آن حضرت چنین گفت: پسر برادرم! میدانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وصیت و امامت را پس از خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از او به امام حسن علیه السلام و بعد از او به امام حسین علیه السلام واگذاشت. و پدر شما رضی الله عنه و صلی علی روحه کشته شد و وصیت هم نکرد، و من عموی شما و با پدر شما از یک ریشه ام و زاده علی علیه السلام هستم. من با این سن و سبقتی که بر شما دارم از شما که جوانید به امامت سزاوارترم، پس با من در امر وصیت و امامت منازعه و مجادله مکن. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: ای عمو از خدا پروا کن و چیزی را که حق نداری ادعا مکن. من ترا موعظه می کنم که مبادا از جاهلان باشی، ای عمو! همانا پدرم صلوات الله علیه پیش از آنکه رهسپار عراق شود به من وصیت فرمود و ساعتی پیش از شهادتش نسبت به آن با من عهد کرد. و این سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله است نزد من، متعرض این امر مشو که می ترسم عمرت کوتاه و حالت پریشان شود.

همانا خدای عزوجل امر وصیت و امامت را در نسل حسین علیه السلام مقرر داشته است، اگر میخواهی این مطلب را بفهمی بیا نزد حجرالاسود رویم و محاکمه کنیم و این موضوع را از او بپرسیم، امام باقر علیه السلام فرماید، این گفتگو میان آنها در مکه بود، پس رهسپار شدند تا بحجر الاسود رسیدند، علی بن الحسین به محمد بن حنفیه فرمود تو اول بدرگاه خدای عزوجل تضرع کن و از او بخواه که حجر را برای تو به سخن آورد و سپس بپرس. محمد با تضرع و زاری دعا کرد و از خدا خواست و سپس از حجر خواست (که به امامت او سخن گوید) ولی حجر جوابش نگفت. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: ای عمو اگر تو وصی و امام می بودی جواب می داد. محمد گفت: پسر برادر تو دعا کن و از خدا بخواه، علی بن الحسین علیه السلام به آنچه خواست دعا کرد، سپس فرمود: از تو می خواهم به آن خدائیکه میثاق پیغمبران و اوصیاء و همه مردم را در تو قرار داده است (همه باید نزد تو آیند و به پیمان خدا وفا کنند) که وصی و امام بعد از حسین علیه السلام را به ما خبر ده. حجر جنبشی کرد که نزدیک بود از جای خود کنده شود، سپس خدای عزوجل او را به سخن آورد و به زبان عربی فصیح گفت: بار خدایا همانا وصیت و امامت بعد از حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب پسر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است

پس محمد بن علی (محمد حنفیه) برگشت و پیرو علی بن الحسین علیه السلام گردید.

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) فرماید: راجع به محمد بن حنفیه اخبار مختلفی وارد شده است، برخی از اخبار دلالت دارد بر جلالت قدر او، چنانکه میان شیعه مشهور است و برخی دلالت دارد بر صدور بعضی از لغزشها از وی، مانند همین روایت... ولی ممکن است این منازعه و مخاصمه او با امام چهارم علیه السلام صوری و ظاهری و به جهت بعضی از مصالح باشد که مبادا ضعیف شیعه بگویند محمد بن حنفیه از علی بن الحسین علیه السلام بزرگتر و به امامت سزاوارتر است.

5- هشام بن سالم گوید: بعد از وفات امام صادق علیه السلام من و صاحب الطاق (محمد بن نعمان که در طاق محامل کوفه صرافی داشته و بمؤ من الطاق نیز معروفست) در مدینه بودیم و مردم گرد عبدالله بن جعفر (عبدالله افطح) را گرفته و او را صاحب الامر بعد از پدرش میدانستند (بحديث 743 رجوع شود)، من با صاحب الطاق نزدش رفتیم و مردم در محضرش بودند، توجه مردم با او از اینجهت بود که از امام صادق علیه السلام روایت میکردند که آن حضرت فرموده است: امر امامت پسر بزرگتر میرسد بشرط اینکه عیبی در او نباشد. ما هم نزدش رفتیم تا مسائلی را که از پدرش می پرسیدیم، از او پرسیم، لذا پرسیدیم زکاه در چند درهم واجب میشود؟ گفت: در دوست درهم که باید پنج درهم آنرا داد، گفتیم: درصد درهم چطور؟ گفت: دو درهم و نیم، گفتیم: عامه هم چنین چیزی نمی گویند، او دستش را سوی آسمان بلند کرد و گفت: بخدا من میدانم عامه چه میگویند، هشام گوید: ما از نزد او گمراه و حیران بیرون آمدیم، نمیدانستیم بکجا برویم و بکه رو آوریم، من بودم و ابو جعفر احوال، گریان و سرگردان در یکی از کوچه های مدینه نشستیم نمیدانستیم کجا برویم و بکه رو آوریم و با خود میگفتیم: بسوی مرجئه رویم؟ بسوی قدریه؟ بسوی زیدیه؟ بسوی معتزله، بسوی خوارج، در همین حال بودیم پیرمردی را که نمیشناختیم دیدیم با دست اشاره کرد بسوی من بیاید، من ترسیدم که او از جاسوسهای ابوجعفر منصور باشد، زیرا او در مدینه جاسوسهایی داشت که به بیند شیعیان امام جعفر صادق علیه السلام بامامت چه کسی اتفاق میکنند تا گردن او را بزنند، لذا من ترسیدم که این پیرمرد از آنها باشد، به احوال گفتم: از من دور بایست، زیرا من بر خودم و بر تو ترس دارم و این پیرمرد مرا میخواهد نه تو را، از من دور بایست تا بهلاکت نیفتی و بدست خود بزبان خویش کمک نکنی، پس اندکی از من دور شد و من بدنبال پیرمرد براه افتادم، زیرا معتقد بودم که از او نتوانم خلاص شد پیوسته دنبالش میرفتم و تن بمرگ داده بودم تا مرا بدر خانه ابوالحسن (موسی بن جعفر علیهما السلام) برد. سپس مرا تنها گذاشت و رفت.

ناگاه خادمی دم در آمد و گفت: بفرما، خدایت رحمت کند، من وارد شدم، ابوالحسین موسی علیه السلام را دیدم، بی آنکه من چیزی بگویم، فرمود: نه بسوی مرجئه و نه بسوی قدریه و نه بسوی زیدیه و نه بسوی معتزله، بسوی من، بسوی من، عرض کردم: قربانت، پدرت در گذشت؟ فرمود: آری، عرض کردم: وفات کرد؟ فرمود: آری عرض کردم: پس از او امام ما کیست؟ فرمود: اگر خدا خواهد ترا هدایت کند، هدایت میکند، عرض کردم: قربانت، عبدالله عقیده دارد که او امام بعد از پدرش می باشد، فرمود: عبدالله می خواهد، خدا عبادت نشود، عرض کردم، قربانت امام ما بعد از تو کیست؟ فرمود: اگر خدا بخواهد ترا هدایت کند، میکند عرض کردم، قربانت او شماست؟ فرمود: ((نه، من این سخن نمی گویم)) با خود گفتم: من راه پرسش را درست نرفتم، سپس عرض کردم: قربانت، شما امامی دارید؟ فرمود: نه، (فهمیدم که خود او امامست) آنگاه از بزرگداشت و هیبت آنحضرت عظمتی در دلم افتاد که جز خدای عزوجل نداند، بیشتر از آنچه هنگام رسیدن خدمت پدرش در دلم می افتاد.

سپس عرض کردم: قربانت، از شما بپرسم آنچه از پدرت می پرسیدم؟ فرمود: پرس تا با خبر شوی ولی فاش مکن، اگر فاش کنی نتیجه اش سر بریدنست سپس از آن حضرت سؤال کردم و فهمیدم دریای بیکرانست. عرض کردم: قربانت شیعیان تو و پدرت در گمراهی سرگردانند، با تعهد کتمانیکه از من گرفته اید، ایشانرا به بینم و بسوی شما دعوت کنم؟ فرمود: هر کس از آنها که رشد و استقامتش را در راه راست دریافتی، مطلب را باو بگو، و شرط کن که کتمان کند، اگر فاش کند، نتیجه اش سر بریدن است و با دست اشاره بگلویش فرمود من از نزد آنحضرت خارج شدم و بابی جعفر احوال بر خوردم، بمن گفت: چه خبر بود؟ گفتم: هدایت بود، آنگاه داستان را برایش گزارش دادم، سپس فضیل و ابو بصیر را دیدم، ایشان هم خدمتش رسیدند و از حضرتش سؤال کردند و سخنش را شنیدند و بامامتش قاطع گشتند. سپس جماعتی از مردم را ملاقات کردیم، هر کس خدمتش رسید، امامتش را باور کرد، مگر طایفه عمار (بن موسی ساباطی) و اصحاب او، ولی عبدالله جز چند نفری نزدش نمی رفتند، چون چنین دید، گفت: مردم چگونه شدند؟ باو خبر دادند که هشام مردم را از دور تو پراکند. هشام گوید: او چند نفر را در مدینه گماشته بود که مرا بزنند.

6- محمد بن فلان واقفی گوید: من پسر عمویی داشتم که نامش حسن بن عبدالله بود، مردی بود زاهد و عابدترین مردم زمان خود. و بواسطه جدی بودن و کوشش او در امر دین سلطان از او پروا میکرد و بسا در پیش روی سلطان سخن درشت و دشواری بعنوان موعظه میگفت و او را امر بمعروف و نهی از منکر مینمود سلطان هم بواسطه شایستگی و نیکوکاریش از او تحمل میکرد، حال او پیوسته چنین بود تا آنکه روزی در مسجد حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام بر او وارد شد. چون او را دید، اشاره کرد، او هم نزد حضرت آمد، امام باو فرمود: ای اباعلی! من

روش ترا بسیار دوست دارم و خوشم میآید ولی تو معرفت نداری، برو و معرفت بجو، عرض کرد: قربانت، معرفت چیست؟ فرمود: برو بفهم و کسب حدیث کن. عرض کرد: از که کسب کنم؟ فرمود: از فقهاء اهل مدینه، سپس آن احادیث را بر من عرضه کن. او رفت و احادیثی را نوشته خدمت حضرت باز آمد و برایش قرائت کرد، امام همه را باطل دانست، و باو فرمود، برو معرفت یاد بگیر، آن مرد بدین خود عنایت داشت و پیوسته در انتظار استفاده از حضرت ابوالحسن علیه السلام بود تا زمانیکه آنحضرت بکشتزار خود میرفت، در بین راه بحضرت برخورد و عرض کرد: قربانت، من در برابر خدا با شما احتجاج و خصومت می کنم، مرا به معرفت راهنمایی کن، حضرت گزارش حال امیرالمؤمنین علیه السلام و آنچه بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد و نیز گزارش امر آن دو مرد (ابوبکر و عمر) را بیان فرمود، او هم پذیرفت سپس به حضرت عرض کرد: امام بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام کیست؟ فرمود: اگر بتو خبر دهم می پذیری؟ گفت: آری قربانت کردم، فرمود، منم امام، عرض کرد: چیزی می خواهم که بآن استدلال کنم، (یعنی معجزه شما چیست؟) فرمود: برو نزد آن درخت آنگاه با دست اشاره بدرخت ام غیلان کرد و باو بگو: موسی بن جعفر بتو میگوید: بیا، گوید من نزد درخت رفتم و دیدم زمین را میشکافد و میآید تا در برابر حضرت ایستاد، سپس حضرت باو اشاره کرد، تا برگشت. او بامامتش اقرار کرد و خاموشی گزید و بعبارت پرداخت و کسی پس از آن او را ندید که سخن گوید.

7- محمد بن ابی العلاء گوید: بعد از آنکه یحیی بن اکثم قاضی سامرا را آزمایش کردم و با او مباحثه و گفتگو نمودم و رفت و آمد کردم و راجع به علوم آل محمد پرسیدم شنیدم که می گفت: روزی داخل (مسجد مدینه) شدم و قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف میکردم، در آن میان محمد بن علی الرضا علیه السلام را دیدم مشغول طواف است، درباره مسائلی که در نظرم بود، با او مناظره کردم، همه را بمن جواب داد، من به او عرض کردم بخدا که من میخواهم از شما یک مسأله ئی بپرسم، عرض کردم: بخدا سؤال من همین است، پس فرمود: منم امام، عرض کردم: علامتش چیست؟ در دست حضرت عصائی بود که بسخن در آمد و گفت: همانا مولای من امام این زمانست و اوست حجت خدا.

8- حسین بن عمر بن یزید گوید: خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدم و در آنزمان واقفی مذهب بودم (امامت آن حضرت را قبول نداشتم) و همانا پدر من از پدر او هفت مسأله پرسیده بود که شش تای آن را جواب گفته و هفتمینش را پاسخ نگفته بود، من گفتم: بخدا که آنچه را پدرم از پدرش پرسیده، من از او می پرسم اگر مانند پدرش جواب گفت، دلیل بر امامت اوست، پس من پرسیدم و او هم آن شش مسأله را مانند جواب پدرش بپدرم پاسخ گفت، و در مقام جواب حتی حرف (((واو))) و (((یائی))) هم زیاد نکرد و از هفتمینش خود داری کرد، و پدرم بپدر او گفته بود: من

روز قیامت نزد خدا علیه شما احتجاج میکنم، برای اینکه عقیده داری عبدالله (برادر بزرگتر) امام نیست حضرت دست بگردنش نهاد و فرمود: آری نزد خدای عزوجل بر این مطلب علیه من احتجاج کن، هر گناهی داشت بگردن من باشد. (عبدالله بن جعفر معروف به عبدالله افطح کسی بود که بعد از شهادت امام صادق ادعای امامت کرد ولی هفتاد روز بعد از دنیا رفت و فرقه‌ی او متلاشی شد).

چون من با آنحضرت خداحافظی کردم فرمود: هیچیک از شیعیان ما نیست که بیلائی گرفتار شود و یا بیمار گردد و بر آن بلا و مرض شکیبائی ورزد، جز اینکه خدا اجر هزار شهید برایش نویسد، من با خود گفتم: بخدا راجع به این موضوع که سخنی در میان نبود!! چون رهسپار شدم در بین راه عرق المدینی در آوردم (و آن ریشه‌ای است که در پای انسان پیدا میشود و دردش شدت میکند) و من از این مرض سختی کشیدم، چون سال آینده شد بحج رفتم و خدمتش رسیدم، هنوز اندکی از درد باقیمانده بود، من بحضرت شکایت کردم و عرض نمودم: قربانت، به پایم دعای دفع بلائی بخوانید و پایم را در برابرش دراز کردم بمن فرمود این پایت را باکی نیست، پای سلامت را بمن نشان ده، من آن پایم را در برابرش دراز کردم. حضرت دعای تعویذ خواند، چون بیرون رفتم، طولی نکشید که آن ریشه بیرون آمد و دردش اندک بود.

9- ابن قیامای واسطی که از واقفیه بوده گوید: خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم ممکن است دو امام (در یکزمان) بوده باشد؟ فرمود: نه، مگر اینکه یکی از آن دو ساکت باشد، عرض کردم اینک شما هستید که امام ساکت همراه ندارید و در آنزمان هنوز ابو جعفر (محمد تقی علیه السلام) برایش متولد نشده بود بمن فرمود: بخدا: که خدا از من فرزندی بوجود آورد که حق را با اهلش بوسیله او پابرجا کند و باطل را با اهلش بوسیله او از میان ببرد، بعد از یکسال دیگر ابو جعفر علیه السلام متولد شد، پس به ابن قیاما گفتند: آیا این آیت و معجزه تو را کافی نیست؟ او گفت: بخدا که این آیت بزرگی است ولی چکنم با آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده است؟. (یعنی قادر به تشخیص روایت جعلی نبود)

شرح_ علامه مجلسی ((رحمه الله علیه)) (از محدث استرآبادی نقل میکند که گویا مقصودش از آنچه امام صادق علیه السلام درباره پسرش فرموده روایتی است که واقفیه آنرا جعل کرده اند که: امام صادق علیه السلام فرمود: ((ما خانواده هشت محدث داریم که هفتم آنان قائمست)) شیخ لوسی ((رحمه الله علیه)) اخباری که طایفه واقفیه جعل کرده اند در کتاب غیبت خود ذکر نموده و همه را رد کرده است و نیز در این خبر که ائمه را هشت تن دانسته و قائم را هفتم آنها شمردن تشویشی است ظاهر و توجیه کردن هشت محتاج بتکلف سختی است.

10- و شاء گوید: من بخراسان رفتم و از طایفه واقفیه بودم و متاعی را همراه خود برده بودم در میان آنها جامه گلداری در یکی از بغچه ها بود که من نفهمیده بودم و جایش را هم نمیدانستم . چون بر او وارد شدم و در منزلی فرود آمدم ، بدون سابقه مردی مدنی که در مدینه متولد شده بود آمد و بمن گفت : همانا ابوالحسن الرضا علیه السلام بتو میگوید: آن جامه گلداریکه نزد تو هست ، برای من بفرست ، من گفتم : کی ورود مرا بابوالحسن خبر داده ؟ من اکنون وارد میشوم ، و جامه گلداری نزد من نیست ، او رفت و برگشت و گفت : میگوید: چرا آن جامه در فلان جا و سارخ آن چنین و چنانست ، من آن سارخ را گشتم و آن جامه را در زیر بغچه پیدا کردم و نزدش فرستادم .

شرح_ و شاء همان حسن بن علی بن زیاد است که پارچه های رنگ کرده و گلدار می فروخته . مدت کوتاهی واقفی مذهب بود، سپس بواسطه مشاهده این معجزه و معجزات دیگر از آن عقیده برگشت و از بزرگان و اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام گشت .

11- عبدالله بن مغیره گوید: من واقفی مذهب بودم که بحج رفتم ، چون بمکه رسیدم ، شکی در دلم (راجع بمذهبم) خلیجان کرد، خودم را بملترم (دیوار مقابل در خانه کعبه که مستحب است سینه و شکم را بانجا چسبانیده و دعا کنند) چسبانیدم و گفتم : بار خدایا تو خواست و اراده مرا میدانی ، مرا ببهترین دینها هدایت کن ، پس در دلم افتاد که خدمت حضرت رضا علیه السلام بروم . بمدینه آمدم و در خانه حضرت ایستادم و بغلامش گفتم : به آقایت بگو، مردی از اهل عراق بر در خانه است ، آنگاه صدای حضرترا شنیدم که میفرمود: بفرما ای عبدالله بن مغیره ! بفرما ای عبدالله بن مغیره ، چون مرا دید فرمود: خدا دعایت را اجابت کرد و بدین خودش هدایت فرمود: من عرض کردم : گواهی دهم که توئی حجت خدا و امین او بر خلقش .

12- جعفر بن زید بن موسی از پدرش و او از پدرانش ائمه معصومین علیهم السلام چنین نقل کند: روزیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه بوده ام، ام سلمه خدمت آن حضرت آمد، از ام سلمه پرسید: پیغمبر صلی الله علیه و آله کجاست ؟ گفت دنبال کاری رفته و الساعه میآید، او نزد ام سلمه در انتظار نشست تا آن حضرت آمد، ام اسلم عرض کرد: پدر و مادرم قربانت یا رسول الله ! من کتابها را خوانده ام و پیغمبران و اوصیاء را میشناسم موسی در زمان حیات خود وصی داشت (هارون) و پس از وفاتش وصی دیگری داشت (یوشع) و همچنین عیسی (وصی زمان حیاتش کالب بن یوفنا و وصی پس از وفاتش شمعون بود) وصی شما کیست ای رسول خدا؟ فرمود: ای ام سلمه وصی من در حیاتم و بعد از وفاتم یکی است ، سپس فرمود: ای ام اسلم ، هر که این کار مرا کند، او وصی منست ، سپس با دست مبارک بسنگریزه ئی که در

روی زمین بود، زد و آنرا با انگشتش مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه خمیرش نمود و با خاتمش آنرا مهر کرد و فرمود: هر که این کار من کند، او وصی منست، در زمان حیات و پس از وفاتم.

من از نزد حضرت بیرون شدم و خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم بقرابنت شماًید وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله؟ فرمود: آری، ای ام اسلم، سپس با دستش بسیگریزه ئی زد و آنرا مالید تا مانند آردش کرد، آنگاه آنرا خمیر کرد و با خاتمش مهر نمود و فرمود: ای ام اسلم: هر که این کار من کند، او وصی منست.

من نزد حسن علیه السلام آمدم و او هنوز کودکی نابالغ بود، عرض کردم: آقای من تو وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، ای ام اسلم و با دست سنگریزه ئی را برداشت و مانند کار آندو حضرت انجام داد، من از نزدش بیرون آمدم و نزد حسین علیه السلام رسیدم و سنش بنظم کوچک میرسید باو عرض کردم: پدر و مارم بقرابنت تو وصی برادرت هستی؟ فرمود، آری، ای ام اسلم! سنگریزه ئی بمن ده، آنگاه مانند کار آنها انجام داد.

ام اسلم زنده بود تا بعد از شهادت حسین علیه السلام و برگشتن علی بن الحسین بمدینه، خدمت حضرت رسید و پرسید: شما وصی پدرت هستی؟ فرمود: آری، سپس مانند کار آنها انجام داد صلوات الله علیهم اجمعین.

13- زید بن علی بن الحسن، خدمت امام باقر علیه السلام رسید و نامه هائی از اهل کوفه همراه داشت که او را بطرف خود خوانده و از اجتماع خود آگاهش نموده و دستور نهضت داده بودند، امام باقر علیه السلام باو فرمود: این نامه ها از خود آنها شروع شده یا جواب نامه ایستکه بآنها نوشته ئی و ایشانرا دعوت کرده ئی؟ گفت: ایشان شروع کرده اند، زیرا حق ما را میشناسند و قرابت ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله میدانند و در کتاب خدای عزوجل و جوب دوستی و اطاعت ما را می بینند و فشار و گرفتاری و بلا کشیدن ما را مشاهده میکنند.

امام باقر علیه السلام فرمود: اطاعت (مردم از پیشوا) از طرف خدای عزوجل واجب گشته و روشی است که خدا آنرا در پیشینیان امضاء کرده و در آخرین همچنان اجرا میکنند، و اطاعت نسبت بیک نفر از ماست و دوستی نسبت بهمه ما و امر خدا (امامت و جوب اطاعت یا خروج و نهضت یا صبر بر اذیت) نسبت باولیانش جاری میشود طبق حکمی (متصل از امامی دیگر) و فرمانی قطعی و آشکار و حتمی بودن انجام شدن و اندازه ئی بی کم و زیاد و موعدی معین در وقتی معلوم (حاصل اینکه امور مربوط بامام از طرف خدا اندازه و مدتش معین میشود و حتمی و قطعی و لایتغیر است

(مبادا کسانیکه ایمان ثابتی ندارند، ترا سبک کنند، ایشان ترا در برابر خواست خدا هیچگونه بی نیازی ندهند، شتاب مکن که خدا بواسطه شتاب بندگانش شتاب نمیکند (زمان رسیدن دولت حق را پیش نمایاندازد) تو بر خدا سبقت مگیر که گرفتاری ناتوانت کند و بخاکت اندازد.

زید در اینجا خشمگین شد و گفت: امام از ما خاندان آنکس نیست که در خانه نشیند و پرده را بیندازد و از جهاد جلوگیری کند. امام از ما خاندان کسی است که از حوزه خود، دفاع کند و چنانکه سزاوارست در راه خدا جهاد کند و نیز از رعیتش دفاع کند و دشمن را از حریم و پیرامونش براند.

امام باقر علیه السلام فرمود: ای برادر، تو آنچه را بخود نسبت دادی، حقیقه هم در خود می بینی بطوری که بتوانی برای آن دلیلی از کتاب خدا یا برهانی از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله بیاوری و یا نمونه و مانندی برای آن ذکر کنی؟ (یعنی تو که خود را برای جهاد و زمامداری مسلمین آماده کرده ئی چنین شایستگی را در خود سراغ داری؟) همانا خدای عزوجل حلال و حرامی وضع فرموده و چیزهایی را واجب ساخته و مثلهایی زده و سنتهایی را مقرر داشته و برای امامی که بامر او قیام میکند نسبت باطاعتیکه برای او واجب ساخته، شبهه و تردیدی باقی نگذاشته تا امام بتواند امری را پیش از رسیدن وقتش انجام دهد یا در راه خدا پیش از فرا رسیدن موقعش جهاد کند. در صورتیکه خدای عزوجل درباره شکار می فرماید: ((وقتی که محرم هستید شکار را نکشید 95 سوره 5)) آیا کشتن شکار مهمتر است یا کشتن انسانیکه خدایش محترم شمرده، خدا برای هر چیز موعدی معین کرده، چنانچه می فرماید: ((چون از احرام در آمدید شکار کنید 3 سوره 5)) و فرموده است ((شعائر خدا و ماههای حرام را حلال نکنید 2 سوره 5)) و ماهها را شماره معلومی قرار داد (12 ماه) و چهار ماه از آن را حرام ساخت و فرمود: ((چهار ماه در زمین گردش کنید و بدانید که شما خدا را ناتوان نسازید 2 سوره 9)) سپس فرمود: ((چون ماههای حرام سپری شد، مشرکین را در هر کجا یافتید بکشید 5 سوره 9)) پس برای کشتن موعدی قرار داد و باز فرموده است: ((قصد بستن عقد زناشوئی نکنید تا مدت مقرر بسر رسد)) (عده زن سپری شود) پس خدا برای هر چیزی موعدی و برای هر موعدی نوشته ای مقرر داشته است.

اکنون اگر تو از پروردگارت گواهی داری و نسبت بامر خود یقین داری و کارت پیشتر روشن است خود دانی وگرنه امری را که نسبت بآن شک و تردید داری پیرامونش نکرد، و برای از میان رفتن سلطنتی که روزیش را تمام نکرده و پایان خود نرسیده و موعده مقررش نیامده قیام مکن، که اگر پایش برسد و روزیش بریده شود و موعده مقررش برسد، حکم قطعی بریده شود (فاصله ایکه برای دولت حق رخ داده بود بریده شود) و نظام حق پیوسته گردد و خدا برای فرمانده و فرمانبر (دولت باطل) خواری و زبونی در پی آرد، بخدا پناه میبرم از امامیکه از وقت شناسی گمراه گردد، (وقت قیام و خروج خود را شناسد) و فرمانبران

نسبت بآن داناتر از فرمانده باشند (یعنی امام بر حقیکه بحکم خدا سکوت و گوشه گیری اختیار کرده از پیشوای باطلیکه بیجا و بیموقع قیام کرده داناتر باشد).

برادرم! تو می خواهی ملت و آیین مردمی را زنده کنی که به آیات خدا کافر شدند و نافرمانی پیغمبرش کردند و بدون رهبری خدا پیرو هوای نفس خود شدند و بدون دلیلی از جانب خدا و فرمانی از پیغمبرش ادعای خلافت کردند؟

برادرم! ترا در پناه خدا می برم از اینکه فردا در کناسه بدار آویخته شوی آنگاه چشمان حضرت جوشید و اشکش جاری شد و فرمود: میان ما و آنکه پرده ما را درید و حق ما را انکار کرد و راز ما را فاش ساخت و ما را به غیر جدمان نسبت داد و درباره ما چیزی گفت که خود نگفتیم، خدا داور باشد.

شرح_ اخبار و روایات جلالت مقام و تقدیس و تکریم از جناب زید بن علی بن الحسین و دعا و ترحم و گریستن امام باقر و صادق علیهما السلام نسبت بوی بسیار است. و این روایت چنانچه پیداست یک مصاحبه و مشاوره دوستانه و صمیمی است میان امام باقر علیه السلام و جناب زید برای چاره جوئی درباره بررسی اوضاع مسلمین و تحقیق از مقتضیات وقت و کسب وظیفه دینی و خشمگین شدن جناب زید از نظر مشاهده اوضاع رقت بار مسلمین و طغیانگری و لجام گسیختگی خلفاء وقت بوده و از فرمایشات امام باقر علیه السلام هم جز نصیحت و خیر خواهی جناب زید مطلب دیگری استفاده نمی شود.

14- عبدالله بن ابراهیم گوید: (باجماعتی) نزد خدیجه دختر عمر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام رفتیم تا او را به وفات پسر دخترش تسلیت گوئیم، در حضور او موسی بن عبدالله بن حسن را دیدیم که در گوشه ای نزدیک زنان نشسته بود، ما به آنها تسلیت گفتیم و متوجه موسی شدیم، موسی به دختر ابی یشکر که نوحه خوان بود گفت: بخوان، او چنین خواند: بشمار رسول خدا را و پس از وی شیر خدا حمزه و در مرتبه سوم عباس (برادر حمزه) را و بشمار علی نیکوکار و بشمار جعفر و عقیل را بعد از او که همه رئیس بودند.

موسی به او گفت: احسنت: مرا به طرف آوردی، بیشتر بخوان، او هم دنبال کرد و گفت:

پیشوای پرهیزگاران محمد از خاندان ماست و حمزه و جعفر پاک از خاندان ماست

علی پسر عم و داماد پیغمبر از خاندان ماست او پهلوان پیغمبر و امام مطهر است

ما نزد خدیجه بودیم تا شب نزدیک شد، سپس خدیجه گفت: من از عمویم محمد بن علی صلوات الله علیه شنیدم که می فرمود: (((همانا زن در ماتم و مصیبت نوحه گر می خواهد که اشکش جاری شود، و برای زن شایسته نیست که سخن زشت و بیهوده (دروغی) نسبت به میت یا شکایتی از قضا خدا) گوید، پس چون شب

فرارسید ملائکه را با نوحه خود آزار می دهد)) ما از نزدش بیرون آمدیم و باز فردا صبح رفتیم و مذاکره جدا کردن منزلش را از خانه امام جعفر صادق علیه السلام به میان آوردیم .

راوی گوید: آن خانه دارالسرقه (خانه دزدی) نامیده می شد، خدیجه گفت: این موضوع و مهدی ما اختیار کرد مقصودش از مهدی محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام مجتبی علیه السلام) بود و با این کلمه با او شوخی می کرد زیرا محمد بن عبدالله ادعای مهدویت می نمود، و ممکن است موسی گفته باشد این خانه سرقت است، زیرا که محمد بن عبدالله در آنجا غصب خلافت و ادعای مهدویت کرد (موسی ابن عبدالله گفت: به خدا من اکنون خبری شگفت برای شما نقل می کنم .

چون پدرم رحمه الله شروع کرد که برای محمد بن عبدالله بن حسن (نوه امام حسن علیه السلام) بیعت گیرد و تصمیم گرفت که دوستانش را به بیند، گفت: من فکر میکنم تا جعفر بن محمد (امام ششم) علیهما السلام را نه بینم این کار درست نشود، پس براه و (از کثرت ضعف و سالی خوردگی) بمن تکیه داشت، من هم همراه او رفتم تا بامام صادق علیه السلام رسیدیم و در خارج منزل باو برخوردیم که آهنگ مسجد داشت، پدرم او را ننگه داشت و با او بسخن پرداخت، امام صادق علیه السلام فرمود: میان راه جای این سخن نیست، یکدیگر را ملاقات می کنیم انشاءالله، پدرم شادمان برگشت (زیرا گمان کرد، آن حضرت مخالف نیست) پدرم صبر کرد تا فردا یا روز بعد شد، باز هم نزد آن حضرت رفتیم، پدرم شروع بسخن کرد، و از جمله سخنانش این بود: قربانت، تو میدانی که من سنم از شما زیادت است و در میان فامیلت هم از شما بزرگسال تر هست ولی خدای عزوجل بشما فضیلتی ارزانی داشته که برای هیچیک از فامیلت نیست و من بواسطه اعتمادی که بنیکوکاری شما دارم خدمت رسیدم، و بدان قربانت گردم اگر شما از من پذیری، هیچیک از اصحابت از من عقب نشینی نکنند و حتی دو نفر قرشی یا غیر قرشی با من مخالفت نوزند.

امام صادق علیه السلام فرمود: تو مطیع تر از مرا می توانی پیدا کنی و به من نیازی نداری . به خدا که تو میدانی من آهنگ رفتن بیابان می کنم و یا تصمیم آن را می گیرم (ولی به واسطه ضعف و ناتوانی) سنگینی می کنم و به تاءخیر می اندازم و نیز قصد رفتن حج می کنم و جز با خستگی و رنج و سختی به آن نمی رسم . به فکر دیگران باش و از آنها بخواه و به ایشان مگو که نزد من آمده ئی، پدرم گفت، گردن مردم به سوی شما دراز است، اگر شما از من پذیری هیچکس عقب نشینی نمی کند، و شما هم از جنگ کردن و ناراحت شدن معافی .

موسی گوید: ناگهان جماعتی از مردم وارد شدند و سخن ما را قطع کردند، پدرم گفت: قربانت چه می فرمائی؟ امام فرمود: یکدیگر را ملاقات خواهیم کرد انشاء الله، پدرم گفت: همانطور است که من می خواهم؟ فرمود: همانطور است که تو می خواهی انشاء الله با در نظر گرفتن اصلاح و خیر خواهی برای تو.

پدرم به خانه برگشت و کس نزد محمد (نوه امام حسن علیه السلام) فرستاد که در کوه اشقر جهینه ((اشقر نام کوه مخصوصی است که محمد در آنجا بوده و جهینه نام قبیله ای است که در آن کوه زندگی میکردند)) بود و از مدینه تا آنجا دو شب راه بود و او را مژده داد که بحاجت و مطلوبش رسیده است، و پس از سه روز باز گشت من و پدرم رفتیم و در خانه حضرت ایستادیم، در صورتیکه هر گاه می آمدیم از ما جلوگیری نمی شد و فرستاده (تیکه رفت برای ما اجازه ورود بگیرد) دیر آمد، سپس به ما اجازه داد، ما خدمتش رسیدیم، من گوشه اطاق نشستم. و پدرم نزدیک حضرت رفت و سرش را بوسید و گفت:

قربانت گردم بار دیگر امیدوار و آرزومند خدمت رسیدم، امید و آرزویم گسترده و بسیار است، امیدوارم بحاجت خود نائل آیم، امام صادق علیه السلام به او فرمود: من ترا به خدا پناه می دهم از اینکه متعرض این کار شوی که صبح و شام در فکر آن هستی، و می ترسم که این اقدام، شری به تو رساند، گفتگوی آنها ادامه پیدا کرد و سخن به جایی رسید که پدرم نمی خواست، و از جمله سخنان پدرم این بود که بچه جهت حسین به امامت سزاوارتر از حسن شد؟ (چرا امامت به فرزندان حسین رسید و به فرزندان حسن نرسید؟) امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند حسن را و رحمت کند حسین را، برای چه این سخن به میان آوردی؟ پدرم گفت زیرا اگر حسین علیه السلام عدالت می ورزید، سزاوار بود امامت را در بزرگترین فرزند امام حسن علیه السلام قرار دهد. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی که به محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد، بخواست خود وحی فرستاد و با هیچکس از مخلوقش مشورت نکرد، و محمد صلی الله علیه و آله وحی فرستاد و آنچه خواست دستور داد و او هم چنانچه دستور داشت عمل کرد، ما درباره علی نگوئیم، جز همان بزرگداشت و تصدیقی را که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است، اگر حسین دستور می داشت که به بزرگسال تر وصیت کند یا آنکه امامت را میان فرزندان خود و امام حسن نقل و انتقال دهد عمل می کرد، او نزد ما متهم نیست که امامت را برای خود ذخیره کرده باشد، در صورتیکه او می رفت و امامت را می گذاشت او به آنچه مأمور بود، رفتار کرد، و او (از طرف مادرت) جد تو)) مادر عبدالله فاطمه بنت الحسین علیه السلام بوده است)) و (از طرف پدرت) عموی تست اگر نسبت به او خوب گوئی، چقدر برای تو شایسته است، و اگر زشت گوئی خدا ترا بیامرزد، پس عمو! سخن مرا بشنو و اطاعت کن، به خدائیکه جز او شایسته پرستشی نیست، من نصیحت و خیر خواهی را از تو باز نداشتم، چگونه (باز دارم در صورتیکه تو پسر عمو و بزرگتر فامیل منی

؟! ولی ترا نمی بینم که عمل کنی (حال تو چگونه باشد، در صورتیکه ترا عمل کننده نبینم)، و امر خدا هم برگشت ندارد.

پدرم در اینجا خوشحال شد (زیرا از جمله اخیر حضرت فهمید که خدا به آنها پیشرفتی می دهد، اگر چه به عقیده امام صادق نابجا و باطل شد) امام صادق علیه السلام (چون خوشحالی نابجای او را دید) به او فرمود: به خدا تو میدانی که او (یعنی محمد پسر تو که مدعی امامت و در مقام خروج است) همان لوچ چشم موی پیشانی برگشته، سیاه رنگی است که در ته سلیگاه سده اشجع ((سده بضم سین)) در خانه است و اشجع نام قبیله ایست از قطفان) کشته می شود (خبری غیبی باین مضمون از پیغمبر یا امامان سابق صادر شده بود که خود عبدالله هم آنرا می دانست) پدرم گفت: او آن نیست. به خدا سوگند که او در برابر یک روز (ظلم بنی امیه و بنی عباس) یک روز می جنگد و در برابر یکساعت، یک ساعت و در برابر یک سال، یکسال، و به خونخواهی تمام فرزندان ایطالب قیام می کند.

امام صادق علیه السلام به او فرمود: خدا ترا بیامرزد، چقدر می ترسم که این (مصراع) بیت بر رفیق ما (پسر تو) منطبق شود.

منتک نفسک فی الخلاء ضاللا ((نفست در خلوت به تو وعده های دروغ و محال داده))

نه به خدا، او بیشتر از چهار دیوار مدینه را به دست نمی آورد، و هر چه تلاش کند و خود را به مشقت افکند، دامنه فعالیتش بطائف نرسد، این مطلب ناچار واقع شود، از خدا بترس و بر خود و برادرانت رحم کن، به خدا من او را نامبارکترین نطفه ئی می دانم که صلب مردان بزهان زنان ریخته است (زیرا به ناحق ادعاء امامت کرد و موجب کشته شدن و حبس و ذلت فامیل و امام زمانش گردید) به خدا که او در میان خانه های سده اشجع کشته می شود، گویا اکنون او را برهنه و روی خاک افتاده می بینم که خشتی میان دو پایش هست، و این جوان هم هرچه بشنود سودش ندهد موسی بن عبدالله گوید: مقصودش من بودم او هم همراهش خروج کند و شکست خورد و رفیقش (محمد) کشته شود، سپس موسی برود و با پرچم دیگری خروج کند و سپهد آن (ابراهیم که به خون خواهی برادرش محمد قیام کند) کشته شود و لشکرش پراکنده شود، اگر (این پسر یعنی موسی) از من بپذیرد، باید در آنجا از بنی عباس امان خواهد، تا خدا فرج دهد و به تحقیق من می دانم که این امر عاقبت ندارد و تو هم می دانی و ما هم می دانیم که پسر چشم لوچ سیاه رنگ موی پیشانی برگشته تو، در ته رودخانه سده اشجع در میانه خانه ها کشته خواهد شد.

پدرم برخاست و می گفت: بلکه خدا ما را از تویی نیاز می کند و تو هم (چون دولت ما را ببینی). خودت از این عقیده بر می گردی یا آنکه خدا ترا بر می گرداند با دیگران، و از این سخنان مقصودی نداری جز

اینکه دیگران را از ما بگردانی و تو وسیله سرپیچی آنها شوی، امام صادق علیه السلام فرمود: خدا میداند که من جز خیر خواهی و هدایت ترا نمی خواهم و من جز کوشش در این راه تکلیفی ندارم.

پدرم برخاست و از شدت خشم جامه اش بزمین می کشید، امام صادق علیه السلام خود را به او رسانید و فرمود به تو خبر دهم که من از عمویت که دانی تو هم هست (یعنی امام چهارم علیه السلام که هم دانی عبدالله است به واسطه اینکه فاطمه دختر امام حسین علیه السلام مادر اوست و هم پسر عموی او، که به واسطه احترامش او را عمو خوانده است) شنیدم می فرمود: تو و پسران پدرت کشته می شوید، اگر از من می پذیری و عقیده داری که بنحو احسن دفاع کنی، بکن، به خدائیکه جز او شایان پرستشی نیست و او به پنهان و آشکار داناست و رحمان و رحیم است و بزرگواری و برتر از خلق خود است، من دوست دارم همه فرزندان و عزیزترین آنها و عزیزترین خانواده ام را قربانت کنم، و نزد من چیزی با تو برابر نیست، خیال مکن که من با تو دورویی کردم.

پدرم متأسف و خشمگین از نزدش خارج شد، سپس حدود بیست شب گذشت که ماءمورین ابی جعفر (منصور خلیفه عباسی) آمدند و پدر و عموهایم: سلیمان بن حسن و حسن بن حسن و ابراهیم بن حسن، و داود بن حسن و علی بن حسن و سلیمان بن داود بن حسن و علی بن ابراهیم بن حسن بن جعفر بن حسن و طباطبای ابراهیم بن اسماعیل بن حسن و عبدالله بن داود را گرفتند و به زنجیر بستند و بر محملهای بی فرش و روپوش نشانیدند و ایشانرا در نمازگاه عمومی نگه داشتند تا مردم سرزنششان کنند، ولی مردم بحال آنها رقت کرده و از سرزنش خودداری کردند، سپس آنها را بردند و جلو در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نگه داشتند.

عبدالله بن ابراهیم جعفری گوید: خدیجه دختر عمر بن علی به ما گفت: چون آنها را جلو در مسجد که باب جبرئیلش گویند نگه داشتند، امام صادق علیه السلام پیدا شد و (از شدت غضب) همه عبایش روی زمین بود، آنگاه از در مسجد بیرون آمد و سه مرتبه فرمود: خدا شما را لعنت کند، ای گروه انصار. شما برای چنین کاری با پیغمبر معاهده و بیعت نکردید، (چرا با اولادش چنین رفتار می کنید؟) همانا به خدا من آزمند بودم (و از نصیحت کوتاهی نکردم) ولی مغلوب شدم، قضای خدا بازگشت ندارد، سپس حرکت کرد و یکتای نعلینش را پیا کرد و دیگری در دستش بود و تمام دنباله عبایش را به زمین می کشید و به خانه خود رفت و بیست شب تب کرد و شب و روز گریه می کرد که ما نسبت به او نگران شدیم (که مبادا جان سپارد) این بود گفتار خدیجه.

جعفری گوید: موسی بن عبدالله بن حسن نقل کرد که چون محملهای ایشان پیدا شد امام صادق علیه السلام از مسجد برخاست و به جانب محملی که عبدالله بن حسن در آن بود، برفت تا با او سخن گوید، ولی به

شدت از او جلوگیری کرد و پاسبانی به او حمله کرد و او را کنار زد و گفت: از این مرد دور شو، همانا خدا ترا و دیگران را کارگزاری کند، سپس ایشان را به کوچه ها بردند و امام صادق علیه السلام به منزلش برگشت و هنوز به بقیع نرسیده بودند که آن پاسبان بیلای سختی گرفتار شد، یعنی شترش به او لگدی زد که رانش خرد شد و همانجا در گذشت. آنها را بردند و ما مدتی بودیم تا محمد بن عبدالله بن حسن آمد و خبر داد که ابو جعفر پدر و عموهای او را کشت، غیر از حسن بن جعفر و طباطبا و علی بن ابراهیم و سلیمان بن داود و داوود بن حسن و عبدالله بن داود.

در این هنگام محمد بن عبدالله ظهور کرد و مردم را به بیعت خود دعوت نمود و من سومین کسی از بیعت کنندگانش بودم، مردم اجتماع کردند (مردم را گرد آورد، مردم عهد و پیمان بستند) و هیچ یک از قریش و انصار و عرب با او مخالفت نکرد.

موسی گوید: محمد با عیسی بن زید (بن علی بن الحسین) که مورد اعتماد و رئیس لشکرش بود مشورت کرد که برای بیعت دنبال بزرگان قومش فرستد. عیسی بن زید گفت: آنها را با نرمی خواندن سود ندارد، زیرا نمی پذیرند، جز اینکه بر ایشان سخت گیری. آنها را به من واگذار. محمد گفت: تو هر کس از آنها را که خواهی متوجهش شو. عیسی گفت: نزد رئیس و بزرگ آنها یعنی جعفر بن محمد علیه السلام فرست زیرا اگر تو با او سخت گیری کنی، همه می فهمند که با آنها همان رفتار خواهی کرد که با امام صادق علیه السلام کردی.

موسی گوید: چیزی نگذشت که امام صادق علیه السلام را آوردند و در برابرش نگه داشتند، عیسی بن زید به او گفت: اءسلم تسلّم (((تسلیم شو تا سالم بمانی))) امام صادق علیه السلام فرمود: مگر تو بعد از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری تازه ئی آورده ئی؟ (محمد صلی الله علیه و آله در نامه های خود بسلاطین کفار می نوشت اءسلم تسلّم) محمد گفت: نه، بلکه مقصود این است که: بیعت کن تا جان و مال و فرزندان در امان باشد و به جنگ کردن هم تکلیف نداری، امام صادق علیه السلام فرمود: من توانائی جنگ و کشتار ندارم و به پدرت دستور دادم و او را از بلائیکه به او احاطه کرده بر حذر داشتم ولی حذر در برابر قدر سودی نبخشد، پسر برادرم! بفکر استفاده از جوانها باش و پیروان را واگذار. محمد گفت: سن و من و تو خیلی نزدیک بهم است.

امام صادق علیه السلام فرمود، من در مقام مبارزه با تو نیستم و نیامده ام تا نسبت به کاریکه در آن مشغولی بر تو پیشی گیرم. محمد گفت: نه به خدا، ناچار باید بیعت کنی، امام صادق علیه السلام فرمود برادر زاده! من حال باز خواست و جنگ ندارم، همانا من می خواهم به بیابان روم، ناتوانی مرا باز میدارد و بر من سنگینی می کند تا آنکه بارها خانواده ام در آن باره به من تذکر می دهند ولی تنها

ناتوانی مرا از رفتن باز می دارد، ترا به خدا و خویشاوندی میان ما که مبادا از ما رو بگردانی و ما بدست تو بدبخت و گرفتار شویم . محمد گفت : ای ابا عبدالله ! به خدا ابوالدوانیق یعنی ابو جعفر منصور در گذشت . امام صادق علیه السلام فرمود: از مردن او با من چکار داری ؟ گفت می خواهم بسبب تو زینت و آبرو پیدا کنم ، فرمود: بدانچه می خواهی راهی نیست ، نه به خدا ابوالدوانیق نمرده است ، مگر اینکه مقصودت از مردن بخواب رفتن باشد. محمد گفت : به خدا که خواه یا نا خواه باید بیعت کنی و در بیعت ستوده نباشی ، حضرت بشدت امتناع ورزید، و محمد دستور داد امام را به زندان برند. عیسی بن زید گفت : اگر امروز که زندان خرابست و قفلی ندارد، او را به زندان اندازیم ، می ترسیم از آنجا فرار کند، امام صادق علیه السلام خندید و فرمود: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم عقیده داری مرا زندان کنی ؟ گفت : آری ، به حق آن خدائیکه محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت گرامی داشت بزندان افکنم و بر تو سخت گیرم . سپس عیسی بن زید گفت : او را در پستو خانه زندان کنید، همانجائیکه اکنون طویله اسبان است (خانه ریظه دختر عبدالله است).

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا به خدا من می گویم و تصدیقم خواهند کرد (من عواقب و خیم این تصمیم شما را تذکر می دهم و چون مردم صدق گفتار مرا دیدند، ناچار تصدیقم می کنند) عیسی بن زید گفت اگر بگوئی دهنتم را خرد می کنم . امام صادق علیه السلام فرمود: همانا بخدا ای موی پیشانی برگشته ! ای چشم سبز! گویا من می بینم که تو برای خود سوراخی میجوئی که در آن در آئی ، و تو در روز جنگ قابل ذکر نیستی ، (لیاقت سربازی هم نداری) من نسبت بتو عقیده دارم که هر گاه از پشت سرت صدائی بلند شود، مانند شتر مرغ رمنده پرواز می کنی ، محمد با شدت و خشونت به عیسی دستور داد: او را زندان کن و بر او سخت بگیر و خشونت کن ،

امام صادق علیه السلام فرمود: همانا به خدا گویا می بینم ترا که از سده اشجع خارج شده و بسوی رودخانه میروی و سواری نشان دار که نیزه کوچکی نیمی سفید و نیمی سیاه در دست دارد و بر اسب قرمز پیشانی سفیدی سوار است بر تو حمله کرده و با نیزه به تو زده ولی کارگر نشده است و تو بینی اسب او را ضربت زده و بخاکش انداخته ئی ، و مرد دیگری که گیسوان بافته اش از زیر کلاه خودش بیرون آمده و سبیلش کلفت است از کوچه های آل ابی عمار دلیان بر تو حمله کرده و او قاتل تو باشد: خدا استخوان پوسیده او را هم نیامرزد (یعنی او را هرگز نیامرزد).

محمد گفت : ای ابا عبدالله ! حساب کردی ولی بخطا رفتی ، سپس سراقی بن سلخ حوت بطرف امام حمله برد و بیشت حضرت کوید تا بزندان انداخت و اموال او و اموال خویشانش را که با محمد همکاری نکرده بودند، به غارت بردند. سپس اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابیطالب که پیرمردی

سالخورده و ناتوان بود و یک چشم و دو پایش را از دست داده بود و او را بدوش می کشیدند حاضر کردند، و محمد از او بیعت خواست، اسماعیل گفت: برادر زاده! من پیری سالخورده و ناتوانم و به احسان و یاری شما نیازمندترم، محمد گفت: ناچار باید بیعت کنی، اسماعیل گفت: از بیعت من چه سود میبری؟ بخدا که اگر نام مرا در بیعت کنندگان بنویسی جای نام یک مرد را تنگ میکنم، گفت: ناچاری که بیعت کنی و نسبت باو سخنان درشت گفت. اسماعیل باو گفت: جعفر بن محمد را نزد من دعوت کن، شاید با یکدیگر بیعت کنیم، محمد امام صادق علیه السلام را طلب کرد، اسماعیل بحضرت عرض کرد: قربانت گردم، اگر صلاح میدانی که حقیقت را برای او بیان کنی بیان کن، شاید خدا شر او را از ما باز گیرد. فرمود: تصمیم گرفته ام با او سخن نگویم، درباره من هر نظری دارد اجرا کند.

اسماعیل به امام صادق علیه السلام عرض کرد: ترا بخدا آیا یادت می آید روزیکه من خدمت پدرت محمد ابن علی علیه السلام آمدم و دو حله زرد پوشیده بودم، پدرت بمن نگاهی طولانی کرد و گریست، من عرض کردم: چرا گریه کردی؟ فرمود: گریه ام برای اینستکه ترا در پیری بیهوده می کشند، و دو بز هم در خون تو شاخ نمی زنند (کسی از تو خونخواهی نمی کند یا خون تو بواسطه سالخوردگیت بسیار کم است) عرض کردم: کی چنین میشود؟ فرمود: زمانیکه ترا به باطلی دعوت کنند و تو سرباز زنی، همان زمان که بینی چشم لوچ نامبارک فامیلش را که گردن فرازی کند و از خاندان امام حسن علیه السلام باشد، بر منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بالا رود و مردم را بجانب خود خواند، و نامی را که از او نیست (مانند مهدی، صاحب نفس زکیه) بخود بندد. پس تو در آن هنگام هر پیمانی داری انجام ده (با ایمان و میثاقت تجدید عهد کن) و وصیت را بنویس، زیرا همان روز یا فردایش کشته میشوی (این تردید اگر از امام باشد جهتش اینستکه مردم نسبت باو غلو نکنند و بدانستن علم غیبش معتقد نشوند).

امام صادق علیه السلام باو فرمود: آری، (یادم می آید) به پروردگار کعبه. این مرد (محمد بن عبدالله) جز اندکی از ماه رمضان را روزه نگیرد، ترا بخدا می سپارم، ای ابوالحسن، خدا در مصیبت بما اءجر بزرگ دهد و از بازماندگان نیکو نیابد و سرپرستی کند و انالله و انا الیه راجعون ((ما از آن خدائیم و بسوی او باز میگردیم))) سپس اسماعیل را بدوش کشیدند و امام صادق علیه السلام را بزندان بازگشت دادند. بخدا هنوز شب نیامده بود که پسران برادرش یعنی پسران معاویه بن عبدالله بن جعفر بر او در آمدند و او را لگد مال کردند تا کشتند و محمد بن عبدالله کس فرستاد و امام جعفر علیه السلام را رها کرد، سپس بودیم تا ماه رمضان فرا رسید، بما خبر دادند که عیسی بن موسی (برادر زاده منصور) خروج کرده و رهسپار مدینه است.

محمد بن عبدالله (بجنگ عیسی) پیش آمد و یزید بن معاویه بن عبدالله بن جعفر سر لشکرش بود و سر لشکر عیسی بن موسی، اولاد حسن بن زید بن حسن بن حسن و قاسم و محمد بن زید و علی و ابراهیم فرزندان حسن بن زید بودند، یزید بن معاویه شکست خورد و عیسی بن موسی وارد مدینه گشت و جنگ در مدینه در گرفت، سپس عیسی به کوه ذباب فرود آمد و لشکر سیاه پوشان از پشت سر بر ما در آمدند، محمد هم با اصحابش بیرون آمد تا آنها را به بازار رسانید و خودش رفت، سپس بدنبال آنها برگشت تا بمسجد خوامین (پوست خام فروشان) رسید، آنجا را میدانی خالی از سیاه پوش (لشکر بنی عباس) و سفید پوش (لشکر محمد) دید، جلوتر رفت تا به شعب فزازه رسید، سپس وارد قبیله هذیل شد و از آنجا بجانب اءشجع رفت. در آنجا همان سواریکه امام صادق علیه السلام فرموده بود، از کوچه هذیل در آمد و از پشت سر بر او حمله کرد، او را نیزه زد ولی کارگر نیفتاد، محمد باو حمله کرد و بینی اسبش را با شمشیر بزد، سوار دیگر باره باو نیزه زد و در زرهش فرو برد، محمد بجانب او برگشت و او را ضربت زد و مجروحش ساخت محمد از آن سوار تعقیب میکرد و او را ضربت میزد که حمید بن قحطیه از کوچه عماریین بر او حمله کرد و نیزه اش را در تن او فرو برد، ولی چون نیزه اش شکست، محمد بر حمید حمله کرد، حمید هم با آهن ته نیزه شکسته اش بر او زد و روی خاکش انداخت، سپس از اسب فرود آمد و او را ضربت میزد تا مجروحش کرد و بکشت و سرش را بر گرفت، و لشکر عیسی از هر سو بمدینه در آمد و آنرا تصرف کرد، و ما جلای وطن کردیم و در شهر ما پراکنده شدیم.

موسی بن عبدالله گوید: من رهسپار شدم تا بابراهیم بن عبدالله رسیدم، دیدم عیسی بن زید نزد او پنهان شده است، من او را از تدبیر بدش خبر دادم و همراه او بیرون آمدم تا او هم کشته شد خدایش رحمت کند سپس با برادر زاده ام اءشتر، عبدالله بن محمد بن عبدالله بن حسن براه افتادم تا او هم در سند کشته شد و من آواره و گریزان برگشتم، در حالیکه به هیچ شهری جا نداشتم، چون روی زمین بر من تنگ آمد و ترس بر من غلبه کرد، بیاد فرمایش امام صادق علیه السلام افتادم.

نزد مهدی عباسی (که در ذیحجه سال 158 خلیفه شد) رفتم، زمانیکه او بحج رفته و در سایه دیوار کعبه برای مردم خطبه می خواند، بدون اینکه مرا بشناسد، از پای منبر برخاستم و گفتم: یا امیرالمؤمنین، اگر ترا بخیر خواهی که می دانم رهنمائی کنم، بمن امان میدهی؟ گفت: آری. آن خیر خواهی چیست؟ گفتم: موسی بن عبدالله بن حسن را بتو نشان می دهم، گفت: آری تو در امانی، گفتم: بمن مدرکی بده که خاطر جمع باشد، از او عهد و پیمانها (مانند امضا و شاهد و قسم) گرفتم و از خود اطمینان یافتم، سپس گفتم: خود من موسی بن عبدالله ام، گفت: بنابراین گرامی هستی و بتو عطا میشود، گفتم: مرا بیکی از خویشان و فامیلت بسپار تا نزد خودت عهده دار زندگی من باشد، گفت: هر که را خواهی انتخاب کن،

گفتم: عمویت عباس بن محمد باشد، عباس گفت: من بتو احتیاجی ندارم، گفتم ولی من بتو احتیاج دارم، از تو میخوام بحق امیرالمؤمنین که مرا بپذیری، او خواه ناخواه مرا پذیرفت.

مهدی بمن گفت: کی ترا میشناسد؟ در آنجا بیشتر رفقای ما اطرافش بودند من گفتم: این حسن بن زید است که مرا می شناسد و این موسی بن جعفر است که مرا می شناسد، و این حسن بن عبدالله بن عباس است که مرا می شناسد، همه گفتند: آری یا امیرالمؤمنین، (با آنکه مدتی است او را ندیده ایم) گویا هیچ از نظر ما پنهان نگشته است، سپس من بمهدی گفتم: یا امیرالمؤمنین همانا این پیش آمد را پدر این مرد بمن خبر داد و بموسی بن جعفر اشاره کردم.

موسی بن عبدالله گوید: در آنجا دروغی هم بامام جعفر صادق علیه السلام بستم و گفتم: و بمن امر کرد که بتو سلام برسانم و فرمود: او پیشوای عدالت و سخاوتست، مهدی دستور داد پنجهزار دینار بموسی بن جعفر تقدیم کنند، آن حضرت دو هزار دینارش را بمن داد و به تمام اصحابش صله بخشید و با من (با آنکه نصایح پدرش را نشنیده بودم) خوب صله رحم کرد. (نتیجه نقل این داستان مفصل اینکه) هر گاه نام فرزندان محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام برده شد: بگوئید: درود خدا و فرشتگان و حاملین عرش و کاتبین کرام بر آنها باد و امام صادق علیه السلام را از میان آنها بپاکیزه ترین درود اختصاص دهید، و خدا موسی ابن جعفر را از جانب من جزای خیر دهد، زیرا بخدا که من بعد از خدا بنده ایشانم.

15 عبدالله بن مفضل گوید: چون حسین بن علی، کشته شده در فح که از نوادگان امام مجتبی بود خروج کرد و مدینه را بتصرف در آورد، موسی بن جعفر را برای بیعت طلب کرد، حضرت تشریف آورد و باو فرمود: پسر عمو! بمن تکلیفی مکن که پسر عمویت (محمد بن عبدالله) به عمویت امام صادق کرد، تا از من چیزیکه نمیخوام سرزند؟ چنانکه از امام صادق علیه السلام چیزی سرزد که نمی خواست (مقصود سخنان درشتی است که میان آنها رد و بدل شد و اخباریکه امام علیه السلام باو گفت: که در حدیث سابق بیان گردید).

حسین بحضرت عرض کرد: مطلبی بود که من بشما عرض کردم: اگر خواهی در آن خارج شو و اگر نخواهی شما را در آن مجبور نمی کنم خدا یاور است و سپس خداحافظی کرد.

ابو الحسن موسی بن جعفر هنگام خداحافظی به او فرمود: پسر عمو! تو کشته خواهی شد، پس نیکو جنگ کن (ضربت را جدی بزن) زیرا این مردم فاسقند، اظهار ایمان می کنند و در دل مشرکند و انالله و انا علیه راجعون من مصیبت شما جماعت را (خویشانم را) بحساب خدا میگذارم، سپس حسین خروج کرد و کارش بدانجا رسید که رسید، یعنی همگی کشته شدند، چنانچه آن حضرت علیه السلام فرمود.

شرح_ این حسین پسر علی بن حسین بن حسن بن امام حسن مجتبی علیه السلام است و مادرش زینب دختر عبدالله بن حسن است که در زمان موسی الهادی نوه منصور خروج کرد و فخر نام چاهیست در یک فرسخی مکه، داستان جنگ و کشته شدن او در تواریخ مذکور است و علامه مجلسی (رحمه الله علیه) هم در صفحه 268 مرآت العقول ذکر کرده است.

16- یحیی بن عبدالله بن حسن بموسی بن جعفر علیهما السلام نوشت: اما بعد من خودم را بتقوای خدا سفارش میکنم، و ترا هم به آن سفارش می کنم زیرا تقوی سفارش خداست نسبت به پیشینیان و پسینیان، یکی از یاوران دین خدا و ناشرین اطاعتش بر من وارد شد و خبر داد که بر من ترحم کرده ئی (که کشته میشوم) و ما را کمک نخواهی کرد؟ من دعوت بسوی آن کس از آل محمد صلی الله علیه و آله را که مردم پیسنندند (با تو) مشورت کردم و تو حاضر نشدی و پیش از تو هم پدرت حاضر نشد، شما از زمان قدیم چیزی را ادعا می کنید که در خورتان نیست و آرزوی خود را بجائی کشانیده اید که خدا بشما عطا نکرده است، پس هواپرست شدید و گمراه گردید، و من ترا برحذر میدارم از آنچه خدا ترا نسبت بخود برحذر داشته است.

حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام باو نوشت: از جانب موسی پسر (ابی) عبدالله جعفر و هم پسر علی (بن ایطالب) که هر دو در بندگی و اطاعت خدا شریکند بسوی یحیی بن عبدالله بن حسن. اما بعد همانا من ترا و خودم را از خدا بیم می دهم و تو را از عذاب دردناک و عقاب سخت و کیفر کاملش آگاه می سازم و تو و خودم را به تقوای خدا سفارش میکنم، زیرا تقوی موجب زینت سخن و پابرجائی نعمتهاست، نامه ات بمن رسید، در آنجا نوشته بودی که من و پدرم از زمان پیش مدعی (مقام و منصب) بوده ایم، در صورتیکه تو چنین ادعائی از من نشنیده ئی و (خدایتعالی در سوره زخرف فرماید) ((گواهی آنها نوشته شود و مورد بازخواست قرار گیرند))) حرصیکه اهل دنیا دنیا و خواستنیهای آن دارند، تمام خواسته های آخرت آنها را هم در دنیا تباه کرده است (از اینجهت عبادات و اعمال آخرت خود را هم باغراض دنیوی مشوب میسازند چنانکه تو امر بمعروف را بافتراء بر من و انکار حق مشوب ساختی) و نوشته بودی که من بواسطه آرزو داشتن آنچه نزد توست (یعنی ادعاء امامت) مردم را از تو میرانم. در صورتیکه اگر راهی را که تو پیش گرفته ای مایل باشم، ناتوانی از دانستن روش و کم بصیرتی بدلیل جلوگیر من نباشد (معرفت و بصیرت من از تو خیلی بیشتر است ولی میدانم اکنون وقتش نیست) اما خدای تبارک و تعالی مردم را معجونى مرکب آفریده و قوائى شگفت آور غرائزی گوناگون باو عطا کرده است، من دو کلمه درباره انسان از تو می پرسم، (تا بدانی که تو بناحق ادعا میکنی، بمن بگو).

عترف در بدن تو چیست؟ و صهلج در انسان کدامست؟ جوابش را بمن بنویس، من بتو سفارش میکنم و از نافرمانی خلیفه بر حذرت میدارم، و بفرمانبرداری و اطاعتش تشویق میکنم و دستور میدهم که برای خود امانی بگیری پیش از آنکه در چنگال افتی و از هر طرف گلوگیر شوی و از هر سو بخواهی نفس کشی، راهی نیابی، تا خدا با احسان و فضل خود و دلسوزی خلیفه ابقاه الله بر تو منت نهد و خلیفه امانت دهد و بر تو مهربانی کند و خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نسبت بتو (بواسطه تو) حفظ کند، درود بر کسیکه از هدایت پیروی کند ((بما وحی رسیده که عذاب برای کسی است که تکذیب کند و رو بگرداند 47 سوره 20)).

جعفری می گوید: بمن خبر رسید که نامه موسی بن جعفر علیه السلام بدست هارون افتاد، چون آنرا قرائت کرد گفت: مردم مرا بر موسی بن جعفر می آغالند، در صورتیکه او از آنچه متهمش میکنند منزه است.

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: عترف و صهلج دو عضو است در انسان که نزد اطباء بدین نام شناخته نشده سپس از کتاب عمده الطالب و مقاتل ابوالفرج تاریخ خروج یحیی بن عبدالله را که بصاحب الدیلم معروفست ذکر می کند و گریختن و پناهندگی او را ببلاذ دیلم تا مردنش را در زندان هارون الرشید با اختلافاتی که مورخین بیان می کنند نقل کرده است مرآت ص 270.

پایان جزء دوم از کتاب کافی! دنبالش جزء سوم است که ((باب کراهیه توقیف)) می باشد و الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی محمد و آله الجمعین.

کراهیت تعیین وقت ظهور امام علیه السلام

1- ابو حمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام میفرمود: ای ثابت همانا خدای تبارک و تعالی این امر را هفتاد وقت گذاشت، چون حسین صلوات الله علیه کشته شد، خشم خدای تعالی بر اهل زمین سخت گشت، آنرا تا صد و چهل بتاء خیر انداخت. سپس که ما به شما خبر دادیم، آن خبر را فاش کردید و از روی پوشیده پرده برداشتید، بعد از آن خدا برای آن وقتی نزد ما قرار نداد. خدا هر چه را خواهد محو کند و ثابت گذارد اصل کتاب نزد اوست.

ابو حمزه گوید: من این حدیث را بامام صادق علیه السلام عرض کردم، فرمود: چنین بوده است.

2- عبدالرحمن بن کثیر گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودم که مهزم وارد شد و عرض کرد: قربانت: بمن خبر دهید: این امری که در انتظارش هستیم کی واقع میشود؟ فرمود: ای

مهزم! دروغ گفتند تعیین کنندگان وقت

و هلاک شدند شتاب کنندگان و نجات یافتند تسلیم شوندگان .

شرح _ ظهور امام زمان علیه السلام از جمله اموریست که وقتش معلوم نیست لذا در این روایت تصریح شده است که کسانی که برای آن وقت معین کنند دروغگویند. و کسانی که درباره ظهور آنحضرت شتاب زده شوند یعنی بخدا اعتراض و اشکال کنند که چرا آن حضرت را ظاهر نمیکند، خدا را نشناخته و بقضاء و قدر او راضی نگشته و در نتیجه بشقاوت و هلاکت رسیده اند. و اما انتظار فرج و دعا کردن برای ظهور آنحضرت و در عین حال راضی بودن بخواست و قضاء خدا و تسلیم در برابر فرمانش مقتضای عبودیت و بندگی و محبوب خدای متعال و موجب نجاتست .

3- ابو بصیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقائم علیه السلام پرسیدم ، فرمود: تعیین کنندگان وقت دروغگویند، ما خانواده ئی هستیم که تعیین وقت نکنیم .

4- احمد باسناد خود گوید: آن حضرت فرمود: خدا نخواهد جز آنکه با وقتیکه تعیین کنندگان وقت تعیین کنند مخالفت کند (پس هر که برای ظهور آن حضرت وقتی معین کند، واقع و حقیقت و زمانیکه خدا آن حضرت را ظاهر کند بر خلاف آنست).

5- فضیل بن یسار گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : برای این امر وقتی هست ؟ فرمود تعیین کنندگان وقت دروغ گویند، تعیین کنندگان وقت دروغ گویند، تعیین کنندگان وقت دروغ گویند. همانا موسی علیه السلام چون (در طور سینا) پیروردگار خود برای پیغام بردن وارد شد، قومش را وعده سی روز دارد، و چون خدا ده روز بر سی روز افزود قومش گفتند: موسی با ما خلف وعده کرد، و کردند آنچه کردند (یعنی گوساله پرست شدند) پس اگر ما خبری بشما گفتیم و طبق گفته ما واقع شد، بگوئید: خدا راست فرموده است تا دو پاداش گیرید.

6- علی بن یقظین گوید: موسی بن جعفر علیه السلام بمن فرمود: دویست سالست که شیعه بآرزوها تربیت میشود: (چون علی این خبر را برای پدرش نقل کرد) یقظین که در دستگاه سفاح و منصور خدمت میکرد) به پسرش علی بن یقظین گفت : چرا آنچه درباره ما گویند (از پیشرفت دولت بنی عباس) واقع شود و آنچه درباره شما گوید (از ظهور دولت حق) واقع نشود؟ علی به پدرش گفت : آنچه درباره ما و شما گفته شده از یک منبع است ، (و آن منبع وحی است که به توسط جبرئیل و پیغمبر و ائمه علیهم السلام به مردم می رسد) جز اینکه امر شما چون وقتش رسیده بود خالص و واقعهش به شما عطا شد، و مطابق آنچه به شما گفته بودند واقع گشت ، ولی امر ما وقتش نرسیده است ، لذا به آرزوها دلگرم گشته ایم . اگر به ما بگویند: این امر (ظهور دولت حق) تا دویست یا سیصد سال دیگر واقع نمی شود، دلها سخت شود بیشتر مردم

از اسلام برگردند، ولی می گویند: چقدر زود می آید، چقدر به شتاب می آید، برای اینکه دلها گرم شود و گشایش نزدیک گردد.

شرح_علی بن یقظین در سال 182 یعنی یک سال پیش از وفات موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافته است. و هر وقت امام علیه السلام این حدیث را به او فرموده باشد، از دویست سال کمتر است ولی پیداست که در هر لغتی رؤوس اعداد مانند ده، صد، دویست، سیصد، هزار در اءلسنه و افواه معروف است و به کسور آن توجهی نمی شود، در اینجا هم امام علیه السلام طبق همین اصطلاح و معمول لغت تکلم فرموده است.

و امام آنچه علی بن یقظین به پدرش گفت مطلبی است صحیح و متین که مضمون آن را هم مرحوم صدوق در علل الشرایع خود از حدیثی نقل می کند، و توضیحش این است که: موضوع امید و آرمان در اخبار و روایت و هم در علم روانشناسی امروز از مؤثرترین موجبات پیشرفت و ترقی انسان به شمار آمده است، و بر عکس یأس و نومیدی از بزرگترین بلاها و موجبات سقوط و انحطاط معرفی شده است تا آنجا که یأس از رحمت خدا در ردیف گناهان کبیره قرار گرفته است. امر ظهور و فرج امام زمان علیه السلام و پیشرفت دولت حق و عزت مؤمنین، امریست قطعی و مسلم و ضروری نزد شیعه، ولی مصلحت و واقع بینی خدای تعالی چنین اقتضاء کرده است که به آن سرعتی که اصحاب ائمه علیهم السلام، انتظارش را داشتند واقع نشود، بلکه برای مدت مدید و نا معلومی به طول انجامید، تا مؤمنین راسخ از منافقان ظاهری مشخص گردند و نیز همه شیعیان با آرزو و امیدی که نسبت به ظهور آن حضرت دارند، چون وقتش را نمی دانند و احتمال می دهند در زندگی آنها آن حضرت ظهور فرماید، از این جهت با روحی زنده و با نشاط و وظایف دینی و اجتماعی خود را انجام می دهند و نزدیک بودن علاوه بر آن که امریست نسبی، از نظر علم شامل و محیط خدای تعالی، هر دوری نزدیک است چنانچه راجع به روز قیامت هم می فرماید ((اقتربت الساعة)) به خلاف آنکه اگر به آنها بگویند ظهور دولت حق تا دویست یا سیصد یا هزار و بیشتر به طول می انجامد که در آن صورت ملال و افسردگی همه را فرا گیرد و بلکه از آن جهت که انسان طبعاً به آرزو و امید راغب تر و شایق تر است، دینی که او را ملول و افسرده کند، رها می کند و در پی کسی می رود که به او وعده های زود و خوش ظاهر دهد. اگر چه پوشالی و توخالی باشد.

7- مهزم پدر ابراهیم می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام از سلاطین آل فلان (بنی عباس) سخن به میان آوردیم حضرت فرمود: مردم به واسطه شتابشان برای این امر هلاک گشتند. همانا خدا برای شتاب بندگان، شتاب نمی کند، برای این امر پایانی است که باید به آن برسد، و اگر مردم به آن پایان رسیدند ساعتی پیش و پس نیفتند.

توضیح_تمحیص در لغت بمعنی گداختن طلا_ و جدا کردن غش آنست و در اینجا مقصود از آن آزمایش انسان است بواسطه تکالیف سخت و دشوار تا خوبان از بدان جدا شوند.

1- امام صادق علیه السلام فرمود: چون از بعد از کشتن عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت شد، آن حضرت بر منبر برآمد و سخنرانی و خطبه ای القاء کرد که امام صادق علیه السلام آن را ذکر کرد و در ضمن آن چنین فرمود: همانا بلیه و گرفتاری شما (که خدا برای امتحان و آزمایشتان مقدر کرده است) مانند روزی که خدا پیغمبرش صلی الله علیه و آله را مبعوث ساخت رجوع کرده است، سوگند بآنکه او را بحق برانگیخت که شما وساوس و آراء مختلف پیدا کنید و غربال شوید، تا آنجا که افراد پایین از شما فراز گیرند و بالائیها بزیبر گیرند، و پیشی گیرندگانی که کوتاهی می کردند، پیش تازند، و پیشی گیرندگانی که پیش می تاختند کوتاهی کنند، بخدا که هیچ نشانه ای (از نشانه های حق) از من پوشیده نگشته و دروغی بمن گفته نشده، و بتحقیق که این مقام و این روز را بمن آگاهی داده اند.

شرح_ پیغمبر صلی الله علیه و آله در اوائل بعثت با محیط مردمی روبرو شد که جهل و باطل دامنگیر آنها شده بود، از پیشوای دلسوز و رهبر دانای خود روگردان شده و عبادت بتها و عادات زشت جاهلیت سرگرم بودند، پیغمبر اسلام که خدای تعالی او را مایه امتحان مردم قرار داد و مبعوثش ساخت با مجاهدت و مساعی بی نظیر خود و غزوات و جنگهای متعدد، بت پرستان را خداپرست کرد و آدمکشان خونخوار را، مانند برادر مهربان در یک صف و تعقیب از یک هدف قرار داد و قوانین عادلانه اجتماعی را در میان آنها مجری ساخت و بیت المال را طبق حق و عدالت تقسیم می فرمود، ولی متأسفانه پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمین آن عادات و اخلاق حسنه اسلامی را رفته رفته کنار گذاشتند تا آنجا که می توان گفت: در زمان خلافت عثمان یکمرتبه بقیه پرا برگشتند و زمان جاهلیت را تجدید کردند.

اکنون پس از قتل عثمان امیر المؤمنین علیه السلام، با محیط و مردمی روبرو شده است که نمونه زمان جاهلیت است و برای ارجاع قوانین حق و عدالت و سرکوبی طغیانگران باید جهاد کند و از خود گذشتگی نشان دهد، پس قهرا مردمی بپذیرد و اطاعت نمایند و دسته ای تمرد نافرمانی کنند، و از میان آنها برخی از مسلمین که نسبت بحق آن حضرت کوتاهی کرده و با دیگران بیعت کردند پیش تازند و اطاعت آن حضرت را گردن نهند و در رکابش جهاد کنند و بعضی دیگر مانند طلحه و زبیر که با وجود آنکه در زمان پیغمبر اسلام سوابق درخشانی کسب کرده بودند از اطاعت و انقیاد آن حضرت سرپیچی کرده، طغیان و سرکشی آغاز کنند. (و البته نگارنده در کتاب شریف در جست و جوی رستگاری خود اثبات نموده است نفاق طلحه را در زمان حیات رسول خدا و عضویت او را در گروه الذین فی قلوبهم مرض و لذا به این فراز فقط برای زیبر صادق است)

2- ابن ابی یغفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: وای بر سرکشان عرب از امریکه نزدیک است، (وای بر آنها در زمان ظهور امام قائم (علیه السلام) که نزدیکست چنانچه در حدیث 938 بیان شد) عرض کردم: قربانت گردم، چند نفر از عرب همراه حضرت قائم خواهند بود؟ فرمود: چند نفر اندک، عرض کردم بخدا کسانیکه از ایشان از این امر سخن می گویند (اظهار عقیده به امام زمان می کنند) بسیارند، فرمود مردم ناچار باید بررسی شوند و جدا گردند و غربال شوند و مردم بسیاری از غربال بیرون ریزند.

3- منصور گوید: امام صادق علیه السلام: به من فرمود: ای منصور: این امر (ظهور امام دوازدهم) به شما نمی رسد جز بعد از ناامیدی و نه به خدا (به شما نمی رسد) تا (خوب از بد) جدا شود و نه به خدا تا بررسی شود و نه به خدا تا شقاوت به شقی رسد و سعادت به سعید.

4- معمر بن خلاد گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن علیه السلام می فرمود: ((الم)) مگر مردم پنداشته اند بصرف اینکه گویند ایمان داریم رها شوند و امتحان نشوند! (اول سوره عنکبوت) سپس به من فرمود فتنه (امتحان) چیست؟ عرض کردم: قربانت گردم: آنچه ما می دانیم امتحان در دین است، حضرت فرمود: امتحان می شوند، چنانکه طلا امتحان می شود، و باز فرمود: خالص و پاک می شوند، چنانکه طلا پاک می شود.

5- مردی از حضرت ابی جعفر علیه السلام نقل می کند که فرمود: دلهای مردم از حدیث شما (شیعه که معتقد به غیبت امام عصر می باشید) می رمد و تنفر دارد، پس هر که به آن اقرار کرد بیشترش گوئید و هر که منکر شد از او دست بردارید. همانا ناچار باید آزمایشی پیش آید که هر فرد خصوصی و محرم رازی در آن سقوط کند، تا آنجا که که آنکس (از کمال باریک بینی و دقت) مورا دو نیمه می کند سقوط کند تا آنجا که جز ما و شیعیان ما باقی نماند. (یعنی آن را توضیح دهید تا جوای حقیقت راه یابد و شخص معاند معلوم شود).

6- منصور صیقل گوید: من و حارث بن مغیره با جماعتی از اصحابمان (شیعیان) خدمت امام صادق علیه السلام نشستیم بودیم (و از ظهور دولت حق سخن می گفتیم) آن حضرت سخن ما را می شنید، سپس فرمود کجائید شما؟ هیهات، هیهات، نه به خدا آنچه به سوی چشم می کشید واقع نشود، تا غربال شوید، نه بخدا آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، تا بعد از بررسی شوید، نه بخدا آنچه چشم می کشید واقع نشود. تا جدا شوید. نه بخدا آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، جز بعد از نومییدی. نه بخدا، آنچه بسوی چشم می کشید واقع نشود، تا شقاوت بشقی برسد و سعادت بسعید. (یعنی معاندین و منکرین از طالبان حق و حقیقت جدا شوند)

آنکه امامش را شناسد تقدم و ناء خر این امر زیانش نرساند

1- زراره گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: امامت را بشناس ، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد (یعنی چه آنکه دولت حق زود ظاهر شود و یا دیر، برای تو مساویست و زیانی نکرده ئی ، همانا زیان برای کسی است که امامش را نشناسد). (و این حدیث البته از معجزات عظیم امام صادق علیه سلام است)

2- فضیل بن یسار گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی ((روزیکه هر دسته از مردم را بامامشان می خوانیم 71 سوره 17)) پرسیدم . فرمود: ای فضیل! تو امامت را بشناس ، زیرا هرگاه امامت را شناختی تقدم یا تاخر این امر زیانت ندهد، کسیکه امامش را بشناسد و پیش از قیام صاحب الامر بمیرد، مانند کسی است که در لشکر آن حضرت بوده است ، نه بلکه مانند کسیکه زیر پرچم آن حضرت نشسته باشد. در اینجا یکی از اصحابش گفت : مانند کسی است که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید شده باشد.

3- ابوبصیر گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : قربانت کردم ، کی فرج و گشایش باشد؟ فرمود ای ابابصیر! تو هم از جمله دنیا خواهانی ؟ کسی که این امر را بشناسد، برای او بواسطه انتظارش فرج حاصل شده . (و این فراز هم البته از معجزات عظیم و خبرهای عظیم غیبی است که برای هر طالب حق، حقیقت آن محرز و مسلم است)

4- اسماعیل بن محمد خزاعی گوید: من شنیدم که ابوبصیر از امام صادق علیه السلام می پرسید: شما عقیده دارید که من حضرت قائم علیه السلام را درک می کنم ؟ فرمود: ای ابابصیر! مگر نه این است که امامت را می شناسی عرض کرد: چرا بخدا، شما ناید امام من و دست حضرت را گرفت حضرت فرمود: ای ابابصیر! بخدا از اینکه در سایه خیمه قائم صلوات الله علیه بشمشیرت تکیه نکرده ئی باک نداشته باش (یعنی ثواب چنان کسی برای تو هست).

5- فضیل بن یسار گوید، شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: کسیکه بمیرد و امامی نداشته باشد، مانند مردم جاهلیت مرده و هر که بمیرد و به امامش شناسا باشد، تقدم یا تاخر این امر او را زیان ندهد، هر که بمیرد و به امامش شناسا باشد: مانند کسی است که در زیر خیمه امام قائم همراه او باشد.

6- امام باقر علیه السلام فرمود: برای کسیکه در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است زیانی نیست (چه زیانی است) که در میان خیمه حضرت مهدی و در میان قشون او نمرده باشد.

7- عمر بن ابان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: علامت را بشناس (یعنی امامت را بشناس به حدیث 527 رجوع شود) چون او را شناختی تقدم یا تاخر این امر به توزیانی نرساند، همانا خدای عزوجل می فرماید: ((روزی که هر دسته از مردم را بامامشان (همراه امامشان)

می خوانیم 71 سوره 17)) پس هر که امامش را شناسد مانند کسی است که در خیمه امام منتظر باشد.

(درباره ناهلیکه ادعای امامت کند و کسیکه همه ائمه یا بعضی از ایشان را انکار کند و آنکه امامت را برای ناهل اثبات کند)

1-سوره بن کلیب گوید: از امام باقر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((و روز قیامت کسانی را که درباره خدا دروغ گفته اند روسپاه بینی 60 سوره 39)) پرسیدم، فرمود: کسی است که بگوید من امامم و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه علوی باشد؟ فرمود: اگر چه علوی باشد، عرض کردم؟ اگر چه از اولاد علی بن ابیطالب باشد؟ فرمود: اگر چه باشد.

شرح_سؤال سوم یا تاءکید سؤال دو مست و یا به جهت دفع احتمالی که ممکن است مراد بعلوی، شیعه علی علیه السلام یا سایر خویشان آن حضرت باشد.

2-امام صادق علیه السلام فرمود: هر که ادعای امامت کند و اهلش نباشد، کافر است.

3-حسین بن مختار گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت ((روز قیامت کسانی را که بخدا دروغ بستند می بینی 60 سوره 39)) (تفسیرش چیست؟) فرمود: درباره کسی است که خود را امام داند و امام نباشد، عرض کردم: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد؟ فرمود: اگر چه از فرزندان فاطمه و علی باشد. (و این حقیقت محض است که ذات اقدس احدیت به واسطه ی منزلت عظیم عصمت برای امامان معصوم علیه سلام و عجل فرجه مقرر فرموده است)

4-ابن ابی یعفر گوید: شنیدم، امام صادق علیه السلام می فرمود: سه کسند که در روز قیامت خدا با آنها سخن نگوید و پاکشان نکند و عذابی دردناک دارند: 1 هر که ادعای امامت از طرف خدا کند و حق نداشته باشد. 2 کسیکه امام از طرف خدا را انکار کند. 3 آنکه معتقد باشد که این دو گروه نام برده شده از اسلام بهره ئی دارند.

5-امام صادق علیه السلام می فرمود: این امر (امامت) را غیر صاحبش ادعا نکند، جز اینکه خدا عمرش را قطع کند.

6-و فرمود: کسیکه با امامیکه امامتش از جانب خدا است کسی را شریک کند که امامتش از جانب خدا نیست: بخدا مشرک گشته است. (و این کلام حضرت در شرح معنی واژگان قرآنی است که بهره گیری از آن ها مقدم است از مراجعه به کتب لغت)

7- محمد بن مسلم گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: مردی بمن گفت: امام آخر را بشناس، نشناختن امام اول زیانت ندهد، حضرت فرمود: خدا او را لعنت کند، من او را نمی شناسم و دشمن دارم، مگر امام آخر جز بوسیله امام اول شناخته شود؟.

8- ابن مسکان گوید: از شیخ درباره ائمه علیهم السلام پرسید: هر که یکی از زنده ها را منکر شود امامان را منکر شده است .

شرح_گویا مرادش امام کاظم علیه السلام است، اگرچه کلمه ی شیخ از روی تقیه برای امام صادق علیه السلام بیشتر به کار می رود ولی ابن مسکان از آن حضرت بیش از چند روایت نقل نکرده و بعضی گفته اند: تنها یک روایت مشعر را نقل کرده است، اما شیخ صدوق در کمال الدین همین روایت را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است و در هر حال تعبیر بشیخ از نظر تقیه می باشد و انکار امام زنده از آنجهت مستلزم انکار امامان مرده است که امامت زنده از قول آنها ثابت شده و دلیل امامت میان همگی مشترک است، پس وقتی امام زنده را نشناسد، دلیل امامت را نشناخته، و اعتقاد بی دلیل ثمری ندارد، و نیز کسیکه زنده را نشناسد، امام دیگری را که اهلیت ندارد، برای خود انتخاب می کند، و این خود دلیلی است که امامان سابق را آنگونه که باید نشناخته است .

9- محمد بن منصور گوید: از آن حضرت راجع به قول خدای عزوجل ((و چون کار بدی کنند، گویند پدران خود را مرتکب آن دیده ایم و خدا ما را بدان فرمان داده است، بگو خدا بکار زشت فرمان نمی دهد چرا درباره خدا چیزی که نمی دانید می گوئید؟ 28 سوره 7)) پرسیدم . فرمود: آیا کسی را دیده ئی که معتقد باشد خدا بزنا کردن و شراب نوشیدن و مانند این محرمات فرمان داده است؟ عرض کردم: نه، فرمود: پس این کار زشتی که ادعا می کنند خدا آنها را بدان فرمان داده است چیست؟ عرض کردم: خدا داناتر است و ولیش، فرمود: این مطلب درباره امامان جور (غاصب امامت) است که مردم ادعا کردند خدا ایشان را به پیروی از مردمی فرمان داده است که خدا پیروی از آنان دستور نداده پس خدا ادعای ایشان را رد کرده و خبر داده که درباره خدا دروغ گفته اند و این عملشان را فاحشه (کار زشت) نامیده است .

10- محمد بن منصور گوید: از عبد صالح (حضرت موسی بن جعفر علیه السلام) درباره قول خدای عزوجل که فرمود ((بگو پروردگار من همه کارهای زشت را، آنچه عیانست و آنچه نهانست حرام کرده 31 سوره 7)) پرسیدم، فرمود: برای قرآن ظاهری است و باطنی، همه آنچه را خدا در قرآن حرام کرده ظاهر قرآن است و باطن آن پیشوایان جورند و همه آنچه را خدای تعالی در قرآن حلال فرموده ظاهر قرآنست و باطن آن پیشوایان حق (ائمه معصومین علیهم السلام) هستند

شرح قرآن کریم در آیات مبارکاتش بایمان و اسلام و یقین و تقوی و نماز و زکوه و حج و روزه و سایر طاعات و عبادات فرمان می دهد و این امور از نظر ظاهر کالبد و پیکرهایی هستند که هر یک از لحاظ اجرا شرایط و اجزاء مخصوصی دارند، ولی از نظر اینکه این امور در وجود ائمه ی معصومین علیهم السلام مجسم و ممثل گشته و ایشان آینه تمام نمای همین طاعات و عبادات می باشند، زیرا ایشان باین امور امر می کنند و آموزگار آن می باشند و خود بطور کامل آنها را انجام می دهند، بدین جهت تمام اوامر با آنها متحد شده و ایشان روح و باطن اوامر قرآن گشته اند و بوجود آنها تاءویل می شود، لذا آیه شریفه ان الصلاه تنهی عن الفحشاء و المنکر بوجود امیرالمؤمنین علیه السلام تاءویل شده است یعنی ظاهر نماز همین رکعات مخصوصی است که هر مسلمان در اوقات معین انجام دهد، و باطن و حقیقت و روح و معنی نماز مطابق بیانیکه ذکر شد امیرالمؤمنین علیه السلام است همچنین کفر و نفاق و شرک و زنا و قتل و شرب خمر و امثال آن اموریست که قرآن از آنها نهی و جلوگیری فرموده و آن ظاهر قرآنست، ولی باطن و واقعش پیشوایان جور و ستم و مدعیان بنا حق امامتند که مجسمه این امور و وادار کننده مردم را بآنها می باشند.

11- جابر گوید: از امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((بعضی از مردم سوای خدا همتهاها (مانند بت و گاو و سایر معبودهای باطل) گیرند و آنها را چون خدا دوست دارند 164 سوره 2) پرسیدم، فرمود: ایشان به خدا اولیاء فلان و فلانند که آنها را پیشوای خود گرفتند، نه آن امامی را که خدا پیشوای مردم قرار داده. بدین جهت خدا فرموده است: ((کاش آن کسان که ستم می کنند می دانستند که وقتی عذاب را مشاهده کنند، توانائی یکسره برای خداست و عذاب خدا بسیار سخت است، زمانی که پیشوایان از پیروان بیزارى جویند و عذاب را ببینند و روابطشان قطع شود و پیروان گویند: ای کاش برای ما بازگشتی بود تا از آنها بیزارى می شدیم، چنانکه از ما بیزار شدند، این چنین خدا اعمالشان را به آنها مایه افسوس و پشیمانیها نشان می دهد، و ایشان از آتش بیرون نشوند 165 تا 167 سوره 2)) امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر! ایشان به خدا، پیشوایان و پیروان ایشانند.

12- ابن ابی یعفور گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: سه کسند که در روز قیامت بآنها نظر نکند و پاکشان نسازد و عذابی دردناک دارند: کسیکه امامتى را که از جانب خدا ندارد ادعا کند و هر که امام از جانب خدا را انکار کند و آنکه معتقد باشد ایندو از اسلام بهره ئی دارند.

کسیکه خدای عزوجل را بدون امامی از جانب او دینداری کند

1- ابن ابی نصر گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره خدای عزوجل ((گمراه تر از آنکه هوس خویش را بدون هدایت خدا پیروی کند کیست ؟ 50 سوره 28)) فرمود: یعنی کسیکه رایش دینش باشد بدون امامی از ائمه هدی . (یعنی بدون راهنمایی امامی را که خدا رهبر و هادی او قرار داده و او را رها کند و طبق رایی سلیقه خویش برای خود امامی بتراشد و در اصول و فروع دین بقیاس و استحسان و نظرات شخصی (او و) خویش اکتفا کند).

2- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: هر که دینداری خدا کند با عبادتی که خود را در آن بزحمت افکند ولی پیشوائی از جانب خدا برای خود نگرفته باشد، کوشش او پذیرفته نیست و او گمراهست و سرگردان و خدا کردار او را ناپسند دارد و حکایت او حکایت گوسفندی است که از چوپان و گله خویش گم شود و تمام روز را با تلاش در رفت و آمد باشد و چون شب بر او پرده افکند، گله ئی را که از چوپان خودش نیست ببیند، بسوی آن گراید و بآن فریب خورد و در خوابگاه آن گله بخوابد. هنگامیکه چوپان گله خود را حرکت دهد، آن چوپان و گله ناشناس ببیند، باز با شتاب و سرگردانی در جستجوی چوپان و گله خود برآید، گوسفندانی را با چوپانش به بیند، بسوی آن گراید و بدان فریفته شود، چوپان هم او را فریاد زند که بیا و بچوپان و گله خود پیوند که تو از چوپان و گله خود گم گشته و سرگردانی ، آن گوسفند هراسان و سرگردان و تنها باین سو و آن سوزند و چوپانی هم ندارد که بچراگاهش رهبری کند یا بمنزلش رساند.

در همین هنگام گرگ گمشدن او را مغتنم شمارد و او را بخورد، چنین است بخدا ای محمد! حال کسیکه از جمله این امت باشد و او را امامی آشکار (یعنی امامتش با دلیل متقن ثابت شده) و عادل از طرف خدای عزوجل نباشد، او گمشده و گمراهست اگر بر این حال بمیرد، با کفر و نفاق مرده است .

بدان ای محمد! که پیشوایان ستمگری و پیروانشان از دین خدا برکنارند، خود گمراه گشته و مردم را گمراه کرده اند، اعمالیکه بجا می آورند، مانند خاکستری باشد که تند بادی در روز طوفانی بدوزند چیزی از آنچه کسب کرده اند بدستشان نیاید، اینست همان گمراهی دور.

3- عبدالله بن ابی یعفور گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: من که با مردم آمیزش دارم بسیار تعجب می کنم از مردمیکه از شما پیروی نمی کنند و بدنبال فلان و فلان می روند ولی امین و راستگو و باوفایند، و مردمی هستند که بدنبال شمایند، ولی امانت و وفاء و راستگونی آنها را ندارند.

امام صادق علیه السلام راست نشست و مانند خشمناکی به من متوجه شد، سپس فرمود: هر که خدا را با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، دین ندارد و سرزنش نیست بر کسیکه با پیروی

از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، عرض کردم: آنها، دین ندارند و براینها، سرزنشی نیست؟! فرمود: آری آنها دین ندارند و بر اینها سرزنشی نیست، سپس فرمود: مگر قول خدای عزوجل را نمی شنوی؟ ((خدا کار ساز کسانست که ایمان آورده اند و از ظلمات بنورشان می برد 257 سوره 2)) یعنی از ظلمات گناهان بنور توبه و آمرزششان می برد، بواسطه پیرویشان از هر امام عادلیکه از جانب خداست. و باز فرموده است: ((و کسانی که کافر شده اند کارسازشان طغیانگران سرکشند که نور بظلمتشان می برند)) مقصود از این آیه اینست که آنها نور اسلام داشتند، ولی چون از هر امام ستمگری که از جانب خدا نبود پیروی کردند، بواسطه پیروی او از نور اسلام بظلمات کفر گرائیدند، سپس خدا برای ایشان همراه بودن با کفار را در دوزخ واجب ساخت (آنها دوزخیانند و در آن جاودان باشند). (و این شرح و تفسیر از فرازهای عظیم کتاب خدا و متمایزکننده ی حق از باطل است).

4- امام باقر علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرموده است: هر آینه عذاب میکنم هر جمعیتی را که در اسلام با پیروی از امام ستمگری که از جانب خدا نیست دینداری کند، اگر چه آن جمعیت نیست باعمال خود نیکوکار و پرهیزگار باشد و هر آینه در می گذرم از هر جمعیتی که در اسلام با پیروی از امام عادل از جانب خدا دینداری کند، اگر چه آن جمعیت نیست بخود ستمگر و بدکردار باشد.

5- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا شرم نمی کند که عذاب کند هر امتی را که با امامیکه از جانب خدا نیست دینداری کند اگر چه نسبت؟ باعمالش نیکوکار و پرهیزگار باشد، همانا خدا شرم می کند امتی را عذاب کند که با امام از جانب خدا دینداری کند، اگر چه نسبت به اعمالش ستمگر و بدکردار باشد.

شرح این چند روایت دو اصل تولی و تبری را در اسلام استوار و تثبیت می کند، ما تحت عنوان توضیح ذیل حدیث 537 (ج 1 ص 300) مستدل و میرهن ثابت نمودیم که خدایتعالی بعد از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برای رهبری و پیشوائی خلق دوازده نفر معین و مشخص را انتخاب نموده و منصوب ساخته است، علم رهبری و مقررات و قوانین دین خود را تنها به آنها عنایت فرموده و استعداد و قابلیت دعوت و تبلیغ دین خویش را در وجود ایشان از نظر فطرت و اکتساب تکمیل نموده است، بنابراین هر فردی غیر ایشان که دعوی پیشوائی و امامت کند دروغگو نیرنگ باز است، خود گمراه است و دیگران را گمراه می کند و به خود و پیروانش ستمی بزرگ مرتکب می شود، بدینجهت در این دو روایت از ایشان به کلمه ستمگر و منحرف تعبیر شده است.

در تاریخ اسلام پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین افرادی با دعا برخاسته و پس از اندکی حکم فرمائی با زور و سرنیزه، خویشتن و پیروان خویش را مفتضح و رسوا نموده و لعنت و نفرین را از

بازماندگان برای خود بیادگار گذاشته اند. مردمیکه در حزب چنین افراد نام نویسی کنند و در شمار آنها در آیند و بر عده آنها بیفزایند و موجب مزید شوکت و قدرشان گردند، اگر چه از نظر وظیفه شخصی، مردمی نیکوکار و با تقوی باشند، باین معنی که فقط اسم خود را در لیست آنها نوشته و بمرام نامه و اساسنامه و مقررات حزبی آنها رفتار نمیکنند، بلکه در وظایف شخصی و اجتماعی پیرو مقررات اسلامند، اینگونه افراد بحکم این چند روایت در نظر خدا منفور و مبعوض و محکوم بعذاب و عقوبت می باشند، زیرا همان یک عمل بظاهر کوچک وسیله ترویج باطل و مسلط ساختن شخص غاصب و ستمگر را بر افراد مسلمان و پایمال نمودن حقوق و حدود خدا و مسلمین و در نتیجه موجب ضعف و اضمحلال مقررات دین اسلام و خانه نشستن پیشوای بر حق میگردد، پیداست که معاویه و یزید و هشام و منصور اگر تنها می بودند، هیچگاه آن همه جنایت و ستم مرتکب نمی شدند، بلکه اگر اطرفیان و حواشی آنها منحصر بیک عده کارگردان و مأمور هم می بود جرات چنان هتاکیها را نمیداشتند، بطور مسلم آن ستمگران از ثبت نام افراد بسیار در حزب خود استفاده می کردند و غرور و نخوت بیشتری بکار می بردند و در ظلم و تعدی خویش گامهای فراتری میگذاشتند. تا اینجا بیان و توضیح قسمت اول از این روایت شریف بود.

و اما راجع بقسمت دوم یعنی کسیکه از امام بحق پیروی کند و در اعمال شخصی خود مرتکب گناه و آلودگی شود، پیداست که او بواسطه اینکه در مقدمه و سرلوحه اعمالش سطر درخشانی بنام ولایت و تعهد پیروی از امامان عادل و منصوب از جانب خدا را ثبت کرده، و از پیشوای گمراه کننده و منحرف روگردان شده است، در نتیجه بر عده مؤمنین افزوده و از اهل باطل کاسته و باندازه یک تن نیروی اسلام و عفو و بخشش را تقویت نموده، و نیروی تفاق و باطل را تضعیف و تخریب کرده است، و شایسته و سزاوار است که عفو و بخشش الهی آلودگیهای کوچکش را فرا گیرد، و خداوند حکیم و مهربان بواسطه یک عمل مهم و با ارزش او از چندین خطا و لغزش دیگرش در گذرد. برای این دو فرد در تشکیلات اجتماعی می توانم بدو بنده و نوکری مثال بزنیم که یکی از آنها در خانه آقا و ولینعمت خویش را انتخاب کرده و در آنجا سر سپرده و بیعت کرده است، ولی گاهی هم از او خطا و لغزش و سرپیچی و تمرد مشاهده میشود. و دیگری از آقا و ولینعمت خود روگردان شده و در خانه دشمن او سر سپرده و ثبت نام کرده ولی کردار و رفتار او را آنجا با دستورات ولینعمتش مطابق و موافق است، شما خود بیندیشید و قضاوت کنید.

کسیکه بمیرد و پیشوائی از ائمه هدی نداشته باشد و این باب جزء باب سابق است

1- فضیل بن یسار گوید: روزی امام صادق علیه السلام خود برای ما شروع بسخن کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است : هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد، بمردن جاهلیت مرده است . عرض کردم این سخن پیغمبر است؟! فرمود: آری بخدا او فرموده است ، عرض کردم : پس هر که بمیرد و پیشوائی نداشته باشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟! فرمود: آری . (مرگ جاهلیت یعنی در گمراهی یعنی به سوی دوزخ)

شرح مقصود از نداشتن پیشوا اینستکه : پیغمبر یا امامی را که خدا در زمان او تعیین فرموده نپذیرد و اطاعت او را بر خود واجب نداند و مراد به جاهلیت حالتی است که اعراب پیش از آمدن اسلام داشتند، که خدا و پیغمبر را نمیشناختند و دین و شریعت را کنار گذاشته و بنژاد و تبار خویش می بالیدند و خود خواهی و گردنکشی و کارهای زشت دیگر در میان آنها رواج داشت .

2- ابن ابی یعفور گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول رسول خدا صلی الله علیه وآله ((هر که بمیرد و او را پیشوائی نباشد مرگش مرگ جاهلیت است)) پرسیدم و گفتم : مقصود مردن در حالت کفر است؟ فرمود: مردن در حالت گمراهی است . عرض کردم : هر که در این زمان هم بمیرد و او را پیشوائی نباشد، مرگش مرگ جاهلیت است؟ فرمود: آری .

3- حارث بن مغیره گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : پیغمبر فرموده است : هر که بمیرد و پیشوایش را نشناسد بمرگ جاهلیت مرده است؟ فرمود: آری . عرض کردم : جاهلیت کامل یا جاهلیتی که امامش را نشناسد فرمود: کفر و نفاق و گمراهی .

شرح مراد بجاهلیت چنانچه در دو روایت پیش توضیح دادیم عقاید باطل و عادات زشتی است که عرب قبل از اسلام دچارش بودند، و چون در حدیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ، مردن کسی که امامش را نشناسد بمردن بر حالت جاهلیت تشبیه و تنظیر شده است ، راوی سؤال می کند که آیا مقصود از جاهلیت تمام عقاید فاسد و اخلاق زشت آنهاست یا تنها از نظر نشناختن امام است؟ حضرت می فرماید: از نظر کفر و نفاق و گمراهی است . یعنی اگر نشناختن امام از آنجهت باشد که او را منکر شود و در مقام مخالفت و ستیزه با او بر آید، از لحاظ کفر با مردم جاهلیت شریکست ، همچون ظالمت و گمراهی که از کفر و نفاق پائین تر و وبال و کیفرش سبکتر است ، و درجاتش نسبت بقاصر و مقصر و مستضعف مختلف و متفاوتست .

4- امام صادق علیه السلام فرماید: هر که بدون شنیدن و فرا گرفتن از امامی صادق خدا را پرستش کند قطعاً خدا ملازم رنج و مشقتش سازد (خدا ملازم سرگردانی و رنج و مشقتش نماید) و کسی که ادعای مردن کند از غیر دری که خدا آنرا گشوده ، مشرک است و (امام معصوم) آن دری است ایمن (و نهاده) بر حصار راز پنهان خدا.

1- سلیمان بن جعفر گوید: شنیدم حضرت رضا می فرمود: همانا علی بن عبدالله بن حسین بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام و همسر و پسرانش اهل بهشتند. سپس فرمود: هر کس از اولاد علی و فاطمه علیهما السلام عارف باین امر (امامت) باشد، مانند مردم دیگر نیست. شرح علامه مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: ظاهراً بجای عبدالله، عبیدالله صحیح است چنانچه گفته صاحب عمده الطالب و مقاتل الطالبین و مورخین دیگر بر آن دلالت دارد، سپس از عمده الطالب نقل میکند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از شش پسر باقی ماندند: 1 امام محمد باقر علیه السلام 2 عبد الله باهر 3 زید شهید 4 عمر اشرف 5 حسین اصغر 6 علی اصغر.

یکی از پسران حسین اصغر عبید الله اعرج است که این علی بنام علی صالح است پسر اوست، او را زنی صالحه بنام ام سلمه بود که از شدت اخلاص و ارادتی که بحضرت رضا علیه السلام داشت، روزی که آن حضرت بعیادت شوهرش تشریف آورده بود، او از پشت پرده به آنحضرت می نگریست و چون از مجلس برخاست، محل جلوس امام علیه السلام را می بوسید و بعنوان تبرک بر آن دست میمالید. حضرت رضا علیه السلام از خانواده علی صالح تجلیل فرموده و بهشت را برای آنها وعده داده و در آخر فرموده است: ساداتی که به امامت عارف باشند مانند دیگر مردم نیستند، یعنی ثواب آنها از سایر مردم بیشتر است بواسطه شرافت نسب ایشان، چنانچه خدا درباره همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله این امتیاز را قائل شده است، یا بجهت اینکه ایمان و اطاعت ایشان از امامی که از خویشان و فامیل خود آنهاست دشوار و مشکل تر است نسبت به سایر مردم، زیرا اسباب حسد و کینه در آنجا قویتر و خضوع و کوچکی کردن در برابر فامیل سخت تر و گرانتر است و لذا شیطان ایشانرا بادعاء امامت بیشتر وسوسه می کند، بعضی گفته اند: علتش این است که طاعت و عبادت سادات، ثوابش دو برابر مردم دیگر است، چنانکه عقوبت گناه و نافرمانی ایشان هم دو برابر است.

2- احمد بن عمر گوید: بحضرت ابوالحسن علیه السلام عرض کردم: بمن بفرمائید کسیکه فرزند فاطمه باشد و با شما دشمنی کند و حق شما را نشناسد از لحاظ مجازات با سایر مردم برابر است؟ فرمود علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: عقاب ایشان دو چندانست.

3- عبد الرحمن بن ابی عبدالله گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: منکر امر امامت از خاندان بنی هاشم و دیگران برابرند؟ فرمود: مگو منکر، بلکه بگو جاحد از خاندان بنی هاشم و دیگران. ابوالحسن (علی بن اسمعیل میثمی) گوید: من در این باره فکر کردم، و قول خدای عزوجل درباره برادران یوسف بیاد افتاد (((فعرههم و هم له منکرون 58 سوره 12))) یوسف آنها را شناخت و آنها یوسف را منکر بودند

(نشناختند). (از این فراز اثبات می گردد مقدم بودن معنی واژگان کتاب خدا از لسان قرآن و امامان معصوم بر آنچه در افواه مردم و لغت نامه هایی است که چند صد سال بعد تدوین شده است)

شرفی منکر و جاحد این است که : منکر در برابر عارف و عالم بکار می رود یعنی کسیکه چیزی را نشناخته و ندانسته است چنانچه آیه سوره یوسف که بیاد ابوالحسن افتاد، شاهد آن است . اما جاحد کسی است که مطلبی را فهمیده و دانسته رد کند و نپذیرد، از اینجهت امام علیه السلام فرمود: نسبت به بنی هاشم که امام را نمی پذیرند، باید جاحد گفت نه منکر، زیرا امام از خاندان خود آنهاست و او را خوب می شناسند اگر کسی از آنها امام را نپذیرد، بواسطه حسد و اغراض دنیوی دیگر است و عذاب و عقاب او از دیگران بیشتر باشد، زیرا خدا حجت را برای او کاملتر و تمامتر کرده که از آن خاندانش قرار داده است و نیز ناسپاسی ایشان از این نعمت و منت بزرگ خداوند زشت تر و شدیدتر است و یا بجهت این است که گناه و خطا از اشراف زشت تر و ناپسند تر است و لذا خدا لغزشهایی را بر پیغمبران می گیرد و از آنها مؤاخذه می کند که از دیگران در گذشته و بخشیده می دارد.

4- ابن ابی نصر گوید: بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : آنکه جاحد (امر امامت) باشد از خاندان شما با دیگران برابر است ؟ فرمود: برای جاحد از خاندان ما دو گناه و برای نیکوکار دو ثوابست .

آنچه هنگام درگذشت امام بر مردم واجبست

1- یعقوب بن شعیب گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم : چون برای امام پیش آمدی کند مردم چه کنند؟ فرمود: قول خدای عزوجل کجاست که می فرماید. ((چرا از هر گروه از مؤمنین دسته ئی سفر نکنند تا درباره دین ، دانش آموزند و چون بازگشتند، قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند 122 سوره 9)) سفر کنندگان تا زمانیکه دنبال طلب دانشند معذورند و آنها که در انتظارند، تا زمان بازگشت رفقای خود معذورند.

شرح راجع به آیه شریفه در ج 1 ص 307 توضیحی بیان کردیم و در اینجا میگوئیم بقرینه سؤال و جواب ، مراد این است که چون امام وفات کند، بر مؤمنینی که در بلد امام نیستند، لازمست از میان خود عده ای را انتخاب کرده برای تعیین امام به آن شهر بفرستند و تا زمانیکه به آنجا نرسیده و در بلا تکلیفی بسر می برند، از نداشتن امام و پیشوا معذورند و همچنین کسانی که ایشانرا فرستاده اند تا زمان رسیدن خبر به آنها معذورند. (در ادامه ی روایتی مذکور می گردد که جعلی بودن آن محرز است و در آن راوی به دنبال تقدیس افراد دیگر بوده بدون داشتن شاخصه ی امامت که عصمت و نص رسول خداست می باشد.)

2-عبدالاعلی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول عامه پرسیدم که گویند: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: ((هر که بمیرد و امامی نداشته باشد، بمرگ جاهلیت مرده است)) فرمود: درست است بخدا. عرض کردم: امامی (در مدینه) وفات کرده و مردی در خراسانست و نمیداند وصی او کیست، همین دوری از امام برای او عذر نیست؟ فرمود: برای او عذر نیست. همانا چون امام بمیرد، برهان وصیش بر کسانی است که در بلد او هستند (پس آنها باید وصی امام را با برهان امامت تعیین کنند) و بر کسانی که در بلد امام نیستند، چون خبر وفات او را شنیدند، لازمست کوچ کنند، همانا خدای عزوجل می فرماید: ((چرا از هر گروه از مؤمنان، دسته ای کوچ نکنند تا درباره دین، دانش آموزند و چون باز گشتند قوم خویش را بیم دهند، شاید آنها بترسند)).

عرض کردم: اگر دسته ای کوچ کردند و بعضی از آنها پیش از آنکه (بشهر امام) برسد و بدانند بمیرد؟ فرمود: خدای جل و عز می فرماید: ((و هر که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از خانه خویش در آید، آنگاه مرگ وی فرا رسد، پاداش او بعهده خدا باشد 99 سوره 4)).

عرض کردم: اگر بعضی از آنها ببلد امام رسیدند شما در خانه خود را بسته و بروی خود پرده انداخته اید، نه خود شما مردم را بسوی خود خوانید و نه دیگری ایشانرا بشما راهنمایی کند، بچه وسیله امام را بشناسند؟ فرمود: بوسیله کتاب منزل خدا.

عرض کردم: خدا جل و عز (در قرآن) چگونه می فرماید؟ امام فرمود: بنظرم پیش از این هم در این باره سخن گفته ئی؟ (از من پرسیده ئی؟) عرض کردم: آری. آنگاه حضرت آیاتی را که خدا درباره علی نازل فرموده و آنچه را خدا به علی علیه السلام اختصاص داده و وصیتی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله راجع به او نموده و نصبش فرموده و مصیباتیکه بآنها میرسد و اعتراف حسن و حسین را به آن و وصیتش را به حسن و تسلیم کردن حسین امر امامت را طبق قول خدا ((پیغمبر بمؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسران وی مادران ایشانند و خویشاوندان در کتاب خدا، بعضی نسبت به بعضی سزاوارترند 6 سوره 33)) همه را یاد آور شد. (فرمود بیادآور).

(تا معلوم شود امامت علی و حسن و حسین علیهم السلام بدلیل آیات قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و از آن پس بدلیل آیه شریفه اولوالارحام).

عرض کردم: مردم درباره امام باقر علیه السلام اعتراض کرده و میگفتند: چگونه شد که امامت از میان تمام فرزندان پدرش بدر شد و بوی رسید، با آنکه در میان آنها کسانی بودند که از نظر قرابت مثل او و از نظر سن بزرگتر از او (مانند زید بن علی) بودند. در صورتیکه امامت به کوچکتران از او (بواسطه کوچکتر بودنشان) نرسید؟ فرمود: صاحب امر امامت به سه خصلت شناخته می شود که مختص به اوست و در غیر او

نیست : 1- او نسبت به امام پیشین سزاوارتر (نزدیکتر و منسوب تر) از سایر مردمست . 2- وصی او است . 3- سلاح و وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد اوست .

و اینها نزد من است ، کسی با من در این باره نزاع نکند (بحدیث 617 رجوع شود) عرض کردم اینها از ترس سلطان پنهانست ؟ فرمود: پنهان نیست بلکه دلیلی روشن دارد، همانا پدرم هر چه آنجا (مخزن و دایع امامت) بود بمن سپرد و چون وفاتش نزدیک شد، فرمود: گواهانی را نزد من حاضر کن ، من چهار تن از قریش را که نافع غلام عبدالله بن عمر یکی از آنها بود، حاضر کردم . فرمود: بنویس :

این است آنچه یعقوب پسرانش را بدان وصیت می کند (((پسرانم همانا خدا این دین را برای شما برگزید نمیرید جز اینکه مسلمان باشید 122 سوره 2))) و محمد بن علی پسرش جعفر بن محمد وصیت کرد و دستورش داد که او را با بردیکه در آن نماز جمعه میخواند، کفن پوشد و با عمامه خودش او را عمامه بندد و قبرش را چهار گوش ساخته ، چهار انگشت از زمین بلند کند و سپس آنرا واگذارد (از چهار انگشت بلندتر نکند).

آنگاه فرمود: وصیت نامه را در هم پیچید و بگواهان فرمود: بروید خدا شما را رحمت کند. پس از رفتن ایشان من گفتم : پدرم ! در این وصیت نامه چه احتیاجی بگواه گرفتن بود؟ فرمود: من نخواستم که تو (پس از مرگ من) مغلوب باشی و مردم بگویند: او وصیت نکرده است و خواستم تو دلیلی داشته باشی که هرگاه مردی به این بلد آید و گوید وصی فلانی کیست ! بگویند فلانی .

من گفتم : اگر در وصیت شریک داشته باشد امام چگونه تعیین میشود؟ فرمود: از او سؤال می کنید (مسائل مشکل علمی و امور غیبی را از او می پرسید) مطلب برای شما روشن می شود.

3- محمد بن مسلم گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : اصلحک الله خبر بیماری شما بما رسید و ما را نگران کرد، ای کاش ما را آگاه می ساختی (یا فرمود بما می آموختی) وصی شما کیست ؟ فرمود: همانا علی (بن ابیطالب) علیه السلام عالم (امام) بود و علم به ارث میرسد، و هیچ عالمی نمیرد جز اینکه پس از وی کسی باشد که مانند علم او یا آنچه خدا خواهد (کمتر یا زیادتر) بداند، عرض کردم برای مردم رواست که چون امامی بمیرد، امام بعد از او را نشناسد؟ فرمود: اما برای اهل این شهر یعنی مدینه روا نیست (زیرا باید فوراً سؤال کنند و وصی امام را بشناسند) و نسبت به شهرهای دیگر معذوریت آنها به اندازه رسیدن نشان تا مدینه است ، همانا خدا می فرماید: (((همه مؤمنین نتوانند کوچ کنند، پس چرا از هر گروه ایشان دسته ای سفر نکنند تا در امر دین دانش اندوزند و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند 122 سوره 9))) عرض کردم : بفرمائید اگر کسی در این راه بمیرد، چه می شود؟ فرمود: او به منزله کسی است که برای مهاجرت بسوی خدا و رسولش از منزکش بیرون شده ، سپس مرگش

فرارسد که پاداش او بر خداست . عرض کردم : وقتی وارد مدینه شدند، بچه دلیل امام خود را می شناسند؟ فرمود: به امام آرامش و وقار و هیبت عطا شود (یعنی امام را می بینند که اطمینان قلب و عدم شک و تزلزل در گفتار و رفتار و وجناتش هویدا است). (پس این روایت که جعلی بودن آن اظهر من الشمس است به عنوان نمونه ذکر می شود زیرا راوی صرفاً به دنبال اثبات موضوع امامت از طریقی است که بر هر شخص دیگر ممکن است مانند اقامه شعور و یا داشتن وقار و هیبت در حالی که امام معصوم و خیر داده شده از سوی از رسول خدا و از قبل تعیین شده است بازبینی این روایات و اشکالاتی که راوی در ذهن مخاطبان ایجاد می کند گواه صادق و شاهد عادل در جعلی بودن این روایات است)

زمانی که امام میفهمد امر امامت باو رسیده است

(از عنوان این باب نیز به سادگی می توان به جعلی بودن روایات مربوط به آن به لحاظ موضوعی واقف شد زیرا با شئون امامت که علم لدنی خداوند است منافات دارد و لذا ما هر آنچه را به لحاظ موضوعی بر خلاف منزلت امام معصوم دانستیم نیاوردیم مگر آخرین حدیث این باب را که صحیح می دانیم و دلیل قاطع آن نیز احادیث معارض باب بعدی است)

1- مسافر گوید: هنگامیکه ابوابرهمیم (موسی بن جعفر) علیه السلام را (بسوی بغداد) میبردند بامام رضا علیه السلام دستور داد که همیشه تا وقتی که خودش زنده است ، هر شب در منزل آن حضرت بخوابد تا خبرش باو برسد، مسافر گوید: ما هر شب بستر امام رضا را در دهلیز خانه می انداختیم ، و آن حضرت بعد از شام می آمد و می خوابید، و صبح بمنزل خویش می رفت ، تا چهار سال بدین منوال گذشت ، شبی از شبها بستر حضرت را انداختند ولی او دیر کرد و بالاخره هم نیامد، اهل خانه نگران و هراسان شدند و ما را از نیامدنش دهشتی گرفت .

چون فردا شد، آن حضرت بمنزل آمد و نزد اهل خانه رفت و متوجه ام احمد شد و باو فرمود: آنچه را پدرم بتو سپرده بیاور، ناگاه ام احمد فریاد کشید و سیلی بر رخسارش زد و گریانش را درید و گفت : بخدا آقایم مرد، حضرت او را جلو گرفت و فرمود: ((مبادا سخنی بگویی و آنرا اظهار کنی تا خبر بحاکم برسد)) سپس ام احمد زنبیلی را با دو هزار دینار یا چهار هزار دینار نزد او آورد و همه را به امام رضا داد، نه به دیگران (زیرا از اموال شخصی آن حضرت نبود تا میان همه وراثت تقسیم شود).

و ام احمد که برگزیده و محرم راز امام هفتم علیه السلام بود گفت آن حضرت روزی محرمانه به من فرمود: این امانت را نزد خود حفظ کن ، کسی را از آن آگاه نساز تا من بمیرم ، چون من در گذشتم هر کس از فرزندانم نزد تو آمد و آن را از تو خواست تحویلش ده و بدان که من مرده ام . اکنون به خدا نشانه ای که آقایم

فرموده بود ظاهر شد (و دانستم که او در گذشته است) امام رضا علیه السلام آنها را از او گرفت و همه را دستور خود داری داد تا زمانیکه خبر رسید، سپس باز گشت و برای خوابیدن شب هم چنانکه می آمد، نیامد، تا چند روزی بیش نگذشت که پاکت نامه خبر وفات امام هفتم رسید. ما روزها را شمردیم و حساب کردیم، معلوم شد همان وقتیکه امام رضا برای خوابیدن نیامد و امانت را گرفت، آن حضرت در گذشته است.

حالات ائمه علیهم السلام از نظر سن

1- یزید کناسی گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم که آیا عیسی بن مریم زمانی که در گهواره سخن گفت، حجت خدا بود بر اهل زمانش؟ فرمود: او آن زمان پیغمبر و حجت غیر مرسل خدا بود (یعنی در آن زمان مامور بتبلیغ و دعوت نبود) مگر نمی شنوی گفته خود او را که می گوید ((من بنده خدایم (تا مردم نگویند عیسی خداست) خدا به من کتاب داده و پیغمبرم ساخته و هر جا باشم (اگر چه در گهواره و با) بر کنم قرار داده و تا زنده باشم مرا به نماز و زکاه سفارش کرده 31 سوره 19،)).

عرض کردم: در آن زمان و در همان حالیکه در گهواره بود، حجت خدا بود بر زکریا؟ فرمود: عیسی در همان حال برای مردم آیت بود و رحمت خدا بود برای مریم، زمانیکه سخن گفت و از جانب او دفاع کرد و پیغمبر بود و حجت بر هر که سخنش را در آن حال شنید. سپس سکوت نمود و تا دو ساله شد، سخن نگفت، و حجت خدای عزوجل بر مردم بعد از سکوت عیسی تا دو سال زکریا بود، سپس زکریا در گذشت و پسرش یحیی، کتاب و حکمت را از او ارث برد، در حالیکه کودکی خرد سال بود. مگر نمی شنوی گفته خدای عزوجل را؟ ((ای یحیی کتاب (تورات) را با قوت بگیر و ما حکم نبوت را در کودکی به او دادیم 12 سوره 19)) (یعنی ما که ترا در کودکی حکم نبوت دهیم، نیرو و استعداد آن را هم به تو می بخشیم.)

چون عیسی هفت ساله شد و خدا یتعالی به او وحی فرستاد، از نبوت و رسالت خود سخن گفت، و بر یحیی و همه مردم حجت گشت. ای ابا خالد! از روزیکه خدا آدم علیه السلام را آفرید و در زمینش ساکن ساخت یک روز زمین، بدون حجت خدا بر مردم. نباشد عرض کردم: قربانت. آیا علی علیه السلام در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این امت از طرف خدا و رسولش حجت بود؟ فرمود. آری، روزی که پیغمبر او را برای مردم بپا داشت و برای پیشوائی منصوبش ساخت و ایشان را بولایتش دعوت کرد و باطاعتش دستور داد.

عرض کردم: اطاعت علی علیه السلام در زمان حیات و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بر مردم واجب بود؟ فرمود: آری، ولی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خاموش بود و سخن نمی گفت. و در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت و بر علی علیه السلام واجب بود و بعد از وفات آن حضرت اطاعت از علی علیه السلام از جانب خدا و رسولش بر

همه مردم واجب بود، و علی علیه السلام حکیم و عالم بود (اشاره به آیه شریفه ((و انه فی ام الکتاب لدینا لعلی حکیم))) دارد).

2-صفوان بن یحیی گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خدا ابا جعفر را بشما ببخشد، از شما (درباره جانشینت) می پرسیدم، می فرمودید: خدا به من پسری عطا می کند. اکنون خدا او را به شما عطا کرد و چشم ما روشن گشت خدا آن روز را به ما نشان ندهد اگر پیش آمدی کند بسوی که برویم؟ حضرت با دست اشاره به ابی جعفر علیه السلام کرد که در برابرش ایستاده بود، من عرض کردم: قربانت این پسر سه ساله است!! فرمود: هیچ زبانی به امامت او ندارد، همانا عیسی بن مریم علیه السلام قیام بحجت کرد، زمانیکه کمتر از سه سال داشت (به حدیث 833 رجوع شود).

3-مردی گوید: به امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: مردم درباره خردسالی شما سخن می گویند: فرمود: همانا خدایتعالی بدادود وحی کرد که سلیمان را جانشین کند و او کودکی بود که گوسفند می چرانید، عابدان و دانشمندان بنی اسرائیل او را نپذیرفتند، خدا بدادود علیه السلام وحی کرد که عصاهای معترضین و عصای سلیمان را بگیر و در خانه ای بگذار و با خاتمه‌های مردم مهرش کن فردا عصای هر کس (مانند درخت سبزی) برگدار و میوه دار شد، او جانشین است. داود علیه السلام این خبر را به آنها گفت (و چون فردا عصای سلیمان را سبز دیدند) گفتند: راضی شدیم و پذیرفتیم.

4-بو بصیر (نابینا) گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و کودک پنجساله نابالغی عصاکش من بود: حضرت بمن فرمود: حال شما چگونه باشد زمانی که حجت بر شما همسال، این کودک باشد؟ (یا فرمود: همسال این کودک بر شما ولایت داشته باشد) (مقصود امام جواد علیه السلام است که در ابتدای امامتش بقول مشهور 8 سال و چند ماه داشت).

5-اسماعیل بن بزیر گوید: از حضرت ابی جعفر علیه السلام راجع بامر امامت پرسیدم و گفتم: ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد؟ فرمود: آری کمتر از پنج سال هم می شود (اشاره به امام دوازدهم علیه السلام دارد) سهل گوید علی بن مهزیار این حدیث را در سال 221 بمن گفت.

6-پدر خیرانی گوید: در خراسان برابر حضرت رضا علیه السلام ایستاده بودم که مردی به او عرض کرد اگر پیش آمدی کند، بسوی که رویم؟ فرمود بسوی پسر من ابی جعفر مثل اینکه گوینده سن ابی جعفر علیه السلام را کوچک شمرد امام رضا علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی عیسی بن مریم علیه السلام را بنبوت و رسالت و شریعت تازه مبعوث ساخت در سنی کوچکتر از سن ابی جعفر.

7- علی بن اسباط گوید: امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بطرف من می آید، من نگاهم را به او تیز کردم (با دقت باو نگریستم، شروع بنگریستنش کردم) و بسر و پایش نگاه می کردم تا اندازه قامتش را برای اصحاب اهل مصر خود (شیعیان) وصف کنم، در آن میان که من ورننداز می کردم، حضرت بنشست و فرمود: ای علی، خدا حجت درباره امامت را بمانند حجت درباره نبوت آورده و فرموده است ((حکم نبوت را در کودکی به او دادیم 13 سوره 19)) ((و چون برشد رسید 22 سوره 12)) ((و به چهل سالگی رسید 15 سوره 46)) پس رواست که بشخصی در کودکی حکمت داده شود (چنانچه بیحیی داده شد) و رواست که در چهل سالگی داده شود (چنانچه بیوسف داده شد).

8- علی بن حسان به امام جواد علیه السلام عرض کرد: آقای من! مردم بخرد سالی شما اعتراض دارند، فرمود: چه اعتراضی دارند، در صورتی که خدای عزوجل به پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرموده است ((بگو راه من اینست، من از روی بصیرت بسوی خدا میخوانم، با آنکه از من پیروی کرده 108 سوره 12)) بخدا کسی جز علی علیه السلام از او پیروی نکرده و او نه سال داشت و من هم نه ساله ام.

شرح_میان خاصه و عامه مورد اتفاق است که اولین مردی که پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد و اسلام پذیرفت علی بن ابیطالب علیه السلام بود و خود آن حضرت هم همیشه بدان افتخار می کرد و آن را دلیل افضلیت خود می دانست و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به فاطمه می فرمود: تو خرسند نیستی که شوهرت دادم به کسی که در ایمان بر همه مقدم است و باز فرمود: اولین کسی که از این امت بر سر حوض وارد شود، اولین کسی است که اسلام آورده و آن علی بن ابیطالب علیه السلام است.

اما راجع بسن آنحضرت در زمان پذیرفتن اسلامش اختلافست و میان هفت سال تا پانزده سال گفته اند (و اما پاسخ ناصبی معاند را در خصوص کمی سن امامان معصوم، ذات اقدس احدیت در کتاب خود داد به شرطی که مذکور شد)

امام را جز یکی از ائمه غسل نمی دهد

1- و شاء گوید: احمد بن عمر بود یا دیگری که گفت: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: آنها (واقفیه که منکر امامت امام رضا علیه السلام و نیز منکر وفات پدرش هستند) با ما مشاجره می کنند و می گویند: امام را جز امام غسل نمی دهد (پس چگونه میگوئید موسی بن جعفر در بغداد وفات یافته، در صورتیکه شما در مدینه بودید) فرمود: آنها چه میدانند کی او را غسل داده است؟ تو به آنها چه جواب دادی؟ عرض کردم: قربانت، من به آنها

گفتم: اگر مولایم بگویند، خودم او را در زیر عرش پروردگار غسل داده ام راست گفته است و اگر بگویند در دل زمین غسل داده ام راست گفته، فرمود: اینچنین نیست، عرض کردم پس چه بگویم؟ فرمود: به آنها بگو، من غسلش داده ام. عرض کردم: شما غسلش داده اید؟ فرمود: آری. (یعنی به امر ذات اقدس احدیت و به طی الأرض و معجزه و حضور ملائک مقرب خدا)

2- ابو معمر گوید: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که امام را امام غسل میدهد؟ فرمود: سنتی است از موسی بن عمران علیه السلام.

3- طلحه گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: امام را جز امام غسل نمیدهد؟ فرمود: آیا نمی دانید چه کسی برای غسلش حاضر میشود؟ کسی حاضر شود که بهتر است از آنکه از او غایب است همان کسانی که در چاه نزد یوسف حاضر شدند زمانیکه ابوبین و خانواده اش از او غایب بودند.

شرح از این روایت استفاده می شود که جبرئیل و ملائکه برای غسل امام حاضر شوند، زیرا آنها بودند که در چاه بیاری یوسف رسیدند، ولی این روایت غسل دادن امام را هم نفی نمی کند و شاید از نظر تقیه صادر شده باشد. در هر حال علامه مجلسی (رحمه الله علیه) اخباری نقل میکند که حضرت رضا برای غسل پدرش موسی بن جعفر علیهما السلام از مدینه به بغداد حاضر شد و همچنین امام جواد برای غسل دادن پدرش علیهما السلام از مدینه به طوس آمد، که در صورت صحت و ثبوت این اخبار ممکن است این روایات را هم مؤید همان معنی دانست. چنانچه مجلسی (رحمه الله علیه) استفاده کرده است، در صورت خدشه و ضعف آن اخبار پیداست که این روایات صراحت و ظهوری در آن معنی ندارد، بعلاوه پیداست که تحقیق درباره این موضوع در این زمان نتیجه عملی و بلکه اعتقادی هم ندارد و از ضروریاتی نیست که بر اقرار و انکار آن، اثر مهمی ثابت شود، چنانچه از جملات: ما یدرهم عن غسله سینه موسی بن عمران اما تدرن من حضر لغسله این معنی ظاهر می شود.

کیفیت ولادت ائمه علیهم السلام

1- حسن بن راشد گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: زمانی که خدای تبارک و تعالی بخواهد امام را خلق کند به فرشته ئی دستور دهد که شربتی از آب زیر عرش گرفته به پدر امام بیاشاماند، پس آفرینش امام از آن شربت است، آنگاه چهل شبانه روز در شکم مادر است و صدا نمی شنود و بعد از آن گوشش برای شنیدن سخن باز می شود، و چون متولد شود همان فرشته مبعوث شود و میان دو چشم امام بنویسد کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت کلمات او را دگرگون کننده ئی نیست و او شنوا و داناست و چون امام پیش از وی در گذرد، برای

او مناره ئی از نور افراشته شود که به وسیله آن کردار همه مردم را ببیند، و خدا بر خلقش بدان احتجاج کند.

شرح_گویا نوشتن میان دو چشم امام کنایه از این است که نور علم و ولایت از پیشانی امام ظاهر شود و چون پیشانی آئینه ای است که شخصیت معنوی انسان را می نماید، می توان گفت: نور علم و ولایت در سرپای امام و در همه حرکات و سکناتش هویدا گردد، پس میان این روایت با روایاتی که نوشتن آن جمله را بازوی راست امام نسبت می دهد تناقضی نیست، و احتیاج خدا بر خلقش توسط امامی است که با نور خدا داده کردار را دیده است و راهی برای انکار و تزویر آنها باقی نگذاشته است.

2- یونس بن ظبیان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا خدای عزوجل چون خواهد امامی را از امامی دیگر خلق کند، فرشته ئی را مبعوث کند تا شربتی از آب زیر عرش بگیرد و به امامش دهد تا بنوشد، سپس چهل روز در رحم بماند و سخن نشنود و بعد از آن سخن شنود. و چون مادرش او را بزاید، خدا همان فرشته ئی را که نوشابه بر گرفت بفرستد تا بر بازوی راست امام نویسد (((کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت، برای کلمات او دگرگون کننده ئی نیست))) و چون به امر امامت قیام کند خدا در هر شهری برایش مناره ئی بر افرازد که به وسیله آن اعمال بندگان را بنگرد.

3- محمد بن مروان گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: همانا امام در شکم مادرش می شنود، و چون متولد شود میان دو شانه اش نوشته شود: (((کلمه پروردگارت براستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دگرگون کننده ئی نیست و او شنوا و داناست))) و چون امر امامت به او رسد، خدا برایش عمودی از نور مقرر دارد که به وسیله آن آنچه اهل و هر شهر انجام دهند ببیند.

4- اسحاق بن جعفر گوید: شنیدم پدرم (امام صادق علیه السلام) می فرمود: هنگامیکه مادران ائمه به آنها باردار شوند، سنتی مانند بیهوشی ایشان را فرا گیرد که اگر در روز باشد یک روز و اگر در شب باشد یک شب در آن حال بسر برد، سپس در خواب ببند که مردی او را به پسری دانا و بردبار مژده می دهد، او از آن مژده مسرور گردد و از خواب بیدار شود، و از طرف راستش از جانب خانه صدائی شنود که گوید: بخیر آبستن شدی و به سوی خیر بگرائی، و با خیر آمدی (خیر آوردی) مژده باد ترا به پسری بردبار و دانا، و در تن خود احساس سبکی کند و پس از آن از پهلوها و شکمش ناراحتی نبیند.

و چون ماه نهم شود در خانه، آواز بلندی (صدای حرکتی) بگوشش رسد و چون شب زائیدنش فرارسد، در خانه نوری ظاهر شود که جز او و پدرش آن را نبینند (چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرشته را می بیند و دیگران نمی بینند) و چون او را بزاید نشسته باشد (نه آنکه با سر فرود آید) و برایش

گشایش شود تا چهار زانو بیرون آید و پس از اینکه روی زمین قرار گیرد، بچرخد تا قبله به هر طرف باشد، از آن منحرف نشود، سپس سه بار عطسه کند و با انگشت به حمد خدا اشاره کند (چنانکه مستحب است پس از عطسه انگشت را سر بینی گذاشته و حمد خدا گویند) و ناف بریده و ختنه شده باشد و دندانهای رباعیش از بالا و پائین و دودندان نیش و دودندان ضاحکه اش بر آمده باشد (گویا نبودن دندانهای دیگر برای این است که پستان مادر را آزرده نکند) و در مقابلش نوری مانند شمش طلا بدرخشد و تا یک شبانه روز از دودستش نوری طلائی ساطع است و پیغمبران هم در زمان تولد چنینند (نسبت به تمام حالات) و همانا اوصیاء آویزه (اشرف اولاد) پیغمبرانند.

5- حمیل بن دراج گوید: جماعتی از اصحاب ما نقل کردند که آن حضرت فرمود: درباره امام سخن نگوئید، زیرا امام در شکم مادر می شنود، و چون مادرش او را بزاید فرشته ئی میان دو چشمش نویسد ((کلمه پرودگارت براستی و عدالت پایان یافت، کلمات او را دگرگون کننده ئی نیست و او شنوا و داناست)) و چون به امر امامت قیام کند، در هر شهری برای او عمودی از نور برافراشته گردد که بوسیله آن اعمال مردم را ببیند.

6- محمد بن عیسی بن عبید گوید: من و ابن فضال نشسته بودیم که یونس وارد شد و گفت: من خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت. مردم درباره عمود (از نور که برای امام بر افراشته شود) سخن بسیار گویند، بمن فرمود: ای یونس! تو چه عقیده ای داری؟ خیال می کنی عمودی از آهن است که برای امام افراشته می شود؟ عرض کردم: نمی دانم، فرمود: او فرشته ای است گماشته در هر شهر که خدا بوسیله او اعمال مردم آن شهر را بامام رساند، ابن فضال برخاست و سر او را بوسید و گفت: خدایت رحمت کند ای ابا محمد! که همواره برای ما حدیث درستی که خدا بدان مشکل ما را می گشاید می آوری.

7- امام باقر علیه السلام فرمود: امام را ده علامت است: 1 پاکیزه و ختنه شده متولد شود. 2 چون بدنیا آید کف دست بزمین نهاده، بشهادتین آواز بردارد. 3 محتلم نشود (پلیدی جنابت باو نرسد اگر چه غسل بر او واجبست). 4 چشمش بخوابد ولی قلبش بخواب نرود. 5 دهن دره و بغل باز کردن ندارد. 6 از پشت سر ببیند چنانکه از پیش رو ببیند. 7 مدفوعش بوی مشک دهد. 8 زمین وظیفه دارد آنرا بپوشاند و فرو برد. 9 چون زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را پوشد بقامتش رسا باشد و چون مرد دیگری پوشد، کوتاه قد باشد و یا دراز قامت یک وجب بلندتر آید. 10 تا زمان زفانش محدث باشد (فرشته باو خبر دهد).

کیفیت آفرینش بدنها و روحها و دلهای ائمه علیهم السلام

1- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا ما را از علین آفرید و ارواح ما را از بالاتر آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علین آفرید و پیکرشان را پائین آن آفرید، پس قرابت میان ما و آنها از این جهت است و دل‌های ایشان مشتاق ماست .

2- امام صادق علیه السلام می فرمود: خدامیرالمؤمنین (ارواح) ما را از نور عظمت خویش آفرید، آنگاه آفرینش ما را (یعنی پیکر ما را با صورت مثالی ما را) از گلی در خزانه و پوشیده از زیر عرش صورتگری کرد و آن نور را در آن، جایگزین ساخت، و ما مخلوق و بشری نورانی بودیم، و برای هیچکس از آنچه در خلقت ما نهاد، بهره‌ئی قرار نداد و ارواح شیعیان ما را از گل ما آفرید و بدنشان را از گلی در خزانه و پوشیده پائین تر از گل ما. و خدا هیچ کس را جز انبیاء از خلقت ایشان بهره‌ئی نداد، از این رو ما و آنها آدمی شدیم و مردم دیگر خرمگسانی که سزاوار دوزخند و بسوی دوزخ می روند. (به نظر می رسد فراز آخر این روایت دلالت بر جبر در خلقت و تعیین بستر از پیش تعیین شده‌ی ورود به دوزخ و بهشت باشد پس اگر چنین باشد روایات بر ضد قرآن و باطل است زیرا خلقت انبیاء و اوصیاء هر چند معصوم باشند در برابر ترک اولی مؤاخذه و در برابر افعال حرام به دوزخ خداوند تهدید شده اند همان گونه که تمامی خلائق دیگر در برابر اختیار قرار دادند تا با ایمان و عمل صالح به بهشت بروند و یا با پیروی از هوی و هوس به دوزخ بروند و دنیا وفق کلام رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و عجل فرجهم دنیا مزرعه آخرت است)

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: برای خدا نهریست نزد عرش و نزد آن نهر نوریست که خدایش فروزان ساخته و در دو جانب نهر دو روح آفریده شده: روح القدس و روح وابسته به امر خدا، و برای خدا ده طینت (سرشت، گل) است: پنج تای آنها از بهشت است و پنج دیگر از زمین، آنگاه بهشتی و زمینی را تقسیم نمود سپس فرمود: هر پیغمبر و فرشته‌ای را که خدا از پیغمبر سرشته است، یکی از این دو روح را در او دمیده، و پیغمبر صلی الله علیه و آله را از یکی از آن دو قسم طینت سرشته است بجز ما خاندان راوی گوید به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: سرشتن چیست؟ فرمود: آفریدن است همانا خدای عزوجل ما خانه آن را، از آن ده طینت آفرید و از هر دو روح در ما دمید، و چه طینت پاکیزه‌ئی!! و دیگری از ابوالصامت روایت کرده که امام علیه السلام (در تقسیم بهشتی و زمینی) فرمود: طینت بهشتی، بهشت عدن و بهشت ماءوی و بهشت نعیم و فردوس و خلد است. و طینت زمینی: مکه و مدینه و کوفه و بیت المقدس و حائر (امام حسین علیه السلام) است.

4- ابوحمزه ثمالی گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا خدا ما را از اعلی علین آفرید و دل‌های شیعیان ما را از آنچه ما را آفرید، آفرید. و پیکرهایشان را از درجه پائینش آفرید، از این رو دل‌های شیعیان به ما متوجه است، زیرا از آنچه ما آفریده شده ایم، آفریده شده اند، سپس این آیه را قرائت فرمود: ((اصلا نامه نیکان در علین است، توجه چه دانی علین چیست؟ کتابی است نوشته

که مقربان شاهد آند 98 سوره 83)) و دشمن ما را از سجن آفرید و دل‌های پیروانشان را از آنچه آنها را آفریده آفرید و پیکرهایشان را از پائین تر آن آفرید، از این رو دل‌های پیروانشان به آنها متوجه است زیرا اینها آفریده شدند از آنچه آنها آفریده شدند سپس این آیه را تلاوت فرمود: ((اصلا نامه بدکاران در سجن است، تو چه دانی سجن چیست؟ کتابیست نوشته 8 سوره 83)). (و مقصود از این نوع روایات هم این است که در پایان کار اهل ایمان و اهل کفر و نفاق که نامه اعمال ایشان کامل می شود و آن‌ها در جهان براساس عقل و یا پیروی از هوی و هوس عمل می کنند نامه اعمال آن‌ها مرقوم و به آن‌ها عرضه می شود)

در بیان تسلیم و فضیلت مسلمین

توضیح_مقصود از مسلمین در این باب تسلیم شوندگانند، نه اهل اسلام در برابر یهود و نصاری ما انشاء الله در آخر این باب توضیحی راجع به تسلیم بیان می کنیم .

1- سدیر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: من دوستان شما را در حالی ترک گفتم (و بسوی شما آمدم) که اختلاف داشتند و از یکدیگر بیزاری می جستند، فرمود: ترا با وضع آنها چکار؟ همانا مردم سه تکلیف دارند: شناختن ائمه و تسلیم بودن در برابر آنها و ارجاع اختلافات خود را به ایشان .

شرح_ شدت اختلاف شیعیان در مسائل دینی و موضوعات مذهبی سدیر را ناراحت کرده، به امام علیه السلام شکایت می کند، حضرت می فرماید، اختلاف آنها به توزیانی ندارد و در آن باره فکر مکن و بدانکه تو و هر یک از شیعیان سه تکلیف دارید که باید انجام دهید: 1 ائمه و پیشوایان خود را بشناسید تا بدام شیادان گمراه کننده نیفتید. 2 در برابر پیشوایان خود تسلیم باشید، یعنی آنها را چنانکه هستند بشناسید تا خود به خود تسلیم و منقادشان شوید و او امر و نواهی آنها را بپذیرد و به گفتار و رفتار و قیام یا خانه نشستن و سایر اعمال آنها اگر چه بر خلاف سلیقه شما باشد اعتراض نکنید، زیرا اعمال و رفتار آنها طبق دستور خدا و پیغمبر است . 3 اگر در موضوعی با یکدیگر اختلاف نظر پیدا کردید، مطلب را به آنها ارجاع دهید چنانکه خدای تعالی فرماید: ((ای مؤمنان از خدا و رسول اطاعت کنید و اگر در موضوعی اختلاف و مشاجره کردید، آن را به خدا و رسول ارجاع دهید)) و معلوم است که ائمه اوصیاء و جانشینان پیغمبرند و در نبودن پیغمبر باید اختلافات به آنها ارجاع شود.

2- زید شحام گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: در نزد ما مردی است که نامش کلیب است او هر دستوری که از شما می رسد، می گوید من تسلیمم، از این رو ما او را کلیب تسلیم نامیده ایم، حضرت به او رحمت فرستاد و سپس فرمود: می دانید تسلیم چیست؟ ما سکوت کردیم . خودش

فرمود: به خدا تسلیم فروتنی است، خدای عزوجل فرماید: ((کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند و در برابر پروردگارشان فروتنی نمودند 23 سوره 11)).

3- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تبارک و تعالی ((و هر که کار نیکی انجام دهد، برای او نسبت به آن نیکی افزائیم 22 سوره 42)) فرمود: انجام دادن کار نیک، تسلیم بودن نسبت به ما، و راست بودن به امام است و اینکه بر ما دروغ نبندد.

شرح_ مجلسی (رحمه الله علیه) از مرحوم طبرسی نقل می کند که در تفسیر آیه گفته است: هر که طاعت و عبادتی انجام دهد علاوه بر دادن ثواب به او، نیکی آن را می فزائیم، و راست بودن با ائمه مراد این است که: اخبار راست و درست را از آنها روایت کند: و مراد بدروغ نبستن بر آنها این است که: اخبار جعلی و دروغ را به آنها نسبت ندهد.

4- کامل تمار گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ((براستی که مؤمنان رستگاران 1 سوره 23)) میدانی کیانند؟ عرض کردم: شما بهتر می دانید، فرمود: براستی که مؤمنان تسلیم شوندگان رستگاران تسلیم شوندگان همان نجیبانند، پس مؤمن غریب است و خوشا حال غریبان. (یعنی چون مؤمن با تسلیم کمیاب است پس او غریب است، زیرا هم انس ندارد و انس تنها با خداست

5- امام صادق علیه السلام می فرمود: هر که را خوش آید که تمام مراتب ایمان را کامل کند، باید بگوید: گفتار من نسبت به هر موضوعی گفتار آل محمد است در آنچه (بواسطه تقیه یا عدم فهم مخاطب) پنهان کنند و در آنچه آشکار دارند، در آنچه از ایشان به من برسد و در آنچه به من نرسد.

6- زراره یا برید گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: به تحقیق که خدا امیرالمؤمنین علیه السلام را در کتابش مخاطب ساخته است، عرض کردم: در کجا؟ فرمود: در این قول: ((اگر آنها زمانیکه به خویش ستم کردند پیش تو آمده و از تو آمرزش خواسته بودند و پیغمبر بر ایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند، نه به پروردگارت سوگند ایمان ندارند تا ترا در مشاجرات خویش حاکم قرار دهند)) یعنی در پیمانیکه بستند، که اگر خدا محمد را می رانید، امر خلافت را به بنی هاشم بر نگردانند ((سپس در دل خود از آن چه حکم کرده ئی)) از کشتن یا بخشیدن ((ملالی نیابند و بی چون و چرا گردن نهند)).

توضیح_ خطاب در جمله جاؤ وک متوجه امیرالمؤمنین علیه السلام است نه پیغمبر، زیرا سپس می فرماید: و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان آمرزش خواسته بود و اگر خطاب متوجه پیغمبر بود باید بفرماید و تو بر ایشان

آمرزش

ص: 118

7- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((کسانیکه سخنان را می شنوند و از نیکوتر آن پیروی می کنند، تا آخر آیه 18 سوره 39)) فرمود: ایشان تسلیم شوندگان در برابر آل محمدند، همان کسانیکه چون حدیثی شنوند، کم و زیادش نکنند، و چنانکه شنیده اند تحویل دهند.

توضیح_ مقصود از روایاتیکه در این باب ذکر شد تسلیم بودن و گردن نهادن شیعیانست در برابر ائمه هدی علیهم السلام نسبت به او امر و نواهی و حالات مختلف و اوضاع گوناگون ایشان، و عدم اعتراض و انتقاد در مقام زبان و دل نسبت به آنچه از ایشان صادر می شود.

پیداست که پایه و ریشه عقاید شیعه و نیز اصل واقع و حقیقت اینست که: خدا برای رهبری و هدایت بشر بعد از پیغمبر اسلام دوازده نفر مشخص و مخصوص را معین فرموده و ایشانرا از خطا و لغزش و گناه معصوم داشته و عین حقیقت و واقع را بآنها الهام کرده است، غیر از ایشان هر بشری در دنیا جایز الخطاست، گناه و آلودگی دارد، اشتباه و فراموشی عارضش شود و از گمراهی و پشیمانی مصون نباشد، بعد از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) تنها 12 نفر بودند که بشهادت تاریخ و حتی دشمنانشان هیچیک از این نقائص دامنگیر آنها نبود پیداست که وقتی انسان باور کرد که چنین، پیشوایانی دارد، از دل و جان تسلیم آنها میشود و رشته اطاعت و انقیادشانرا بگردن میاندازد، زیرا میدانند که عقل و فکر و فراست و تیزبینی و دور اندیشی ایشان از خود او و از تمام افراد بشر معاصر خود بهتر و برتر است و هر چند عقیده او نسبت بامام و رهبرش سست تر باشد، فرمانبری و گردن نهادن او در برابر آن رهبر کمتر و ضعیف تر است.

از روایات این باب بدست میآید که در میان شیعه افرادی که ائمه خود را بخوبی شناخته و تسلیم و منقاد محض ایشان گشته اند، وجود دارند، اما بسیار اندک و غریب وارند و نیز در این روایات ذکر لازم و اراده ملزوم است، یعنی اگر چه منطوق صریح آنها اینستکه: تسلیم امام و پیشوای خود باشید، ولی مقصود اینستکه: امام و پیشوای خود را بخوبی بشناسید تا طبعاً و ناچار تسلیمش شوید و بدانید که آنگاهست که ایمان شما کامل شود، نماز و روزه و حج شما سود بخشد، خدا ثواب شما را زیاد کند، رستگار شوید و، و، پروردگارا بحق ائمه معصومین علیهم السلام آنها را چنانکه هستند بما معرفی کن تا چنانکه باید مطیع و تسلیمشان باشیم.

در اینکه بر مردم لازمست پس از ادای حج خدمت امام آیند و معالم دینشان را بپرسند و ولایت و دوستی خود را عرضه دارند

1- فضیل گوید: امام باقر علیه السلام بمردمیکه گرد کعبه طواف میکردند، نگاه کرد و فرمود: در زمان جاهلیت اینگونه طواف میکردند. همانا مردم دستور دارند که گرد کعبه طواف کنند و سپس

سوی ما کوچ کنند و ولایت و دوستی خود را بما اعلام دارند و یاری خود را نسبت بما عرضه کنند، سپس این آیه را قرائت فرمود: ((دلهای برخی از مردم را متوجه ما گردان 36 سوره 14)).

توضیح از این روایت فهمیده میشود که حج کامل و درست آنست که حاج پس از پایان مناسک و اعمال حج و در زمان ائمه علیهم السلام باید خدمت آنها رود و از حلال و حرام و اصول عقاید خود سؤال کند و تجدید عهد امر ولایت نماید و گر نه تنها بجا آوردن صورت اعمال حج بدون ولایت همان حج گزاردن مردم زمان جاهلیت است .

2- امام باقر علیه السلام مردم را در مکه دید که چه میکنند، سپس فرمود: کارهائی است مانند کارهای جاهلیت ، همانا بخدا سوگند که چنین دستور ندارند، آنچه دستور دارند اینستکه : حج خود را انجام دهند و بنذر خود وفا کنند و نزد ما آیند و ولایت خود را بما خبر دهند و نصرت خویش را بر ما عرضه کنند.

توضیح مقصود از نذر همان کشتن گوسفند و شتر است و یا نذریکه قبلا کرده که فلان عبادت را در اوقات حج بجا آورم و یا نذریکه اگر حج گزاردم چنین کنم .

3- سدیر گوید: زمانیکه امام باقر علیه السلام وارد مسجدالحرام میشد و من خارج میشدم ، دست مرا گرفت و رو بکعبه ایستاد و فرمود: ای سدیر! همانا مردم ماءمور شدند که نزد این سنگها (کعبه) آیند و گرد آن طواف کنند. سپس نزد ما آیند و ولایت خود را نسبت بما اعلام دارند، و همینست گفته خدا ((همانا من آمرزنده ام آنکه را ایمان آورد و کار شایسته کند و سپس رهبری شود 82 سوره 20)) آنگاه با دست بسینه اش اشاره کرد و فرمود: بسوی ولایت ما (رهبری شود).

سپس فرمود: ای سدیر: کسانیکه مردم را از دین خدا جلوگیر میشوند بتو مینمایم ، آنگاه بابوحنیفه و سفیان ثوری که در آنزمان جلوگیر دین خدا بودند و در مسجد حلقه زده بودند، نگریست و فرمود: اینهائیند که بدون هدایت از جانب خدا و سندی آشکار، از دین خدا جلوگیری می کنند، همانا این پلیدان اگر در خانه های خود نشینند، مردم بگردش افتند و چون کسیرا نیابند که از خدای تبارک و تعالی و رسولش بآنها خبر دهد، نزد ما آیند، تا ما بآنها از خدای تبارک و تعالی و رسولش خبر دهیم .

فرشتگان بخانه ائمه در آیند و بر فرشتگان گام نهند و بر ایشان اخبار آورند

1- مسمع کردین بصری گوید: من در شبانه روز بیش از یکمرتبه غذا نمی خوردم . گاهی از امام صادق علیه السلام اجازه شرفیابی حضورش را میگریتم که فکر می کردم سفره برچیده شده و حضرت را در برابر سفره نخواهم دید (تا مبادا امر بخوردن کند و مرا زیان دهد) ولی چون وارد می شدم سفره

می طلبد من هم همراه حضرت غذا می خوردم و از آن ناراحت نمی شدم ، ولی هرگاه در منزل دیگری غذا روی غذا می خوردم ، آرام نمیگرفتم و از نفخ شکم خوابم نمی برد:

من این مطلب را بحضرت یاد آور شدم و گزارش دادم که هرگاه نزد او غذا می خوردم آرام نمی دهد فرمود: ای ابا سیار! تو غذای مردم صالحی را می خوری که فرشتگان با آنها روی فرشتگان مصافحه میکنند، عرض کردم: برای شما آشکار هم می شوند؟ حضرت دست خود را بیکی از کودکانش کشید و فرمود آنها نسبت بکودکان ما از خود ما مهربانترند.

توضیح پیداست که جواب امام صادق علیه السلام اثبات آشکار شدن فرشته را در نظر آنها نمی کند تا این روایت مخالف روایاتی باشد که در سابق ذکر شد که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرشته را می بیند و امام علیه السلام او را نمی بیند، زیرا مهربانی فرشته با کودکان هیچگونه تلازم و یا دلالتی بر رؤیت او ندارد و همچنین روایات دیگری که راجع پیر فرشتگان در این باب ذکر می شود، دلالت بر دیدن خود آنها ندارد. (تعبیر نگارنده آن است که فرشتگان احساس می شوند ولی دیده نمی شوند مگر خدا اراده نماید مانند فرازهایی که ذات اقدس اخذیت در کتاب خود از یاری آن ها به اهل اسلام در غزوات رسول خدا حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و عجل فرجهم و یا سرگذشت حضرت ابراهیم و لوط ذکر فرموده است ولی این که آثاری از ایشان با ماهیت فیزیکی به جای بماند و...، خارج از حد اظهار عقیده ماست)

2-حسین بن ابی العلاء گوید: امام صادق علیه السلام دستش را بمتکاهائی که در خانه بود زد و فرمود: ای حسین! اینها متکاهائی است که فرشتگان بارها بر آن تکیه داده اند و ما گاهی پرهای کوچک شان را از زمین برچیده ایم .

3-ابو حمزه ثمالی گوید. خدمت حضرت علی بن الحسین علیهما السلام رسیدم ، ساعتی در حیاط توقف کردم و سپس وارد اتاق شدم ، حضرت چیزی از زمین برمیچید و دستش را پشت پرده می برد و بکسی که در آن اطاق بود می داد. من عرض کردم: قربانت ، چیست که می بینم برمیچینی؟ فرمود: زیادیهائی از پیر فرشتگانست که چون از نزد ما میروند، (با ما خلوت میکنند) آنها را جمع میکنیم ، و تسبیح (بازوبند) فرزندان خود میکنیم . عرض کردم: قربانت ، فرشتگان نزد شما میآیند؟ فرمود: ای اباحمزه! آنها روی متکاها جا را بر ما تنگ میکنند.

توضیح راجع به پر ملائکه در مقدمه جلد اول بمناسبت توضیحی بیان کردیم .

4-موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: فرشته ئی نیست که خدایش برای امری بزمین فرو فرستد جز اینکه ابتدا نزد امام آید و آن امر را باو عرض کند: و رفت و آمد ملائکه از نزد خدای تبارک و تعالی بسوی صاحب الامر است .

جن نزد آئمه آیند و مسائل دینی خود را بپرسند و در کارهای خود بآنها روی آورند

1- سعد اسکاف گوید: راجع ببعضی از کارهای خود بمنزل امام باقر علیه السلام رفتم (هر چه میخواستم وارد اتاق شوم) می فرمود، عجله مکن تا آنکه آفتاب مرا سوخت و هر جا سایه میرفت میرفتم ناگاه بر خلاف انتظار اشخاصی از اتاق خارج شده بسوی من آمدند که مانند ملخهای زرد بودند، و پوستین در بر کرده . از کثرت عبادت لاغر شده بودند، بخدا که از سیمای زیبای آنها وضع خود (انتظار در هوای گرم) را فراموش کردم . چون خدمتش رسیدم ، بمن فرمود: گویا تو را ناراحت کردم ، عرض کردم ، آری ، بخدا من از وضع خود فراموش کردم ، اشخاصی از نزد من نگذشتند همه یکنواخت و من مردی خوش قیافه تر از آنها ندیده بودم ، آنها مانند ملخهای زرد بودند و عبادت لاغرشان کرده بود فرمود: ای سعد! آنها را دیدی ؟ گفتم : آری ! فرمود: ایشان برادران تو از طایفه جن هستند، عرض کردم : خدمت شما میآیند؟ فرمود: آری میآیند و مسائل دینی و حلال و حرام خود را از ما میپرسند.

2- ابن جبل گوید: در خانه امام صادق علیه السلام ایستاده بودیم که مردمی شبیه سیاه پوستان سودانی بیرون آمدند که لنگ و روپوشی در برداشتند، از امام صادق علیه السلام راجع بآنها پرسیدیم ، فرمود: ایشان برادران جن شما هستند.

3- سعد اسکاف گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رهسپار شدم و می خواستم اجازه ورود بگیرم که دیدم جهازهای شتر در خانه صف کشیده و بردیف است ، ناگاه صداهائی برخاست و سپس مردمی عمامه بسر شبیه سودانیها بیرون آمدند، من خدمت حضرت رسیدم و عرض کردم : قربانت ، امروز بمن دیر اجازه فرمودی ، و من اشخاصی عمامه بسر دیدم بیرون آمدند که آنها را نشناختم ، فرمود: ندانستی آنها کیانند؟ عرض کردم : نه ، فرمود: آنها برادران جن شما هستند که نزد ما میآیند و حلال و حرام و مسائل دینی خود را از ما میپرسند.

4- سدیر صوفی گوید: امام باقر علیه السلام مرا بحوائجی که در مدینه داشت سفارش فرمود، چون بیرون شدم و در میان دره روحاء بر شتر سوار بودم ، ناگاه انسانی دیدم جامه در نور دیده ، بسویش رفتم ، گمان کردم تشنه است ، ظرف آب را باو دادم ، گفتم : احتیاجی بآن ندارم ، و نامه ای بمن داد که مهرش هنوز تر بود، چون نگاه کردم دیدم مهر امام باقر علیه السلام است ، گفتم کی نزد صاحب این نامه بودی ؟ گفتم : هم اکنون ، و در نامه مطالبی بود که حضرت مرا بآنها دستور داده بود، چون من متوجه شدم کسی را نزد خود ندیدم (آورنده نامه غایب شد) سپس امام باقر علیه السلام وارد مدینه شد، من ملاقاتش کردم و عرض کردم : قربانت ، مردی نامه شما را بمن داد و

مهرش تر بود، فرمود. ای سدیر ما خدمتگزارانی از طایفه جن داریم که هرگاه شتاب داریم، آنها را می فرستیم .

و در روایت دیگر فرمود: ما پیروانی از جن داریم چنانکه پیروانی از انس داریم، چون اراده کاری کنیم، آنها را میفرستیم .

5- حکیمه دختر موسی بن جعفر علیه السلام گوید: امام رضا علیه السلام را دیدم در هیزم خانه ایستاده و آهسته سخن می گوید و من دیگری را نمی دیدم . گفتم : آقای من ! با کی آهسته سخن میگوئی فرمود: این عامر زهرائی است که نزد من آمده ، و چیزی میپرسد و درد دل میکند. عرض کردم : سرورم ! دوست دارم سخنش را بشنوم ، بمن فرمود: اگر تو سخنش را بشنوی یکسال تب میکنی ، عرض کردم : آقایم ! دوست دارم بشنوم . فرمود: بشنو، من گوش دادم صدائی مانند سوت شنیدم و تب مرا گرفت تا یکسال .

6- جابر گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: در آنمیان که امیرالمؤمنین علیه السلام (در مسجد کوفه) بر منبر بود، ازدهائی از طرف یکی از درهای مسجد روی آورد، مردم آهنگ کشتنش کردند امیرالمؤمنین علیه السلام کس فرستاد تا دست نگه دارند، مردم از کشتنش خودداری کردند و او سینه کشان میرفت تا پای منبر رسید، برخاست و روی دمش ایستاد و بامیر المؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت اشاره فرمود که بنشیند تا خطبه اش تمام شود، چون از خطبه فارغ گشت ، متوجهش شد و فرمود: کیستی گفت : من عمر و بن عثمان خلیفه شما بر طایفه جنم ، پدرم مرد و بمن سفارش کرد خدمت شما آیم و راءى شما را بدست آورم ، اکنون نزد شما آمدم تا چه دستور و نظر فرمائی . امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ترا بتقوای خدا سفارش میکنم و اینکه باز گردی و در میان جنیان بجای پدرت باشی ، و تو خلیفه من هستی بر ایشان .

عمر و با امیرالمؤمنین علیه السلام خداحافظی کرد و باز گشت . و او خلیفه آن حضرتست بر جنیان من بحضرت عرض کردم : قربانت ، عمر و خدمت شما میآید و آمدن بر او واجبست ؟ فرمود: آری .

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: اگر چه این روایت ضعیف است ولی مضمونش محتواتر است و باب ثعبان (در ازدها) در مسجد کوفه مشهور بوده ، و گویند: بنی امیه برای از بین بردن این اسم ، فیلی بر آن در میبستند تا بباب الفیل مشهور گشت .

7- نعمان بن بشیر گوید: با جابر بن یزید جعفری هم کجاوه بودم، چون بمدینه رسیدیم، جابر خدمت امام باقر علیه السلام رسید و از او خداحافظی کرد و شادمان از نزدش بیرون شد، تا روز جمعه به چاه اخیرجه رسیدیم و آنجا نخستین منزلی است که از فید بسوی مدینه بر میگردیم، چون نماز ظهر را گزاریدم و شتر ما حرکت کرد، مرد بلند قامت گندم گونی پیدا شد که نامه ئی داشت و آنرا بجابر داد. جابر آن را گرفت و بوسید و بر دیده گذاشت، در آن نوشته بود: از جانب محمد بن علی بسوی جابر بن یزید، و بر آن نامه مهر سیاه و تری بود.

جابر باو گفت: کی نزد آقا می بودی؟ گفت: هم اکنون، جابر گفت: پیش از نماز یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز، جابر مهر را برداشت و شروع بخواندن کرد و چهره اش را درهم می کشید تا به آخر نامه رسید، سپس نامه را نگهداشت و تا بکوفه رسید او را خندان و شادان ندیدم. شبانگاه بکوفه رسیدیم من خوابیدم، چون صبح شد، بخاطر احترام و بزرگداشت او نزدش رفتم، دیدمش بیرون شده بجانب من می آید. و بجولها را بگردنش آویخته و بر نی سوار شده می گوید: اءجد منصور بن جمهور اءمیراء غیر ماءمور (منصور بن جمهور را فرماندهی می بینم که فرمانبر نیست) و اءشعاری از این قبیل می خواند.

او به من نگریست و من به او، نه او چیزی بمن گفت و نه من باو، من از وضعی که از او دیدم شروع بگریستن نمودم، کودکان و مردم گرد ما جمع شدند. و او آمد تا وارد رحبه شد و با کودکان می چرخید مردم می گفتند: دیوانه شد جابر بن یزید، دیوانه شد.

بخدا سوگند که چند روز پیش نگذشت که از جانب هشام بن عبدالملک نامه ئی بوالیش رسید که مردی را که نامش جابر بن یزید جعفری است پیدا کن و گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست، والی متوجه اهل مجلس شد و گفت: جابر بن جعفری کیست؟ گفتند: خدا ترا اصلاح کند. مردی بود دانشمند و فاضل و محدث که حج گزارد و دیوانه شد، و اکنون در رحبه برنی سوار می شود و با کودکان بازی می کند والی آمد و از بلندی نگریست، او را دید بر نی سوار است و با بچه ها بازی می کند، گفت: خدا را شکر که مرا از کشتن او بر کنار داشت، روزگاری نگذشت که منصور بن جمهور وارد کوفه شد و آنچه جابر می گفت عملی شد. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که وفق آیات کتاب خدا طایفه جن وجود دارند و آنان نیز چون آدمیان دارای اختیار در عمل هستند و به واسطه سرکشی عذاب خواهند شد همانگونه که ذات اقدس احدیت در کتاب عظیم خود به آن خبر داده است و نیز امامان معصوم ما نیز علیهم السلام و عجل فرجهم امام بر اهل ایمان آنان هستند ولی زندگانی آن ها ارتباطی با آدمیان ندارد و دخالت از راه تسخیر آنان و جادو و جادوگری از سوی خلائق به کلام خدا سحر و ساحری تعبیر و برخلاف اراده خدا بوده و عامل آن طبق کتاب خدا به دوزخ بشارت داده شده

است یعنی به غیر از معصومین که از سوی خداوند به امامت آن‌ها امر شده اند کسی حق دخالت و ارتباط با ایشان را ندارد و السلام)

شرح_ آنچه جابر می گفت همان مصراع اءجد منصور بن جمهور امیرا غیر ماء مور است و این خبر غیبی را از امام باقر علیه السلام استفاده کرده بود، زیرا منصور بن جمهور از جانب یزید بن ولید، بعد از عزل یوسف بن عمر در سنه 126 والی کوفه شد و آن 12 سال بعد از وفات امام باقر علیه السلام بوده .

(هرگاه امر امامت ائمه علیهم السلام آشکار شود بحکم داود و خاندانش حکم کنند و گواه نخواهند)

(پس تو ای مخاطب ارجمند سوال این است اگر حضرت مهدی ظهور نماید طبق قرآن عمل خواهد نمود یا بر غیر آن اگر پاسخ آن است که بر حکم قرآن پس قرآن احکام آن معلوم و مشخص است پس با این روایات در تناقض خواهد بود که ما نمونه ای را مذکور و از ذکر بقیه خودداری می نمایم)

1- امام صادق علیه السلام می فرمود: دنیا پایان نیابد تا آنکه مردی از فرزندان من بیرون آید که طبق حکومت آل داود حکم کند، گواه نخواهد و حق هر کس را باو عطا کند.

سرچشمه علم از خانه آل محمد علیهم السلام است

1- صاحب دیلم گوید: شنیدم امام جعفر علیه السلام هنگامیکه جماعتی از اهل کوفه خدمتش بودند می فرمود: شگفتا از این مردم که علم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله گرفتند و به آن عمل کردند و هدایت شدند، و باز عقیده دارند که اهل بیتش علم او را فرا نگرفته اند، ما هستیم اهل بیت و ذریه او که وحی خدا در منازل ما فرود آمده و علم از ما بایشان رسیده است، آیا عقیده دارند که آنها دانستند و هدایت یافتند و ما ندانستیم و گمراه شدیم؟! چنین چیزی محالست .

شرح_ مجلسی (رحمه الله علیه) در اینجا بمناسبت برای دلیل اعلم بودن امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوبکر و سایر مشابه از قول ابن خطیب اعلم علماء اشعریین چنین گوید: علی از نظر سرشت و فطرت در نهایت هوش و فهم و استعداد بود و بتحصیل علم کمال اشتیاق داشت و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به تعلیم و تربیت او نهایت علاقه و اشتیاق را نشان می داد و علی از کودکی همیشه همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، پیداست که چنین شاگردی در مکتب چنان استادی بیالاترین مقام علمی خواهد رسید و اما ابوبکر در پیری خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید و آن هم گاهی، شبانه روزی یکمرتبه و در مدت کوتاه پایان .

همین دلیل را نسبت به یازده نفر از اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام می توان جاری ساخت . زیرا هر یک از آنها علاوه بر جنبه وراثت علم از پیغمبر، در خانه پدر خود و زیر دست او تربیت یافته اند. و از این روایت استفاده می شود که در زمان آن حضرت مردمی بیشعور و یا مغرض بوده اند که علاوه بر اینکه ابوحنیفه و امثالش را بر آن حضرت ترجیح می دادند، نسبت جهالت و گمراهی هم العیاذ بالله به آن حضرت می داده اند.

2- حکم بن عتیبه گوید: هنگامی که حسین بن علی علیهما السلام رهسپار کربلا بود، مردی در ثعلبیه باو برخورد و خدمتش رسید و سلام کرد، حسین علیه السلام به او فرمود: از کدام شهری؟ عرض کرد: اهل کوفه هستم، فرمود: هان بخدا ای برادر اهل کوفه! اگر در مدینه بتو بر می خوردم علامت آمدن جبرئیل را در خانه خود و وحی آوردنش را بر جدم بتو نشان میدادم ای برادر اهل کوفه! سرچشمه علم مردم از نزد ما بود سپس آنها عالم شدند و ما جاهل؟! این چیز است نشدنی .

هر حقی که در دست مردمست از نزد ائمه علیهم السلام آمده و هر چه از نزد آنها نیامده باطلست

1- محمد بن مسلم گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: نزد هیچکس از مردم مطلب حق و درستی نیست و هیچیک از مردم بحق قضاوت نکند. جز آنچه از خاندان ما بیرون آید و هنگامی که امور مردم متشتت و پراکنده گردد، خطا از آنها و صواب از علی علیه السلام است.

2- زراره گوید: خدمت امام باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه از آنحضرت راجع بقول امیرالمؤمنین علیه السلام : ((هر چه خواهید از من پرسید هر چه از من پرسید؛ شما خبر دهم)) سؤال کرد، حضرت فرمود: هیچ کس علمی ندارد جز آنچه از امیرالمؤمنین علیه السلام استفاده شده، مردم هر کجا خواهند بروند، به خدا علم درست جز اینجا نیست و با دست اشاره به خانه خود کرد (مقصود خانه وحی و نبوت است، نه خصوص خانه ملکی آن حضرت).

توضیح_ابن عبدالبر در کتاب استیعاب خود گوید: هیچکس از صحابه جز علی بن ابیطالب نگفت ((هر چه خواهید از من پرسید)) و احمد بن حنبل هم در مسندش این سخن را از سعید نقل می کند.

علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در اینجا می گوید: هر کس این ادعا را کرد رسوا شد، چنانکه موافق و مخالف اعتراف دارند.

3- امام باقر علیه السلام بسلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه (که هر دو زیدی مذهب و ملعون امام بودند) فرمود: بمشرق روید و بمغرب روید، علم درستی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نکنید.

4- ابوبصیر گوید: (امام باقر علیه السلام) بمن فرمود: حکم بن عتیبه از کسانی است که خدا فرموده ((بعضی از مردم می گویند: بخدا و روز قیامت ایمان آوردیم، در صورتی که مؤمن نیستند 8 سوره 2)) حکم بمشرق رود و بمغرب رود، بخدا که علم را جز از خاندانی که جبرئیل علیه السلام بر آنها نازل شده بدست نیاورد. (مفهوم کلام این است که همانگونه که کلام خداوند شاخص حق و باطل است کلام امامان معصوم نیز شاخص حق و باطل است و السلام)

5- مخزونی گوید: خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که عبادبن کثیر خداپرست بصریان و ابن شریح فقیه اهل مکه وارد شدند، و میمون قداح غلام امام باقر علیه السلام هم خدمتش بود. عبادبن کثیر از امام پرسید و عرض کرد: ای اباعبدالله! رسول خدا صلی الله علیه و آله در چند پارچه کفن شد؟ فرمود: در سه پارچه: دو پارچه صحاری (صحار قریه ای است در یمن) و یک پارچه حیره (که نوعی از برد یمنی است) و برد کمیاب بود (از این جهت دو پارچه دیگر را صحاری کردند)

عبادبن کثیر از این سخن روی در هم کشید (گویا کمیاب بودن برد را انکار داشت) امام صادق علیه السلام فرمود: درخت خرما می مریم علیهما السلام (که پس از زائیدن عیسی مأمور بخوردن از آن شد) خرما می عجوه (بهترین نوع خرما) بود و از آسمان فرود آمد، پس از ریشه آن روئید، عجوه شد و آنچه هسته اش از این سو و آن سو گرفته و کاشته شدلون (خرمای پست) گردید.

چون از نزد حضرت بیرون رفتند، عباد بن کثیر به ابن شریح گفت، بخدا من نفهمیدم این چه مثلی بود که امام صادق علیه السلام برای من بیان کرد، ابن شریح گفت: این غلام یعنی میمون قداح بتو خبر می دهد، زیرا او از آنهاست (چون که در خانه آنها بزرگ شده) میمون گفت: فرمایش او را نفهمیدی؟ گفت نه بخدا، گفت او مثل خودش را برای تو بیان کرد و بتو خبر داد که او فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله است و علم پیغمبر نزد آنها است، پس آنچه از نزد آنها آید، درست است (مانند خرما می عجوه) و آنچه از نزد دیگران آید از این سو و آن سو گرد آمده (و مانند خرما می لون) است.

در بیان آنچه وارد شده که حدیث ائمه صعب و مستصعب است

توضیح_صعب به معنی دشوار و مشکل و سرکش است و مستصعب مبالغه آن است یعنی بسیار دشوار و یا آن که ((صعب)) چیزی است که خودش دشوار باشد و ((مستصعب)) آنست که مردم او را دشوار شمرند، در هر حال ما پس از پایان ترجمه احادیث این باب، در این باره توضیح بیشتری بیان می کنیم انشاءالله تعالی.

1- امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: حدیث آل محمد صعب و مستصعب است، جز فرشته مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده ای که خدا

دلش را به ایمان آزموده ، به آن ایمان نیاورد. پس هر حدیثی که از آل محمد صلی الله علیه و آله بشما رسید و در برابر آن آرامش دل یافید و آنرا آشنا دیدید، بپذیرید. و هر حدیثی را که دلتان از آن رمید و ناآشنا دیدید، آنرا بخدا و پیغمبر و عالم آل محمد صلی الله علیه و آله رد کنید، همانا هلاک شده کسی است که تحدیثی را که تحمل ندارد، برایش باز گو کنند، و او بگوید بخدا این چنین نیست ، و انکار مساوی کفر است .

2-امام صادق علیه السلام فرمود: روزی نزد علی بن الحسین علیهما السلام سخن از تقیه پیش آمد آن حضرت فرمود: بخدا اگر ابوذر می دانست آنچه در دل سلمان بود. او را می کشت ، در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آن دو برادری برقرار کرد، پس درباره مردم دیگر چه گمان دارید؟ همانا علم علماء صعب و مستصعب است ، جز پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب یا بنده مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده طاقت تحمل آن را ندارد، سپس فرمود: و سلمان از این رو از جمله علماء شد که او مردی است از ما خانواده و از اینجهت او را در ردیف علماء آوردم ،

شرح مقصود از آنچه در دل سلمانست ، مراتب معرفت خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسائل غامض قضاء و قدر و امثال آنست که اگر آنها را به ابوذر می گفت ، ابوذر او را بدروغ و ارتداد نسبت می داد و محکوم بقتلش می دانست و یا آن مطالب را بدیگران میگفت و آنها سلمان را می کشتند.

چنانچه خود سلمان رضی الله عنه در خطبه خود گوید: علم زیادی بمن عطا شده ، اگر همه آنچه را می دانم بشما بگویم ، دسته ای گویند: سلمان دیوانه شده و دسته ای گویند: خدایا کشنده سلمان را بیامرزد و ممکن است فاعل قتله علم باشد و ضمیر مفعول راجع بابی ذریعنی : علمی که سلمان به ابی ذر میگفت . او را می کشت ، زیرا تحمل نمی کرد و انکار می ورزید و یا آنکه تحمل کتمانش را نداشت و به مردم می گفت و او را مرتد و کافر می دانستند و می کشتند.

و بودن سلمان از اهل البیت از این جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام درباره او فرموده و ان سلمان منا اهل البیت و مقصود این است که : سلمان بواسطه اختصاصی که بما پیدا کرده و از همه بریده و بسوی ما آمده و بواسطه پرتوی که از نور علم ما گرفته : از ما شده و منسوب بما گشته است . مرآت ص 300 .

3-امام صادق علیه السلام فرمود: حدیث ما صعب و مستصعب است ، تحمل آنرا ندارد جز سینه های نورانی ، یا دلهای سالم ، یا اخلاق نیکو، همانا خدا از شیعیان ما پیمان (بولایت ما) گرفت ، چنانکه از بنی آدم (به ربوبیت خود) پیمان گرفت و فرمود: (((آیا من پروردگار شما نیستم؟))) پس هر که نسبت بما (پیمان خویش) وفا کند، خدا بهشت را باو پاداش دهد، و هر که ما را دشمن دارد و حق ما را بما نرساند، همیشه و جاودان در دوزخ است .

4- یکی از اصحاب گوید: بحضرت ابوالحسن العسکری علیه السلام نوشتم: قربانت، معنی قول امام صادق علیه السلام چیست که فرماید: ((حدیث ما را هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که خدا قلبش را به ایمان آزموده تحمل نکند؟)) پاسخ آمد که همانا معنی قول امام صادق علیه السلام که فرماید هیچ فرشته و پیغمبر و مؤمنی آن را تحمل نکند، این است که فرشته آن را تحمل نکند تا آن را به فرشته دیگر برساند و پیغمبر آن را تحمل نکند تا به پیغمبری دیگر برساند و مؤمن تحمل نکند و آن را به مؤمن دیگر برساند، این است معنی قول جدم علیه السلام.

شرح_تحمل حدیث در این روایت غیر از تحمل در روایات دیگر است، زیرا در آن روایت تحمل فرشته و پیغمبر و مؤمن اثبات شده بود و در این روایات نفی شده است. پس معنی تحمل در این روایت نگه داشتن و ذخیره کردن حدیث و مضایقه کردن از نشر و تبلیغ آن است حتی نسبت به اهلش، ولی معنی تحمل حدیث در سایر روایات این باب پذیرفتن و گردن نهادن در برابر آن است، که نسبت به فرشته و پیغمبر و مؤمن این معنی اثبات شده و از دیگران نفی گردیده است. (پس براساس این 2 نوع روایات این 2 نوع استنباط حاصل می شود حالا در روایت بعدی برداشت سوم آن مذکور می گردد)

5- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: ای ابا محمد! همانا به خدا که سری از سر خدا و علمی از علم خدا نزد ماست که به خدا هیچ فرشته مقرب و پیغمبر مرسل و مؤمنی که دلش را به ایمان آزموده آن را تحمل نکند، به خدا سوگند که خدا آن را به احدی جز ما تکلیف نرموده و عبادت با آن را از هیچ کس جز ما نخواسته است (ما وظایف خاصی که پیغمبر صلی الله علیه و آله علیه برای امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام با وصیت تعیین کرد).

و نیز نزد ما سری است از سر خدا و علمی است از علم خدا که ما را به تبلیغش مأمور فرموده و ما آن را از جانب خدای عزوجل تبلیغ کردیم و برایش محلی و اهلی و پذیرنده نی یافتیم تا آنکه خدا برای پذیرش آن مردی را از همان طینت و نوری که محمد و آل و ذریه او را آفرید، خلق کرد و آنها را از فضل و رحمت خود ساخت چنانکه محمد و ذریه او را ساخت، پس چون ما آنچه را از جانب خدا به تبلیغش مأمور بودیم، تبلیغ کردیم آنها پذیرفتند و تحمل کردند (تبلیغ ما به آنها رسید، ایشان هم پذیرفتند و تحمل کردند) و یاد ما به آنها رسید پس دلهای ایشان به شناسائی و به حدیث ما متوجه گشت، اگر آنها از آن طینت و نور خلق نمی شدند، این چنین نبود، نه به خدا آن را تحمل نمی کردند.

سپس فرمود: همانا خدا مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید (یعنی دانست که سرکشی و نافرمانی کنند و به دوزخ و آتش گریند) و به ما دستور داد که به آنها تبلیغ کنیم و ما هم تبلیغ کردیم ولی آنها چهره در هم کشیدند و دلشان نفرت پیدا کرد و آن را به ما برگرداندند و تحمل نکردند و تکذیب نمودند و گفتند: جادوگر است، دروغ گو است، خدا هم بر دلشان مهر نهاد، و آن را از یادشان برد، سپس خدا زبانشان را به قسمتی از بیان حق گویا ساخت که به زبان می گویند و به دل باور ندارند (مانند سخنانی که گاهی بعضی از کفار و فساق به نفع خداپرستان و علیه خود گویند) تا همان سخن از دوستان و فرمانبران خدا دفاعی باشد و اگر چنین نبود، کسی در روی زمین خدا را عبادت نمی کرد، و ما مأمور شدیم که از آنها دست برداریم و حقائق را پوشیده و پنهان داریم، شما هم (ای گروه شیعه) از آنکه خدا به دست برداشتن از او امر فرموده، پنهان دارید و از آنکه به کتمان و پوشیدگی از او دستور داده پوشیده دارید.

راوی گوید: سپس امام دست به دعا برداشت و گریه کرد و فرمود: بار خدایا ایشان (شیعیان) مردمی اندک و ناچیزند پس زندگی ما را زندگی آنها و مرگ ما را مرگ آنها قرار ده (آنها را با ما در ایمان و عمل صالح و پاداش اخروی شریک گردان) و دشمن خود را بر ایشان مسلط مکن که ما را به آنها مصیبت زده کنی، زیرا اگر ما را به آنها مصیبت زده کنی، هرگز در روی زمین پرستش نشوی و صلی الله علی محمد و آله و سلم تسلیمما. (پس در این روایت در آن فراز که با صراحت مذکور گردیده که همانا خداوند مردمی را برای دوزخ و آتش آفرید و...، دلالت بر جبر و عدم اختیار دارد که بر ضد قرآن است و کل و یا این فراز آن جعلی است و اما مفهوم صبر و مستصعب آنست که بعضی از روایات که بر ضد قرآن نیست درک آن سخت است والسلام)

(اوامر پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره خیر خواهی ائمه مسلمین و ملازمت جماعت و معرفی ایشان)

1- سفیان ثوری بمردی قرشی از اهل مکه گفت: ما را نزد جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) ببر، آن مرد گوید: او را خدمتش بردم هنگامیکه آن حضرت بر مرکب خویش سوار شده بود. سفیان به او عرض کرد: ای اباعبدالله؟ حدیث سخن رانی پیغمبر صلی الله علیه و آله را در مسجد خیف برای ما باز گو، فرمود: اکنون که سوار شده ام بگذار دنبال کارم بروم، وقتی آمدم برایت می گویم، عرض کرد: تقاضا می کنم به حق قربانی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داری، برایم بازگو، حضرت پیاده شد، سفیان عرض کرد: امر بفرمائید برایم دوات و کاغذی بیاورند (کیست که برای من دوات و کاغذی بیاورد؟) تا آن را بنویسم، حضرت دوات و کاغذ خواست و سپس فرمود بنویس.

بسم الله الرحمن الرحيم

خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد خیف

((خدا خرم و شادان کند (بلند قدر و نیکو مرتبه سازد) بنده ئی را که سخن بشنود و در گوش گیرد و به کسانی که نشنیده اند برساند، ای مردم؟

حاضرین به غائبین برسانند، زیرا بسا حامل علمی که دانشمند نباشد و بسا رساننده عملی که به دانایان از خود رساند. سه چیز است که دل هیچ فرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص نمودن علم برای خدا و خیر خواهی پیشوایان مسلمین و همراه بودن با جماعت ایشان، زیرا دعوت مسلمین افراد دنبال سرشان را فرا گیرد. مؤمنین همه برادرند، خونشان برابر است و یک دستند بر سر دیگران پست ترین آنها به قراردادشان می کوشد)).

سفیان این حدیث را نوشت و بر امام عرض کرد، سپس حضرت سوار شد و من و سفیان آمدیم.

در بین راه سفیان به من گفت: باش تا در این حدیث نظری کنم، به او گفتم، به خدا که امام صادق علیه السلام به گردن من گذاشت که هرگز از عهده آن برنیایم گفت: آن چیست؟ گفتم: اینکه فرمود: سه چیز است که دل هیچ مرد مسلمانی با آن خیانت نکند: خالص نمودن عمل برای خدا، این مطلب را می دانیم (ولی سپس فرمود) خیر خواهی پیشوایان مسلمین، آیا این پیشوایان که خیر خواهی آنها بر ما واجب است کیانند؟ آیا مقصود معاویت ابن ابی سفیان و یزید بن معاویه و مروان بن حکم و کسانی که شهادتشان نزد ما پذیرفته نیست و نماز خواندن پشت سرشان جایز نیست می باشند؟ سپس که فرمود و همراه بودن با جماعت مسلمین آیا کدام جماعت از مسلمین است؟ آیا مقصود مرجی است که می گوید: کسی که نماز نخوانده و روزه نگیرد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادرش نزدیکی کند، ایمان جبرئیل و میکائیل را دارد؟ یا قدری است که عقیده دارد آنچه خدای عزوجل خواهد واقع نشود و آنچه شیطان بخواد واقع شود، یا حروری است که از علی بن ابی طالب علیه السلام بی زاری جوید و بر آن حضرت گواهی به کفر دهد؟! آیا جهمی است که عقیده هرچه هست، همان شناختن خدای یکتاست و ایمان چیزی جز این نیست؟

سفیان گفت: وای بر تو، مگر (شیعیان) چه عقیده دارند؟ گفتند: آنها می گویند: همانا به خدا که علی بن ابی طالب امام و پیشوایی است که خیر خواهیش بر ما لازم است و جماعتی که باید با آنها همراه بود، خاندان او هستند، سفیان نوشته را پاره کرد و گفت: این خبر را به کسی نگو.

شرح_سفیان ثوری از اهل سنت و رئیس طایفه صوفیه است که عقیده داشت مانند معاویه و یزید و هشام و منصور پیشوایی مسلمینند و گمان می کرد، سفارش پیغمبر صلی الله علیه وآله به خیر خواهی پیشوایان مسلمین، آنها را شامل می شود، ولی چون حقیقت و واقع را از زبان آن مرد شنید، خباث باطنی خود را با پاره کردن حدیث پیغمبر صلی الله علیه وآله نشان داد و نیز خیانت دل خود را با برکناری از سه خصلتی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود اظهار کرد.

و اما راجع به جماعت مسلمین علامه مجلسی (رحمه الله علیه) اخباری نقل می کند بدین قرار:

1- از رسول خدا صلی الله علیه وآله راجع به جماعت امتش پرسیدند، فرمود جماعت امت من اهل حقند اگر چه کم باشند.

2- پیغمبر صلی الله علیه وآله عرض شد: جماعت امت کیانند؟ فرمود: کسانی که به حقند اگر چه ده نفر باشند.

3- مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و عرض کرد: سنت و بدعت و جماعت و فرقت را برایم توضیح دهید: فرمود: سنت روشی است که پیغمبر صلی الله علیه وآله آن را گذاشته و بدعت چیزی است که بعد از آن حضرت به وجود آمده و جماعت اهل حقند اگر چه کم باشند و فرقت اهل باطلند اگر چه بسیار باشند.

2- امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: خدای عزوجل به سوی دوستش که جان خود را در فرمان برداری و خیر خواهی امامش به زحمت افکند، نظر نکند، جز هنگامی که در ردیف رفیق اعلی همراه ما باشد.

شرح رفیق اعلی دسته ای هستند از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران که در بهشت قرین هم باشند و در بالاترین درجات بهشت منزل گیرند.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: کسیکه به فاصله یک و جب از جماعت مسلمین دوری گزیند (کوچکترین حدود و احکام اسلام را کنار گذارد) رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است.

حقوق واجب امام بر رعیت و رعیت بر امام علیه السلام

1- ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام پرسیدم: حق امام مردم چیست! فرمود: حق او بر آنها اینست که: سخنش را بشنوند و فرمانش برند. عرض کردم: حق مردم بر امام چیست؟ فرمود: اینکه (بیت المال را) میان آنها برابر تقسیم کند و با رعیت به عدالت رفتار کند، و چون این دو اصل در میان مردم عملی گشت. امام باک ندارد از آنکه کسی این سو و آن سو زند. (چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام این دو اصل را در میان رعیتش جاری نمود و از سرکشی مانند طلحه و زبیر پروا نکرد، زیرا خدا آنها را کیفر بخشید، و بعضی گفته اند: معنی جمله اخیر روایت این است امامی که به وظیفه خود عمل کند، و آن دو اصل را جاری سازد، احتیاجی به موافقت مردم ندارد، هر کسی بهر راه خواهد برود، امام در برابر خدا مسؤلیت دیگری ندارد).

2- (در روایت دیگری که بعضی از روایتش غیر از روایت آن است) ابو حمزه همین گونه از امام باقر نقل کرده است جز اینکه (به جای این سو و آن سو) گفته است: این چنین و این چنین و این چنین یعنی پیش رو و پشت سر و طرف راست و سمت چپ، (ولی پیداست که از لحاظ معنی فرق ندارد و مقصود از این اطراف و جوانب، جدا شدن از امام و احداث عقاید مختلف است).

3- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با والیان خود خیانت نورزید و با رهبران خود دغلی نکنید و پیشوایان خود را نادان نخوانید و از رشته پیوند خود (جماعت مسلمین) پراکنده مشوید که سست شوید و شوکت و دولت شما برود. پایه کارهای شما باید روی این مبنی باشد، و ملازم این روش باشید، زیرا اگر شما مشاهده می کردید آنچه را مردگان از شما که مخالف دعوت شما بودند، مشاهده کرده اند، شما هم شتاب می کردید و بیرون می آمدید و فرمان می بردید (یعنی مردم پیش از شما را به جهاد و اطاعت دعوت کردند، ولی آنها مخالفت کردند و اکنون عذاب خدا را مشاهده می کنند، شما هم اگر مشاهده کنید، به سوی جهاد می شتابید و فرمان می بردید) ولی آنچه را آنها مشاهده کردند، از شما پوشیده شده و به زودی پرده برداشته شود (و شما هم عذاب را مشاهده کنید).

4- سدیر صیرفی گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: به پیغمبر صلی الله علیه و آله خبر وفاتش داده شد، در صورتی که تن درست بود و دردی نداشت این خبر را جبرئیل آورد حضرت برای نماز همگانی جار زد و مهاجر و انصار را دستور داد تا سلاح بگیرند، مردم جمع شدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر منبر بر آمد و خبر وفات خود را به آنها داد و سپس فرمود:

((خدا را بوالی بعد از خود بیاد می آورم، از اینکه مبادا بر جماعت مسلمین رحم نکنند، باید بزرگشان را احترام کند و به ضعیفشان رحم کند و عالمشان را بزرگ شمرد و به آنها زیان نرساند تا خوارشان کند و نیازمندشان نسازد تا از دینشان به در برود و در خانه خود را به روی آنها نبندد (و از حال آنها بی خبر نماند) تا توانایی آنها ناتوانشان را بخورد و در لشگرکشی آنها سختی روا ندارد (همه را در مرزها نگه ندارد) تا نسل امتم را قطع نکند، سپس فرمود: شاهد باشید که من ابلاغ کردم و خیر خواهی نمودم.))

امام صادق علیه السلام فرمود: این آخرین سخنی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای منبرش فرمود:

توضیح_ علامه مجلسی (رحمه الله علیه) فرماید: چنانکه از اخبار دیگر استفاده می شود این خطبه پیغمبر صلی الله علیه و آله مفصل و طولانی بود و آن حضرت فضائل اهل بیتش را در آنجا یاد آور شده است و امام را تعیین فرموده است و چون منافقین پیمان بسته بودند که جانشینی آن حضرت را از خاندانش بگردانند و زمینه فتنه و شورش آماده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد مهاجر و انصار سلاح پوشند و به حال آماده باش در آیند.

5- حبيب بن ابی ثابت گوید: از همدان و حلوان (شهریست نزدیک بغداد) برای امیرالمؤمنین علیه السلام غسل و انجیر آوردم، حضرت به نقیبان و رؤساء اصحابش دستور داد تا یتیمان را حاضر کنند، سپس سرمشکهای غسل را در اختیار آنها گذاشت تا بلیسند و خود غسلها را قدح، قدح، به مردم تسلیم می کرد به حضرت عرض شد: ای امیرمؤمنان؟ چرا باید یتیمان سر مشکها را بلیسند؟ فرمود: زیرا امام پدر یتیمان است و من به حساب پدرها لیسیدن آنها را به ایشان وا گذاشتم.

6- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر مؤمن و یا مسلمانی که بمیرد و بدهی داشته باشد که از بابت فساد و اسراف نباشد، بر امامست که آن را بپردازد و اگر نپردازد، گنااهش بگردن اوست، همانا خداوند تبارک و تعالی می فرماید: ((صدقات از آن فقیران و بی چیزان است تا آخر 60 سوره 9)) و او از قرض داران است و نزد امام سهمی دارد (که بعد از فقیران و بی چیزان در آیه شریفه ذکر شده است) و اگر امام آنرا نگهدارد گنااهش بر اوست.

توضیح- مقصود از فساد گناه است مانند کسیکه بدهیش بابت آشامیدن شراب و برگزاری مجالس فسق و فجور باشد، و اسراف آنستکه: در مخارج زیاده روی کند، اگر چه در راه مباح باشد، پس پرداختن این دیون از بیت المال واجب نیست، و اما اینکه فرمود: اگر امام نپردازد گنااهش به گردن او است، مطلبی است که بصورت فرضی محال برای بیان واقع و حقیقت بنحو قضیه شرطیه بیان شده است و هیچ گونه اشاره و دلالتی به وقوع آن ندارد، چنانچه فرموده است: اگر دخترم فاطمه علیهم السلام هم دزدی کند، دستش را میبرم.

7- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود. امامت شایسته، جز برای مردیکه دارای سه خصلت باشد: 1 تقوی و ورعیکه او را از نافرمانی خدا باز دارد، 2 خویشتن داری که خشمش را آن کنترل کند. 3 نیکو حکومت کردن بر افراد زیر فرمانش، تا آنجا که نسبت به ایشان مانند پدری مهربان باشد.

و در روایت دیگر چنین است: تا آنجا که نسبت برعیت مانند پدری مهربان باشد.

8- سهل بن زیاد از معاویه بن حکیم نقل کند، و او از محمد بن اسلم، و او از مردی طبرستانی بنام محمد معاویه گوید: سپس خودم هم محمد طبری را دیدم و او بمن خبر داد که شنیدم علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: هرگاه بدهکاری برای راه حقی قرض کرده باشد، تا یکسال مهلتش دهند، اگر برایش گشایشی شد، خودش میپردازد و گرنه باید امام از جانب او از بیت المال بپردازد.

توضیح- مهلت دادن قرضدار را بمدت یکسال بعضی از علماء مستحب و بعضی واجب دانسته اند، و کلمه تدین یا استدان که در متن روایت ذکر شده است، هر دو بمعنی قرض گرفتن است، ولی چون

معاویه بن حکیم یادش نبوده که امام هشتم علیه السلام کدامیک از آن دو کلمه را فرموده است، سهل بن زیاد، آن تردید و اشتباه را از او نقل میکند.

همه زمین متعلق بامام علیه السلام

1- امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام (که پیغمبر صلی الله علیه وآله املا کرده و علی علیه السلام نوشته است) دیدیم که: ((زمین متعلق بخداست و بهر کس از بندگان خویش بخواهد وامی گذارد و سرانجام نیک از پرهیزگارانست 128 سوره 7)) من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را بما واگذار کرده و مائیم پرهیزگاران و همه زمین از آن ماست.

(گویا سپس خود امام باقر علیه السلام فرمود) هر یک از مسلمین که زمینی را زنده کند، باید آنرا آباد دارد و خراجش را بامام از خاندان من بپردازد، و هر چه از آن زمین استفاده کند و بخورد، حق اوست و اگر زمین را واگذارد و خراب کند و مرد دیگری از مسلمین پس از آن وی، آن را آباد سازد و زنده کند او نسبت بآن زمین از کسیکه آن را واگذاشته سزاوارتر است، و باید خراجش را بامام از خاندان من بپردازد و هر چه از آن زمین استفاده کند حق اوست، تا زمانیکه قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود، آنگاه او زمین ها را تصرف کند و از متصرفین جلوگیری نماید و آنها را از آنجا اخراج کند همچنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله زمین ها را تصرف کرد و از متصرفین جلوگیری نمود مگر زمینهایی که در دست شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام نسبت بآنچه دست ایشانست با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد.

(پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند که چگونه راوی تفسیر می نماید آیه عظیمه ی وراثت زمین را که وعده خدا به صالحین در زمان ظهور آخرین معصوم الهی یعنی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است را که در واقع منتهی است به برقراری عدل و عدالت جهانی خداوند و نابودی ظلم و جور و عدوان و ...، را به تصرف زمین و دادن آن به شیعیان و اخراج غیر شیعه و ...، تعمیم داده و در واقع مبانی و مفاهیم انقلاب جهانی آن حضرت را که حاکمیت عشق و عقل است را لجن مال نموده است در حالی که مقصود از ظهور آن حضرت کنده شدن خلائق از دنیا و مافی ها و پرداختن به معنی حقیقی خداپرستی است و لذا نگارنده شک در جعلی بودن اینگونه روایت ها ندارد زیرا بر خلاف شأن و منزلت خداوند و ولی اعظم او حضرت مهدی عجل الله تعالی فرج شریف است و دلیل قاطع آن نیز روایت آخر در رابطه با درگیری ابن ابی عمیر با هشام بن حکم است به گونه ای که با هم قطع رابطه نموده اند مثل این که هیچ کدام تابع امام معصوم نبودند تا به او مراجعه و شک خود را برطرف نمایند)

8- سری بن ربیع گوید: ابن ابی عمیر کسی را (در علم و فضل) برابر هشام بن حکم نمی دانست و روزی از رفتن نزد او باز نمی ایستاد، تا آنکه با او اختلافی پیدا نمود و از او قطع رابطه کرد، و علتش این بود که میان ابو مالک حضرمی که با هشام رابطه داشت با ابن ابی عمیر در موضوعی راجع بامامت مشاجره شد

ابن ابی عمیر گفت: تمام دنیا ملک امامست و او از کسانی که دنیا را بتصرف دارند، سزاوارتر است و ابو مالک گفت: چنین نیست، املاک مردم متعلق بخود آنهاست، مگر آنچه را که بحکم خدا از آن امام گشته است مانند فیء و خمس و غنیمت که متعلق بامامست و آن را نیز خدا دستور داد که امام علیه السلام بکی باید بدهد و چگونه مصرف کند.

این مشاجره را نزد هشام بن حکم بردند و هر دو باو راضی شدند، هشام موافق ابو مالک و مخالف ابن ابی عمیر راء داد، لذا ابن ابی عمیر خشمگین شد و پس از آن با هشام قطع رابطه کرد.

روش امام درباره خود و وضع خوراک و پوشاکش در زمان حکومتش

1- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خدا مرا پیشوای خلقش قرار داد، و بر من واجب ساخت که درباره خود و خوراک و نوشابه و پوشاکم، مانند مردم ضعیف و مستمند، بر خود تنگ گیرم، تا فقیر از فقیر من پیروی کند و ثروتمند بوسیله ثروتش سرکشی و طغیان ننماید.

2- معلی بن خنیس گوید: روزی بامام صادق علیه السلام عرض کردم: آل فلان (بنی عباس) و نعمتهائی را که دارند بیاد آوردم و با خود گفتم: اگر این نعمت برای شما می بود، ما هم با شما در عیش و خوشی بودیم، فرمود: هیهات، ای معلی! اگر چنین می بود (و ما حکمفرما بودیم) برای ما جز نگهبانی شبانه و تلاش روزانه و پوشاک زبر و درشت و خوراک سخت و بی خورش، چیزی نبود، از این رو آن امر از ما برکنار شد. آیا تو دیده ئی که هرگز خدایتعالی بردن حقی را جز این نعمت قرار دهد؟

3- زمانی که عاصم بن زیاد عبا پوشید و جامه نرم را بیرون کرد و برادرش ربیع بن زیاد. شکایت او را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آورد که او همسرش را غمگین نموده و فرزندانش را اندوهناک ساخته حضرت فرمود: عاصم را نزد من آورید، او را خدمتش آوردند، چون حضرت او را دید، چهره درهم کشید و فرمود: از همسرت خجالت نکشیدی؟ بفرزندانت رحم نکردی؟ گمان میکنی که خدا چیزهای خوب و پاکیزه را برای تو حلال کرده و نمی خواهد از آنها استفاده کنی، تو نزد خدا پست تر از آنی، مگر خدا نمی فرماید: ((خدا زمین را برای استفاده مردم نهاد که در آن میوه و نخل غلافدار است 11 سوره 55)) مگر خدا نمی فرماید: ((دو دریا را. گذاشت که بهم برسند، میانشان حائلی است که بهم تجاوز نکنند تا آنجا که فرماید: از آنها لؤلؤ و مرجان بیرون میشود 22 سوره 55)) بخدا سوگند که بکار بردن نعمت های خدا را با عمل، نزد او محبوبتر است از بکار بردن آنها را با گفتار (یعنی شکر عملی بهتر از شکر قولی است و شکر قولی آنستکه نعمت های خدا را بیاد آورد و بزبان شکر کند) در صورتیکه خدای عزوجل می

فرماید: ((و اما نعمت پروردگارت را بازگو 11 سوره 93))) (بنا بر این شکر عملی لازم تر و محبوب تر است).

عاصم گفت: یا امیرالمؤمنین! پس چرا خود شما بخوراک سخت و پوشاک درشت، اکتفا نموده‌ای؟ فرمود: وای بر تو!! همانا خدای عزوجل بر پیشوایان عدالت واجب ساخته که خود را در ردیف مردم ضعیف و ناتوان گیرند، تا فقر و تنگدستی، فقیر را از جا بدر نبرد. عاصم بن زیاد عبا را کنار گذاشت و جامه نرم در بر کرد.

4- حماد بن عثمان گوید: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی بآن حضرت عرض کرد اصلحک الله، شما فرمودی که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس زبر و خشن در بر میکرد و پیراهن چهار درهمی میپوشید و مانند اینها، در صورتی که بر تن شما لباس نو می بینیم، حضرت باو فرمود: همانا علی ابن ابیطالب علیه السلام آن لباسها را در زمانی می پوشید که بد نما نبود، و اگر آن لباس را این زمان می پوشید به بدی انگشت نما می شد، پس بهترین لباس هر زمان، لباس مردم آنزمانست، ولی قائم ما اهل بیت علیهم السلام زمانیکه قیام کند، همان جامه علی علیه السلام را پوشیده و بروش علی علیه السلام رفتار کند. (زیرا آن حضرت هم حکمفرامائی و زمامداری کند و وظیفه امام علیه السلام در زمان حکومتش اینست که خود را در ردیف مردم فقیر آورد). (پس توجه نما در این روایت که جعلی بودن آن محرز است که راوی علت پوشیدن لباس زبر و خشن را آن می داند که پوشیدن آن در آن زمان بد نما نبوده و اگر در این زمان می پوشید انگشت نما می شد و این گونه به حضرت استهزاء می نماید و حال آنکه وظیفه امام و رهبر همان علت را دارد که حضرت خود به آن اشاره نموده است)

باب نادر

توضیح_مرحوم کلینی در هر موردی از کتاب کافی که ((باب نادر)) می فرماید، مقصودش ذکر روایات متفرق و پراکنده ایست که تحت یک عنوان گرد نمی آید.

1- ایوب بن نوح گوید: روزی خدمت امام علیه السلام بودم که آن حضرت عطسه کرد، من عرض کردم قربانت، چون امام عطسه کند، چه باید گفت؟ فرمود: میگویند: صلی الله علیک (رحمت خدا بر تو باد).

توضیح_ایوب بن نوح، از اصحاب حضرت رضا و امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است، ولی چون بیشتر روایاتش از امام هادی علیه السلام است ظاهر اینست که این روایت هم از آن حضرت باشد.

2- عمر بن زاهر گوید: مردی از امام صادق علیه السلام پرسید که بامام قائم بعنوان امیرالمؤمنان سلام می کنند؟ فرمود: نه، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابیطالب) علیه السلام نموده، پیش از او کسی بدان نام، نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن نام را بر خود نبندد. عرض کردم: قربانت پس چگونه بر او سلام کنند؟ فرمود: می گویند: السلام علیک یا بقیه الله! سپس این آیه را قرائت فرمود: ((اگر مؤمن هستی بقیه الله برای شما بهتر است 86 سوره 11))

3- احمد بن عمر گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسیدم، چرا آن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامیده شد؟ فرمود: زیرا او مؤمنین را طعام علمی می دهد. مگر نشنیده ئی که خدا در کتابش می فرماید: ((و ما خانواده خود را طعام می دهیم 64 سوره 12))

و در روایت دیگر است که فرمود: زیرا خوراک مؤمنین از جانب اوست، او بآنها خوراک دانش میدهد. (در نظر نگارنده این روایات سخیف است زیرا بیان اوصافی را می نماید که از دیگران نیز می تواند صادر شود و آن ها که این لقب مخصوص آن وجود مبارک است همانگونه که در روایتی امام معصوم فرمودند با این مضمون که ما امامان معصوم مؤمنین هستیم و علی امیر ماست و نیز به شرحی که در روایت بعد مذکور است و لذا اعتقاد نگارنده آن است که این گونه روایات را ناصیبان پیرو بنی امیه و بنی عباس جعل نمودند تا اطلاق این عنوان بر خلفای تبهکار خود را توجیه نمایند)

4- جابر گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: وجه تسمیه امیرالمؤمنین چیست؟ فرمود: خدا با این لقب را داده و در کتابش چنین فرموده: ((چون پروردگارت از پسران آدم، از پشتهایشان، نژادشان را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه کرد که مگر نه اینست که من پروردگار شما هستم 172 سوره 7)) و محمد فرستاده من و علی امیرالمؤمنین است؟

در این باب نکته ها و برگزیده هائست از قرآن درباره ولایت

1- سالم حناط گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم: بمن خبر دهید از قول خدای تبارک و تعالی: ((جبرئیل قرآنا بلغت عربی واضح بر دل تو فرود آورد، تا از بیم دهندگان باشی 194 سوره 26)) فرمود: آن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

توضیح یعنی قرآن که برای بشارت و انداز مردم نازل شده است، جز با ولایت علی علیه السلام که بمعنی معرفت و دوستی و پیروی آن حضرتست به نتیجه نرسد، زیرا قرآن کتابیست صامت و آنرا مفسر و مبینی لازمست که معنی واقعی و حقیقتش را باز گوید و گفتار و رفتارش قرین و همدوش قرآن باشد و او همان امیرالمؤمنین علیه السلام است که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را با قرآن قرین فرموده .

2-مردی گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((ما امانت را باسما آنها و زمین و کوهها عرضه کردیم ، آنها از برداشتش سرباز زدند و از آن پرسیدند، و انسان آنرا برداشت ، همانا انسان ستم پیشه و نادانست 72 سوره 33)) فرمود: آن امانت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است ،

توضیح راجع بتفسیر آیه شریفه و معنی ظاهری امانت و عرضه و حمل آن ، مرحوم مجلسی هفت قول از مفسرین بیان میکند که چنانکه گفتیم مناسب مقام تفسیر است ، سپس معنای هشتم را مطابق این روایت ذکر می کند که مراد بامانت منصب امامت و خلافت کبری الهیه است و مراد بحملش ادعای ناحق آنست و مراد بانسان ابوبکر است ، و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است .

3-مأم صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل . ((کسانیکه ایمان آوردند و ایمان خود را بستم نیامیختند 81 سوره 6)) فرمود: یعنی بولایتی که محمد صلی الله علیه و آله آنرا آورده ایمان آوردند و آنرا بولایت فلان و فلان نیامیختند، که آن ایمان آمیخته بستم است

4-حسن بن نعیم صحاف گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((برخی از شما مؤمن و برخی کافرند 2 سوره 64)) پرسیدم ، فرمود: روزیکه مردم بصورت مور در صلب آدم علیه السلام بودند، خدا ایمان و کفر آنها را با ولایت ما شناخت (پس ولایت ما را در هر کس دید مؤمنش دانست و در آنکه ندید کافرش شناخت). (پس نگارنده اعتقاد دارد اگر روایتی متضمن جبر در خلقت چه در عالم ذر و یا غیر آن است پس آن روایات جعلی و بر ضد قرآن است زیرا خداوند متعال در کتاب خود خلاق را امر ونهی می نماید پس اگر انسان ها فاقد اختیار باشند این امر و نهی بیهوده و عبث خواهد بود پس چون کتاب خدا حق است پس این روایات باطل است)

توضیح آیه شریفه در قرآن چنین است ، هو الذی خلقکم فمنکم کافر و منکم مؤمن و گویا تقدیم و تاءخیر در اینجا از اشتباهات نساخ است . (خیر نگارنده این خطا را از جعل جاعل می داند)

5-حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((بنذر وفا می کنند 6 سوره 76)) فرمود: بنذریکه از آنها پیمان گرفته شد و آن ولایت ماست ، وفا می کنند.

6- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه را از پروردگارشان بر آنها نازل شده بپا دارند 66 سوره 5)) فرمود: آنچه نازل شده ولایت است .

7- امام باقر علیه السلام درباره قول خدایتعالی : ((بگو من از شما برای پیغمبری مردی بجز مودت خویشاوندان نمی خواهم 23 سوره 42)) فرمود: خویشاوندان ائمه علیهم السلام هستند.

8- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((هر که اطاعت خدا و رسولش کند (راجع بولایت علی و ولایت امامان بعد از او) بکامیابی بزرگی رسیده است 71 سوره 33)) فرمود: اینگونه نازل شده است . (همانگونه که نگارنده بارها متذکر شده است اگر مقصود از (هكذا نزلت) این روایات آن باشد که قرآن تحریف شده است این روایت قطعاً جعلی است و اگر مقصود آن است که معنی آیه این است پس روایت بلاشکال است ولی ما من بعد تمامی این گونه روایات را به دلیل تعصبی که به قرآن داریم جعلی دانسته و حذف می نمایم)

9- یکی از ائمه علیهم السلام درباره قول خدای عزوجل چنین فرموده است : ((و شما حق نداشتید رسول خدا را آزار دهید 53 سوره 33)) (نسبت بعلی و ائمه) ((مانند آن کسان که موسی را آزار کردند و خدا او را از آنچه درباره اش گفتند تبرئه نمود 69 سوره 33))

10- مردی از امام علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((هر کس از هدایت من پیروی کند گمراه نشود و بدبخت نگردد 123 سوره 20)) پرسید، حضرت فرمود: یعنی هر کس بائمه معتقد باشد و از فرمانشان پیروی کند و از اطاعتشان بیرون نرود.

11- امام علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((سوگند باین شهر، در حالیکه تو در آن جای داری ، و سوگند پیدر و فرزندان که پدید آورد 3 سوره 50)) فرمود: پدر و فرزندان امیرالمؤمنین و فرزندان او هستند که ائمه علیهم السلام باشند.

12- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((بدانید که هر چه غنیمت گیرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشاوندان و، و است 40 سوره 8)) فرمود: خویشاوندان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

13- ابن سنان گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((از کسانی که آفریده ایم جماعتی هستند که بحق هدایت می یابند و بدان باز میگردند 180 سوره 7)) پرسیدم ، فرمود ایشان ائمه هستند.

14- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((او کسی است که این کتاب را بر تو نازل کرده از آن جمله آیه هائی است محکم که اصل کتاب است)) فرمود: آنها امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه هستند ((و دیگر آیه هائیکه متشابه)) فرمود: اینها فلان و فلان هستند، ((و اما آنها که در دلشان انحرافی هست)) یعنی اصحاب و دوستان فلان و فلان ((از این

کتاب آنچه را متشابه است، برای فتنه جوئی و بقصد تاءویل پیروی می کنند، در صورتیکه تاءویل آن را جز خدا و ریشه داران در علم نمی دانند (سوره 3)) ریشه داران در علم، امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اند.

15- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((مگر پنداشتید رها می شوید، و خدا کسانی از شما را که جهاد کرده و غیر خدا و رسولش و مؤمنین پناهی نگرفته اند، معلوم نداشته است (سوره 9)) مقصود از مؤمنین (مجاهد) ائمه علیهم السلام اند که جز خدا و رسولش و مؤمنین پناهی نگرفته اند.

16- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((و اگر بمسالمت میل کردند تو نیز بدان میل کن (سوره 8)) پرسیدم مسالمت چیست؟ فرمود: وارد شدن در امر ولایت ماست. (یعنی اگر منافقین پیشنهاد کردند که ولایت ما و امر تشیع را بپذیرند، تو هم از آنها بپذیر، اگر چه بدانی در باطن کینه و نفاق دارند).

17- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((طبقه ای را بعد از طبقه دیگر مرتکب شوید (سوره 84)) فرمود: ای زراره! مگر این امت بعد از پیغمبر خود طبقه ای را بعد از طبقه دیگر نسبت بامر فلان و فلان و فلان مرتکب نشد؟ (یعنی این امت هم قدم خود را جای قدم امتهای سابق گذاشت و بعد از پیغمبر خویش خلیفه برحق را رها کرد و دنبال گوساله و سامری و فلان و فلان رفت).

18- عبدالله بن جنذب گوید: حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((ما این گفتار را برای ایشان پی در پی کردیم، شاید متذکر شوند. (سوره 28)) فرمود: امامی را بامامی دیگر پیوستیم (تا زمین از حجت خالی نماند و مردم را عذر و بهانه نباشد).

19- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((بگوئید بخدا و آنچه بسوی ما نازل شده ایمان آوردیم)) فرمود: مقصود از این خطاب علی علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین است، و پس از ایشان درباره ائمه علیهم السلام جاریست، سپس گفتار خدا متوجه مردم می شود و می فرماید: ((پس اگر ایمان آوردند (یعنی مردم) بآنچه شما ایمان آورده اید (مقصود علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه علیهم السلام اند) هدایت یافته اند و اگر روگردان شدند، ایشان در راه خلاف و دشمنی هستند (سوره 2)).

20- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((سزاوارترین مردم به ابراهیم، کسانی هستند که از او پیروی کرده و این پیغمبر و کسانی هستند که ایمان آوردند (سوره 3)) فرمود: ایمان آورندگان ائمه علیهم السلام و پیروان ایشانند.

21- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل ((از پیش به آدم سفارشی کردیم، او فراموش کرد و برایش آهنگ پایداری ندیدیم 115 سوره 20)) فرمود: یعنی درباره محمد و امامان بعد از او بوی سفارش کردیم، او ترک نمود و تصمیم نگرفت که ایشان چنانند و پیغمبرانی که اولوالعزم نامیده شدند، از این جهت است که خدا درباره محمد و اوصیاء بعد از او، خصوصاً درباره حضرت مهدی و روش او بایشان سفارش فرمود و آنها تصمیم خود را استوار کردند که مطلب چنین است و اعتراف نمودند.

توضیح- یعنی این خود ترک اولائی بود که از او صادر شد، وگرنه مقام عصمت و نبوتش مانع از این است که درباره او قائل شویم و حتی خدا را نپذیرفته و بقضاء او راضی نگشته است مرآت ص 317.

22- امام باقر علیه السلام فرمود: خدا به پیغمبرش صلی الله علیه وآله وحی کرد: ((بآنچه بسویت وحی شده چنگ زن، همانا تو براهی راست هستی 42 سوره 43)) یعنی: توبه ولایت علی هستی و علی همان راه راست است.

23- امام باقر علیه السلام (درباره این آیه) فرمود: ((اگر آنها آنچه را (درباره علی) پندشان دادند، بجا آورند، بر ایشان بهتر است 66 سوره 4)).

24- امام باقر علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی در راه مسالمت وارد شوید، و بدنبال شیطان مروید که او برای ش

25- مفضل بن عمر گوید: این قول خدای جل و عز را بامام صادق علیه السلام عرض کردم: ((بلکه زندگی دنیا را برگزیدند)) فرمود: یعنی ولایت آنها (پیشوایان باطل) را ((ولی آخرت بهتر و پایدارتر است)) فرمود: یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام ((این در کتابهای نخستین، کتابهای ابراهیم و موسی هست آخر سوره 87)).

26- امام باقر علیه السلام (درباره این آیه) فرمود: ((آیا هرگاه بیاورد (محمد) برای شما چیزی را که دلخواه شما نیست (از دوستی علی) شما گردنکشی کنید، پس دسته ئی (از آل محمد) را تکذیب کنید و دسته ئی را بکشید؟ 87 سوره 2))

27- امام رضا علیه السلام درباره این قول خدای عزوجل فرمود: ((گران آمد بر مشرکین (نسبت بولایت علی) آنچه ایشان را بسویش خوانی 13 سوره 42)) ای محمد! که آن ولایت علی است (حاصل اینکه تو مشرکین را بولایت علی می خوانی و تحمل این مطلب بر ایشان گرانست) در کتاب اینگونه نوشته شده. (یعنی اگر مقصود از فراز آخر معنی آیه باشد روایت صحیح و اگر دلالت بر تحریف کتاب خدا داشته باشد جعلی است)

28- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز ((سفارش خدائی را که ما را به این (نعمت) راهنمایی کرد و اگر خدا ما را راهنمایی نمی کرد، ما راه نمی یافتیم 43 سوره 7)) فرمود: چون روز قیامت شود، پیغمبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان او را بخوانند و آنها برای (رسیدگی بحساب و شفاعت) مردم منصوب شوند، چون شیعیان نشان آنها را ببینند، گویند: ((ستایش خدائی را که ما را باین (نعمت) رهبری کرد و اگر خدا ما را رهبری نمی کرد، هدایت نمی شدیم)) یعنی خدا ما را بولایت امیرالمؤمنین و امامان از فرزندان علیهم السلام رهبری فرمود.

29- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((از چه می پرسند؟ از آن خبر بزرگ؟ 1 و 2 سوره 78)) فرمود: خبر بزرگ ولایت است، و از حضرت پرسیدم این آیه را ((آنجاست ولایت برای خدا بر حق 44 سوره 18)) فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

30- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((توجه خود را با اعتدال بسوی دین بدار 30 سوره 30)) فرمود: آن ولایت است.

31- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((ما در روز قیامت ترازوهای عدالت در میان نهیم 47 سوره 21)) فرمود: آن ترازوها پیغمبران و اوصیاء ایشان علیهم السلامند.

32- مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((قرآن دیگری بیاور یا این را عوض کن 15 سوره 10)) فرمود: می گفتند یا علی را عوض کن.

توضیح- طبق این روایت، مقصود مشرکین و منافقین این بود که اگر می خواهی ما بتو ایمان آوریم آیاتی که راجع بفضیلت علی علیه السلام است عوض کن، یعنی فضیلت دیگران را بجای او بگذار یا اصلاً قرآنی بیاور غیر این قرآن.

33- ادریس بن عبدالله گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر این آیه را پرسیدم: ((چه چیز شما را بدوزخ کشانید؟ گویند: ما نماز گزار نبودیم 42 سوره 74)) فرمود: مقصود این است که: پیروی نکردیم از امامانی که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است. ((و پیشوایان پیشرو، آنهایند مقربان 11 سوره 56)) مگر نمی بینی که مردم اسبی را که در مسابقه پشت سر سابق است مصلی نامند؟ همین معنی مقصود است در آنجا که فرماید ((ما از مصلین نبودیم)) یعنی پیرو پیشروان نبودیم.

شرح- امام صادق علیه السلام هم در این روایت اسب اول را سابق و اسب دوم را مصلی بیان نموده و معنی مقصود را طبق این اصطلاح بیان فرموده است، زیرا سابقون در سوره واقعه بائمعلیهم السلام تفسیر شده است و مصلی هم طبق اصطلاح این مسابقه، به معنی پیرو و دنبال و

دومین است، پس معنی آیه این است که، بهشتیان از دوزخیان پرسند برای چه به دوزخ در آمدید؟ جواب گویند: برای اینکه از امامان خود پیروی نکردیم، و این تاویل بسیار مناسب است با معنی لغوی و اصطلاحی لفظ مصلی و هم با تفسیری که مفسرین در معنی آیه گفته اند، زیرا نمازگزاردن با پیروی از ائمه به وجود می آید و کامل می شود.

34- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((اگر آنها بر این طریقه استقامت ورزند، آبی فراوانشان دهم 16 سوره 72)) فرمود: خدا می فرماید: ایمان را در دلشان جایگزین کنیم، و طریقه همان ولایت علی بن ابیطالب و اوصیاء او علیهم السلام است.

35- محمد بن مسلم گوید: از امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست و سپس استقامت کردند.)) (فرشتگان بر ایشان نازل شوند که بیم مدارید و غم مخورید و به بهشتی که وعده یافته اید شادمان باشید)).

36- ابو حمزه گوید: از امام باقر علیه السلام قول خدای تعالی را: ((بگو شما را فقط یک اندرز می دهم 46 سوره 34)) پرسیدم، فرمود: یعنی تنها شما را به ولایت علی علیه السلام اندرز می دهم، ولایت علی همان یک اندرزی است که خدای تبارک و تعالی می فرماید: ((فقط یک اندرز به شما می دهم)).

37- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((آنها که مؤمن شده و باز کافر شدند: سپس مؤمن شده و باز کافر شدند و آنگاه بر کفر خود افزودند، هرگز توبه آنها پذیرفته نگردد 137 سوره 4)) فرمود: این آیه درباره فلان و فلان (خلفاء ثلاثه) نازل شده که در اول امر به پیغمبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و چون ولایت (علی علیه السلام) به آنها عرضه شد، انکار کردند، همان زمان که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس من مولای او هستم این علی مولای او است، سپس به وسیله بیعت کردن با امیرالمؤمنین علیه السلام ایمان آوردند، و بعد چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت کافر شدند، و بر بیعت خود پایداری نکردند، سپس بوسیله بیعت گرفتن برای خود از کسانی که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کرده بودند، بر کفر خود افزودند، پس در ایشان اثری از ایمان باقی نماند.

توضیح آخر آیه شریفه لم یکن الله لیغفر لهم است که به جای آن جمله لن تقبل توبتهم ذکر شده، و این جمله در آیه 90 سوره آل عمران است، ولی از لحاظ معنی فرق ندارد.

38- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((کسانی که پس از آنکه هدایت بر ایشان روشن شده بعقب برگشتند 25 سوره 47)) فرمود: ایشان فلان و فلان و فلان هستند که با ترک گفتن ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام از ایمان برگشتند. راوی گوید من عرض کردم: خدای

تعالی فرماید: ((این بدان جهت بود که آنها به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد)) فرمود: به خدا این آیه درباره آن دو نفر (اولی و دومی) و پیروان ایشان نازل شده است.

و آن قول خدای عزوجل است که جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده: ((این بدان جهت بود که آنها به کسانی که آنچه را خدا نازل کرده (درباره علی علیه السلام) ناپسند دارند، گویند در بعضی از امور اطاعت شما خواهیم کرد)).

سپس امام فرمود: آنها بنی امیه را به پیمان خود دعوت کردند که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله امر امامت را در خاندان ما نگذارند، و از خمس چیزی به ما ندهند، و گفتند اگر خمس را به آنها دهیم به چیزی احتیاج نخواهند داشت و از نبودن امر امامت در میان آنها باک ندارند، بنی امیه به آنها گفتند: ما شما را در بعضی از آنچه دعوتمان می کنید اطاعت می کنیم و آن موضوع خمس است که به آنها چیزی ندهیم.

و اینکه خدا فرماید: ((آنچه را خدا نازل کرده ناپسند دارند)) آنچه را که خدا نازل کرده، ولایت امیرالمومنین علیه السلام است که بر خلقش واجب ساخته و ابوعبیده همراه آنها و کاتب پیمان نامه ایشان بود خدا (درباره پیمان سری آنها این آیه) نازل فرمود: ((بلکه کاری را استوار کرد، همانا ما استوار کنانیم یا پندارند که ما نهان و رازشان را نمی شنویم تا آخر 80 سوره 43)).

39- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل: ((و هر که خواهد در آنجا از روی ستم تجاوزی کند 5 سوره 22)) فرمود: این آیه درباره کسانی نازل شده که وارد کعبه شدند و بر کفر و انکار خود نسبت به آنچه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام نازل شده، با یکدیگر پیمان و قرارداد بستند، پس در کعبه به وسیله ستمی که نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و ولایش کردند: تجاوز نمودند. دوری از رحمت خدا ستمگران را باد.

40- امام باقر علیه السلام راجع به این قول خدای تعالی: ((شما گفتار مختلفی دارید فرمود (درباره امر ولایت) منصرف شود از آن هر که باید منصرف شود 9 سوره 51)) هر کس از ولایت منصرف شود، از بهشت منصرف گردد

41- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((خود را به گردنه نینداخته، تو چه دانی گردنه چیست؟ آزاد کردن بند است 130 سوره 90)) فرمود: مقصود خدا از آزاد کردن بنده ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا ولایت آزاد کردن بنده است.

توضیح_ عقبه به معنی گردنه کوه و اقتحام انجام دادن کار است با سختی و دشواری، و خود را به گردنه کوه انداختن که کار مشکل و دشوار است، تفسیرش آزاد کردن بنده و تاعویلس ولایت امیرالمؤمنین علیه

السلام است و مناسبت ولایت با آزادی بنده از این نظر است که پذیرفتن ولایت علی علیه السلام و پیروی از آن حضرت روح حریت و آزادی را در مردم زنده می کند و اسارت و بردگی را که نتیجه کفر و بی ایمانی است از دامن آنها می زداید، در اینجا باید بگفتار و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام از نظر تاریخ و اخبار توجه و دقتی بسزا کرد تا آثار حریت و آزادی را از لابلای جملات و گوشه های تاریخ زندگی آن حضرت که چون اختر فروزان نمایانست استنباط نمود.

42- امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای تعالی : ((کسانی را که ایمان آورده اند، مژده بده که نزد پروردگارش پایگاه راستی و درستی دارند 2 سوره 9)) فرمود: آن پایگاه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است .

43- امام باقر علیه السلام درباره این قول خدای تعالی فرمود: ((اینها دو دشمن باشند که درباره پروردگار خود دشمنی کردند، کسانی که (بولایت علی علیه السلام) کافر شدند، برایشان جامه های آتشین بریده شده))

44- عبدالرحمن بن کثیر گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای تعالی : ((آنجاست ولایت برای خدا بر حق 44 سوره 18)) پرسیدم ، فرمود: ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است . (به حدیث 1113 رجوع شود).

45- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : ((رنگ خدا است و کیست که رنگ او از رنگ خدا بهتر باشد؟! 138 سوره 2)) فرمود: خدا مؤمنین را در زمان میثاق بولایت رنگ آمیزی کرد.

46- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : ((پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را با هر که بحال ایمان وارد خانه من شود پیامرز 28 سوره 71)) فرمود: مقصود ولایت است ، هر کس وارد ولایت شود، به خانه پیغمبران وارد شده است . و مقصود از قول خدای تعالی : ((خدا می خواهد ناپاکی را از شما خانواده ببرد و شما را به خوبی پاکیزه کند 33 سوره 33)) ائمه علیهم السلام و ولایت آنهاست ، هر کس در ولایت آنها وارد شود در خانه پیغمبر صلی الله علیه وآله وارد شده است .

توضیح_آیه اول را خدای تعالی از زبان حضرت نوح علیه السلام بیان می کند و دعائی است که آن جناب بعد از غرق شدن کفار و سلامت نشستن کشتی خود می کند، و مقصود از ورود در خانه ، ورود در ولایت و پیروی اوست ، پس هر که در ولایت ائمه علیهم السلام هم وارد شود، مشمول دعای جناب نوح گردد.

47-محمد بن فضیل گوید: از حضرت رضا علیه السلام این آیه را پرسیدم: ((بگو به فضل و رحمت خدا باید شادمان باشند که آن از آنچه جمع می آورند بهتر است 58 سوره 10 فرمود: بولایت محمد و آل محمد (باید شادمان باشند) که آن بهتر است از دنیائی که آنها جمع می کنند.

48-زید شحام گوید: شب جمعه ای بود و ما راه می رفتیم که امام صادق علیه السلام به من فرمود: قرآن بخوان، زیرا شب جمعه است، من این آیه را خواندم: ((وعدده گاه همگی آنها روز فصل قیامت است روزی که هیچ دوستی برای دوست خود کاری نسازد و آنها یاری نشوند، مگر آنکه خدایش ترحم کند 42 سوره 44)) امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا ما را خدا ترحم کرده و ما را خدا استثنا فرموده ولی ما از دوستان خود کارسازی کنیم.

توضیح_فصل به معنی تمیز و جدا کردن است، چون در قیامت اهل حق از اهل باطل جدا شوند آن روز را فصل گویند، یا به جهت این است که هر خویشاوند و دوستی از خویشاوند و دوستش جدا می شود. و لفظ کان در قرآن نیست، گویا کاتبین در اینجا افزوده اند. و طبق تفسیر امام علیه السلام الا من رحم الله استثناء است از مولی اول نه از هم یمنصرون. و نیز این روایت دلالت دارد بر فضیلت قرائت قرآن در شب جمعه، مرآت ص 328.

49-امام صادق علیه السلام: چون این آیه نازل شد: ((وگوشی شنوا آن را حفظ کند 12 سوره 69))، رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آن گوش تو است، ای علی.

50-امام صادق علیه السلام فرمود: ((این راه علی است که مستقیم است 41 سوره 15)).

شرح_قرائت مشهور در این آیه علی به فتح لامست (حرمت جز باضافه یاء متکلم) و بنا بر این سه معنی را متحمل است.

(1) راه آنهایی که گول شیطان خوردند، نزد من راست است، یعنی به کیفر کردارشان می رسانم. (2) گمراهان و مخلصان که در آیه پیش ذکر شده است، بر من گذر می کنند و هر یک را مطابق کردارشان جزا خواهم داد.

(3) این دین مستقیم است رهبری و بیانش با من است. و قرائت دیگر علی بکسر لامست، و در این صورت بعضی آن را برفع خوانده و صفت صراط گرفته اند یعنی راهیست عالی و بلند و بعضی بجز قرائت کرده اند، یعنی راه و طریقه علی بن ابیطالب علیه السلام مستقیم است.

51- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((بگوراه من این است ، او روی بصیرت و بینائی من و آنکه پیرویم کند، به سوی خدا می خوانیم 108 سوره 12)) فرمود: خواننده بسوی خدا پیغمبر و امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او هستند.

52- سالم حناط گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : ((و هر کس از مؤمنین که در آنجا بود، بیرونش بردیم ، زیرا در آنجا جز یک خانواده از مطیعان نیافتیم 35 سوره 51)) امام باقر علیه السلام فرمود: در آن خانواده کسی جز آل محمد باقی نماند.

شرح_آیه شریفه در بیان داستان قوم لوطست که همگی در کفر و طغیان سرکشی کردند و به عذاب خدا گرفتار شدند، غیر از خانواده جناب لوط علیه السلام . امام باقر علیه السلام در این روایت خانواده آل محمد را هم از نظر ایمان و تقوی مانند خانواده لوط دانسته و از اهل عذاب خارج کرده است ، زیرا داستانهای قرآن تنها از نظر یادآوری و عبرت گرفتن امت اسلامی بیان می شود و بسا مواردی که از آن داستان با این امت نطق می شود، زیرا همانطور که خانواده لوط از آن جناب پیروی کرده و بسبب ایمان و تقوای خود از عذاب رستند، خاندان پیغمبر اسلام هم که ائمه معصومینند، از آن حضرت پیروی کرده و ایمان و تقوی را به درجه کامل دارا گشتند.

53- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((و چون عذاب را نزدیک بینند، چهره کافران زشت و بدریخت شود و به آنها گویند: این همانست که آن را طلب می کردید 27 سوره 67)) فرمود: این آیه درباره امیرالمؤمنین و آن اصحابش نازل شده که کردند آنچه کردند (مانند طلحه و زبیر و خوارج و امثال آنها) آنها (در قیامت) می بینند که امیرالمؤمنین در مقامی ست که همه بحالش غبطه می برند، پس چهره های ایشان زشت شود و به آنها گفته شود ((این همانست که آن را می خواستید)) همان کسی که نامش را بخود می بستید (یعنی لقب امیرالمؤمنین که مختص به او بود به خود می بستید). توضیح_بیشتر تفاسیر مقصود از ضمیر در کلمه راعوه را عذاب دانسته اند چنانکه در ترجمه بیان کردیم ولی طبق تفسیری که از اعمش نقل شده و در این روایت هم بیان شد، مقصود از آن مقام قرب علی بن ابیطالب علیه السلام است .

54- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی : ((و شاهد و مشهود 3 سوره 85) فرمود: پیغمبر صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین است . (یعنی پیغمبر بامامت علی علیه السلام گواهی داد و علی علیه السلام مورد گواهی آن حضرت قرار گرفت .

55- عمر حلال گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((پس فریادزننده ای میان آنها فریاد لعنت خدا برستمگران باد 44 سوره 7)) پرسیدم فرمود: آن فریاد کننده امیرالمؤمنین علیه السلام است.

56- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی: ((بگفتار خوب هدایت شدند و براه ستوده هدایت یافتند 24 سوره 22 فرمود: اینها حمزه و عبیده و سلمان و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار هستند که بامیرالمؤمنین علیه السلام هدایت یافتند.

و قول خدای تعالی: ((خدا ایمان را محبوب شما کرد و آن را در دل شما بیاراست (مقصود از ایمان امیرالمؤمنین است) و کفر و فسق و نافرمانی را مکروه شما کرد 7 سوره 49)) مقصود اولی و دومی و سومی است (پس امیرالمؤمنین علیه السلام بواسطه قوت و شدت ایمانش، گویا عین ایمان شده و همچنین غاصبین خلافت عین کفر و فسق و عصیانند).

57- ابو عبیده گوید: از امام باقر علیه السلام درباره این آیه پرسیدم: ((اگر راست گوئید کتابی پیش از این قران یا باقیمانده علمی برای من بیاورید 4 سوره 72)) فرمود: مقصود از کتاب تورات و انجیل است و مقصود از باقیمانده علم، علم اوصیاء پیغمبرانست.

توضیح_ظاهرا ذکر این روایت در این باب مناسب نیست، زیرا مقصود از این باب ولایت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام است و مراد باوصیاء پیغمبران در این روایت، اوصیاء پیغمبران گذشته پیش از خاتم الانبیاء است.

58- حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب دید که تیم و عدی (ابوبکر و عمر) و بنی امیه بر منبر او می نشینند، او را هراس و غم گرفت، خدای تبارک و تعالی آیه قرآنی نازل فرمود تا مایه دلداریش باشد: ((و چون بفرشتگان گفتیم: بآدم سجده کنید، همه سجده کردند، مگر ابلیس که سرپیچی کرد 116 سوره 20)) سپس پیغمبر وحی 1 فرستاد که: ای محمد! من امر می کنم و فرمان نمی برند، پس اگر تو هم درباره وصی ات امر کردی و فرمانت نبردند، بیتابی مکن.

59- موسی بن جعفر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((و چاه عاطل مانده و کاخ برافراشته 45 سوره 22)) فرمود: چاه عاطل مانده، امام ساکت است، و کاخ برافراشته امام گویاست. شرح_چاه عاطل مانده آنستکه آب دارد و مردم از آن استفاده نمی کنند و تاءویل نمودن امام ساکت را بآن تشبیهی است بسیار مناسب، زیرا آب مایه حیات صوری و ظاهری و علم امام مایه حیات معنوی و روحانی است و همانگونه که بدبختی مردم گاهی سبب می شود که از آب

موجود صاف و زلال استفاده می کنند گاهی هم شقاوت آنها سبب می شود که نتوانند از علم امام و رهبر خود استفاده کنند، مانند زمان خانه نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام و زمان غیبت امام عصر علیه السلام و تشبیه امام ناطق بکاخ برافراشته نیز روشن و واضح است مانند زمان خلافت و حکومت آنحضرت و زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف .

60- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((بتو و کسانی که پیش از تو بوده اند، وحی شد که : اگر شرک آوری عملت تباه می شود 65 سوره 39)) فرمود: یعنی اگر در امر ولایت دیگری را شریک گردانی ((بلکه خدا را عبادت کن و از شکر گزاران باش 66 سوره 39)) یعنی بلکه خدا را با اطاعت عبادت کن و از شکر گزاران باش ، که برادر و پسر عمت را یاور تو ساختم .

61- امام صادق از پدرش و او از جدش علیهم السلام نقل میکنند که راجع بقول خدای عزوجل : ((نعمت خدا را میشناسند و انکار میکنند 83 سوره 16)) فرمود: چون آیه ((سرپرست شما فقط خداست و پیغمبر و کسانی که ایمان دارند، همانها که نماز گزارند و در حالت رکوع زکاه دهند 55 سوره 5)) نازل شد، جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد مدینه انجمن کردند، بعضی از آنها بعضی دیگر گفتند: درباره این آیه چه میگوئید؟ بعضی گفتند: اگر این آیه را انکار کنیم ، آیات دیگر را هم انکار کرده ایم ، و اگر باین آیه ایمان آوریم (و آنرا بپذیریم) این خود خواری ماست ، زیرا پسر ابیطالب بر ما مسلط می شود، پس گفتند: ما یقین داریم که محمد در آنچه می گوید، راستگوست ، ولی ما از او پیروی می کنیم و از علی نسبت بآنچه دستورمان می دهد فرمان نمی بریم . آنگاه این آیه نازل شد: ((نعمت خدا را می شناسند و باز انکار می کنند)) یعنی ولایت علی بن ابیطالب را می شناسند، ولی بیشترشان نسبت بولایت کافزند.

62- سلام گوید: از امام باقر علیه السلام این قول خدای تعالی را پرسیدم : ((کسانی که بر زمین آهسته راه می روند 63 سوره 25)) فرمود: ایشان اوصیاء هستند که از بیم دشمنشان (آهسته راه می روند).

63- اصیغ بن نباته از امیرالمؤمنین علیه السلام راجع بقول خدای تعالی : ((مرا و پدر و مادرت را سپاسگزاری کن و سرانجام بسوی منست 14 سوره 31)) پرسید، حضرت فرمود: پدر و ماری که خدا سپاسگزاری ایشان را واجب کرده ، آنهایند که علم از آنها تراوش کند و حکمت را (پس از مرگ خود) به ارث گذارند و مردم به اطاعتشان مأمورند. و خدا پس از آن فرماید: ((سرانجام بسوی منست)) سرانجام بندگان بسوی خداست و راهنمایش همان پدر و مادر هستند.

سپس خدا روی سخن را متوجه پسر خنتمه و رفیقش نموده (یعنی عمر و ابوبکر، زیرا خنتمه نام مادر عمر است) و نسبت بخاص و عام (پیغمبر و سایر مردم) فرموده است : ((و اگر با تو ستیزه کنند که بمن شرک آوری ،

یعنی از پیش خود درباره وصی ات سخنی گوئی و از آنکه دستور گوئی و از آنکه دستور اطاعتش داری بر گردی از آنها فرمان میر و سخنان را مشنو.

سپس روی سخن را متوجه پدر و مادر نموده و فرموده است: ((در دنیا به نیکی همدیشان باش)) یعنی فضیلت آنها را بمردم بشناسان و بروش آنها دعوت کن، و همین است معنی قول خدا ((و راه کسی را که سوی من بازگشته پیروی کن، سپس بازگشت شما سوی من است)) پس فرمود: اول بسوی خدا و سپس بسوی ماست. از خدا پروا کنید و نافرمانی این پدر و مادر نکنید، زیرا خرسندی آنها خرسندی خدا، و خشمشان خشم خداست.

شرح_تفسیر و ظاهر آیه شریفه درباره سفارش نسبت به پدر و مادر جسمانی و سپاسگزاری از آنها و خوشرفتاری با ایشانست، ولی تاءویل آیه چنانکه امیرالمؤمنین علیه السلام بیان می فرماید، بر پدران روحانی که پیغمبر و اوصیاء آن حضرت باشند، منطبق می شود، لیکن تطبیق می شود، لیکن جزئیاتش چنان که مرحوم مجلسی می گوید: از غریب ترین تاءویلاتست و بر فرض صدورش از امیرالمؤمنین علیه السلام از بطون عمیقه است و از ظاهر معنی لفظ بسیار دور است و کسی آنرا داند که خود فرموده است.

64- عمروین حریث گوید: قول خدای تعالی را: ((مانند درخت پاکی که ریشه اش بر جا و شاخه اش سر به آسمان کشیده 24 سوره 14)) از امام صادق علیه السلام پرسیدم، حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشه آن درخت است و امیرالمؤمنین علیه السلام فرع (و تنه) آن و امامان از نسل آنها شاخه های آن و علم امامان میوه آن و شیعیان مؤمن ایشان برگهای آنست، آیا در آن درخت چیز زیاد دیگری هست؟ عرض کردم: نه، بخدا. فرمود: بخدا که چون مؤمنی متولد شد، برگی در آن درخت پیدا می شود و چون مؤمنی می میرد، برگی از آن درخت میافتد. شرح_در این سوره مبارکه خدای متعال کلمه طیبه را بچنین درخت طیب و پاکی مثل زده و کلمه خبیثه و ناپاک را بدرخت ناپاکی که ریشه کن شده و ثباتی ندارد تشبیه فرموده: مفسرین گفته اند: مقصود از کلمه طیبه توحید است یا هر کلامی که عبادت خدا باشد و در این روایت امام صادق علیه السلام آن را با پیغمبر و ائمه و علم آنها و شیعیان نشان منطبق فرموده است، و مقصود از سؤال آن حضرت از عمرو که ((چیز زیاد دیگری در آن درخت هست؟)) این است که چون درخت غیر از ریشه و تنه و شاخه و میوه و برگ چیز دیگری ندارد و انطباق آنها را هم با افراد مذکور دانستی، پس مردم دیگر با درخت خبیث و ناپاک منطبق می شوند و در درخت طیب محلی ندارند.

65- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((کسی که از پیش (یعنی هنگام میثاق) ایمان نیاورده و یا در ایمان خویش کار خیری نکرده، ایمانش سودی ندهد 158 سوره 7)) فرمود: مقصود، اقرار به پیغمبران و اوصیانشان و امیرالمؤمنین بالخصوص است که خدا فرماید: ایمانش او را سود ندهد، زیرا ایمانش را سلب کرده است.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: مقصود از ایمان آوردن، اقرار به پیغمبر صلی الله علیه وآله است و مقصود از کار خیر کردن در ایمان، اقرار بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است، پس کسی که به پیغمبر صلی الله علیه وآله ایمان آورده و بولایت علی ایمان نیاورد، ایمان به پیغمبرش هم سلب شود و سودش ندهد.

66- امام باقر یا امام صادق علیه السلام درباره قول خدای عزوجل: ((بلکه هر کس کار بدی کند و گناهش او را فرا گیرد 81 سوره 2)) فرمود: چون امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را انکار کند، ((آنها دوزخیانند و در آنجا جاودانند)).

شرح_علامه مجلسی (رحمه الله علیه) در تفسیر آیه شریفه از بیضاوی نقل می کند که ((هر کس گناهی مرتکب شود و پشیمان نگردد، بار دیگر بسوی آن کشیده شود و کم کم در آن گناه فرو رود و گناهان بزرگتر را هم انجام دهد تا آنجا که گناه از همه طرف او را فرا گیرد و نواحی دلش را احاطه کند، و طبعا مایل به گناه شود و آن را لذت بیندارد و اگر کسی او را نصیحت کند تکذیبش نماید)) سپس مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: آن انسان را فرا می گیرد تا آنجا که در دوزخ جاودان می گردد.

67- ابو عبیده حذاء گوید: از امام باقر علیه السلام راجع باستطاعت ((استطاعت مربوط به مسئله ی جبر و تفویض است که در جلد اول ص 225 گذشت)) گفتار مردم در آن باره پرسیدم حضرت این آیه را تلاوت نمود: ((مردم پیوسته مختلف خواهند بود (از لحاظ عقیده)، جز آنکه را پروردگارت ترحم کند (و براه حق هدایتش فرماید) و ایشانرا برای ترحم آفریده 119 سوره 12)) و فرمود: ای ابا عبیده! مردم در رسیدن بقول حق مختلفند و همگی در هلاکتند (حق را کنار 1 گذاشته از باطلها پیروی می کنند). من عرض کردم: خدا می فرماید ((جز کسی را که پروردگارت ترحم کند؟)) فرمود آنها شیعیان ما هستند و خدا آنها را برای رحمتش آفریده، از این رو فرمود: ((ایشان را برای ترحم آفرید)) یعنی برای اطاعت امام آفرید و امام همان رحمتی است که خدا می فرماید: ((رحمت من همه چیز را فرا گرفته 156 سوره 7)) آن رحمت علم امامست و علم امام که ماء خود از علم خداست همه چیز را فرا گرفته آنها شیعیان ما هستند (که علم امام آنها را فرا گرفته و دیگران چون از علم امام بهره ئی نبرند، آنها را فرامی گیرد).

سپس خدای تعالی فرماید: ((رحمت خدا را برای کسانی که پرهیز کنند مقرر می دارد)) یعنی از ولایت و طاعت غیر امام پرهیز کنند، سپس فرماید: ((او را نزد خود در تورات و انجیل نوشته می یابند)) مقصود از او پیغمبر صلی الله علیه و آله و وصیش و امام قائم است ((که ایشان را امر به معروف می کنند (زمانی که قیام فرماید) و از منکر ((به صیغه ی اسم مفعول به معنی کار زشت است)) بازشان می دارد)) و منکر ((به صیغه ی اسم فاعل به معنی انکارکننده و انجام دهنده ی کار زشت است)) کسی است که فضیلت امام را نپذیرد و منکر شود ((و چیزهای پاکیزه را برای ایشان حلال می کند)) چیز پاکیزه بدست آوردن علم است از اهلش ((و پلیدی ها را بر ایشان حرام می کند)) پلیدیها گفتار مخالفین است ((و بند و زنجیرهائی که بر دوش داشتند)) و زنجیرها همان سخنانی است که درباره ترک فضیلت امام می گفتند، در صورتی که بآن دستور نداشتند، پس چون فضیلت امام را شناختند، بار گران را از دوششان بنهد و بار گران همان گناهست .

سپس خدای تعالی آنها را معرفی کرده و فرموده است : ((کسانی که به او (یعنی بامام) ایمان آورده و گرامیش داشته و یاری اش کرده اند و از نوری که همراه او نازل شده پیروی کرده اند ایشان رستگارانند 157 سوره 7)) یعنی کسانی که از پرستش جبت و طاغوت دوری گزیدند و جبت و طاغوت . فلان و فلان و فلان است و پرستش اطاعت مردم است از ایشان .

باز خدا فرماید: ((بسوی پروردگار خود باز گردید و تسلیم او شوید 54 سوره 39)) سپس ایشان را پاداش داده و فرموده : ((بشارت در زندگی دنیا و آخرت برای آنهاست 64 سوره 10)) و امام ایشان را بقیام و ظهور حضرت قائم و به کشته شدن دشمنانشان و نجات در آخرت و ورود بر محمد صلی الله علیه و آله الصادقین بشارت دهد.

68-عمار ساباطی گوید: از امام صادق علیه السلام این قول خدای عزوجل را پرسیدم : ((آیا کسی که از خشنودی خدا پیروی کرده مانند کسی است که به خشم خدا گرفتار شده و در دوزخ جایگاه دارد؟ چه بد سرانجامیست ! ایشان درجات مختلفی نزد خدا دارند 612 سوره 3)) 1 حضرت فرمود: کسانی که از خشنودی خدا پیروی کرده ائمه هستند. ای عمار! بخدا که ایشان درجات اهل ایمانند، که بوسیله ولایت و معرفت ایشان نسبت بما، خدا اعمال نیکشان را چند برابر کند و درجات عالی آنها را افزاشته سازد.

69-امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((سخنان پاک بسوی او بالا رود و کار شایسته را بالا برد 10 سوره 35)) فرمود: ولایت ما خانواده مقصود است ، و با دست اشاره بسینه خود نمود. و فرمود: کسی که ولایت ما را نداشته باشد، خدا هیچ عملی را از او بالا نبرد.

70- امام صادق علیه السلام درباره خدای عزوجل : ((خدا دو بهره از رحمت خود بشما دهد 28 سوره 57)) فرمود: آنها حسن و حسین علیهما السلام اند ((و نوری که با آن راه روید، برای شما قرار می دهد)) فرمود، آن امامی است که پیرویش می کنید)).

71- امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای تعالی ((از تو می پرسند آن حقست ؟ 53 سوره 10)) یعنی آنچه درباره علی علیه السلام می گوئی ((بگو آری به پروردگرم که آنچه (درباره علی) می گویم حق است و شما خدا را در مانده نکنید)).

72- ابان بن تغلب گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: قربانت، خدای تعالی فرماید: ((خود را بگردنه نینداخته 11 سوره 90)) حضرت فرمود: کسی را که خدا به برکت ولایت ما گرامی اش داشته از گردنه گذشته است و ما هستیم آن گردنه ئی که هر کس وارد شود نجات یابد.

راوی گوید: من خاموش بودم، باز حضرت فرمود: نمی خواهی بتو حرفی آموزم و افاده کنم که از دنیا و آنچه در آنست برایت بهتر باشد؟ عرض کردم: چرا قربانت، فرمود: آن قول خداست: ((آزاد کردن بنده 13 سوره 90)) آنگاه فرمود: مردم همگی برده دوزخند، مگر تو و اصحابت، زیرا خدا ببرکت ولایت ما خانواده گردن شما را از آتش دوزخ رهائی بخشیده (بحديث 1128 رجوع شود).

73- امام صادق علیه السلام درباره قول خدای جل و عز: ((بعهد من وفا کنید 40 سوره 2)) فرمود: یعنی بولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تا بعهد شما وفا کنم ((یعنی بهشت را برای شما وفا کنم).

74- ابو بصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((و چون آیه های روشن ما را بر آنها بخوانند، کسانی که کافرند بکسانی که مؤمنند گویند: کدام یک از دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند 73 سوره 19)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله قریش را بولایت ما دعوت کرد، آنها دوری گزیدند و انکار کردند، پس کفار قریش باهل ایمانی که بامیرالمؤمنین و ما خانواده اقرار کرده بودند از راه سرزنش گفتند: ((کدام یک از این دو دسته مقام بهتر و مجلس آراسته تری دارند)) خدا برای رد ایشان فرمود: ((پیش از ایشان چه نسلهائی را (از امتهای گذشته) هلاک کرده ایم که اثاث و جلوه زندگی بهتری داشتند 74 سوره 19)).

عرض کردم: خدا فرماید: ((هر که در گمراهی باشد، خدای رحمانش همی کشاند)) فرمود: همه آنها در گمراهی بودند، نه بولایت امیرالمؤمنین ایمان آوردند و نه ولایت ما و گمراه بودند و گمراه کننده خدا ایشان را در گمراهی و طغیان همی کشید تا بمردند، و خدا ایشان را بدترین جایگاه و ناتوان تر سپاه رسانید.

عرض کردم : خدا فرماید: ((تا چون موعود خویش با عذاب و یا رستاخیز را ببینند، خواهند دانست نیست که دانش بدتر و سپاهش ناتوانتر است)) فرمود: اما اینکه فرماید: ((تا چون موعود خویش را ببینند)) آن خروج قائم و رستاخیز است ، در آئروز خواهند دانست با آنچه را که بدست قائمش بر آنها فرود آورد، این است که می فرماید: ((کیست که مکانش بدتر (یعنی نزد قائم) و سپاهش ناتوانتر است .

عرض کردم : خدا فرماید: ((خدا هدایت هدایت شدگان را بیفزاید)) فرمود: خدا در آن روز آنهایی را که هدایت شده اند بسبب پیرویشان از قائم هدایت روی هدایت افزایش، زیرا او را رد نکنند و منکر نشوند.

عرض کردم : خدا فرماید: ((کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند خدای رحمان برای آنها محبتی قرار خواهد داد 96)) فرمود: آن محبتی که خدای تعالی می فرماید: دوستی امیرالمؤمنین علیه السلام است .

عرض کردم : ((ما تنها این قرآن را بزبان توروان کرده ایم تا پرهیزگاران را بشارت دهی و گروه سرسخت را بدان بیم دهی 97)) فرمود: خدا قرآن را بزبان او روان کرد، زمانی که امیرالمؤمنین علیه السلام را براهنمائی منصوب کرد، پس مؤمنان را بشارت داد و کافران را به آن بیم داد، و این کافران همان کسانی که خدا در کتابش آنها را سرسخت یعنی کافر نامیده ، باز از آنحضرت درباره این قول خدا پرسیدیم : ((تا بیم دهی گروهی که پدرانشان بیم نیافته و خودشان بی خبرند 6 سوره 36)) فرمود: یعنی تا بیم دهی گروهی را که تو در میان ایشان هستی چنانکه پدرانشان شدند، زیرا اینها از خدا و پیغمبر و تهدیدش بی خبرند، ((گفتار خدا درباره بیشتر آنها ثابت شده (یعنی درباره کسانی که بولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او اقرار نیاورند) و آنها ایمان نمی آورند)) بامامت امیرالمؤمنین و اوصیاء بعد از او، و چون اقرار نیاوردند. کفرشان همانست که خدا فرماید: ((بگردنهای ایشان غل و زنجیرها بگذاریم که تا چانه آنها برسد و سرشان بی حرکت ماند 8 سوره 36)) در میان آتش دوزخ ، سپس فرماید: ((و پیش رویشان سدی قرار دهیم و پشت سرشان سدی دیگر، و آنها را بپوشانیم که جایی را نبینند)) این عمل از نظر کفیری است از جانب خدا برای ایشان که ولایت امیرالمؤمنین و امامان بعد از او را انکار کردند، این کیفر دنیای آنهاست و در آخرت در آتش دوزخ (بوسیله غل و زنجیر) سرشان بی حرکت ماند. سپس خدا فرماید: ای محمد ((بیمشان دهی یا بیمشان ندهی برای آنها یکسانست ، این مردم ایمان نیاورند 10)) بخدا و بولایت علی و جانشینان او، سپس فرماید: ((فقط تو کسی را بیم دهی که از ذکر (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) پیروی کند و از خدای رحمان بنا دید ترسد، او را بشارت ده (ای محمد) به آمرزش و پاداشی ارجمند.

75-محمد بن فضیل گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل ((می خواهند با پف دهانشان نور خدا را خاموش کنند 8 سوره 61)) پرسیدم ، فرمود: یعنی می خواهند ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را با پف دهانشان خاموش کنند، عرض کردم : ((خدا تمام کننده نور خود است)) فرمود: خدا تمام کننده امامت است ، بدلیل قول خدای عزوجل ((کسانی که بخدا و رسولش و نوری که فرو فرستاده ایم ایمان آورند 8 سوره 64)) پس نور همان امامست .

عرض کردم : ((اوست خدائی که رسول خود را بهدایت و دین حق فرستاده است 9 سوره 64)) فرمود: یعنی اوست که رسولش را بولایت وصیش امر کرد و ولایت دین حق است .

عرض کردم : ((تا آن را بر هر دینی غالب کند)) فرمود: یعنی آن را در زمان قیام قائم بر همه دینها غلبه دهد، خدا می فرماید: ((و خدا تمام کننده نور خود است)) یعنی ولایت قائم ((اگر چه کافران (بولایت علی علیه السلام) نخواهند)) عرض کردم : این تنزیل است ؟ فرمود: آری این حرف تنزیل است و اما غیر آن تاویلست .

شرح_ یعنی جمله و الله متم نوره و لو کره الکافرون حرفی است که از طرف خدا نازل شده است ، و اما آنچه من می گویم یعنی جمله و لایه القائم و جمله بولایه علی تاویل است و مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: یعنی این دو جمله هم تنزیل است و ممکن است ، مقصود این باشد که اینها تفسیر در زمان تنزیل است (یعنی جبرئیل علیه السلام آنچه را در قرآن موجود است آورده ولی همانجا برای من تفسیر کرد که مقصود ولایت قائم و ولایت علی ست). (و توجه نماید مخاطب محترم به مفاد این روایت عظیم که تماماً بر مدار حق گردش می نماید و حساسیت ما در همان فرازها در بحث تأویل و تنزیل برقرار است با این توجه که این روایت جامع است و تحکیم می نماید تمامی مفاد آن را روایاتی که منفرداً با تاکید در تأویل وارد شده است بنابراین کلام قرآن تنزیل و کلام امام تفسیر و تأویل آن است والسلام)

عرض کردم : (تفسیر این آیه چیست ؟) ((این برای آنست که آنها ایمان آورده ، سپس کافر شدند 3 سوره 63)) فرمود خدای تبارک و تعالی کسانی را که از پیغمبرش در امر ولایت وصیش پیروی نکرده ، منافق نامیده و کسی را که وصیت و امامت او را منکر شده ، مانند ذکر محمد قرار داده و برای این مطلب آیه اینازل کرده و فرموده است : ((چون منافقین (بولایت وصیت) نزد تو آیند، گویند: شهادت می دهم که تو پیغمبر خدائی ، خدا نیز داند که تو پیغمبر او هستی و خدا شهادت می دهد که منافقین (بولایت علی) دروغ گویند. سوگندهای دروغین خویش را سپر خود ساخته اند و از راه خدا برگشته اند (راه خدا همان وصی

است) و بد است آنچه انجام می دهند. این برای آن است که (برسالت تو) ایمان و (بولایت وصیت) کافر شدند پس (خدا) بر دل‌هایشان مهر نهاد و آنها فهم نمی کنند 3 سوره 63))) .

عرض کردم: معنی فهم نمی کنند چیست؟ فرمود، خدا می فرماید: نبوت تو را تعقل نمی کنند. عرض کردم (((و چون بآنها گویند: بیایید تا رسول خدا برای شما آموزش طلبد))) فرمود: یعنی و چون بآنها گویند بولایت علی برگردید تا پیغمبر برای گناهان شما آموزش طلبد (((سرهای خویش به پیچند))) خدا فرماید: (((و آنها را ببینی که برگردند))) از ولایت علی (((در حالی که متکبرند))) از آن .

سپس گفتار خدا متوجه معرفی آنها شده، می فرماید: (((برای آنها برابر است، برایشان آموزش خواهی یا آموزش نخواهی، خدا آنها را هرگز نخواهد آموزد، که خدا گروه فاسقان را هدایت نکند))) یعنی ستمگران بوصی تو را.

عرض کردم: آیا آنکه نگونسار بر چهره خویش راه رود، هدایت یافته تر است، یا آنکه باقامت راست براه مستقیم می رود؟ 22 سوره 67 (((فرمود: خدا کسی را که از ولایت علی برگشته بکسی مثل زده است که برو افتاده، راه می رود و در کار خود گمراه است. و کسی را که از علی پیروی کند، باقامت راست و بر راه مستقیم قرار داده و راه مستقیم همان امیرالمؤمنین علیه السلام است .

عرض کردم: خدا فرماید: (((آن گفتار رسولی ارجمند است 40 سوره 69))) فرمود: یعنی گفتار جبرئیل از جانب خدا درباره ولایت علی علیه السلام است .

عرض کردم: (((و گفتار خیال پردازی نیست، شما اندکی ایمان می آورید 41 سوره 69))) فرمود: آنها گفتند: محمد پیرو دگارش دروغ بسته و خدا او را درباره علی چنین دستوری نداده است، پس خدا آیه ای فرستاد و فرمود: همانا (((ولایت علی) از جانب پروردگار جهانیان نازل شده است. اگر (محمد) بعضی از گفته ها را بدروغ بما نسبت دهد، دست راستش را می گیریم (او را بشدت بگیریم) و شاهرگش را ببریم))) سپس سخن را متوجه این موضوع کرده و فرموده است: (((همانا (ولایت علی) یاد آوری است برای پرهیزگاران (جهانیان) و ما می دانیم که بعضی از شما تکذیب کنندگانید. و همانا (علی) مایه افسوس کافرانست. و همانا (ولایت او) حقیقت یقین است. تسبیح بگو (ای محمد) بنام پروردگار بزرگت آخر سوره 69))) می فرماید: پروردگار بزرگت را که این فضیلت بتو عطا فرموده سپاسگزاری کن .

عرض کردم: خدا فرماید: (((و هنگامی که هدایت را شنیدیم بان ایمان آوردیم 13 سوره 71))) فرمود: هدایت همان ولایت است . یعنی بمولای خود ایمان آوردیم . پس هر که بولایت مولای خود ایمان آورد

((از نقصان و ستم نترسد)) عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: نه، تاءویل است (یعنی آنچه درباره ولایت گفتیم آیه قرآن نیست ولی مقصود و معنی آنست).

عرض کردم: خدا فرماید: ((من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم 21 سوره 71)) فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را بولایت علی دعوت فرمود، قریش نزد آن حضرت انجمن کردند و گفتند: ای محمد ما را از این امر معاف کن، پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنها فرمود: این امر با خداست با من نیست، آنها حضرت را متهم کردند و از نزدش بیرون آمدند. پس خدا این آیه نازل فرمود: ((بگو من اختیار زیان زدن و هدایت کردن شما را ندارم. بگو هیچکس مرا در برابر خدا پناه ندهد (اگر نافرمانی کنم) و جز او پناهگاهی نیابم، مگر اینکه از جانب خدا ابلاغ کنم و پیغامهای او را (درباره علی علیه السلام) برسانم 22)).

عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری، سپس خدا برای تاءکید مطلب فرموده است: ((و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند (درباره ولایت علی) آتش دوزخ همیشه و جاودان برای او است)) عرض کردم: ((تا زمانی که عذاب موعود را ببینند خواهند دانست کیست که یاورش ناتوانتر و سپاس کمتر است 23)) فرمود: مقصود از این آیه امام قائم و یاران او است.

عرض کردم: ((بر آنچه می گویند شکیباش 9 سوره 72)) فرمود: یعنی آنچه درباره تو می گویند ((و از آنها ببر، بریدنی نیکو. و مرا واگذار (ای محمد) با تکذیب کنندگان (نسبت بوصیت) که صاحب نعمتند و اندکی مهلتشان ده 11)) عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری (یعنی کلمه بوصیک نیز نازل شده است).

عرض کردم: ((تا به یقین رسند کسانی که به آنها کتاب داده شده؟ 31 سوره 74)) فرمود: یعنی تا یقین کنند که خدا و پیغمبر و وصیش برحقند.

عرض کردم: ((و آنها که ایمان آورده اند بر ایمانشان می فزاید)) فرمود: یعنی ایمانشان بولایت وصی افزوده گردد.

عرض کردم: ((و اهل کتاب و مؤمنان شک نکنند؟)) فرمود: یعنی بولایت علی علیه السلام.

عرض کردم: مقصود از شک چیست؟ فرمود: مقصود اهل کتابست و مؤمنینی که خدا ذکر نموده، سپس فرمود: و آنها درباره ولایت شک نکنند.

عرض کردم: ((این جز یادآوری برای بشر نیست؟)) فرمود: آری، ولایت علی علیه السلام است.

عرض کردم: ((آن یکی از حوادث بزرگست؟)) فرمود: یعنی ولایت .

عرض کردم: ((برای هرکس از شما که خواهد جلو رود یا عقب افتد؟)) فرمود: یعنی کسی که بولایت ما جلو رود از دوزخ عقب افتد و آنکه از ما عقب کشد، بدوزخ جلو رود.

عرض کردم: ((جز اصحاب یمین؟)) فرمود: آنها بخدا شیعیان ما باشند.

عرض کردم: ((ما از نمازگزاران نبودیم؟ 42)) فرمود: یعنی ما وصی محمد و اوصیاء بعد از او را دوست نداشتیم و بر آنها درود نمی فرستادند.

عرض کردم: ((آنها را چه شده که از این تذکر روی گردانند؟ 49)) فرمود: یعنی از ولایت روی گردانند.

عرض کردم: ((نه، این یاد آوری است؟)) فرمود: یعنی ولایت .

عرض کردم ، خدا فرماید: ((بندر وفا می کنند؟ 7 سوره 76)) فرمود: یعنی به پیمانی که خدا در میثاق راجع بولایت ما از آنها گرفته وفا می کنند،

عرض کردم: ((ما این قرآن را بتو نازل کردیم ، نازل کردنی 31)) فرمود: یعنی نازل کردنی بولایت علی علیه السلام .

عرض کردم: این تنزیل است؟ فرمود: آری ، این تاءویل است .

عرض کردم: ((همانا این یادآوری است؟)) فرمود: یعنی ولایت .

عرض کردم: ((خدا هر که را خواهد در رحمت خود داخل کند؟ 31)) فرمود: یعنی در ولایت ما: فرمود، ((و خدا برای ستمگران عذابی دردناک آماده ساخته)) مگر نبینی که خدا فرماید: ((بما ستم نکردند ولی بخودشان ستم می کنند؟ 54 سوره 2)) امام فرمود: همانا خدا گرامی تر و عالی تر از آنست که ستم بیند یا خود را بستم نسبت دهد، ولی خدا ما را بخود مربوط ساخت و ستم بما را ستم بخود قرار داد و ولایت خویش ، سپس برای این موضوع آیه ئی بر پیغمبرش نازل کرد و فرمود: ((ما بآنها ستم نکردیم ، ولی آنها بخود ستم نمودند 118 سوره 16)) گفتم: این تنزیل است؟ فرمود: آری .

عرض کردم: ((در آن روز وای بر تکذیب کنندگان؟ 15 سوره 77)) فرمود: یعنی ای محمد وای بر تکذیب کنندگان ولایت علی (بن ابیطالب) علیه السلام که بتو وحی کردیم ((مگر پیشینیان را هلاک نکردیم؟ و دیگران را نیز دنبال آنها بریم؟ 17)) فرمود: پیشینیان آنها را کهیغمبران را راجع باطاعت از اوصیاء تکذیب نمودند ((با نافرمانان اینگونه رفتار می کنیم؟)) فرمود: یعنی آنها که نسبت به آل محمد نافرمانی نموده و کردند آنچه کردند.

عرض کردم : ((همانا پرهیزگاران)) فرمود: بخدا ما هستیم و شیعیان ما، جز ما کسی ملت ابراهیم را ندارد، و مردم دیگر از آن برکنارند.

عرض کردم : ((روزی که روح و فرشتگان صف کشیده سخن نگویند... تا آخر آیه 38 سوره 78 (که فرماید: مگر کسی که خدا باو اجازه دهد و او درست گوید)) فرمود: بخدا ما هستیم که روز قیامت اجازه داریم (سخن گوئیم) و درست گوئیم .

عرض کردم : آنگاه که گوئید چه خواهید گفت ؟ فرمود: بزرگی پروردگار خود گوئیم و بر پیغمبر خود درود فرستیم و از شیعیان خود شفاعت کنیم ، و پروردگار ما ما را رد نکند.

عرض کردم : ((نه ، اصلاً نامه گنهکاران در سجین است 7 سوره 83)) فرمود: آنها کسانی هستند که نسبت بحق ائمه نافرمانی خدا کردند و بر ایشان ستم نمودند.

عرض کردم : ((سپس گفته می شود: اینست آنچه تکذیبش می کردید؟ 16)) فرمود: یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم : تنزیل است ؟ فرمود: آری . (پس واضح و اظهر من الشمس است صحت این روایت به دلیل نداشتن روایات معارض و داشتن روایات منطبق و همسو بودن آن ها در راستای آیات قرآن و عقل و ... ، پس برای ذکر تأویل و تنزیل در پایان هر فراز این روایت دو احتمال وجود دارد اول خطای کاتب دوم تحریف در این فرازها در راستای تخریب اصل روایت که عظیم و غیر قابل انکار است و ما نمونه این سیاست تحریف گرا در تخریب متون صحف آسمانی تورات و انجیل را در کتاب شریف نورالانوار خود شرح و تفسیر نموده ایم و السلام)

76- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام راجع بقول خدای عزوجل : ((هر که از یاد من رویگرداند زندگیش تنگ است 124 سوره 20)) فرمود: مقصود از آن (یاد من) امیرالمؤمنین علیه السلام است . عرض کردم : ((او را روز قیامت کور محشور کنیم)) فرمود: یعنی کور دیده در آخرت ، کور دل در دنیا از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام و او در قیامت سرگردانست و می گوید: ((چرا مرا که بینا بودم ، کور محشور کردی ؟ گوید آنچنان که آیات ما سوی تو آمد و آنها را فراموش کردی 122)) فرمود: آیات ائمه علیهم السلام اند ((که تو آنها را فراموش کردی ، همچنان امروز فراموش می شوی)) یعنی همچنان که آنها را رها کردی ، امروز در آتش رها می شوی ، چنان که ائمه علیهم السلام را رها کردی و امرشان را اطاعت نکردی و گفتارشان را نشنیدی . عرض کردم : ((و این چنین جزا می دهیم هر کس را که زیاده روی کرده و به آیه های پروردگارش ایمان نیاورده ، همانا عذاب آخرت سخت تر و پایدارتر است 123)) فرمود: یعنی کسی که

در ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام دیگری را شریک کند و بآیات پروردگارش ایمان نیاورد و ائمه علیهم السلام را از روی دشمنی رها کند و از آثارشان پیروی نکند و دوستشان ندارد.

عرض کردم: ((خدا بکار بندگان خود دقیق تر (مهربانتر) است، هر که را خواهد روزی دهد؟ 19 سوره 42)) فرمود: یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام.

عرض کردم: ((هر کس کشت آخرت خواهد؟)) فرمود: یعنی معرفت امیرالمؤمنین علیه السلام و ائمه ((در کشتش بیفزائیم)) فرمود: یعنی معرفتش را بیفزائیم، تا بهره خود را از دولت ائمه دریافت کند ((و هر که کشت دنیا خواهد، از دنیا باو دهیم و در آخرت او را بهره نئی نیست 20)) فرمود: یعنی برای او از دولت حق با امام قائم بهره نئی نیست.

در روایات برگزیده و کلی راجع به ولایت

1- بکیر بن اعین گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود: خدا از شیعیان ما پیمان ولایت گرفت، در حالی که مانند موران ریز بودند، همان روزی که از ذره ها (روزی که همه بشر مانند ذره یعنی مورچه بودند) پیمان گرفت و نیز بر بوبیت خود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله اقرار گرفت. (راجع بعالم ذره در کتاب ایمان و کفر بتفصیل بحث می شود). (نظر نگارنده است که از کل خلائق این پیمان گرفته شد (الست بر بکم) یعنی خداوند این پیمان الست را بدون استثناء از تمام خلائق اخذ فرموده است والسلام)

2- عقبه گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: خدا مخلوق را آفرید، و هر مخلوقی را که دوست می داشت از ماده ای که دوست داشت آفرید، و آنچه را دوست داشت از گل بهشت آفرید. و هر مخلوقی را که دوست نداشت از ماده ای که دوست نداشت آفرید، و آنچه را دوست نداشت از گل دوزخ آفرید، سپس آنها را در سایه ای مبعوث کرد.

من عرض کردم: سایه چیست؟ فرمود: نمی بینی که سایه خودت را برابر خورشید چیزی هست و چیزی نیست (یعنی چیزیست که از خود شخصیت و استقلال ندارد و این تنظیمیست برای عالم مثال یا عالم ارواح یا عالم ذر) سپس خدا پیغمبران را در میان آنها مبعوث ساخت تا ایشان را به اقرار خدا دعوت کنند، این است که خدا فرماید: ((و اگر از آنها پرسسی کی خلقشان کرده؟ خواهند گفت: خدا 78 سوره 43)) سپس خدا ایشان را باقرار نسبت به پیغمبران دعوت کرد، برخی اقرار و برخی انکار نمودند، آنگاه به ولایت ما دعوتشان کرد، به خدا کسی بدان اقرار کرد که خدایش دوست داشت و آنکه را دشمن داشت، انکار کرد این است گفتار خدا: ((به آنچه از پیش (در عالم ذر) تکذیب کرده اند، ایمان نخواهند آورد 74 سوره 10) سپس امام باقر علیه السلام فرمود: تکذیب آنها در آنجا (عالم ذر) بود،

شرح_علامه مجلسی ره گوید: عقیده محدثین این است که چون خدا نیکی و بدی کردار و عقیده بندگانش را می دانست، نیکان را از گل بهشت آفرید و بدان را از گل جهنم تا هر کدام از آن دو دسته به لیاقت و سزاواری خود برسند بنابراین کردار و رفتار آنها سبب شد که آن گونه خلق شوند، نه آنکه بر عکس باشد (تا جبر لازم آید). (تعبیر نگارنده از این روایان و توجیهاات آن به گونه ای دیگر است یعنی نمی پذیرد که خدا نهی نماید از کسی که اختیاری در اعمال خود ندارد و به همین دلیل یعنی عدم توان به پیروی از حق محکوم شود به دوزخ و ...، ولذا تمامی این روایات و توجیهاات به دلیل معارضه با آیات عظیمه ی کتاب خدا محکوم به طرد هستند والسلام)

و از محدث استرآبادی نقل می کند که تشبیه عالم مثال به سایه از این نظر است که آن مرتبه از وجود نسبت بوجود خارجی چیزی نیست ولی نسبت به خود چیزی هست یا کنایه از این است که آنها اجسام لطیفه ای بودند.

3-امام صادق علیه السلام فرمود: ولایت ما همان ولایت خداست که خدا هیچ پیغمبری را جز به آن مبعوث نساخت

شرح ولایت خداست یعنی ولایت از طرف خداست یا به جهت این است که ولایت خدا بدون ولایت ما قبول نشود. و ولایت ما مختص به این شریعت نیست، بلکه در هر شریعتی لازم بوده است.

4-امام صادق علیه السلام می فرمود: هیچ پیغمبری نیامد، مگر به معرفت حق ما و برتری ما بر دیگران (یعنی این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب بود).

5-امام باقر علیه السلام می فرمود: به خدا که در آسمان هفتاد صف از ملائکه است، اگر تمام مردم روی زمین انجمن کنند که یک صف آنها را بشمارند، نتوانند، و آن فرشتگان همگی ولایت ما را معتقدند.

6-حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: ولایت علی علیه السلام در تمام کتب پیغمبران نوشته شده است و خدا هیچ پیغمبری را مبعوث نسازد، جز به نبوت محمد صلی الله علیه وآله و وصیت علی علیه السلام (یعنی اقرار به این دو مطلب از طرف خدا بر او واجب است).

7-امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدای عزوجل علی علیه السلام را نشانه ای میان خود و مخلوقش گماشت، هر که او را شناسد مؤمن است، و هر که انکارش کند کافر است و هر که او را شناسد گمراهست و هر که دیگری را همراه او گمارد مشرکست، و هر که با ولایت او آید بهشت در آید.

شرح_انکار در صورتی است که آن حضرت را بشناسد و مقام امامت و ولایتش را بداند و با وجود آن به واسطه لجاج و عناد نپذیرد ولی نشناختن در صورتی است که به مقام آن حضرت جاهل باشد. (پس توجه نماید مخاطب محترم به اصل متن روایت که چگونه امام معصوم علیه السلام مؤمن و کافر را معرفی و معرفت و انکار ولایت را در مقابل آن ها مذکور نموده است یعنی به عنوان مفاهیم متضاد آن ها پس مفهوم معرفت در برابر انکار به معنی تصدیق یاری است نه شناخت و السلام)

8- ابوحزمه گوید: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا علی علیه السلام دریست که خدا آن را (روی بندگان) گشوده، هر که از آن در وارد شود مؤمن است و هر که از آن خارج شود کافر است، و هر کس نه داخل شود نه خارج شود (بی طرف باشد یا آن حضرت را نشناسد) در زمره کسانی است که خدای تبارک و تعالی درباره ایشان فرموده است: من درباره آنها به خواست خود رفتار کنم. (یا بیهشت و یا به دوزخشان برم). (یعنی داخل در ولایت یعنی تصدیق ولایت و خارج شدن از ولایت یعنی انکار ولایت گروه سوم یعنی کسانی که در باغ نبودند یعنی مستضعفین و السلام)

در شناسائی ائمه دوستان خود را و واگذاری کارشان به ائمه علیه السلام

1- ما هرگاه مردی را ببینیم، ایمان یا نفاق او را بحقیقتش می شناسیم. (پس این گونه روایات دلالت بر جبر ندارد بلکه شرح احوال مخاطب است)

(ابواب تاریخ: زندگی و وفات پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم))

پیغمبر صلی الله علیه و آله هنگام ظهر و بروایتی هنگام طلوع فجر روز جمعه دوازدهم ربیع الاول عام الفیل ((سالی که ابرهه سردار لشکر حبشه با پیل سواران به قصد جسارت به خانه کعبه آمد و به عذاب خدا گرفتار شد قرآن کریم داستانش را در سوره فیل بیان می کند))، چهل سال پیش از بعثت متولد شد، مادرش در ایام تشریق ((ایام تشریق روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم بعد از اعمال حج است که اسلام آن را در ماه ذی حجه قرار داده ولی اعراب جاهلیت 2 سال در محرم حج می گذاردند و دو سال در سفر و همچنین در ماه های بعد در هر ماهی دو سال حج گزارده پس بنا بر آنکه تولد حضرت در ماه ربیع الاول بود و 9 ماه هم در شکم مادر بوده باشد ایام تشریق زمان حملش در جمادی الثانی بوده است)) نزد جمره وسطی به او حامله گشت و مادرش در منزل شوهر خود (عبدالله بن عبدالمطلب بود، و آن حضرت را در شعب ابیطالب در خانه محمد بن یوسف، در آخرین زوایه دست چپ کسی که وارد خانه می شود، زائیده. خیزران (مادر هادی عباسی) آن خانه را (از کاخ محمد بن یوسف) بیرون کرد و مسجدش نمود، و مردم در آن نماز می خواندند پیغمبر صلی الله علیه و آله، پس از بعثتش 13 سال در مکه بود آنگاه به

مدینه مهاجرت فرمود و 10 سال هم در آنجا بود، سپس در روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول که 63 سال داشت وفات کرد.

پدرش عبدالله بن عبدالمطلب در مدینه نزد دائیهای آن حضرت وفات کرد و او دو ماهه بود و مادرش آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب بن مره بن کعب بن لوی بن غالب، در چهار سالگی آن حضرت وفات کرد، و عبدالمطلب زمانی وفات کرد که آن حضرت قریب 8 سال داشت و سپس با خدیجه ازدواج فرمود، زمانی که بیست و چند ساله بود، برای پیغمبر از خدیجه، قاسم و رقیه و زینب و ام کلثوم پیش از مبعث متولد شد و طیب و طاهر و فاطمه علیهما السلام بعد از مبعث، و نیز روایت شده که بعد از مبعث غیر از فاطمه علیهما السلام متولد نشد و طیب و طاهر پیش از مبعث متولد شدند، خدیجه علیهما السلام یکسال پیش از هجرت زمانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله از شعب ابیطالب بیرون آمد وفات کرد، و ابوطالب یک سال بعد از خدیجه وفات کرد، چون پیغمبر صلی الله علیه وآله آن دو نفر را از دست داد، ماندن در مکه برایش ناگوار آمد و او را اندوه سختی گرفت و به جبرئیل علیه السلام شکایت کرد، خدای تعالی به او وحی کرد که از شهری که مردمش ستمگرند بیرون رو، زیرا تو در مکه بعد از ابوطالب یآوری نداری: و آن حضرت را امر به هجرت فرمود.

1- حسین بن عبدالله گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه وآله سرور فرزندان آدم بود؟ فرمود به خدا او سرور مخلوق خدا بود، و خدا هیچ مخلوقی را بهتر از محمد صلی الله علیه وآله نیافریده.

2- امام صادق علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه وآله یاد کرد و فرمود: خدا هیچ نفس کشی را بهتر از محمد صلی الله علیه وآله نیافریده.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی فرماید: ای محمد! من ترا و علی را به صورت نوری یعنی روحی بدون پیکر آفریدم، پیش از آنکه آسمان و زمین و عرض و دریایم را بیافرینم، پس تو همواره یکتائی و تمجید مرا می گفتی، سپس دو روح شما را گرد آوردم و یکی ساختم، و آن یک روح مرا تمجید و تقدیس و تهلیل ((یعنی گفتن لاله الاالله و خدا را بیگانگی ستودن)) می گفت، آنگاه آن را به دو قسمت کردم و باز هر یک از آن دو قسمت را به دو قسمت نمودم تا چهار روح شد، محمد یکی، علی یکی، حسن و حسین دو تا.

سپس خدا فاطمه را از نوری که در ابتدا روحی بدون پیکر بود آفرید، آنگاه با دست خود ما را مسح کرد و نورش را بماند رسانید.

شرح_مرحوم مجلسی در توضیح این حدیث اقولی از خود و دانشمندان دیگر نقل می کند، ولی آنچه جلب توجه ما را می کند، این است که می گوید: والله يعلم حقایق تلک الاسرار و حججه الاخيار عليهم السلام (((خدا و حجج برگزیده او حقایق این اسرار می دانند))).

4-امام باقر علیه السلام می فرماید: خدای تعالی به محمد صلی الله علیه وآله وحی کرد که: ای محمد! من ترا آفریدم، در حالی که هیچ نبودی و از روح خود در تو دمیدم، برای شرافتی که از خود نسبت به تو قائل شدم، زمانی که اطاعت ترا بر همه خلقم واجب ساختم، پس هر که ترا فرمانبرد، مرا فرمان برده. و هر که نافرمانی تو کند، نافرمانی من کرده است. و آن اطاعت را نیز درباره علی و نسلش، آنهایی را که بخود مخصوص نمودم (یازده فرزند معصوم او) واجب ساختم.

5-محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی علیه السلام بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود (یگانه ای غیر او نبود) سپس محمد و علی و فاطمه را آفرید آنها هزار دوران بماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! این است آن دینتی که هر که از آن جلورود (غلو کند، از دایره اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته (دینش را باطل کرده) و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است، ای محمد همواره ملازم این دیانت باش.

6-امام صادق علیه السلام فرمود: یکی از قریش به رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: شما که آخرین و پایان پیغمبران هستی، بچه سبب (در مقام و رتبه) از همه پیش افتادی؟ فرمود: زیرا من نخستین کسی بودم که پروردگار ایمان آوردم و نخستین کسی که پاسخ گفت، زمانی که خدا از پیغمبران پیمان گرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که مگر نه این است که من پروردگار شما هستم؟ گفتند بلی، من نخستین پیغمبری بودم که بلی گفت: پس سبقت من بر پیغمبران بواسطه اقرار بخدا بود (که پیش از همه گفتم)

7-مفضل گوید: بامام صادق علیه السلام عرض کردم: آنگاه که در اظله (عالم ارواح یا عالم مثال یا عالم ذر) بودید به چه کیفیت بودید؟ فرمود: نزد پروردگار خود بودیم، کسی جز ما نزد او نبود در سایه سبزی بودیم. و خدا را تسبیح و تقدیس و تهلیل و تمجید می گفتیم، و

هیچ

فرشته مقرب و جاننداری غیر ما نبود، تا آنکه خدا آفرینش چیزها را اراده کرد، پس آنچه خواست . چنانکه خواست از ملائکه و غیر آنها آفرید، و سپس علم آن را بما رسانید.

8- امام صادق علیه السلام می فرمود: ما نخستین خاندانی هستیم که خدا نام ما را بلند ساخت ، چون خدا آسمانها و زمین را آفرید بمنادئی دستور داد تا فریاد زند: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست سه بارگواهی دهم که محمد صلی الله علیه وآله رسول خداست سه بارگواهی دهم که علی از روی حق امیرالمؤمنانست سه بار .

9 و فرمود: همانا خدا بود و هیچ پدیده ئی نبود، سپس پدیده و مکان را آفرید و نور الانوار را آفرید که همه نورها از او نور گرفت و از نور خود که همه نورها از آن نور یافت در آن (نور الانوار) جاری ساخت و آن نور است که محمد و علی را از آن آفرید، پس محمد و علی دو نور نخستین بودند زیرا پیش از آنها چیزی پدید نیامده بود، و آن دو همواره پاک و پاکیزه در صلبهای پاک جاری بودند تا آنکه در پاکترین آنها یعنی عبدالله و ابوطالب از یکدیگر جدا گشتند.

10- جابر بن یزید گوید: امام باقر علیه السلام بمن فرمود: ای جابر! همانا خدا در اول آفرینش محمد صلی الله علیه وآله و خاندان رهنما و هدایت شده او را آفرید، و آنها در برابر خدا اشباح نور بودند عرض کردم ، اشباح چیست ؟ فرمود: یعنی سایه نور، پیکرهای نورانی بدون روح ، و محمد صلی الله علیه وآله تنها بیک روح مؤید بود و آن روح القدس بود که او و خاندانش بوسیله آن روح خدا را عبادت می کردند و از این جهت خدا ایشان را خویشان دار، دانشمند، نیکوکار، برگزیده آفرید، با نماز و روزه و سجود و تسبیح و تهلیل خدا را عبادت می کردند و نمازها را می گزاردند و حج می کردند و روزه می گرفتند.

11- امام باقر علیه السلام فرمود: در رسول خدا صلی الله علیه وآله سه چیز بود که در هیچکس جز او نبود. 1 سایه نداشت (زیرا نور او تحت الشعاع خورشید نمی گشت) 2 از راهی نمی گذشت جز آنکه هر کس بعد از دو روز و سه روز از آنجا می گذشت بواسطه بوی خوشش می فهمد پیغمبر از آنجا عبور کرده است . 3 از هیچ سنگ و درختی عبور نمی کرد، جز آنکه برای او سجده می کرد. (و این سجده بعنوان احترام بود نه عبادت و معنوی بود نه ظاهری نظیر تسبیح موجودات خدا را).

12- امام صادق علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه وآله را بمعراج بردند، جبرئیل او را بجائی رسانید و خود با او نیامد. حضرت فرمود: این جبرئیل ! در چنین حالی مرا تنها می گذاری؟! گفت : برو، بخدا در جائی قدم گذاشته ای که هیچ بشری قدم نگذاشته و پیش از تو هم بشری در آنجا راه نرفته .

13- جابر گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : پیغمبر خدا را برایم وصف کن . فرمود: پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله رنگش مایل بسرخ بود، چشمانش سیاه و درشت ،

ابروانش بهم پیوسته ، کف دست و پایش پرگوشت و غیره کوتاه بود و از سفیدی گویا در قالب نقره بود، سر استخوانهای شانه اش درشت بود، از شدت انس و مهری که با مردم داشت ، هرگاه متوجه کسی می شد، با تمام بدن متوجه می شد (نه آنکه مانند متکبران خود بین بگوشه چشم و ابرو بنگرد) رشته موئی از گودی گلویش تا سر نافش کشیده و مانند خط میان صفحه ای از نقره درخشان بود (زیرا در میان صفحه محدب نقره ، خط سیاهی بنظر می رسد و از این تشبیه معلوم می شود که سایر قسمتهای شکم بدون مو و براق بوده است) و از گردن تا شانه مانند گلاب پاش تره ئی بویی داشت که هنگام نوشیدن آب ، نزدیک بود آب را پس زند، و چون راه می رفت بجلو متمایل می شد، مثل اینکه بسرازی می رود، مانند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله دیده نشده ، نه پیش از او و نه بعد از او صلی الله علیه وآله .

14-امام صادق علیه السلام فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: خدا امت مرا در عالم طینت برایم مجسم کرد، و نامهای ایشان را بمن آموخت . چنانکه همه نامها را به آدم آموخت . آنگاه پرچمداران (خلفاء و زمامداران) بر من گذشتند. من برای علی و شیعانش آموزش خواستم ، و پروردگارم یک مطلب را درباره شیعیان علی بمن وعده داد، عرض شد: یا رسول الله ، آن مطلب چیست ؟ فرمود: آموزش برای ایمان آورندگانشان ، و در گذشت از گناهان ، برای کوچک و بزرگشان ، و اینکه تبدیل گناه بحسنه و ثواب (که در آیه شریفه بیدل الله سیناتهم حسنات است) برای آنها باشد.

15-امام صادق علیه السلام در خطبه ای که بذکر حال و صفات پیغمبر و ائمه علیه السلام اختصاص داده می فرماید: آن بردباری و وقار و مهربانی که خدا داشت ، گناهان بزرگ و کارهای زشت مردم ، او را مانع نشد که برای آنها برگزیند دوست ترین و شریفترین پیغمبرانش را، یعنی محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم) را که در حریم عزت تولد یافته ، و در خاندان شرافت اقامت گزیده ، حسبش ناآمیخته و نسبش آلوده نگشته بود، صفاتش بر دانشمندان نامعلوم نبود، پیغمبران در کتب خود بوجودش مژده داده ، و صفاتش را دانشمندان بیان کرده و حکیمان در وصفش اندیشیده بودند، پاکیزه اخلاقی بود بی نظیر، هاشمی نسبی بی مانند، مکی وطنی بی همپراز.

حیا صفت او بود و سخاوت طبیعتش ، برمتانت ها و اخلاق نبوت سرشته شده و اوصاف و خویشتن داری های رسالت بر او مهر شده بود. تا آنگاه که وسائل مقدرات خدا او را بوقت خود رسانید، قضا و قدر، بامر خدا او را بپایان کارش کشانید، حکم حتمی خدا او را بسوی سرانجامش برد، هر امتی امت پس از خود را بوجودش مژده داد، و پشت پشت هر پدری او را پیدر دیگر تحویل داد، از زمان آدم تا برسد پیدرش عبدالله اصل و حسبش بزنا آمیخته نشد و ولادت او با نزدیکی ما مشروعی پلید نگشت ،

ولادتش در بهترین طایفه و گرامیترین نواده (بنی هاشم) و شریفترین قبیله (فاطمه مخزومیه) و محفوظترین شکم بار دار (آمنه بنت وهب) و امانت دارترین دامن بود. خدا او را برگزید و پسندید و انتخاب کرد، و کلیدهای دانش و سرچشمه های حرکت بدو داد. او را مبعوث کرد تا رحمت بندگان و بهار جهان باشد. و خدا کتابی را بر او نازل کرد که بیان و توضیح هر چیز در آنست، یعنی قرآنی بلغت عربی بدون کجی، شاید مردم پرهیزگار شوند، آنرا برای مردم بیان کرد و توضیح داد، با دانشی که تفصیلش داد و دینی که آشکارش ساخت و واجباتی که آنها را لازم نمود و حدودی که برای مردم وضع کرد و بیان نمود و اموری که آنها را برای مخلوقش کشف کرد و آگاهشان ساخت.

در آن امور راهنمایی بسوی نجات است و نشانه هائی که بهدایت خدا دعوت کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله رسالتش را تبلیغ کرد و ماءموریتش را آشکار ساخت و بارهای سنگین نبوت را که بگردن گرفته بود، بمنزل رسانید، و بخاطر پروردگارش صبر کرد، و در راهش جهاد نمود و برای امتش خیر خواهی کرد و ایشان را به نجات دعوت کرد، و بیاد خدا تشویق نمود، و براه هدایت دلالت فرمود، بوسیله برنامه ها و انگیزه هائی که پایه های آن را برای بندگان پی ریزی کرد و مناره هائی که نشانه هایش را بر فراشت تا مردم پس از او گمراه نشوند و آن حضرت نسبت بمردم دلسوز و مهربان بود.

1- امام باقر علیه السلام فرمود: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت، آل محمد علیهم السلام (از شدت تاءثیر و اندوه) درازترین شب را می گذرانیدند (چون خواب از چشمشان رفته بود و جهان در نظرشان تیره گشته بود) تا آنجا که از آسمانی که بالای سرشان قرار گرفته و زمینی که آنها را بر دوش کشیده فراموش کردند. زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله خویش و بیگانه را در راه خدا متحد ساخته بود (برای رضای خدا حامی و مدافع خویشان و یگانگان بود و کمانشان را بزه کشیده بود) در آن میان که ایشان چنان حالی داشتند، واردی بر ایشان در آمد، که خودش را نمی دیدند و سخنش را می شنیدند و او می گفت:

درود و رحمت و برکات خدا بر شما خانواده باد، همانا با وجود خدا در سایه او هر معصیتی را بردباری و دلخوشی و هر هلاکتی را نجات و از دست رفته ئی را جبران نیست ((هر جاننداری مرگ را می چشد و روز قیامت پادشاهای شما را تمام می دهند، هر که را از دوزخ بکنار برند و ببهشت در آورند، کامیاب شده و زندگی دنیا جز کالای فریب نباشد 185 سوره 30)).

همانا خدا شما را برگزیده و برتری داده و پاک نموده و خانواده پیغمبرش قرار داده و علم خود را بشما سپرده و کتاب خود را بشما بارث داده و شما را صندوق علم و عصای عزتش ساخته، (یعنی خود را در میان مخلوق بشما قائم نموده) و از نور خود برای شما مثل زده (بحدیث 513 رجوع شود) و شما را از لغزش

محفوظ داشته و از فتنه ها ایمن ساخته ، پس شما با دلداری خدا تسلیت یابید، زیرا خدا رحمتش را از شما باز نگرفته و نعمتش را زایل نفرموده است .

شما اهل خدای عزوجل هستید، ببرکت شما نعمت کامل گشته ، و پراکنده گی گرد آمده و اتحاد کلمه پیدا شده و شما اولیاء خدائید، هر که از شما پیروی کند کامیاب شده ، و هر که بحق شما ستم روا دارد، هلاکت یافته ، دوستی شما از جانب خدا در قرآن بر بندگان مؤمن واجب گشته ، علاوه بر همه اینها خدا هرگاه بخواهد شما را یاری کند تواناست . پس شما هم برای عاقبت امر شکیبیا باشید، زیرا عاقبت کارها بسوی خدا می گراید (و خدا اهل حق را پاداش صبرشان می رساند).

خدا شما را بعنوان امانت از پیغمبرش پذیرفته ، و باولیاء مؤمنینش که در روی زمین هستند سپرده است . هر که امانت خود را پردازد، خدا پاداش راستی و درستیش را باو دهد. شما هستید آن امانت سپرده شده و دوستی و اطاعت مردم نسبت بشما واجب و لازم است ، رسول خدا صلی الله علیه و آله در گذشت ، در حالی که دین را برای شما کامل کرد، و راه نجات را بیان فرمود، و برای هیچ نادانی عذری باقی نگذاشت پس هر که نادان ماند، یا خود را بنادانی زند، یا انکار کند یا فراموش نماید، و یا خود را بفراموشی زند، حسابش با خدا است ، و خدا دنبال حوائج شما است ، شما را بخدا می سپارم ، درود بر شما باد.

من از امام باقر علیه السلام پرسیدم این تسلیت از جانب که برای آنها آمد؟ فرمود: از جانب خدای تبارک و تعالی .

17- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب تاریک دیدار می شد نوری مانند پاره ماه از او بچشم می خورد.

18- و فرمود: جبرئیل علیه السلام بر پیغمبر نازل شد و گفت : ای محمد! پروردگارت بتو سلام می رساند و می فرماید: من آتش دوزخ را حرام کردم بر پستی که ترا فرود آورد، و شکمی که بتو آستن شد، و دامانی که ترا پرورید: آن پست ، پشت عبدالله بن عبدالمطلب است ، و شکمی که بتو آستن شد، آمنه بنت وهب ، و اما دامانی که ترا پرورید، دامان ابیطالب و طبق روایت این فضال و فاطمه بنت اسد است .

19- و فرمود: عبدالمطلب روز قیامت بعنوان یک امت محشور شود و سیمای پیغمبران و هیبت سلاطین داشته باشد.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) از نهاییه ابن اثیر نقل می کند که مردمی را که در میان جماعتی دینی مخصوص بخود داشته باشد امت گویند، چنانکه خدای تعالی درباره ابراهیم فرماید: ((هملنا ابراهیم امتی بود)) بنابراین چون در میان تمام مشرکین مکه تنها عبدالمطلب خدا شناس بود، او را امت نامیدند، چنانکه حضرت ابراهیم هم در زمان خود چنان بود. و از مفردات راغب نقل کند که ابراهیم بتنهائی از لحاظ عبادت بجای یک امت و جماعت بود، از این رو او را امت فرمود: و بعضی گفته اند: مردی که خیر و دیانت در او جمع باشد امتش گویند.

20- و فرمود: عبدالمطلب نخستین کسی است که (از میان فرزندان اسماعیل) به بدا معتقد بود، او روز قیامت بعنوان یک امت مبعوث شود و رونق سلاطین سیمای پیغمبران داشته باشد.

21- و فرمود: عبدالمطلب بتنهائی یک امت مبعوث شود، و رونق سلاطین و هیئت پیغمبران داشته باشد، و این بجهت آنست که او نخستین معتقد به بدا بود. و فرمود: عبدالمطلب رسول خدا صلی الله علیه و آله را بسوی ساربانانش فرستاد تا شتران فرار کرده را گرد آورد. حضرت دیر کرد، عبدالمطلب حلقه در خانه کعبه را گرفت و می گفت: ((پروردگارا اهل خود را هلاک می کنی؟! اگر چنین کنی امری از جانب تو ظاهر گشته است)) (زیرا من در کتب و اختیار پیغمبران گذشته خوانده ام که این نوه من پیغمبر خواهد شد، اگر در کودکی بمیرد، معلوم می شود برای خدا بدا حاصل شده است) سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله شترها را آورد و عبدالمطلب در هر جاده و دره ئی کسی را بجستجوی پیغمبر فرستاد و فریاد می زد: ((پروردگارا اهل خود را هلاک می کنی؟! اگر چنین کنی برای تو بدا حاصل گشته است)) چون چشمش پیغمبر صلی الله علیه و آله افتاد، او را در بر گرفت و بوسید و فرمود: پسر جانم: پس از این ترا دنبال کاری نفرستم ، زیرا می ترسم ، ناگهان گرفتار و کشته شوی .

22- امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیر حبشه لشکر خود را همراه پیلان بسوی مکه فرستاد تا خانه کعبه را خراب کند، بستران عبدالمطلب بر خوردند و آنها را پیش راندند، این خبر به عبدالمطلب رسید. او نزد امیر حبشه آمد. دربان امیر در آمد و گفت: این عبدالمطلب بن هاشم است ، گفت: چه می خواهد؟ مترجم گفت: آمده است و تقاضا دارد که شترانی را که لشکر تو برده اند باو برگردانی ، پادشاه حبشه باصحابش گفت: این مرد رئیس و پیشوای قومی است که من برای خراب کردن خانه ای که عبادتش می کنند آمده ام ، و او رها کردن شترانش را از من می خواهد، اگر او دست بازداشتن از خراب کردن کعبه را از من می خواست . می پذیرفتم ، شترانش را باو برگردانید، عبدالمطلب به مترجمش گفت: سلطان بتو چه گفت؟ مترجم باو گزارش داد، عبدالمطلب گفت: من صاحب شتر هستم و خانه صاحبی دارد که آن را نگه می دارد،

شتران را باو پس دادند و عبدالمطلب بجانب منزلش برگشت . هنگام مراجعت به فیل برخورد، باو گفت : ای محمود! فیل سرش را حرکت داد، باو گفت : می دانی تو را برای چه آورده اند؟ فیل با سر اشاره کرد: نه ، عبدالمطلب گفت : ترا آورده اند تا خانه پروردگارت را خراب کنی ، چنین کاری را انجام می دهی ؟ با سر اشاره کرد: نه ، عبدالمطلب بمنزلش مراجعت کرد.

چون صبح شد، لشکریان فیل را بردند تا وارد خانه شود، فیل سرباز زد و امتناع ورزید، آن هنگام عبدالمطلب به یکی از غلامانش گفت : بالای کوه رو و بنگر تا چه بینی ، گفت : یک سیاهی از طرف دریا می بینم گفت : چشمت به همه آنها می رسد؟ گفت : نه ولی نزدیک است برسد، چون نزدیک شد، گفت : پرنده بسیاری است که آنها را نمی شناسم ، و هر یک از آنها سنگی باندازه سنگی که با پشت ناخن می پرانند یا کوچکتز در منقار دارد: عبدالمطلب گفت : به پروردگار عبدالمطلب ، جز این قوم را نخواهند، تا آنگاه که بالای سر همه لشکر قرار گرفتند، سنگ ریزه را انداختند، هر سنگریزه بر سر مردی فرود آمد و از مقعدش خارج شد و او را بکشت ، از آن لشکر جز یک مرد جان بدر نبرد که رفت و گزارش را بمردم گفت : چون گزارش را گفت پرنده سنگ ریزه را افکند و او را هم بکشت .

23-امام صادق علیه السلام فرمود: در آستانه کعبه برای عبدالمطلب فرشی می گسترده که مخصوص او بود و برای دیگری در آنجا فرش گسترده نمی شد، و او فرزندان داشت که بالای سرش می ایستادند و از کسانی که نزدیکش می رفتند جلوگیری می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله که کودکی بود تازه به راه افتاد بیامد و روی زانوی عبدالمطلب نشست ، یکی از آنها خم شد تا رسول خدا را از او دور کند، عبدالمطلب گفت از پسر دست بردار، زیرا فرشته نزد او آمده (او را آورده ، یا سلطنت باو رسد).

24-و فرمود: حکایت ابوطالب حکایت اصحاب کهف است که ایمان را نمان کردند و شرک را اظهار داشتند، پس خدا پاداششان را دو بار بآنها داد. (یک بار بجهت ایمان آوردن و یک بار بجهت تقیه کردن).

25-اسحاق بن جعفر از پدرش (امام صادق) علیه السلام نقل کند که به آن حضرت عرض شد: آنها (اهل سنت) گمان کنند که ابوطالب کافر بوده است ، فرمود: دروغ گویند، چگونه او کافر است که می گوید:

مگر نمی دانند که ما محمد را مانند موسی پیغمبری یافته ایم که در کتابهای نخست و سلف نامش نوشته است ؟ و در حدیث دیگر فرمود:

چگونه می شود که ابوطالب کافر باشد؟ در صورتی که خود او می گوید: مردم دانسته اند که ما فرزند خود را به دروغ نسبت ندهیم و بسخن یاوه سرایان اعتنا نمی شود. او روسفید و آبرومندی است که با احترام آبروی او طلب باران می شود. او فریاد رس یتیمان و پناه بیوه زنانست :

توضیح_ ابوطالب این شعر را هنگامی گفت که در مکه خشکسالی پیدا شد، و پدرش عبدالمطلب باو دستور داد تا پیغمبر را که کودکی در قنفاق بود بیاورد و در برابر کعبه بسوی آسمان بلند کند و بگوید:

پروردگارا بحق این کودک بارانی برای ما بفرست ، او چنین کرد و پس از ساعتی ابری پدید شد و بارانی فراوان آمد مرآت ص 369.

26- امام صادق علیه السلام فرمود: در آن میان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجدالحرام بود و لباسهای نو در برداشت ، مشرکین شکمبه شتری را بر او افکندند و لباسهایش را آلوده کردند، پیغمبر از این عمل بقدری ناراحت شد که خدا داند، آنگاه نزد ابوطالب آمد و گفت : ای عمو! حسب مرا در میان خود چگونه می بینی ؟ او گفت : مگر چه شده ای برادر زاده ؟! حضرت گزارش داد، ابوطالب حمزه را طلبید و خودش هم شمشیر بر گرفت و بحمزه گفت : شکمبه را بردار، سپس همراه پیغمبری بسوی آن قوم رفت تا نزد قریش رسید، آنها گرد کعبه بودند، چون او را دیدند آثار خشم و بدی را در چهره اش خواندند، آنگاه به حمزه گفت : شکمبه را بر سبیل همه بمال ، او چنین کرد، تا به نفر آخرشان هم مالید، سپس ابوطالب متوجه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد و گفت : برادر زاده ؟ اینست حسب تو در میان ما.

27- و فرمود: چون ابوطالب وفات یافت ، جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شد و عرض کرد: ای محمد! از مکه بیرون رو، زیرا در اینجا یاوری نداری و قریش هم بر پیغمبر هجوم آوردند. حضرت از آنجا فرار کرد تا به یکی از کوههای مکه که حجوش می گفتند رسید و در آنجا شد، (گویا مقصود همان کوهی است که غار مشهور در آن بوده و هجرت در این زمان واقع شد).

28- و فرمود: همانا ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد، یعنی بهر زبان .

29- و فرمود: ابوطالب بحساب جمل اسلام آورد و با دستش عدد شصت و سه را متشکل کرد.

شرح حساب جمل در اصطلاح امروز همان حساب ابجد است که از دیر زمان نزد منجمین و مؤلفین مرسوم و معمول بوده و در تقاویم و شماره گذاریهای صفحات مقدمه کتاب و مواد تاریخ و رموز دیگر بکار می رفته است و ترتیبش چنان است که : الف را یک و با را دو و جیم را سه و دال را چهار بحساب می آورند و از یا

که بده می رسد ده ده بالا می روند و از عدد صد به دویست و سیصد بالا می روند تا آنکه حرف غین را هزار بشمار می آورند، بنابراین در تطبیق این روایت با این حساب چند وجه گفته شده است :

(1) عدد 63 بحساب ابجد مساوی دو کلمه (لا و الا) است که مختصر کلمه لا اله الا الله می باشد و پایه توحید است .

(2) عدد 63 با حروف ابجد کلمه سج را نشان می دهد و آن بمعنی نهران کن و مخفی دار می باشد پس مقصود ابوطالب و هم امام صادق علیه السلام از این روایت بیان تقیه و اسلام پنهانی ابوطالب بوده است .

(3) مقصود این است که ابوطالب به 63 زبان اظهار اسلام کرد.

(4) مقصود این است که ابوطالب هنگام اسلام آوردنش 63 سال داشت .

(5) مقصود این است که ابوطالب 63 قصیده در مدح پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سروده که همگی دلالت بر ایمان او دارد.

30- ابومریم انصاری گوید: بامام باقر علیه السلام عرض کردم : چگونه بر جنازه پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده شد؟ فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام غسلش داد و کفنش نمود و روپوشی بر او کشید، بده نفر اجازه ورود داد تا گردش حلقه زدند. امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آنها ایستاد و فرمود: (((همانا خدا و فرشتگانش بر پیغمبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر او درود فرستید و سلام کنید، سلام تمام 56 سوره 33))) پس مردم هم چنانکه حضرت می فرمود، می گفتند تا آنکه تمام اهل مدینه و اهل عوالی (آبادیهای نزدیک مدینه، در روی تپه ها) بر آن حضرت نماز گزاردند.

شرح_ظاهر این است که نماز بر آن حضرت تنها بهمین کیفیت انجام شده و دعاء و تکبیر دیگری نداشته است و ممکن است مقصود این باشد که این آیه را پیش از نماز یا بعد از هر تکبیر می خوانده اند. و ممکن است نماز مخصوص بر آن حضرت را امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خاص خود در ابتداء خوانده و نمازهای دیگر بهر نحوی که بوده، پس از انجام اصل فریضه و به منظوری غیر از ادای واجب گزارده شده است .

31- امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: یا علی مراد در اینجا دفن کفن و قبرم را چهار انگشت از زمین بلند کن و بر آن آب پاش .

32- امام صادق علیه السلام فرمود: عباس نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و عرض کرد: یا علی مردم گرد آمده اند تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را در بقیع مصلی دفن کنند و مردی از ایشان پیش نماز آنها شود. امیرالمؤمنین علیه السلام بسوی مردم آمد و فرمود: ای مردم همانا رسول خدا در

حال زندگی و مرگش امام و پیشوا است و خودش فرمود: من در همان خانه ای که قبض روح شوم بخاک سپرده شوم، آنگاه نزد در ایستاده و بر آن حضرت نماز گزارد، سپس بمردم دستور داد تا ده نفر بر او نماز خوانند و خارج شوند.

33- امام باقر علیه السلام فرمود: چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد، ملائکه و مهاجرین و انصار دسته دسته بر آن حضرت نماز گزارند. و امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که در حال تندرستی و سلامتش می فرمود: همانا این آیه درباره نماز بر من پس از آنکه خدا قبض روحم فرماید، نازل شده است: ((خدا و فرشتگانش بر پیغمبر نماز می گزارند، آنها که ایمان آورده اید! بر او نماز گزارید و سلام کنید، سلامی کامل 56 سوره 33)).

توضیح_کلمه صلوه در عربی مانند نماز در فارسی به معنی اعمال و ارکان مخصوصه و هم به معنی درود گفتن و احترام کردنست .

34- داود بن کثیر رقی گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: معنی سلام بر رسول خدا چیست؟ فرمود: چون خدای تبارک و تعالی (در عالم ارواح) پیغمبرش را و وصی او و دختر و دو پسرش و امامان دیگر و همه شیعیان را خلق فرمود، از آنها پیمان گرفت که (در بلاها) صبر کنند و (در برابر دشمنان خدا و هوای نفس) پایداری کنند و (جان خود و اسبان خویش را) در مرزها و سرحدات به بندند و از خدا پروا کنند. و خدا (در مقابل این امور) بآنها وعده فرمود که زمین مبارک (مدینه یا بیت المقدس) و حرم امن (مکه) را تسلیمشان کند و بیت المعمور (فرشتگان یا خاندان ائمه) را برایشان بیاورد و سقف افراشته (تمام آسمانها و عرش یا برکات آسمان) را بآنها بنمایاند و ایشان را از دشمنان آسوده کند و هم از آفات زمین که خدا بجهت سلامتی آنها از شرور تبدیل فرمود (و زمینی را که دگرگونش کرده از جمله سلامت است) و آنچه را در زمین است برای آنها سالم دارد و لکه ای در آن نباشد یعنی در زمین ناسازگاری با دشمن وجود نداشته باشد و هر چه دوست داشته باشند، و در زمین برای آنها موجود باشد. و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه امامان و شیعیانشان این پیمان را گرفت و سلام بر آن حضرت یاد آوری این پیمان و تجدید آن است بر خداوند (تا خدا فرستادن سلام را بر آن حضرت تجدید کند) و تا شاید خدای جل و عز در رسیدن وقت این پیمان تعجیل کند و سلامت و سازش را با تمام آنچه در پیمان بود، برای شما بشتاب آماده کند.

توضیح خیرات و برکاتی که در این روایت شریف به شیعیان وعده داده شده ، نسبت بزمان ظهور حضرت قائم علیه السلام است مرآت ص 372 .

باب زندگانی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه

امیر المؤمنین علیه السلام سی سال بعد از عام الفیل متولد شد شب یکشنبه 21 ماه رمضان سال چهل هجری کشته شد و 63 سال عمرش بود، بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله 30 سال زنده بود و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم بن عبد منافست و علی نخستین هاشمی نسبی است که از دو طرف بهاشم می رسد (یعنی پدر و مادرش هر دو از اولاد هاشم بودند).

1- امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد نزد ابوطالب آمد تا او را بولدت پیغمبر صلی الله علیه و آله مژده دهد، ابوطالب گفت : یک سبت صبر کن ، من هم تو را به شخصی مانند او غیر از مقام نبوت مژده خواهم داد، امام صادق علیه السلام فرمود: سبت 30 سال است و فاصله میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام سی سال بود.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین نخستین زنی بود که پیاده از مکه بمدینه بسوی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مهاجرت کرد و از همه مردم نسبت به پیغمبر مهربانتر بود، از پیغمبر شنید که می فرمود: مردم در روز قیامت برهنه مادر زاد محشور شوند، پس گفت : وای از این رسوائی ! پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: من از خدا می خواهم که ترا با لباس محشور کند، و نیز از آن حضرت شنید که فشار قبر را یاد آور می شد. فاطمه گفت : وای از ناتوانی ! پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: من از خدا می خواهم که تو را در آنجا آسوده دارد.

روزی برسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: من می خواهم این کنیز خود را آزاد کنم ، حضرت باو فرمود: اگر چنین کنی ، خدا در برابر هر عضوی از او یک عضو ترا از آتش دوزخ آزاد کند، پس چون بیمار شد، به پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیت کرد و سفارش نمود خادمش را آزاد کند و زبانش بند آمده بود، لذا به پیغمبرش اشاره کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله وصیتش را پذیرفت . پس روزی پیغمبر نشسته بود که امیرالمؤمنین علیه السلام گریان وارد شد. پیغمبر صلی الله علیه و آله باو فرمود: چرا گریه می کنی ؟ گفت : مادرم فاطمه وفات کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بخدا مادر من هم بود، پس با شتاب برخاست تا بر او وارد شد و چون باو نگریست گریان شد. آنگاه بزنها دستور داد غسلش دهند.

و فرمود: چون از غسلش فارغ شدید، کاری نکنید تا بمن خبر دهید، آنها چون فارغ شدند، آنحضرت را آگاه ساختند. رسول خدا صلی الله علیه و آله پیراهنی را که در زیر می پوشید و به بدنش می چسبید به

یکی از آنها داد تا در آن کفش کنند، و به مسلمانان فرمود: هرگاه دیدید من کاری کردم که پیش از این نکرده بودم، از من بپرسید چرا این کار کردی؟

چون زنان از غسل و کفش، به پرداختند، پیغمبر صلی الله علیه و آله در آمد و جنازه را روی دوش کشید و همواره زیر جنازه بود تا بقبورش رسانید، سپس جنازه را گذاشت و خود داخل قبر شد و در آن دراز کشید، آنگاه برخاست و جنازه را با دست خود گرفت و داخل قبر کرد، سپس خم شد و مدتی طولانی با او سرگوشی می کرد و می فرمود: پسرت، پسرت (پسرت) پس برخاست و روی قبر را هموار کرد، و باز خود را به روی قبر انداخت و مردم می شنیدند که می فرمود: ((لا اله الا الله)) بار خدایا! من او را به تو می سپارم)) آنگاه مراجعت فرمود.

مسلمین عرض کردند: شما را دیدم کارهایی کردید که پیش از این نکرده بودید؛ فرمود: امروز مهربانی ابوطالب را از دست دادم، فاطمه اگر چیز خوبی نزدش بود، مرا بر خود و فرزندانش مقدم می داشت، من از روز قیامت یاد کردم و گفتم: مردم برهنه محشور شوند، او گفت: وای از این رسوائی، من ضامن شدم که خدا او را با لباس محشور کند و از فشار قبر یاد آور شدم. او گفت: وای از ناتوانی، من ضمانتت کردم که خدا کار گزاریش کند، از این جهت او را در پیراهنم کفن کردم و در قبرش خوابیدم و سر بگوشش گذاردم و آنچه از او می پرسیدند تلقینش کردم. چون او را از پروردگارش پرسیدند جواب داد و چون از پیغمبرش پرسیدند جواب داد اما چون از ولی و امامش پرسیدند، زیانش بلکنه افتاد، من گفتم: پسرت، پسرت (پسرت).

3- اسید بن صفوان مصاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله گوید: روزی که امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، گریه شهر را بلرزه در آورد و مردم مانند روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله دهشت زده شدند، مردی گریان و شتابان و انالله و انا الیه راجعون گویان پیدا شد و می گفت: امروز خلافت نبوت بریده گشت تا به درخانه ای که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن بود ایستاد و گفت: خدایت رحمت کند ای ابوالحسن تو در گرویدن به اسلام از همه مردم پیشتر و در ایمان با اخلاصتر و از نظر یقین محکمتر و از خدا ترسانتر و از همه مردم، رنجکش تر و رسول خدا صلی الله علیه و آله را حافظتر و نسبت باصحابش امین تر بودی، مناقبت از همه برتر و سوابقت از همه شریف تر و درجه ات از همه رفیعتر و پیغمبر صلی الله علیه و آله از همه نزدیکتر و از نظر روش و اخلاق و طریقه و کردار به آن حضرت شبیه تر و مقامت شریفتر از همه نزدش گرامیتر بودی.

خدا تو را از جانب اسلام و پیغمبر و مسلمین پاداش خیر دهد، توانا بودی هنگامی که اصحاب پیغمبر ناتوانی کردند، و به میدان آمدی زمانی که خواری و زبونی از خود نشان دادند و قیام کردی موقعی که سستی ورزیدند، و به روش رسول خدا چسبیدی، آنگاه که اصحابش آهنگ انحراف کردند، خلیفه بر حق او

بودی، بی چون و چرا (و به نزاع برنخاستی) و در برابر زبونی منافقان و خشم کافران و بد آمدن حسودان و خواری فاسقان، ناتوانی نشان ندادی. زمانی که همه سست شدند، تو به امر خلافت قیام کردی و چون از سخن گفتن ناتوان شدند، سخن گفتی، و چون توقیف کردند، در پرتو نور خدا گام برداشتی، آنگاه از تو پیروی کردند و هدایت یافتند. و تو از همه نرم گوتر و خدا را فرمانبردارتر (عاقبت اندیش تر) و کم سخن تر و درست گوی تر و بزرگ راءی تر و پردلتر و با یقین بیشتر و کردار نیکوتر و به امور آشناتر بودی.

تو به خدا در ابتدا و انتها رئیس و بزرگ دین بودی: ابتدا زمانی بود که مردم پراکنده شدند (بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله) و انتها زمانی بود که سست شدند (بعد از قتل عثمان).

برای مؤمنان پدر مهربان بودی زمانی که تحت سرپرستی تو در آمدند، بارهای گرانی که آنها از کشیدنش ناتوان شدند، بدوش گرفتی و آنچه (را از امور دین) تباه ساختند محافظت نمودی و آنچه (را از احکام و شرایع) رها کردند، رعایت فرمودی و زمانی که زبونی کردند (به گرد آوردن دنیا حریص شدند) دامن به کمر زدی بلند گرفتی زمانی که بیتابی کردند و صبر نمودی زمانی که شتاب کردند و هر خونی را که می خواستند تو گرفتی (برای مسلمین از کفار خونخواهی کردی) و از برکت تو به خیراتی رسیدند که گمانش را نداشتند، بر کافران عذابی ریزان و رباینده و برای مؤمنان پشتیبان و سنگر بودی، خدا به همراه نعمتهای خلافت (مصیبتهایش) پرواز کردی (آفریده شدی) و بعطایش (یعنی عطای الهی) کامیاب گشتی و سوابقش را احراز کردی و فضایلش را بدست آوردی، شمشیر حجت و دلیلت کند نبود، و دولت منحرف نگشت و بصیرتت ضعیف نشد، هراسان نگشتی و سقوط نکردی.

تو مانند کوه بودی که طوفانش نجبانند و همچنان بودی که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ((در رفاقت و دارائی خویش امانت نگهدارترین مردمست، و باز چنان بودی که فرمود: از لحاظ بدن ضعف و در انجام امر خدای قوی است، نزد خود فروتن و نزد خدا عظمت داشتی. در روی زمین بزرگ و نزد مؤمنین شریف بودی، هیچکس را درباره تورا عیبجوئی نبود و هیچ گوینده ئی نسبت به تورا خرده گیری نداشت (و کسی از تو طمع حق پوشی نداشت) و برای هیچکس نرمی و مجامله نداشتی، هر ناتوان و زبونی نزد تو توانا و عزیز بود تا حقش را برایش بستانی و هر توانای عزیز، نزدت ناتوان و زبون بود تا حق را از او بستانی و در این موضوع، خویش داری و دور اندیشی و راءیت دانش و تصمیم بود، نسبت بهر چه کردی.

و هر آینه راه راست روشن گشت و امر مشکل آسان شد و آتشفشان خاموش گشت، و دین بوسیله تو راست شد و اسلام قوت یافت و امر خدا ظاهر شد، اگر چه کافران دوست نداشتند و اسلام و اهل ایمان از برکت تو پابرجا شد، و بسیار بسیار پیشی گرفتی و جانشینان خود را به رنج بسیار افکندی (زیرا هر چه بکوشند تا از تو پیروی کنند نتوانند) تو بزرگتر از آنی که مصیبت با گریه جبران شود، مرگ تو در آسمان بزرگ جلوه کرد و

مصیبت تو مردم را خرد کرد فانا لله و انا الیه راجعون مابقضاء خدا راضی و نسبت بفرمانش تسلیمیم ، بخدا سوگند مسلمین هرگز کسی را مانند تو از دست ندهند، تو برای مؤمنین پناه و سنگر و مانند کوهی پابرجا و بر کافران خشونت و خشم بودی ، خدا ترا به پیغمبرش برساند و ما را از اجرت محروم نسازد و بعد از تو گمراه نگرداند، مردم همه خاموش بودند تا سخش تمام شد، او گریست و اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله گریستند، سپس هر چه جستند او را نیافتند.

4- صفوان جمال گوید: من و عامر و عبدالله بن حذاعه از دی خدمت امام صادق علیه السلام بودیم عامر بحضرت عرض کرد: قربانت کردم ، مردم گمان می کنند امیرالمؤمنین علیه السلام در رحبه (میدان کوفه یا جلوخان مسجدش) دفن شده است ، فرمود: چنین نیست ، عرض کرد: پس کجا دفن شد؟ فرمود: چون وفات نمود، امام حسن علیه السلام او را برداشت و پشت کوفه نزدیک تپه بلند، دست چپ غری و دست راست حیره آورد و در میان تپه های کوچکی که ریگ سفید داشت بخاک سپرد.

راوی گوید: سپس من به آنجا و محلی را فکر کردم که قبر آن حضرتست ، آنگاه خدمت امام آدم و باو گزارش دادم ، بمن فرمود: درست فهمیدی خدایت رحمت کند تا سه بار.

5- عبدالله بن سنان گوید: عمر بن یزید نزد من آمد و گفت : سوار شو برویم من سوار شدم و همراه ما گشت ، سپس آمدیم تا بغری رسیدیم و بقبری برخوردیم ، عمر گفت : فرود آید که این قبر امیرالمؤمنین است ، گفتیم تو از کجا دانی ؟ گفت : زمانی که امام صادق علیه السلام رد حیره بود، بارها در خدمتش به اینجا آمدم و بمن فرمود: این قبر آن حضرتست .

6- امام باقر علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد: حسن بن علی علیه السلام در مسجد کوفه به پاخواست و حمد و ثنای خدا گفت و بر پیغمبر صلی لله علیه و آله درود فرستاد. سپس فرمود: ای مردم در این شب مردی وفات کرد که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و پسینیان باو نرسند. او پرچمدار رسول خدا صلی لله علیه و آله بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپش بودند. از میدان بر نمی گشت جز اینکه خدا به او فتح و پیروزی می داد، بخدا که او از مال سفید و سرخ دنیا جز هفتصد درهم که آن هم از عطایش زیاد آمده بود باقی نگذاشت و می خواست با آن پول خدمتگزاری برای خانواده اش بخرد، بخدا که او در شبی وفات کرد که یوشع بن نون وصی موسی وفات کرد و همان شبی که عیسی بن مریم به آسمان بالا رفت و همان شبی که قرآن فرود آمد.

7- امام صادق علیه السلام فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام را غسل دادند، از جانب خانه صدا آمد که اگر شما جلو تابوت را بگیرید، از گرفتن دنبالش آسوده باشید، و اگر دنبالش را بگیرید از گرفتن جلو آسوده باشید،

8- امام باقر علیه السلام می فرمود: فاطمه دختر محمد صلی لله علیه و آله پنج سال بعد از مبعث متولد شد و چون وفات کرد 18 سال و 75 روز داشت .

توضیح_گویا این روایت از جمله روایات باب بعد که درباره زندگانی حضرت فاطمه علیهما السلام است و کاتبین اشتباه آن را در اینجا درج کرده اند.

9- امام صادق علیه السلام می فرمود: چون امیرالمؤمنین علیه السلام وفات کرد، امام حسن و امام حسین علیهما السلام با دو مرد دیگر جنازه اش را بیرون بردند، چون از شهر کوفه خارج شدند، کوفه را بدست راست خود قرار دادند و راه جبانه (صحراء، عیدگاه، گورستان) را پیش گرفتند تا آن را بغری رسانیدند، و در آنجا دفنش کردند و قبرش را هموار نموده، مراجعت کردند.

زندگانی حضرت زهرا، فاطمه علیهما السلام

فاطمه علیهما و علی بعلها السلام پنج سال بعد از مبعث رسول خدا صلی لله علیه و آله متولد شد و زمانی وفات کرد که 18 سال و 75 روز داشت و بعد از پدرش 75 روز زندگی کرد.

1- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: فاطمه علیهما السلام صدیقه (بسیار راست گو و معصوم) و شهیده بود و دختران پیغمبران حائض نمی شوند.

2- حسین بن علی علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیهما السلام وفات کرد، امیرالمؤمنین او را پنهان بخاک سپرد و جای قبرش را ناپدید کرد، سپس برخاست و رو بجانب قبر رسول خدا صلی لله علیه و آله کرد و گفت: سلام بر تو ای رسول خدا از جانب دختری و دیدار کننده ات و آنکه در خاک رفته و از من جدا شده و در بقعه تو آمده و خدا زود رسیدن او را نزد تو برایش برگزیده .

ای رسول خدا! شکیبائیم از فراق محبوبه ات کم شده و خود داریم از سرور زنان جهان نابود گشته، جز اینکه برای من در پیروی از سنت تو که در فراق کشیدم جای دلداری باقی است، زیرا من سر ترا در لحد آرامگاهت نهادم و جان مقدس تو از میان گلو و سینه من خارج شد (یعنی هنگام جان دادن سرت به سینه من چسبیده بود) آری، در کتاب خدا برای من بهترین پذیرش (و صبر بر این مصیبت) است، انالله و انا الیه راجعون، همانا امانت پس گرفته شود و گروگان دریافت گشت و زهرا از دستم ربنده شد. ای رسول خدا دیگر چه اندازه این آسمان نیلگون و زمین تیره در نظرم زشت جلوه می کند، اندوهم همیشگی باشد و شبم

در بی خوابی گذرد و غم پیوسته در دلست ، تا خدا خانه ای را که تو در آن اقامت داری برایم برگزیند، (بمیرم و بتو ملحق شوم) غصه ای دارم دل خون کن و اندوهی دارم هیجان انگیز، چه زود میان ما جدائی افتاد، تنها بسوی خدا شکوه می برم .

به همین زودی دخترت از همدست شدن امتت بر ربودن حقش بتو گزارش خواهد داد، همه سرگذشتت را از او پرس و گزارش را از او بخواه ، زیرا چه بسا درد دلہائی داشت که چون آتش در سینه اش می جوشید و در دنیا راهی برای گفتن و شرح دادن آن نیافت ، ولی اکنون می گوید و خدا هم داوری می فرماید و او بهترین داورانست ،

سلام بر شما سلام وداع کننده ای که نه خشمگین است و نه دل‌تنگ ، زیرا اگر از اینجا برگردم ، بواسطه دل‌تنگیم نیست و اگر بمانم بواسطه بدگمانی به آنچه خدا به صابران وعده فرموده نباشد.

وای ، وای باز هم بردباری مبارکتر و خوش نماتر است اگر چیرگی دشمنان زورگو نبود (که مرا سرزنش کنند یا قبر فاطمه را بشناسند و نبش کنند) اقامت و درنگ در اینجا را چون معتکفان ملازمت می نمودم و مانند زن بچه مرده بر این مصیبت بزرگ شیون می کردم ، در برابر نظر خدا دخترت پنهان بخاک سپرده شد و حقش پایمال گشت و از ارش جلودگیری شد، با آنکه دیر زمانی نگذشته و یاد تو کهنه نگشته بود، ای رسول خدا، شکایت من تنها بسوی خداست و بهترین دل‌داری از جانب تو است ای رسول خدا! (چون در مرگ تو صبر کردم یا برای گفتار تو درباره صبر)، درود خدا بر تو و سلام و رضوانش بر فاطمه باد.

3-مفضل گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم : کی فاطمه را غسل داد؟ فرمود: امیرالمؤمنین من این مطلب را از گفته آن حضرت بزرگ شمردم و تعجب کردم فرمود: گویا از آنچه به تو خبر دادم دل‌تنگ شدی ؟ عرض کردم : چنین است ، قربانت گردم . فرمود: دل‌تنگ مباش ، زیرا او صدیقه (معصوم) است و جز معصوم نباید او را غسل دهد، مگر نمی دانی که مریم را جز عیسی غسل نداد.

4-امام باقر و امام صادق علیهما السلام فرمودند: چون آن مردم کردند آنچه کردند، (در خانه اش را آتش زدند و علی علیه السلام را بمسجد بردند) فاطمه علیها سلام گریبان عمر را گرفت و او را پیش کشید، و فرمود: همانا بخدا ای پسر خطاب ! اگر من از رسیدن بلا به بی گناهان کراهت نداشتم ، می فهمیدی که خدا را سوگند می دادم و او را زود اجابت کننده می یافتی (یعنی من نفرین می کردم و بزودی بلا نازل می شد و ترا و بی گناهان را شامل می گشت ولی نمی خواهم بی گناهان به آتش تو بسوزند).

5- امام باقر علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام متولد شد، خدا بفرشته ای وحی کرد تا به زبان محمد صلی لله علیه و آله داد که او را فاطمه نام گذارد، سپس فرمود: من ترا (از جهل باز گرفتم و) بعلم پیوستم (با علم از شیر باز گرفتم) و از خون حیض باز گرفتم، آنگاه امام باقر علیه السلام فرمود: بخدا سوگند که خدا او را با علم از شیر و از خون حیض در عالم میثاق باز گرفت.

6- پیغمبر صلی لله علیه و آله به فاطمه علیهما السلام فرمود: برخیز و آن سینی را بیرون آر، او برخاست و سینی ئی را آورد که در آن نان روغن مالیده و گوشت پخته بود، پیغمبر صلی لله علیه و آله با علی و فاطمه و حسن و حسین 13 روز از آن می خوردند، سپس ام ایمن حسین علیه السلام را دید چیزی (از آن نان و گوشت) با خود دارد، باو گفت: این از کجاست؟ فرمود: چند روز است که ما این غذا را می خوریم، ام ایمن نزد فاطمه آمد و گفت: ای فاطمه! هر چه ام ایمن دارد، به فاطمه و فرزندانش متعلق است، اما فاطمه هر چه دارد به ام ایمن از آن چیزی نمی رسد؟ فاطمه قدری از آن را برای او آورد و ام ایمن از آن بخورد و غذای آن سینی تمام شد، پیغمبر به او فرمود. اگر به ام ایمن نمی خوراندی تا روز قیامت تو و ذریه تو از آن می خوردند،

7- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی لله علیه و آله نشسته بود که فرشته ای که 24 چهره داشت وارد شد، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: محبوبم جبرئیل! من تو را هیچگاه به این صورت ندیده ام، فرشته گفت: من جبرئیل نیستم، ای محمد! مرا خدای عزوجل فرستاده تا نور را جفت نور گردانم، فرمود: که را با که؟ گفت: فاطمه را با علی، و چون فرشته پشت گردانید، میان دو شانه اش نوشته بود: محمد رسول خداست، علی وصی اوست. پیغمبر فرمود: از کی این جمله میان دو شانه تو نوشته شده؟ عرض کرد: بیست و دو هزار سال پیش از خلقت آدم.

8- احمد بن محمد بن ابی نصر گوید: از حضرت رضا علیه السلام راجع به قبر فاطمه علیها السلام پرسیدم، فرمود: در خانه خود بخاک سپرده شد، سپس چون بنی امیه مسجد را توسعه دادند جزء مسجد شد.

شرح_ در باره موضع قبر فاطمه علیها السلام سه قولست: 1 در بقیع 2 در روضه (میان قبر و منبر پیغمبر صلی لله علیه و آله) 3 در خانه خود فاطمه علیها السلام.

مجلسی (رحمه الله علیه) گوید: قول اخیر که از این روایت استفاده می شود صحیح ترین اقوالست، زیرا اخبار بسیاری بدین مضمون وارد شده و من آنها را در کتاب بحار ذکر نموده ام.

9- امام صادق علیه السلام می فرمود: اگر خدای تبارک و تعالی امیرالمؤمنین علیه السلام را برای فاطمه نمی آفرید، در روی زمین، از آدم گرفته تا هر بشری بعد از او همسری برای او نبود.

زندگانی حسن بن علی صلوات الله علیهما

حسن بن علی علیهما السلام در ماه رمضان در سال جنگ بدر که 2 سال بعد از هجرت است متولد گشت و روایت شده که او در سال سوم هجری متولد شد و در آخر ماه صفر سال 49 هجری وفات یافت و هنگام وفات 47 سال و چند ماه داشت و مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی لله علیه و آله است.

1- امام باقر علیه السلام می فرمود: چون وفات امام حسن علیه السلام در رسید، گریه کرد، به او عرض شد، پسر پیغمبر! گریه می کنی: در صورتی که نزد رسول خدا چنان مقامی داری؟! و پیغمبر درباره تو چنین و چنان فرموده، و بیست بار پیاده به حج رفته ای، و سه بار تمام دارائیت را نصف کرده ئی حتی کفشت را (و در راه خدا بفقرا داده ئی). فرمود: من تنها برای دو مطلب می گریم: بیم موقف (حساب روز قیامت یا از بیم خدا) و از جدائی دوستان.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام چهل و هفت ساله بود که وفات کرد و در سال 50 هجری بود و 40 سال بعد از پیغمبر زندگی کرد.

3- ابوبکر حضرمی گوید: جعده دختر اشعث بن قیس کندی بحسن بن علی علیهما السلام و کنیز آن حضرت زهر داد، اما کنیزک زهر را قی کرد و اما امام حسن علیه السلام زهر در شکمش ماند و آماس کرد و در گذشت.

4- امام صادق علیه السلام فرمود: حسن بن علی علیهما السلام در یکی از سفره های عمره اش همراه مردی از اولاد زبیر بود که به امامتش معتقد بود، در یکی از آبگاهها، زیر درخت خرماى خشکی که از تشنگی خشک شده بود، فرود آمدند، در زیر آن درخت فرشی برای امام حسن انداختند و در برابرش فرشی برای زبیری، زیر درخت خرماى دیگری، زبیری سر بالا کرد و گفت: اگر این درخت خرماى تازه می داشت از آن می خوردیم، امام حسن فرمود: خرما میل داری؟ زبیری گفت: آری، حضرت دست به سوی آسمان برداشت و دعا کرد به سخنی که من آن را نفهمیدم، پس درخت سبز شد و بحال خود برگشت و برگ و خرما برآورد، ساریانی که مرکوب از او کرایه کرده بودند، گفت: بخدا، این جادو است، امام حسن علیه السلام فرمود: وای بر تو، جادو نیست،

بلکه دعای مستجاب پسر پیغمبر است ، پس به سوی درخت بالا رفتند و هر چه خرما داشت چیدند و آنها را کفایت کرد.

5- امام حسن علیه السلام فرمود: خدا دو شهر دارد که یکی در مشرق و دیگری در مغربست ، گرد آنها دیواری از آهن است و هر یک از آنها یک میلیون در دارد و در آنجا هفتاد میلیون لغت است ، تکلم هر لغتی بر خلاف لغت دیگر است و من همه آن لغات و آنچه در آن دو شهر و میان آنهاست می دانم و بر آنها حجتی جز من و برادرم حسین نیست .

شرح_ این روایت از جمله روایاتی است که اگر از لحاظ سند خدشه و اشکالی نداشته باشد، باید علم آن را به خود امام ارجاع داد و نسبت به آن سکوت کرد و تصدیق اجمالی نمود. شارح مقاصد از قول یکی از قدماء این دو شهر را در عالم مثل و واسطه میان عالم محسوس و معقول دانسته که نه لطافت مجردات را دارند و نه کثافت مادیات را و موجودات آن ، عالم را به عکس در آینه و صورت خیالی و نقش در آب و هوا تنظیر و تشبیه کرده و معاد جسمانی را بر این پایه مبتنی دانسته است . مرحوم مجلسی (رحمه الله علیه) پس از آنکه کلام او را به تفصیل بیان می کند می گوید: ((و هذه الکلمات شبيهة بالخرافات و تصحيح النصوص و آلیات لایحتاج الی ارتکاب هذه التکلفات والله يعلم حقایق العوالم و الموجودات .)) (نگارنده اعتقاد دارد که این کلام امام علیه السلام کنایه از دو خلقت جن و انس است و مقصود از دیوار آهنین عدم ارتباط بین این خلائق صاحب اختیار به امر ذات اقدس الهی است و کثرت لغات دلالت بر عظمت خلقت این موجودات دارد و باقی حدیث دلالت بر علم و امامت ایشان بر آن موجودات به اذن الهی است که تسری می یابد تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)

6- امام صادق علیه السلام فرمود: سالی حسن بن علی علیهما السلام پیاده به مکه رفت و پاهایش آماس کرد، یکی از غلامانش عرض کرد: اگر سوار شوی این آماس فرو نشیند، فرمود: نه ، وقتی به این منزل رسیدیم ، سیاه پوستی پیش تو آید و روغنی همراه دارد، تو از او بخر و چانه زن ، غلام عرض کرد: پدر و مادرم قربانت : ما به هیچ منزلی وارد نشدیم که کسی آنجا باشد و این دوا را بفروشد، فرمود: چرا آن مرد در جلو تو است نزدیک آن منزل ، پس یک میل (2 کیلومتر) راه رفتند، آن سیاه پوست پیدا شد.

امام حسن علیه السلام به غلامش فرمود: نزد این مرد برو و آن روغن را از او بگیر و بهایش را باو بده ، سیاه پوست گفت : ای غلام این روغن را برای که می خواهی ؟ گفت : برای حسن بن علی علیهما السلام گفت : مرا هم نزد او ببر، پس به راه افتاد و او را خدمتش آورد، او به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم قربانت ، من نمی دانستم که شما به این روغن احتیاج داری ، اجازه بفرمائید بهایش را بگیرم ، زیرا من غلام شما هستم

، ولی از خدا بخواهید که بمن پسری سالم (بدون نقص) که دوست شما اهل بیت باشد روزی کند. زیرا من وقتی از نزد همسرم آمدم که درد زائیدن داشت، حضرت فرمود: به منزلت برو که خدا پسری بتو عطا فرموده و او از شیعیان ماست.

زندگی حسین بن علی علیهما السلام

حسین بن علی علیهما السلام در سال سوم هجری متولد شد و در ماه محرم سال 61 هجری درگذشت و 57 سال و چند ماه داشت، عبیدالله بن زیاد لعنه الله در زمان خلافت یزید بن معاویه لعنه الله وقتی که حاکم کوفه بود آن حضرت را شهید کرد، و فرمانده لشکری که با او جنگید و او را کشت عمر بن سعد لعنه الله بود و در کربلا در روز دوشنبه دهم محرم اتفاق افتاد، مادر آن حضرت فاطمه دختر پیغمبر صلی لله علیه و آله است:

1- امام صادق علیه السلام فرمود: حسین بن علی علیهما السلام در روز عاشورا بدرود زندگی گفت و 57 سال داشت.

2- و فرمود: میان حسن و حسین علیهما السلام یک ظهر فاصله شد و فاصله میان تولدشان 6 ماه و ده روز بود.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: چون فاطمه علیها السلام به حسین آبستن شد، جبرئیل نزد پیغمبر صلی لله علیه و آله آمد و عرض کرد: همانا فاطمه علیها السلام پسری خواهد زائید که امت او را بعد از تو می کشند، چون فاطمه به حسین علیه السلام آبستن شد خوشحال نبود، و چون زائیده از زائیدنش هم خوشحال نبود سپس امام صادق علیه السلام فرمود: در دنیا مادری دیده نشده که پسری به زاید و خوشحال نباشد، ولی فاطمه خوشحال نبود، زیرا دانست که او کشته خواهد شد، و این آیه درباره او نازل شد ((ما انسان را به نیکی نمودن نسبت به پدر و مادرش سفارش نموده ایم، مادرش او را به ناخوشی باردار شد و بناخوشی زائید و بار داشتن و از شیر گرفتنش سی ماه بود 15 سوره 46)).

4- امام صادق علیه السلام فرمود: چون کار حسین چنان شد که شد (اصحاب و جوانهایش کشته شدند و خودش تنها ماند) فرشتگان به سوی خدا شیون و گریه برداشتند و گفتند: با حسین برگزیده و پسر پیغمبر چنین رفتار کنند؟ پس خدا شبح و سایه حضرت قائم علیه السلام را به آنها نمود و فرمود: با این انتقام او را می گیرم.

5- امام باقر علیه السلام فرمود، چون نصرت خدا برای حسین بن علی علیه السلام فرود آمد تا آنجا که میان آسمان و زمین قرار گرفت، او را در انتخاب نصرت یا دیدار خدا مخیر ساختند، او دیدار خدا را انتخاب کرد.

زندگانی علی بن الحسین علیهما السلام

علی بن الحسین علیهما السلام در سال 38 متولد شد و در سال 95 در گذشت و 57 سال داشت و مادرش سلامه دختر یزدگرد پسر شهریار پسر شیرویه پسر خسرو پرویز است. و یزدگرد آخرین سلطان فارس است (قبل از اسلام).

1- امام باقر علیه السلام فرمود: چون دختر یزدگرد نزد عمر آوردند، دوشیزگان مدینه برای تماشای او سر می کشیدند، و چون وارد مسجد شد، مسجد از پرتوش درخشان گشت (کنایه از اینکه اهل مسجد از قیافه و جمال آن دختر شادمان و متعجب گشتند) عمر به او نگریست، دختر رخسار خود را پوشید و گفت: اق بیروح یادا هر مز (وای، روزگار هر مز سیاه شد) عمر گفت: این دختر مرا ناسزا می گوید؟! و بدو متوجه شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به عمر فرمود: تو این حق را نداری، به او اختیار ده که خودش مردی از مسلمین را انتخاب کند و در سهم غنیمتش حساب کن. (مهرش را از سهم بیت المال آن مرد حساب کن) عمر به او اختیار داد، دختر بیامد و دست خود را روی سر حسین علیه السلام گذاشت امیرالمؤمنین علیه السلام با او فرمود: نام تو چیست؟ گفت: جهانشاه، حضرت فرمود، بلکه شهربانویه باشد ((امیرالمؤمنین علیه السلام با این جمله اسم او را تغییر داده و یا انتخاب این اسم را به او تلقین فرموده و یا به او فرموده که تو دو نام داری و شهربانویه از جهانشاه بهتر است)).

سپس به حسین فرمود: ای اباعبدالله! از این دختر بهترین شخص روی زمین برای تو متولد شود و علی بن الحسین از او متولد گشت، و علی بن الحسین علیهما السلام را ابن الخیرتین ((پسر دو برگزیده)) می گفتند، زیرا برگزیده خدا از عرب هاشم بود و از عجم فارس و روایت شده که ابوالاسود دثلی درباره آن حضرت شعری بدین مضمون سروده است:

پسری که از یک سو به هاشم و یک سو به شاه کسری می رسد گرامیترین فرزندی است که بدو بازوبند بسته اند.

توضیح_ در عرب رسم بود که کودکانی را که موجب شگفت مردم بودند و بر کودکان دیگر شرافت و فضیلت داشتند. برای دفع چشم زخم ، بازوبندی به آنها می بستند.

2- زراره گوید: امام باقر علیه السلام می فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام ماده شتری داشت که 22 سفر بر او حج رفته بود و یک تازیانه به او نزده بود، پس از وفات آن حضرت ، ما بی خبر بودیم که ناگاه یکی از خدمتکاران یا غلامان آمد و گفت : ماده شتر از خانه بیرون رفته و بر سر قبر علی بن الحسین زانو زده ، گردنش را به قبر می مالد و می نالد، با وجود آنکه هنوز قبر را ندیده بود، من گفتم : خود را باورسانید، خود را باورسانید، و پیش از آنکه مردم او را ببینند و آگاه شوند نزد منش آرید.

توضیح_ چون ظهور این گونه معجزات موجب شدت عداوت و تحریک دشمنان و مخالفین می گشت حضرت باقر علیه السلام از نظر تقیه دستور داد بزودی آن شتر را به خانه برگردانند.

3- امام باقر علیه السلام فرمود: چون پدرم علی بن الحسین علیهما السلام وفات کرد، ماده شترش از چراگاه آمد و گردن خود را روی قبر گذاشت و در خاک غلطید، من دستور دادم او را بچراگاهش برگردانند، و پدرم بر آن شتر بحج و عمره می رفت و هرگز باو تازیانه ای نزده بود، کجا چون پدر و مادر او یافت شود (یعنی کسی که پدر و مادر شریف و اصیلی مانند امام حسین علیه السلام و شهر بانو داشته باشد باید چنین باشد).

4- امام صادق علیه السلام فرمود: چون شبی رسید که علی بن الحسین علیهما السلام در آن وعده (در گذشت دارفانی را) داشت ، به محمد علیه السلام فرمود: پسر جانم ! برایم آب وضوئی بیاور، من برخاستم و آب وضوئی برایش آوردم فرمود: این را نمی خواهم ، زیرا در آن مرداریست ، من رفتم و چراغ آوردم ، دیدم موش مرده ئی در آن افتاده است ، آب وضوی دیگری برایش آوردم ، فرمود: پسر جان ! این همان شبی است که مرا وعده داده اند و سفارش کرد که برای شترش اصطبلی ساخته شود و علفه اش آماده شود سپس خودم در آنجایش بردم ، چیزی نگذشت که شتر بیرون آمد و بر سر قبر رفت و گردن روی آن نهاد و ناله کرد و دیدگانش پر از اشک شد.

نزد محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) آمدند و گفتند: شتر از اصطبل خارج شده است ، حضرت نزدش آمد و فرمود: اکنون خاموش باش و برخیز بارک الله بتو، شتر برنخاست ، و آن شتری بود که علی ابن الحسین علیهما السلام در سفر مکه بر آن سوار می شد و تازیانه را بر پالانش می بست ولی او را نمی زد تا به مدینه می رسید، و نیز علی بن الحسین علیهما السلام در شبهای تاریک بیرون می آمد و انباری را که در آن کیسه های درهم و دینار بود بدوش می گرفت و خانه به خانه در می زد و هر کس بیرون می

آمد باو عطا می کرد، چون آن حضرت وفات کرد و به مردم آن عطا نرسید، دانستند که علی بن الحسین علیه السلام آن کار می کرده است .

5- حضرت ابوالحسن علیه السلام فرمود: چون وفات علی بن الحسین علیهما السلام فرا رسید، بیهوش شد، و سپس دیده باز کرد و سوره اذا وقعت الواقعة و انا فتحنا را قرائت کرد و فرمود: ((سپاس خدا را که وعده خود را با ما وفا کرد و زمین را به ارث ما داد که در بهشت، هر جا خواهیم جا گیریم، چه نیک است پاداش اهل عمل 74 سوره 39)) و همان ساعت قبض روح شد و چیز دیگری نفرمود.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: علی بن الحسین علیهما السلام در 57 سالگی بسال 95 هجری وفات یافت، و بعد از حسین علیه السلام 35 سال زندگی کرد. (نگارنده گوید تو نگو 35 سال حیات داشت بلکه بگو 35 سال در نهایت غم و غصه و زجر و شکنجه از غوغای کربلا بر سر آورد الا لعنت الله علیه ظالمین و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

زندگانی ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام

حضرت ابجعفر (امام باقر) علیه السلام در سال 57 متولد شد و بسال 114 درگذشت و 57 سال داشت و در بقیع مدینه پهلوی قبر پدرش علی بن الحسین علیهما السلام مدفون گشت و مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابیطالب است علیهما السلام و علی ذریتهم الهادیه .

1- امام باقر علیه السلام فرمود: مادرم زیر دیواری نشسته بود که ناگاه شکاف خورد و صدای ریزش سختی بگوش رسید، مادرم با دست اشاره کرد و گفت: نه، بحق مصطفی، خدا بتو اجازه فرود آمدن ندهد، دیوار در هوا معلق، ایستاد تا مادرم از آنجا گذشت، سپس پدرم صد دینار از جانب او صدقه داد.

ابو الصباح گوید: روزی امام صادق علیه السلام از مادر پدرش یاد کرد و گفت: او صدیقه (بسیار راستگو، بود و در خاندان امام حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشد.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: جابر بن عبدالله انصاری آخرین کس از اصحاب پیغمبر صلی لله علیه و آله بود که زنده مانده بود و او مردی بود که تنها بما اهلیت متوجه بود، در مسجد پیغمبر می نشست و عمامه سیاهی دور سر می بست و فریاد می زد: یا باقر العلم، یا باقر العلم! اهل مدینه می گفتند جابر هذیان می گوید، می گفت: نه بخدا من هذیان نمی گویم، بلکه من از پیغمبر صلی لله علیه و آله شنیدم می فرمود: تو بمردی از خاندان من می رسی که همنام و هم شمائل من است و علم را می شکافد و توضیح و تشریح می کند، این است سبب آنچه می گویم .

راوی گوید: روزی جابر از یکی از کوچه های مدینه که در آن مکتب خانه ئی بود می گذشت و محمد بن علی علیه السلام (برای کاری) آنجا بود (زیرا در هیچ روایت و تاریخی نرسیده که امام برای دانش آموزی بمکتب رود) چون جابر نگاهش باو افتاد، گفت: ای پسر پیش بیا، آمد، سپس گفت: بر گرد، او برگشت، جابر گفت: سوگند بآنکه جانم در دست اوست که شمائل این پسر شمائل پیغمبر است، ای پسر اسم تو چیست؟ گفت اسمم محمد بن علی بن الحسین است، جابر بسویش رفت و سرش را بوسید و می گفت: پدر و مادرم بقریانت، پدرت رسول خدا صلی لله علیه و آله سلامت می رساند و چنین می گفت.

محمد بن علی بن الحسین هراسان بسوی پدر آمد و گزارش را بیان کرد، زین العابدین علیه السلام فرمود: پسر جان، راستی جابر چنین کاری کرد؟ گفت آری، فرمود: پسر جان در خانه بنشین (زیرا او برخلاف تقیه رفتار کرد، چون دشمنان و مخالفین ترا خواهند شناخت و منزلت و کرامت ترا نزد خدا و پیغمبر خواهند دانست، و بر تو حسد خواهند برد) سپس جابر در هر بامداد و پسین خدمتش می رفت، اهل مدینه می گفتند، شگفتا از جابر که در هر بامداد و پسین نزد این کودک می رود، در صورتی که او آخرین کس از اصحاب رسول خدا صلی لله علیه و آله است! چیزی نگذشت که علی بن الحسین علیه السلام درگشت. آنگاه محمد بن علی با احترام مجالست جابر با پیغمبر صلی لله علیه و آله نزدش می رفت و می نشست و از خدای تبارک و تعالی برای آنها حدیث می کرد، اهل مدینه گفتند: ما جسورتر از این را ندیده ایم (زیرا با این کودکی از جانب خدا حدیث می گوید) چون دید چنین می گویند، از پیغمبر صلی لله علیه و آله حدیث گفت، اهل مدینه گفتند: ما دروغگوتر از این مرد را هرگز ندیده ایم، از کسی بما حدیث می کند که او را ندیده است، چون دید چنین می گویند از جابر بن عبدالله حدیثان گفت، آنگاه تصدیقش کردند، در صورتی که جابر خدمت او می آمد و از او دانش می آموخت.

3- ابو بصیر گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: شما وارث انبیاء بود و هر چه آنها می دانستند می دانست؟ فرمود: آری، عرض کردم شما می توانید مرده را زنده کنید و کور مادرزاد و بیس را معالجه کنید؟ فرمود: آری باذن خدا. سپس فرمود: ابا محمد! پیش بیا. من نزدیکش رفتم، آن حضرت دست بچهره و دیده من مالید که من خورشید و آسمان و زمین و خانه ها و هر چه در شهر بود دیدم، آنگاه بمن فرمود: می خواهی که اینچنین باشی و در روز قیامت در سود و زیان با مردم شریک باشی، یا آنکه بحال اول برگردی و یکسر به بهشت روی؟ گفتم: می خواهم چنانکه بودم برگردم، باز دست بچشم من کشید و بحال اول برگشتم. سپس من این حدیث را بابن ابی عمیر گفتم، او گفت: من گواهی دهم که این موضوع درست است، چنانکه روز روشن درست است.

4- محمد بن مسلم گوید: روزی خدمت امام باقر علیه السلام بودم که یک جفت قمری آمدند و روی دیوار نشسته طبق مرسوم خود بانگ می کردند، و امام باقر علیه السلام ساعتی به آنها پاسخ می گفت، سپس آماده پریدن گشتند، و چون روی دیوار دیگری پریدند، قمری نر یکساعت بر قمری ماده بانگ می کرد، سپس آماده پریدن شدند، من عرض کردم: قربانت گردم، داستان این پرندگان چه بود؟ فرمود: ای پسر مسلم هر پرنده و چاپار و جاننداری را که خدا آفریده است نسبت بما شنواتر و فرمانبردارتر از انسانست، این قمری بماده خود بدگمان شده و او سوگند یاد کرده بود که خلاف نکرده است و گفته بود بداوری محمد بن علی راضی هستی؟ پس هر دو بداوری من راضی گشته و من بقمری نر گفتم: که نسبت بماده خود ستم کرده ئی او تصدیقش کرد.

5- ابوبکر حضرمی گوید: چون امام باقر علیه السلام را بشام سوی هشام بن عبدالملک بردند، و بدربارش رسید، هشام به اصحاب خود و حضار مجلس که از بنی امیه بودند، گفت: چون دیدید من محمد ابن علی را توییح کردم و ساکت شدم. شما یک به یک به او رو آورید و توییحش کنید، سپس بحضرت اجازه ورود داد.

چون امام باقر علیه السلام وارد شد، با دست به همگان اشاره کرد و فرمود: السلام علیکم همگان را مشمول سلام خود ساخت و بنشست. چون بهشام بعنوان خلافت سلام نکرد، و بی اجازه نشست کینه و خشم او افزون گشت، پس باو رو آورد و توییح می کرد، از جمله سخنانش این بود:

ای محمد بن علی همیشه مردی از شما خاندان میان مسلمین اختلاف انداخته و آنها را بسوی خود دعوت کرده و از روی بیخردی و کم دانشی گمان کرده که او امامست. هر چه دلش خواست آنحضرت را توییح کرد، چون او خاموش شد، حاضران یکی پس از دیگری تا نفر آخر بحضرت رو آوردند و توییح می کردند. چون همگی ساکت شدند، حضرت برخاست و فرمود:

ای مردم بکجا می روید و شیطان می خواهد شما را بکجا اندازد؟! خدا بوسیله ما خانواده پیشینیان شما را هدایت کرد و پسینیان شما هم از برکت ما (هدایتشان) پایان یابد (یعنی در زمان ظهور امام قائم علیه السلام) اگر شما سلطنتی شتابان و زودگذر دارید، ما سلطنتی دیررس و جاودان داریم که بعد از سلطنت ما سلطنتی نباشد، زیرا ما اهل پایان و انجامیم، و خدای عزوجل می فرماید: ((سرانجام از آن پرهیزگارانست 125 سوره 7)).

هشام دستور داد حضرت را بزندان برند، چون بزندان رفت، با زندانیان سخن می گفت، همه زندانیان از جان و دل سخنش را پذیرفته، باو دل دادند، زندانبان نزد هشام آمد و گفت: یا

امیرالمؤمنین من از اهل شام بر تو هراسانم و می ترسم که ترا از این مقام عزل کنند، سپس گزارش را باو گفت .

هشام دستور داد آن حضرت و اصحابش را بر استر نشانده بمدینه برگردانند و فرمان داد که در بین راه بازارها را بروی آنها ببندند و از خوراک و آشامیدنی جلوگیری کنند (مقصودش از این دستورها توهین و توییح آن حضرت بود) پس سه روز راه رفتند و هیچگونه خوراک و آشامیدنی بدست نیاوردند، تا آنکه بشهر مدین (شهر شعیب پیغمبر) رسیدند، مردم در شهر را بروی آنها بستند، اصحاب حضرت از گرسنگی و تشنگی باو شکایت بردند.

امام علیه السلام بر کوهی که بآنها مشرف بود بالا رفت و با صدای بلند فرمود: ای اهل شهری که مردمش ستمکارند، من بقیه اللهم و خدا می فرماید: ((بقیت الله برای شما بهتر است اگر ایمان دارید و من نگهبان شما نیستم . 86 سوره 11))

در میان آن مردم شیخی سالخورده بود، نزد مردم شهر آمد و گفت : ای قوم! بخدا که این ندا، مانند دعوت شعیب پیغمبر است ، اگر در بازارها را بروی این مرد باز نکنید، از بالای سر و زیر پا گرفتار شوید، این بار مرا تصدیق کنید و فرمانبرید، و در آینده تکذیب کنید. من خیر خواه شمایم . مردم شتاب کردند و بازارها را بروی حضرت و اصحابش گشودند، خبر آن شیخ بهشام بن عبدالملک رسید، دنبالش فرستاد و او را برد و کسی ندانست که کارش بکجا رسید.

6- امام صادق علیه السلام فرمود: محمد بن علی باقر در 57 سالگی بسال 114 در گذشت و بعد از علی بن الحسین علیهما السلام 19 سال و 2 ماه زندگی کرد،

زندگانی ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام

امام صادق علیه السلام در سال 83 متولد شد و در ماه شوال سال 148 در گذشت و 65 سال داشت و در قبرستان بقیع که پدرش و جدش و حسن بن علی علیهم السلام مدفون بودند. بخاک سپرده شد، مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است و مادر ام فروه اسماء دختر عبدالرحمن بن ابی بکر است .

1- امام صادق علیه السلام فرمود: سعید بن مسیب و قاسم بن محمد بن ابی بکر و ابو خالد کابلی از موثقین اصحاب علی بن الحسین علیهما السلام بودند، و مادر من (دختر همین قاسم) با ایمان و تقوی و نیکوکار بود و خدا هم نیکوکاران را دوست دارد.

مادرم گفت که پدرم باو فرمود: ای ام فروه! من در هر شبانه روز هزار بار برای گنهکاران از شیعیانم خدا را می خواهم (و آمرزش می خواهم) زیرا ما با دانائی بثواب و پاداش بر مصیباتی که بما وارد می شود صبر می کنیم ولی آنها بر آنچه نمی دانند صبر می کنند.

توضیح_یعنی ما می دانیم و یقین داریم که بلاها و مصیباتی که بر ما وارد می شود در برابر چشم خداست و او از همه آنها آگاه و مطلع است و دقیقاً بحساب آنها رسیدگی می کند و انتقام ما را می گیرد و پاداش بزرگ ما را عنایت می کند، از این رو سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام چون در روز عاشورا کودک شیر خوارش را هدف تیر ساختند، فرمود: هون منازل بی انه بعین الله یعنی هر مصیبتی که بر من می رسد

2-مفضل بن عمر گوید: ابو جعفر منصور (خلیفه عباسی) بحسن بن زید که از طرف او والی مکه و مدینه بود، پیغام داد که: خانه جعفر بن محمد را بسوزان، او بخانه امام آتش افکند و بدر خانه و راه رو سرایت کرد، امام صادق علیه السلام بیرون آمد و در میان آتش گام برداشته راه می رفت و می فرمود: منم پسر اعراق الثری منم پسر ابراهیم خلیل الله (که آتش نمرود بر او سرد و سلامت گشت). توضیح_اعراق الثری بمعنی ریشه های در زمین است و آن لقب اسماعیل پیغمبر است و شاید جهتش این است که اولاد اسماعیل مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده شدند و افتخار امام صادق علیه السلام باو از این نظر است که او فرزند شریف و گرامی جناب ابراهیم است.

3-رفید غلام یزید بن عمرو بن هبیره گوید: ابن هبیره بر من غضب کرد و قسم خورد که مرا بکشد من از او گریختم و بامام صادق علیه السلام پناهنده شدم و گزارش خود را به حضرت بیان کردم، امام به من فرمود: برو او را از جانب من سلام برسان و به او بگو: من غلامت رفید را پناه دادم، با خشم خود به او آسیبی مرسان، به حضرت عرض کردم: قربانت گردم او اهل شامست و عقیده پلید دارد، فرمود: چنانکه بتو می گویم نزدش برو، من راه را در پیش گرفتم: چون به بیابانی رسیدم، مرد عربی به من رو آورد و گفت کجا می روی؟ من چهره مردی که کشته شود در تو می بینم، آنگاه گفت: دستت را بیرون کن، چون بیرون کردم، گفت: دست مردی است که کشته می شود، سپس گفت: پایت را نشان ده، چون نشان دادم، گفت پای مردی است که کشته می شود، باز گفت: تنت را ببینم، چون تنم را دید، گفت: تن مردی است که کشته شود آنگاه گفت: زیانت را بیرون کن

، چون بیرون آوردم ، گفت : برو که باکی بر تو نیست ، زیرا در زبان تو پیغامی است که اگر آن را بکوههای استوار رسانی ، مطیع تو شوند .

پس بیامدم تا در خانه ابن هبیره رسیدم ، اجازه خواستم ، چون وارد شدم : گفت : خیانتکار با پای خود نزد تو آمد . غلام ! زود سفره چرمی و شمشیر را بیاور ، دستور داد شانه و سر مرا بستند و جلاد بالای سرم ایستاد تا گردنم بزند .

من گفتم : ای امیر! تو که با جبر و زور ، بر من دست نیافتی ، بلکه با پای خود پیش تو آمدم ، من پیغامی دارم که می خواهم بتو باز گویم ، سپس خود دانی ، گفت بگو: گفتم مجلس را خلوت کن ، او بحاضرین دستور داد بیرون رفتند ، گفتم : جعفر بن محمد بتو سلام می رساند و می گوید: من غلامت رفید را پناه دادم ، با خشم خود به او آسیبی مرسان ، گفت : ترا بخدا جعفر بن محمد بتو چنین گفت و به من سلام رسانید؟! من برایش قسم خوردم ، او تا سه بار سخش را تکرار کرد .

سپس شانه های مرا باز کرد و گفت ، من باین قناعت نمی کنم و از تو خرسند نمی شوم ، جز اینکه همان کار که با تو کردم با من بکنی ، گفتم : دست من باین کار دراز نمی شود و بخود اجازه نمی دهم ، گفت : بخدا که من جز بآن قانع نشوم ، پس من هم چنانکه بسرم آورد ، بسرش آوردم ، و بازش کردم ، او مهر خود را به من داد و گفت : تو اختیاردار کارهای من هستی ، هر گونه خواهی رفتار کن .

4- یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابوسلمه سراج و حسین بن ثویر بن ابی فاخته نزد امام صادق علیه السلام بودند ، حضرت فرمود: خزانه های زمین و کلیدهایش نزد ماست ، اگر من بخواهم با یک پایم بزمین اشاره کنم و بگویم هر چه طلا داری بیرون بیاور بیرون آورد . آنگاه با یک پایش اشاره کرد و روی زمین خطی کشید زمین شکافته شد ، سپس با دست اشاره کرد و شمش طلائی باندازه یکجوب بیرون آورد و فرمود خوب بنگرید ، چون نگاه کردیم ، شمشهای بسیاری روی هم دیدیم که می درخشید ، یکی از ما به حضرت عرض کرد: قربانت ، بشما چه چیزها عطا شده ؟ در صورتی که شیعیان محتاجند؟! فرمود: همانا خدا دنیا و آخرت را برای ما و شیعیان ما جمع کند و آنها را ببهشت پر نعمت در آورد ، و دشمن ما را بدوزخ برد .

5- ابو بصیر گوید: من همسایه ای داشتم که پیر و سلطانی بود و (از راه رشوه و غصب و حرام) مالی بدست آورده بود ، مجلسی برای زنان آوازه خوان آماده می ساخت و همگی نزدش انجمن می کردند ، خودش هم می نوشید . من بارها بخودش شکایت کردم و گله کردم ، ولی او دست برنداشت ، چون پافشاری زیاد کردم ، به من گفت : من مردی گرفتارم و تو مردی هستی برکنار و یا عافیت ، اگر حال مرا بصاحبیت (امام صادق علیه السلام) عرضه کنی ، امیدوارم خدا مرا هم بوسیله تو نجات بخشد ، گفتار او

در دلم تأثیر کرد، چون خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حال او را بیان کردم، حضرت به من فرمود: چون بکوفه باز گردی، نزد تو آید به او بگو جعفر بن محمد گوید: تو آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای او ضمانت می کنم.

چون بکوفه باز گشتم، او و دیگران نزد من آمدند، من او را نزد خود نگاه داشتم تا منزل خلوت شد آنگاه به او گفتم: ای مرد من حال ترا به حضرت ابی عبدالله، جعفر بن محمد، امام صادق علیه السلام عرض کردم به من فرمود: چون بکوفه باز گشتی نزد تو آید، به او بگو جعفر بن محمد می گوید: آنچه را بر سرش هستی واگذار، من بهشت را از خدا برای تو ضمانت می کنم، او گریست و گفت: ترا بخدا امام صادق علیه السلام بتو چنین گفت؟ من سوگند یاد کردم که او به من چنین گفت، گفت ترا بس است (یعنی همین اندازه بر عهده تو بود و باقی بر عهده من) سپس برفت و بعد از چند روز نزد من فرستاد و مرا بخواست، چون برفتم دیدم پشت در خانه خود برهنه نشسته است، به من گفت: ابا بصیر! هر چه در منزل داشتم بیرون کردم (بصاحبانش رسانیدم و در راه خدا دادم حتی لباسهایم را) و اکنون چنانم که می بینی.

ابو بصیر گوید: من نزد دوستانم رفتم و پوشاکی برایش گرد آوردم، چند روز دیگر گذشت، دنبال فرستاد که من بیمارم، نزد من بیا، من نزدش رفتم و برای معالجه او در رفت و آمد بودم تا مرگش فرا رسید، برای ما وفا کرد (امام صادق علیه السلام بضمانت خود وفا کرد) و سپس در گذشت رحمت خدا بر او باد.

چون حج گزاردم نزد امام صادق علیه السلام رسیدم و اجازه خواستم، چون خدمتش رفتم، هنوز یک پایم در صحن خانه و یک پایم در راه رو بود که از داخل اتاق بی آنکه چیزی بگویم، فرمود: ای ابا بصیر اما برای رفیقت وفا کردیم. (پس تو ای عاقل دانا و خردمند اگر بر چگونگی این احادیث نظر نمایی پس به احادیثی برخورد می نمایی که قلب و اشک چشمان تو بر حقیقت آن گواهی می دهد و این حدیث از جمله آن احادیث است)

6-صفوان بن یحیی گوید: جعفر بن محمد بن اشعث به من گفت: می دانی سبب وارد شدن ما در مذهب تشیع و شناسائی ما بآن چه بود، با آنکه نزد ما هیچ یادی از آن نبود و بآنچه مردم (شیعیان) داشتند، ما معرفت نداشتیم؟ گفتم: داستانش چیست؟ گفت: ابو جعفر ابوالدوانیق (یعنی منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی ودانق یکدانگ درهم است که تقریباً یک پیشیز می شود و آن لقب را مردم از نظر خست و بخلش به او دادند، زیرا برای کندن نهر کوفه از مردم سری یکدانق گرفت) پیدرم ابو محمد بن اشعث گفت: ای محمد! مردی خردمند برایم بگو که بتواند از جانب من پرداخت کند. پددم گفت: او را برایت یافته ام او فلان شخص پسر مهاجر است که دانی من است، گفت: نزد منش بیاور، من دایم را نزد او بردم، ابو جعفر به او گفت: ای پسر مهاجر! این پول را بگیر و بمدینه بر، نزد عبدالله بن حسن

بن حسن و جماعتی از خاندانش که جعفر بن محمد همه میان آنهاست، و بآنها بگو: من مردی غریب و از اهل خراسانم که گروهی از شیعیان شما در آنجا هستند و این پول را برای شما فرستاده اند، و به هر یک از آنها پول بده و چنین و چنان شرط کن (یعنی بگو بشرط اینکه بر خلیفه بشورید و قیام کنید، ما پشتیبان شما هستیم و نظیر این سخنان) چون پولها را گرفتند، بگو من فرستاده و پیغام آورم، دوست دارم رسیدی از دستخط شما داشته باشم.

پسر مهاجر پولها را گرفت و بمدینه رفت، سپس نزد ابوالدوانیق باز گشت، محمد بن اشعث هم نزد او بود خلیفه گفت: چه خبر آوردی؟ گفت: نزد آنها رفتم (و پولها را پرداختم) این رسیدهایی است که بخط خودشان نوشته اند، غیر از جعفر بن محمد که من نزدش رفتم، او در مسجد پیغمبر صلی لله علیه و آله نماز می گزارد پشت سرش نشستم و گفتم هستم تا نمازش را تمام کند، آنگاه آنچه باصحابش گفتم، به او باز خواهم گفت، او شتاب کرد و نمازش را پایان رسانید و متوجه من شد و فرمود: ای مرد! از خدا پروا کن و اهل بیت محمد را مفریب که آنها بدولت بنی مروان سابقه نزدیکی دارند و (چون از آنها ستم بسیار دیده اند) همگی محتاج و نیازمندند (پول ترا قبول می کنند و گرفتار می شوند) من گفتم: موضوع چیست؟ اءصلحک الله؟ او سرش را نزدیک من آورد و آنچه میان من و تو رفته بود، باز گفت، مثل اینکه سومی ما بوده.

ابو جعفر دوانیقی گفت: ای پسر مهاجر! هیچ اهل بیت پیغمبری نباشد، جز آنکه محدثی در میان آنهاست، محدث خاندان ما در این زمان جعفر بن محمد است. این بود دلیلی که سبب عقیده ما باین مذهب (تشیع) گشت. (راجع بمعنی محدث بحديث 703 707 رجوع شود). (پس نظر نگارنده در این فراز یعنی تعبیر منصور ملعون آن بوده است که اهل بیت به واسطه ی الهام غیبی بر حقایق امور واقف می شوند و مقصود او از محدث آن نیست که بیان شده است.)

7- ابوبصیر گوید: ابو عبدالله جعفر بن محمد علیه السلام در 65 سالگی به سال 148 در گذشت و بعد از امام باقر علیه السلام 24 سال زندگی کرد.

8- یونس بن یعقوب گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام می فرمود: من پدرم را در دو جامه شطوی که لباس احرامش بود و نیز با یکی از پیراهنهای خودش و عمامه علی بن الحسین علیه السلام و برده ای که آن را به چهل دینار خریده بود کفن کردم. توضیح شطا نام قریه ایست نزدیک مصر که پارچه هائی را که در آنجا می بافند شطوی می نامند و برد (بضم باء) پارچه راهی بود که به دوش می انداختند و نوع خویش را در یمن می بافته اند.

زندگانی ابوالحسن موسی بن جعفر علیهم السلام

ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام به سال 128 و بقولی در 129 در ابواء (منزلی است میان مکه و مدینه) متولد شد و در ششم ماه رجب سال 183 به سن 54 سالگی در گذشت، وفاتش در بغداد. در زندان سندی بن شاهک بوده و هارون الرشید آن حضرت را در بیستم شوال سال 179 از مدینه بیرون کرد، و هارون در ماه رمضان زمانی که از عمره باز می گشت و امام نزد عیسی بن جعفر زندانی کرد، باز او را به بغداد فرستاد و نزد سندی بن شاهک زندانی کرد، آن حضرت در زندان سندی در بغداد در گذشت و در قبرستان قریش به خاک سپرده شد. مادرش ام ولد و نامش حمیده بود.

1- پدر عیسی بن عبدالرحمن گوید: ابن عکاشه خدمت امام باقر علیه السلام آمد و امام صادق علیه السلام نزدش ایستاده بود، قدری انگور برایش آوردند، حضرت فرمود: پیرمرد سالخورده و کودک خردسال انگور را دانه دانه می خورد و کسی که می ترسد سیر نشود، سه و چهار دانه می خوردند و تو دو دانه دو دانه بخور که مستحب است.

سپس ابن عکاشه به امام باقر علیه السلام عرض کرد: چرا برای ابو عبدالله (امام صادق علیه السلام) زن نمی گیرید؟ او که به سن ازدواج رسیده است.

امام باقر علیه السلام که در برابرش کیسه پول سر به مهری بود، فرمود: به زودی برده فروشی از اهل بربر می آید و در دار میمون منزل می کند با این که کیسه پول، دختری برده برایش می خریم، مدتی گذشت تا آنکه ما روزی خدمت امام باقر علیه السلام رسیدیم، بما فرمود: می خواهید بشما خبر دهم از آن برده فروشی که بشما گفتم، آمده است؟ بروید و با این کیسه پول از او دختری بخرید.

ما نزد برده فروش آمدیم: او گفت: هر چه داشتم فروختم مگر دو دخترک بیمار که یکی آنها از دیگری بهتر است (امید بهبودیش بیشتر است) گفتیم: آنها را بیاور تا ببینیم، چون آورد، گفتیم: این نیکوتر را (نزدیک بهبودی را) چند می فروشی؟ گفت به هفتاد اشرفی، گفتیم احسان کن (تخفیفی بده) گفت: از 70 اشرفی کمتر نمی دهم. گفتیم: او را به همین کیسه پول می خریم هر چه بود، ما نمی دانیم در آن چقدر است مردی که سر و ریش سفیدی داشت نزد او بود، گفت: باز کنید و بشمارید، برده فروش گفت: باز نکنید زیرا اگر از 70 اشرفی دوجو (به وزن دو جو و یک شصتم دینار است) کمتر باشد نمی فرشم، پیرمرد گفت: نزدیک بیائید، ما نزدیکش رفتیم و مهر کسبه را باز کردیم و اشرفی ها را شمردیم، بی کم و زیاد 70 اشرفی بود، دختر را تحویل گرفتیم و نزد امام باقر علیه السلام بردیم، جعفر علیه السلام نزدش ایستاده بود.

امام باقر علیه السلام سرگذشت ما را بخود ما خبر داد، سپس خدا را سپاس و ستایش کرد و به دختر فرمود: نامت چیست؟ گفت: حمیده ، فرمود: حمیده باشی در دنیا و محموده ((ستوده و پسندیده)) باشی در آخرت، بگو بدانم دوشیزه هستی یا بیوه؟ گفت: دوشیزه ام ، فرمود: چگونه تو دوشیزه ئی ، در صورتی که هر دختری که دست برده فروشان افتد خرابش می کنند؟ دختر گفت: او نزد من می آمد و در وضعی که شوهر با زنش می نشیند می نشست ، ولی خدا مرد سر و ریش سفیدی را بر او مسلط می کرد و او را چندان سیلی میزد که از نزد من بر می خاست ، او چند بار با من چنین کرد و پیرمرد هم چند بار با او چنان کرد، سپس فرمود: ای جعفر این دختر را نزد خود بر و بهترین شخص روی زمین ، یعنی موسی بن جعفر علیهما السلام از او متولد شدند.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: حمیده از پلیدیها پاکست مانند شمش طلا، فرشتگان همواره او را نگهداری کردند تا به من رسید بجهت کرامتی که خدا نسبت به من و حجت پس از من فرمود.

3- ابو خالد ربالی گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام را در نخستین بار نزد مهدی عباسی می بردند در زباله منزل کرد، من با او سخن می گفتم . حضرت مرا اندوهگین دید. ای ابا خالد چرا ترا اندوهگین می بینم؟ گفتم: چگونه اندوهگین نباشم ، در صورتیکه شما را بسوی این طغیانگر می برند و نمی دانم چه بسرت می آید.

فرمود: مرا باکی نیست ، چون فلان ماه و فلان روز رسد، در سر یک میلی خود را به من برسان ، پس از آن ، من کاری جز شمردن ماهها و روزها نداشتم تا آنروز (که امام فرموده بود) فرا رسید. خود را بسر یک میلی رسانیدم و آنجا بودم تا نزدیک بود خورشید غروب کند، شیطان در دلم وسوسه کرد و ترسیدم در آنچه امام فرموده شک کنم . که ناگاه یک سیاهی را دیدم از طرف عراق پیش می آید، من به پیشوازشان رفتم . دیدم حضرت ابوالحسن (موسی بن جعفر) علیه السلام در جلو قافله بر استری سوار است . به من فرمود: آهای ابا خالد عرض کردم : لبیک یا ابن رسول الله فرمود: شک نکن ، زیرا شیطان دوست دارد که تو شک کنی ، من عرض کردم : خدا را شکر که شما را از چنگ آنها خلاص کرد، فرمود: مرا بار دیگر بسوی آنها بازگشتی است که از چنگشان خلاص نشوم (یعنی و در زندان سندی بن شاهک جان سپارم).

4- یعقوب بن جعفر بن ابراهیم گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مردی نصرانی نزد آن حضرت آمد، مادر عریض (وادی مدینه) بودیم ، نصرانی عرض کرد: من از شهری دور و سفری پر مشقت نزد شما آمده ام ، و 30 سالست که از پروردگارم درخواست می کنم که مرا به بهترین دینها و بسوی بهترین و داناترین بندگان خود هدایت کند، تا آنکه شخصی در خواب من آمد و مردی را که در علیاء دمشق است به من معرفی کرد.

من نزدش رفتم و با او سخن گفتم ، او گفت : من از تمام همکیشان خود داناترم ولی از من داناتر هم هست : من گفتم : مرا به کسی که از او داناتر است رهبری کن ، زیرا مسافرت برای من دشوار و سنگین نیست من تمام انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات و ظاهر تمام قرآن را خوانده ام .

دانشمند به من گفت : اگر علم نصرانیت را می خواهی ، من از تمام عرب و عجم به آن داناترم ، و اگر علم یهودیت خواهی باطلی بن شرحبیل سامری در این زمان داناترین مردمست . و اگر علم اسلام و تورات و انجیل و زبور و کتاب هود و هر کتابی که بر هر پیغمبری در زمان تو و زمانهای دیگر نازل شده و هر خبری که از آسمان نازل شده که کسی آن را دانسته یا ندانسته و در آنست بیان هر چیز و شفاء برای جهانیان و رحمت برای رحمت جو و مایه بصیرت کسی که خدا خیر او را خواهد و انس با حق است ، اگر چنین شخصی را می خواهی ترا بسویش رهبری کنم ، اگر توانی با پایت نزدش برو و اگر توانی با سر زانو و اگر توانی با کشیدن نشیمنگاه و اگر نتوانی با چهره به زمین کشیدن .

گفتم : نه ، بلکه من با تن و مال خود توانائی مسافرت دارم ، گفت : فوری برو به یثرب ، گفتم : یثرب ، گفتم : یثرب را نمی شناسم ، گفت برو تا برسی به مدینه پیغمبری که در عرب مبعوث شده و او همان پیغمبر عربی هاشمی است ، چون وارد مدینه شدی قبیله بنی غنم بن مالک بن حجار را پیرس که نزدیک در مسجد مدینه است و خود را به هیئت و زیور نصرانیت در آور ، زیرا والی مدینه بر آنها (موسی بن جعفر و شیعیانش که ترا نزدشان می فرستم) سختگیر است و خلیفه سختگیرتر آنگاه نشانی بنی عمر و بن مبدول را که در بقیع زیور بگیر ، و سپس پیرس موسی بن جعفر کیست و منزلش کجاست و آیا بسفر رفته یا حاضر است اگر بسفر رفته بود ، نزدش برو که مسافرت او از راهی که (اکنون) به سویش می روی نزدیکتر است ، آنگاه به او خبر ده که مطران علیای غوطه دمشق مرا بسوی تو رهبری کرده و او سلام بسیار می رساند و می گوید: من با پروردگار خود بسیار مناجات می کنم و از او می خواهم که مرا بدست شما مسلمان کند.

مرد نصرانی ایستاده و به عصای خود تکیه کرده ، این داستان را (که در خواب دیده بود) بیان کرد سپس گفت : آقای من اگر به من ! اجازه دهی تکفیر ((تواضع و کرنش مخصوصی است که در برابر سلاطین و بزرگان انجام می دادند به این نحو که اندکی خم شده و دو کف دست را در میان ران ها پنهان می کردند)) کنم و بنشینم . فرمود: اجازه می دهم که بنشینی ولی اجازه نمی دهم که تکفیر کنی ، پس بنشست و کلاه نصرانیت از سر بگرفت . آنگاه عرض کرد: قربانت . به من اجازه سخن میدهی ؟ فرمود: آری . فقط برای آن آمده ئی .

نصرانی گفت : جواب سلام رفیقم (مطران) را بده ، مگر شما جواب سلام نمیدهی ؟ امام فرمود: جواب رفیقت این است که خدا هدایتش کند ، و اما سلام زمانی است که بدین ما در آید.

نصرانی گفت : اءصلحك الله من اکنون از شما سؤال می کنم فرمود، پیرس .

گفت: به من خبر ده از کتاب خدای تعالی که آن را بر محمد نازل کرده و بدان سخن گفته و آن را به آنچه باید معرفی کرده و فرموده: ((حم سوگند بکتاب روشن که آن را در شبی مبارک نازل کرده ایم که ما بیم دهنده ایم، در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند 4 سوره 44)) تفسیر باطنی این آیات چیست؟.

فرمود: اما حم محمد صلی لله علیه و آله است و آن در کتابی است که بر هود نازل گشته و از حروفش کاسته شده (یعنی در کتاب هود از محمد به حم تعبیر شده و دو حرف م د آن، از نظر تخفیف یا جهت دیگری افتاده است) و اما کتاب روشن امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، و اما شب مبارک فاطمه علیها السلام است، و اما اینکه فرماید: ((در آن شب هر امر محکمی را فیصل دهند)) یعنی آن فاطمه خیر بسیاری زاید و بیرون دهد و آن مردی حکیم و مردی حکیم است (یعنی امام حسن و امام حسین و زین العابدین علیهم السلام اند و امامان دیگر هم باینها عطف می شوند).

مرد نصرانی گفت: اولین و آخرین این مردان را معرفی کن، فرمود: اوصاف به یکدیگر شباهت دارند (و ممکن نیست شخصی را با بیان اوصافش کاملاً مشخص و ممتاز ساخت) ولی من سو می آن قوم (یعنی امام حسین علیه السلام) را برای تو معرفی می کنم که چه کسی از نسل او ظاهر می شود. (مقصود حضرت قائم علیه السلام است) و اوصاف او در کتابهایی که بر شما نازل شده هست، اگر تغییرش نداده و تحریفش نکنید و کفر نورزید ولی از قدیم این کار را کرده اید.

نصرانی گفت: من آنچه را می دانم از شما پنهان نکنم و بشما دروغ نگویم (شما را تکذیب نکنم) و شما راست و دروغ گفتار مرا می دانید، بخدا سوگند که خدا از فضل و نعمت خود بشما بخشی عطا کرده که بخاطر هیچکس خطور نکند و کسی نتواند پنهانش کند، و کسی هر چند دروغگو هم باشد، نسبت به آن دروغ نتواند گفت، هر چه من در این باره گویم حق است و درست و چنانست که بیان فرمودی. (آنچه فرمودی درست است و مطابق واقع).

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: هم اکنون بتو خبری هم که آن را جز اندکی از خوانندگان کتب (آسمانی) ندانند: به من بگو اسم مادر مریم چه بود؟ و در چه روزی (روح عیسی) در شکم او دمیده شد؟ و در چه ساعت روزی مریم عیسی علیه السلام را زائید؟ و در چه ساعت از روز بود؟ نصرانی گفت: نمی دانم.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: اما مادر مریم نامش مرثا بود که در لغت عربی وهیبه می باشد و اما روزی که مریم باردار گشت روز جمعه هنگام ظهر بود و آن روزی بود که روح الامین (جبرئیل) از آسمان فرود آمد، و برای مسلمین عیدی مهمتر از آن نیست. خدای تبارک و تعالی و محمد صلی لله علیه و آله آن روز را بزرگ

دانسته و دستور داده که عیدش قرار دهند و آن روز جمعه است و اما روزی که مریم زائید سه شنبه بود، در چهار ساعت و نیم از روز بر آمده .

سپس فرمود: نهی را که مریم عیسی را در کنار آن زائید می دانی کدام نهر بود؟ نه ، فرمود: آن نهر فراتست که درختان انگور و خرما در کنار آنست و هیچ نهی از لحاظ درختان انگور و خرما با فرات برابر نیست . و اما روزی که زبان مریم بسته شد و قیدوس (پادشاه یهود آن زمان) فرزندان و پیروان خود را طلبید تا او را یاری کنند و آل عمران را بیرون برد تا به مریم بنگرند، و آنها آنچه را خدا در کتاب تو (انجیل) و کتاب ما (قرآن) بیان کرده ، گفتند، فهمیده ئی؟ گفت: آری ، همین امروز خوانده ام فرمود: بنابراین از این مجلس برنخیزی تا خدا ترا هدایت کند.

نصرانی گفت: اسم مادر من بلغت سریانی و عربی چیست؟ حضرت فرمود: اسم مادر تو بلغت سریانی عنقالیه است و اسم مادر پدرت عنقوره بوده است . و اما اسم مادرت بلغت عربی هومیه است و نام پدرت عبدالمسیح است و بلغت عربی عبدالله می شود، زیرا مسیح را عبدی نیست ، عرض کرد: راست گفתי و احسان کردی (که آنچه را هم نپرسیدم جواب گفתי).

اسم جدم چیست؟ فرمود: اسم جدت جبرئیل بود و من او را در این مجلس عبدالرحمن نامیدم .

نصرانی گفت: ولی او مسلمان بود، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: آری و شهید هم گردید، زیرا لشکری از اهل شام ناگهان به منزلش ریختند و او را کشتند.

نصرانی گفت: نام من پیش از آنکه کنیه خود را تعیین کنم چه بود؟ فرمود: نام تو عبدالصلیب بود، عرض کرد: شما چه نامی به من می دهی؟ فرمود: من ترا عبدالله نام می گذارم .

نصرانی گفت: من هم ایمان بخدای بزرگ آوردم و گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و او یکتا و مورد نیاز مخلوقست ، او نه چنانست که نصاری وصفش کنند (که مسیح را پسر یا شریک یا متحد با او دانند) و نه چنانست که یهود معرفش نمایند (تکه جسمش دانند و عزیز را پسرش خوانند) و هیچ گونه شرکی نسبت به وی راه ندارد و گواهی دهم که محمد بنده و فرستاده اوست ، که او را بحق فرستاده است و او حق را برای اهلش آشکار ساخت و اهل باطل در کوری و گمراهی بماندند، و او فرستاده خدا بود بسوی تمام مردم از سرخ پوست و سیاه پوست و همه نسبت به او یکسان بودند، گروهی بینا شدند و هدایت یافتند و اهل باطل در کوری بماندند و آنچه ادعا می کردند، از دست بدادند و گواهی دهم که ولی و جانشین او حکمت وی را بیان کرد و پیغمبران پیش از او بحکمت کامل و رسا گویا بودند و در فرمانبری خدا تشریک مساعی کردند و از باطل و اهل باطل و پلیدی و اهل

پلیدی دوری گزیدند و گمراهی را کنار گذاشتند و خدا هم ایشان را بفرمانبرداری خود یاری کرد و از گناه بازشان داشت .

ایشان اولیاء خدا و یاران دین بودند، مردم را بکار خیر ترغیب نموده و امر می فرمودند، من بخردسال و بزرگسالشان و بهر کس از آنها که یاد کردم و یاد نکردم ایمان آوردم و بخدای تبارک و تعالی که پروردگار جهانیانست ایمان آوردم . سپس زنا و صلیب طلائی را که بگردن داشت برید و بشکست و گفت : بفرما زکوتم را بچه مصرفی رسانم ؟ فرمود: در اینجا برادری داری که هم کیش تو است و از قوم خودت از قبیله قیس بن ثعلبه می باشد، و او هم مانند تو در نعمت (اسلام) است ، با یکدیگر مواسات و همسایگی کنید و من از حق اسلامی شما دریغ نخواهم کرد.

او گفت : اصلحک الله بخدا که من ثروتمندم و در محل خود 300 اسب نر و ماده و هزار شتر دارم و حق شما در مال من بیش از حق من است بگردن شما. امام فرمود: تو آزاده شده خدا و رسولش هستی و نسب و نژاد بحال خود باقیست .

سپس او مسلمانی نیکو شد و از قبیله بنی فهر زنی گرفت و امام کاظم علیه السلام از صدقه علی بن ابیطالب 50 دینار مهرش داد و برای او نوکر گرفت و منزلش داد و در آنجا بود تا امام کاظم علیه السلام را از مدینه بیرون بردند و او 28 شب پس از بیرون بردن حضرت در گذشت .

5- دیعقوب بن جعفر گوید: خدمت موسی بن جعفر علیه السلام بودم که مرد و زن راهبی از اهل نجران یمن ، خدمتش آمدند. فضل بن سوار برای آنها اجازه رسیدن خدمت امام را گرفت . امام فرمود: فردا آنها را نزد چاه ام الخیر بیاور، فضل گوید: فردا ما آنجا حاضر شدیم ، دیدیم آن قوم هم آمده اند امام دستور داد حصیرهای لیف خرمائی انداختند، و خود نشست و مردم هم نشستند.

ابتدا زن راهب مسائل بسیاری پرسید که امام علیه السلام همگی را پاسخ داد، سپس آن حضرت چیزهایی از او پرسید که پاسخ هیچ یک از آنها را نتوانست بگوید. آن زن اسلام آورد. آنگاه مرد راهب پیش آمد و سؤال می کرد و امام همه را جواب می فرمود.

مرد راهب گفت : من در دین خود نیرومند و توانایم و هیچ یک از انصاری در روی زمین به درجه دانش من نرسد و شنیدم و شنیدم که مردی در هند است که هرگاه بخواهد در یک شبانه روز به حج بیت المقدس می آید و به منزلش در هند برمی گردد، من پرسیدم در کدام سرزمین است ! به من گفتند: در سبذان است . من احوال او را از کسی که به من خبر داده بود پرسیدم . گفت : او

اسمی را که آصف همدم سلیمان می دانست و بدان وسیله تخت (بلقیس) را از شهر سبا آورد، می داند، و خدا وصف او را در کتاب شما (قرآن) و در کتابهایی که برای ما دینداران دیگر نازل کرده بیان کرده است.

موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خدا را چند نامست که (دعا کردن به وسیله آنها) بر نمی گردد (و حتما مستجاب می شود؟) گفت: آن نامها بسیار است و اما آنچه حتمی است و دعا کننده را رد نمی کند هفت نام است.

امام علیه السلام فرمود: آنچه را از آنها یادت هست به من بگو. راهب گفت: نه، به حق خدائی که تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را مایه پند گرفتن جهانیان (نسبت به کمال قدرت خود) و آزمایش سپاسگزاری خردمندان قرار داد و محمد را برکت و رحمت ساخت و علی علیه السلام را مایه پند و بصیرت نمود و اوصیاء را از نسل محمد مقرر داشت که من نمی دانم و اگر می دانستم به سخن شما محتاج نبودم و نزد شما نمی آمدم و از شما نمی پرسیدم.

امام کاظم علیه السلام فرمود: به داستان مرد هندی باز گرد. راهب گفت: من این نامها را شنیده ام ولی حقیقت و تفسیرش را نمی دانم و نیز نمی دانم آنها کدام است و چگونه می باشد و دعا کردن با آنها چگونه است پس براه افتادم تا به سبزان هند رسیدم و نشانی آن مرد را پرسیدم. به من گفتند: او در کوهی صومعه ای ساخته و در سال جز دو بار بیرون نیاید و دیده نشود و هندیان عقیده دارند که خدا برای او در صومعه اش چشمه ای شکافته و ایجاد کرده و بدون شخم و بذرافشانی برای او کاشته شود محصول دهد. من در خانه او رفتم و سه روز آنجا بودم، نه در را کوبیدم و نه دستی به آن زدم، روز چهارم خدا در را گشود، زیرا گاوی که هیزم بار داشت و پستانش از بسیاری شیر کشیده می شد و نزدیک بود جاری شود، بیامد و در را فشار داد، در باز شد و من پشت سرش وارد شدم، آن مرد را دیدم ایستاده به آسمان می نگرد و می گرید به زمین می نگرد و می گرید، به کوهها می نگرد و می گرید.

گفتم: سبحان الله!! چه اندازه نظیر تو در این روزگار کمیابست؟! او گفت: به خدا که من جز یکی از حسنات و نیکی های مردی که او را پشت سرت گذاشتی (موسی بن جعفر علیه السلام) نیستم.

گفتم: به من خبر داده اند که تو یکی از اسماء خدا را می دانی که به وسیله آن در یک شبانه روز به بیت المقدس می روی و به منزلت بر می گردی، گفت: بیت المقدس را می شناسی؟.

گفتم: من غیر از بیت المقدس که در شام است نمی شناسم گفت: مقصود آن بیت المقدس نیست بلکه آن خانه مقدسی است که خانه آل محمد است.

گفتم: من تا امروز هر چه شنیده ام همان بیت المقدس بوده، گفت: آن جای محرابهای پیغمبران است و آن را حظیره المحاریب ((جایگاه محرابها)) می گفتند تا آنکه زمان فاصله میان محمد و عیسی صلی الله علیه و آله رسید و بلا به مشرکین نزدیک شد و کيفر و سختی بنخانه های شیاطین در آمد و آنها آن نامها را تغییر و تبدیل دادند و جابجا کردند و همین است معنی قول خدای تبارک و تعالی که بطن آیه درباره آل محمد و ظاهرش یک مثلی است ((25)) ((آنها جز نامهایی نیست که شما و پدرانتان نام گذاری کرده اید و خدا برای آن هیچ دلیل و آیه ئی نازل نکرده است 23 سوره 53)).

گفتم: من از شهری دور نزد تو آمده ام و دریاها پیموده و متعرض غم و اندوه و ترسها گشته و در صبح و شام از همه چیز نومید و تنها به رسیدن به این حاجت، امیدوار بوده ام، گفت: من عقیده دارم زمانی که مادرت به تو بار دار گشته، فرشته ئی بزرگوار نزدش حاضر شده و فکر می کنم که پدرت چون خواسته با مادرت نزدیکی کند غسل نموده و با پاکی نزدش رفته است و گمان دارم که صفر چهارم تورات را (که بهترین اسفار آن و مشتمل بر حالات خاتم الانبیاست) هنگام شب زنده داری خود مطالعه کرده و عاقبت بخیر گشته است.

از راهی که آمده ئی برگرد و برو تا به مدینه محمد صلی الله علیه و آله که آن را طیبه گویند برسی و نام آن شهر در زمان جاهلیت یثرب بوده است، سپس متوجه موضعی شو که بقیع نام دارد، آنگاه نشانی خانه ای را که به دار مروان معروف است بگیر و در آنجا منزل کن و سه روز بمان (تا مردم ندانند کار مهم و با شتابی داری) سپس پیرس آن پیر مرد سیاه پوستی که در خانه اش بوریا می بافند (بر در آن خانه می بافد) و نام بوریا در شهر آن خصف است کجاست؟ (گویا مقصود از این پیر مرد فضل بن سوار است) با آن پیر مرد مهربانی و ملاحظت کن و به او بگو: مرا آن همنشینت که در گوشه خانه ای که در آن چهار چوب کوچک است می نشیند، نزدت فرستاده، از او پیرس فلان بن فلانی (موسی بن جعفر علوی علیه السلام) کیست و پاتوغش کجاست؟ و در چه ساعتی آنجا می رود؟ او وی را به تو نشان می دهد و یا معرفی می کند و تو از معرفیش او را خواهی شناخت من هم او را برای تو معرفی می کنم.

گفتم: چون او را دیدم چه کنم؟ گفت: از گذشته و آینده و مسائل دینی گذشتگان و باقیمانندگان از او پیرس.

موسی بن جعفر علیه السلام به او فرمود: رفیقی که ملاقاتش کردی ترا نصیحت کرده است. رهب گفت قربانت گردم، اسم او چه بود؟ فرمود: او متمم بن فیروز و اهل فارس می باشد و از کسانی است که به خدای یکتای بی شریک ایمان آورده و او را با پاکدلی و یقین پرستش نموده و چون از قوم

خود ترسیده از آنها فرار کرده و پروردگارش با او حکمت بخشیده و براه مستقیمش هدایت فرموده و از پرهیزگارش قرار داده؟ میان او و بندگان یا اخلاصش شناسائی برقرار ساخته و او در همه سال مکه را به عنوان حج زیارت کند و اول هر ماه عمره گزارد و بفضل و یاری خدا از منزلش که در هند است بمکه می آید، خدا سپاسگزاران را این گونه پاداش می دهد.

آنگاه راهب مسائل بسیاری از امام پرسید و حضرت همه را جواب فرمود، سپس از راهب مطالبی پرسید و او هیچ پاسخی نمی دانست، آنگاه راهب گفت: به من خبرده آن 8 حرفی که از آسمان فرود آمد و چهار حرف آن در زمین ظاهر گشت و چهار آن در هوا بماند، آن چهار حرف که در هوا بماند بر که نازل شد و چه شخصی تفسیرش کند؟ فرمود: او قائم ماست که خدا بر او نازل کند و او هم تفسیرش نماید، و آنچه بر صدیقین و پیغمبران و هدایت شدگان نازل نکرده بر او نازل کند.

راهب گفت: دو حرف از آن چهار حرف را که در زمین است به من بفرما، فرمود: هر چهار حرف را بتو می گویم: اما اولش: هیچ شایسته پرستشی جز خدای یکتای بی شریک باقی نیست، دوم محمد رسول خدا است با اخلاص سوم: ما اهل بیت او هستیم چهارم: شیعیان ما از ما و ما از رسول خدا و رسول خدا از خداست بوسیله (یعنی بوسیله پیروی و فرمانبرداری شیعیان ما از دسته ما می شوند و ما از پیغمبر و او از خدا).

راهب گفت: گواهی دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خدا است و هر چه از جانب خدا آورده حق است و شما بر گزیدگان مخلوق خدائید و شیعیان شما پاکیزه و جایگزین نافرمانانند و عاقبت نیک الهی از آن آنهاست و ستایش مخصوص پروردگار جهانیانست.

موسی بن جعفر علیه السلام جبه خز و پیراهن قوهی (که در قائن می بافته اند) و روپوش و کفش و کلاهی بخواست و به او عطا فرمود! و نماز ظهر را خواند و به او فرمود: ختنه کن، گفت: در هفتمین روز ختنه کرده ام.

6- عبدالله بن مغیره گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در منی به زنی گذشت که می گریست و فرزندانش هم گردش می گریستند، زیرا گاو آنها مرده بود. حضرت نزدیک آن زن رفت و فرمود: چرا گریه می کنی ای کنیز خدا؟ زن گفت: ای بنده خدا: من فرزندان یتم دارم و گاو داشتم که زندگی من و کودکانم از آن می گذشت، اکنون آن گاو مرده و من و فرزندانم از همه چیز دست کوتاه و بیچاره مانده ایم.

امام فرمود: کنیز خدا! می خواهی آن را برای تو زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید: آری ای بنده خدا! حضرت بکناری رفت و دو رکعت نماز گزارد و اندکی دست بلند کرد و لبهایش را تکان داد، سپس بر خاست و گاو

او صدائی زد و نفهمیدم با سر عصا یا پنجه پایش بود که به آن گاو زد، گاو برخاست و راست به ایستاد. چون زن نگاهش به گاو افتاد: فریادی کشید و گفت: به پروردگار کعبه این مرد عیسی ابن مریم است، حضرت میان مردم رفت و از آنجا بگذشت.

7- اسحاق بن عمار گوید: شنیدم موسی بن جعفر علیه السلام خبر مرگ مردی را بخود او گفت، من با خود گفتم: مگر او می داند هر یک از شیعیانش کی می میرند؟! حضرت باقیافه ای مانند خشمگین متوجه من شد و فرمود: ای اسحاق! رشید هجری علم منایا و بلایا (مرگ و مصیبات مردم) را می دانست، امام که بدانستن آن سزاوارتر است.

سپس فرمود: ای اسحاق هرچه خواهی بکن که عمر تو گذشته و تا دو سال (و بدو سال نرسیده) می میری و برادران و خانواده ات اندکی پس از تو اختلاف کلمه پیدا کنند و به یکدیگر خیانت ورزند.

آنجا که دشمن شماتشان کند، با آنکه درد تو چنان گذشت (که من چگونه مرگ شیعیانم را می دانم).

من گفتم: من از آنچه در دلم گذشت از خدا آمرزش می خواهم. سپس مدتی پس از این مجلس نگذشت که اسحاق مرد و خاندان عمار دست نیاز به اموال مردم گشودند و مفلس شدند (یعنی قرض می کردند و نمی توانستند بپردازند). (پس تو ای مخاطب ارجمند اعتقاد نگارنده بر علم بلایا و منایا صدور حکم کلی غیر قطعی از سوی خداوند است که به اولیای معصوم خود عطا می فرماید که مفهوم جبر اعمال را تداعی نمی نماید و بلکه ایجاد میدان عمل یعنی اختیار و انجام عمل خوب و بد است و نیز علم ورود به مدار شاکله خوب و بعد که صدور حکم قطعیت نیز در فرض بدوی مانند آنچه بر گروه الذین فی قلوبهم مرض و پیروان ناصبی ایشان وارد می شود برای شیعیان و خالص یعنی صدور حکم ورود به دوزخ و بهشت در دنیا و اما حسابرسی اعمال خلاق و علم هر آنچه ذات اقدس الهی اراده نماید در غیر آنچه آورده شد مخصوص به خداوند بزرگ است والسلام)

8- علی بن جعفر گوید: عمره رجب را گزارده و در مکه بودیم که محمد بن اسماعیل (نوه امام صادق علیه السلام که طایفه اسماعیلیه به پدر او منتسبند) نزد من آمد و گفت: عمو جان! من خیال رفتن بغداد دارم و دوست دارم که با عمویم ابوالحسن یعنی موسی بن جعفر علیه السلام خداحافظی کنم. دلم می خواهد تو نیز همراه من باشی، من با او بطرف برادریم که در منزل حوبه بود رهسپار شدیم، اندکی که مغرب گذشته بود، من در زدم، برادرم جواب داد و در را باز کرد، و فرمود: این کیست؟ گفتم: علی است، فرمود: اکنون می آیم (و برای تطهیر باندرون رفت) و او وضو را طول می داد، من گفتم: شتاب کنید، فرمود: شتاب می کنم، سپس بیامد و پارچه رنگ کرده ئی بگردنش بسته بود و پائین آستانه در نشست.

علی بن جعفر گوید: من به جانب او خم شدم و سرش را بوسیدم و گفتم: من برای کاری آمده‌ام که اگر تصویب فرمائی از توفیق خداست و اگر غیر از آن باشد، ما خطای بسیار داریم. فرمود: چه کار است؟ گفتم: این برادر زاده شماست که می‌خواهد با شما خدا حافظی کند و به بغداد رود، فرمود: بگو بیاید، من او را در کناری ایستاده بود صدا زدم. او نزدیک آمد و سر حضرت را بوسید و گفت: قربانت. مرا سفارشی کن (پند و موعظه بفرما) فرمود: سفارشت می‌کنم که درباره خون من از خدا بترسی، او پاسخ داد: هر که درباره تو بدی خواهد خدا بخودش رساند، و به بدخواه او نفرین می‌کرد تا باز سرش را بوسید و گفت: عمومیم! مرا سفارشی کن، فرمود، ترا سفارش می‌کنم که درباره خون من از خدا بترسی گفت: هر که بد شما را خواهد، خدا به خودش رساند، باز سرش را بوسید و گفت: ای عمو! مرا سفارشی کن، فرمود: سفارشت می‌کنم که درباره خون من از خدا بترسی، باز او بر بدخواهش نفرین کرد و بکناری رفت، من سوی او رفتم.

برادرم به من فرمود: علی اینجا باش، من ایستادم، حضرت باندرون رفت و مرا صدا زد، من نزدش رفتم کیسه‌ای که صد دینار داشت برداشت، به من داد و فرمود: به پسر برادرت بگو این پول را در سفر کمک خرجش سازد، من آن را گرفتم و در حاشیه عبایم گذاشتم، باز صد دینار دیگر داد و فرمود: این را هم به او بده، سپس کیسه دیگری داد و فرمود: این را هم به او بده.

من گفتم: قربانت، اگر بدانچه فرمودی، از او می‌ترسی، چرا او را علیه خود کمک می‌کنی؟ فرمود هرگاه من به او پیوندم و او از من ببرد، خدا عمرش را قطع می‌کند، سپس یک مخده چرمی که سه هزار درهم خالص داشت برگرفت و فرمود: این را هم به او بده.

من نزد محمد رفتم، صد دینار اول را به او دادم، بسیار خوشحال شد و عمومیش را دعا کرد، سپس کیسه دوم و سوم را دادم، چنان خوشحالی کرد که من گمان کردم باز می‌گردد و به بغداد نمی‌رود، باز سیصد درهم را به او دادم، ولی او راه خود پیش گرفت و نزد هارون رفت و به عنوان خلافت به او سلام کرد و گفت: من گمان نمی‌کردم که در روزی زمین دو خلیفه باشند، تا آنکه دیدم مردم به عمومیم موسی بن جعفر، به عنوان خلافت سلام می‌کنند، هارون صد هزار درهم برایش فرستاد، ولی خدا او را به بیماری ذبحه (خنازیر و خناق) مبتلا کرد که نتوانست به یک درهمش نگاه کند و دست رساند.

9- ابوبصیر گوید: موسی بن جعفر علیه السلام در 54 سالگی بسال 183 در گذشت و پس از امام جعفر صادق علیه السلام 35 سال زندگی کرد.

زندگانی ابوالحسن الرضا علیه السلام

ص: 205

حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام در سال 148 متولد شد و در ماه صفر سال 203 بسن 55 سالگی در گذشت، در تاریخ آن حضرت اختلاف است، ولی این تاریخ درست تر است انشاءالله آن حضرت در قریه ئی از شهر طوس بنام سناباد که تا نوقان یک جیغ راهست، وفات یافت و در آنجا مدفون گشت. مأمون آن حضرت را از راه بصره و شیراز (که شیعیانش کمتر بودند) بمر و حرکت داد، چون مأمون از مرو بیرون آمد و رهسپار بغداد گشت، آن حضرت را همراه خود برد، ولی امام در آن قریه وفات کرد، مادرش ام ولد و نامش ام البنین است.

1- هشام بن احمر گوید: موسی بن جعفر به من فرمود: می دانی کسی از اهل مغرب (بمدینه) آمده است؟ گفتم: نه، فرمود: چرا، مردی آمده است بیا برویم، پس سوار شد، من هم سوار شدم و رفتیم تا نزد آن مرد رسیدیم، مردی بود از اهل مدینه که برده همراه داشت. من گفتم: بردگانت را بما نشان ده او هفت کنیز آورد که موسی بن جعفر درباره همه آنها فرمود: این را نمی خواهم، سپس فرمود: باز بیاور، گفتم: من جز یک دختر برده بیمار ندارم، فرمود: ((به او بگو نظرت نسبت به آن دختر چند است؟ بهر چند که گفت، تو بگو از آن من باشد)).

من نزد او آمدم، گفتم: آن دختر را از این مقدار کمتر نمی دهم، گفتم: از آن من باشد. گفتم: از تو باشد ولی به من بگو: مردی که دیروز همراه تو بود کیست؟ گفتم: مردیست از طایفه بنی هاشم، گفتم: از کدام بنی هاشم؟ گفتم: بیش از این نمی دانم. گفتم: من داستان این دختر را برایت بگویم:

او را از دورترین نقاط مغرب خریدم، زنی از اهل کتاب به من برخورد و گفتم: این دختر همراه تو چکار می کند؟ گفتم: او را برای خود خریده ام، گفتم: سزاوار نیست که او نزد مانند توئی باشد، این دختر سزاوار است نزد بهترین مرد روی زمین باشد و پس از مدت کوتاهی که نزد او باشد، پسری زاید که در مشرق و مغرب زمین مانندش متولد نشده باشد. من آن دختر را نزد امام بردم، دیر زمانی نگذشت که امام رضا علیه السلام از او متولد شد.

2- صفوان بن یحیی گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام در گذشت و امام رضا علیه السلام (از امامت خود) سخن گفت ما بر او بیمناک شدیم، به حضرت عرض شد: شما امر بزرگی را اظهار کرده اید و از این طغیانگر (هارون) بر شما می ترسیم، فرمود: او هر چه خواهد تلاش کند، بر من راهی ندارد. (نتواند به من آسیبی رساند).

3- پسر منصور گوید: شبی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم و او در پستو خانه بود، پس دستش را بلند کرد، مثل اینکه در خانه ده چراغ باشد (روشن و منور گشت) آنگاه مرد دیگری اجازه تشریف گرفت، حضرت دستش را بینداخت و به او اجازه داد.

4- غفاری گوید: مردی از خاندان ابی رافع غلام پیغمبر صلی الله علیه و آله که نامش طیس بود و از من طلبی داشت، مطالبه می کرد و پافشاری می نمود. مردم هم او را کمک می کردند، چون چنین دیدم، نماز صبح را در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله گزاردم، و به امام رضا علیه السلام که در عریض بود، روی آوردم. چون نزدیک خانه اش رسیدم، آن حضرت پیدا شد، بر الاغی سوار بود و پیراهن و ردائی در برداشت، چون نگاهم به امام افتاد، از آن حضرت خجالت کشیدم. حضرت به من رسید و ایستاد و نگاه کرد، من سلام کردم ماه رمضان بود گفتم: خدا مرا قربانت کند. غلام شما طیس از من طلبی دارد، و بخدا که مرا رسوا کرده است. من با خود گمان می کردم به او می فرماید: از من دست بردار و بخدا که من نگفتم او چقدر از من می خواهد و نه نامی بردم.

به من فرمود: بنشین تا برگردم، من بودم تا نماز مغرب را بگزاردم و روزه هم داشتم، سینه ام تنگی کرد و خواستم برگردم که دیدم حضرت پیدا شد و مردم گردش بودند، گدایان بر سر راهش نشسته بودند و او به آنها تصدیق می داد. از آنها گذشت تا داخل خانه شد، سپس بیرون آمد و مرا بنخواست، من نزدش رفتم و داخل منزل شدیم، او بنشست و من هم نشستم، من شروع کردم و از احوال ابن مسیب که امیر مدینه بود و بسیاری از اوقات درباره او با حضرت سخن می گفتم، سخن گفتم، چون فارغ شدم، فرمود: گمان ندارم هنوز افطار کرده باشی؟ عرض کردم: نه، برایم غذائی طلبید و پیشم گذاشت و بغلامش فرمود: تا همراه من بخورد. من و غلام غذا خوردیم، چون فارغ شدیم، فرمود: تشک را بردار و هر چه زیرش هست بگیر، چون بلند کردم، اشرفی هائی در آنجا بود، من برداشتم و در آستینم نهادم.

حضرت دستور داد چهارتن از غلامانش همراه من بیایند تا مرا به منزل رسانند. من عرض کردم: قربانت، پاسبان و شبگرد ابن مسیب (امیر مدینه) گردش می کند و من دوست ندارم که مرا همراه غلامان شما ببیند فرمود: راست گفتمی، خدا ترا براه هدایت برد. به آنها دستور داد هر وقت من گفتم برگردند. چون نزدیک منزل رسیدم و دلم آرام شد، آنها را بر گردانیدم و به منزل رفتم و چراغ طلبیدم، و به اشرفیها نگریستم، دیدم 48 اشرفی است و طلب آن مرد از من 28 اشرفی بود، در میان آنها یک اشرفی جلب نظرم کرد و مرا از زیباییش خوش آمد، او را برداشتم و نزدیک چراغ بردم. دیدم آشکار و خوانا روی آن نوشته است: ((28 اشرفی طلب آنمرد است و بقیه از خودت)) بخدا که من نمی دانستم (به او نگفته بودم) او چقدر از من می خواهد، سپاس خداوند پروردگار جهانیان را که ولی خود را عزت دهد،

5- یکی از اصحاب گوید: سالی که هارون حج گزارد، امام رضا علیه السلام از مدینه بقصد حج بیرون شد، تا بکوهی رسید که دست چپ راهست وقتی بجانب مکه روی، و بآن کوه فارغ می گفتند: حضرت رضا علیه السلام نگاه می بکوه کرد و فرمود: ((ساختمان کننده و خراب کننده روی فارغ

قطعه قطعه شود))، ما معنی این سخن را نفهمیدیم، چون حضرت از آنجا پشت کرد، و هارون رسید، در آنجا بار انداخت جعفر بن یحیی (برمکی که در دربار هارون دولت و شوکت بزرگی داشت) بالای آن کوه رفت و دستور داد برای او در آنجا مجلسی بسازند، چون از مکه بازگشت بالای آن کوه رفت و دستور داد خرابش کنند، و چون بعراق بازگشت (بامر هارون) قطعه قطعه شد.

توضیح_داستان جعفر برمکی که مورد توجه و عنایت خاص هارون الرشید بود تا آنجا که خواهرش عباسه را بازدواج او در آورد و سپس بر او غضب کرد و بیاسر دستور داد او را بکشد و طایفه برامکه را ریشه کن کرد در کتب تواریخ مشهور است، مجلسی (رحمه الله علیه) در کتاب مرآت العقول ص 409 این تاریخ را از مروج الذهب مسعودی

6- ابراهیم بن موسی گوید: راجع بطلبی که از امام رضا علیه السلام داشتیم، اصرار و پافشاری می کردم و او مرا وعده می داد، یک روز که باستقبال والی مدینه می رفت، من همراهش بودم، نزدیک قصر فلان رسید و در سایه درختان فرود آمد: منم فرود آمدم و شخص سومی با ما نبود. عرض کردم: قربانت، عید نزدیک است و بخدا که من در هم و غیر درهمی ندارم، حضرت با تازیانه اش بسختی زمین را خراش داد، سپس دست برد و شمش طلائی از آنجا برداشت و فرمود این را بهره خود ساز و آنچه دیدی پنهان دار.

7- یاسر خادم وریان بن صلت گویند: چون کار خلیفه معزول (امین پسر هارون) در گذشت و امر خلافت برای مأمون مستقر شد، نامه ئی بامام رضا علیه السلام نوشت و آن حضرت را بخراسان طلبید، امام رضا علیه السلام به عللی تمسک می فرمود و عذر می خواست، مأمون پیوسته به آن حضرت نامه می نوشت تا آن حضرت دانست که چاره ئی ندارد و او دست بردار نیست، لذا از مدینه بیرون شد و ابوجعفر امام نهم علیه السلام هفت ساله بود. مأمون به حضرت نوشت: راه کوهستان و قم را در پیش نگیر، بلکه از راه بصره و اهواز و فارس بیا (مقصودش این بود که آن حضرت از راهی بیاید که شیعیانش کمتر باشند و از ناراحتی امام آگاه نشوند) تا آنکه بمرور رسید.

مأمون به حضرت عرضه داشت که امر خلافت را به عهده گیرد، ولی امام رضا علیه السلام خودداری فرمود: مأمون گفت: پس باید ولایت عهدی را بپذیرد، امام فرمود: می پذیرم با شروطی که از تو می خواهم، مأمون گفت: هر چه خواهی بخواه، امام رضا علیه السلام نوشت:

((من در امر ولایت عهدی وارد می شوم، بشرط آنکه امر و نهی نکنم و فتوی حکم ندهم و نصب و عزل ننمایم و هیچ امری را که پا برخاست دگرگونش نسازم و از همه این امور مرا معاف داری)) مأمون همه آن شروط را پذیرفت.

یاسر خادم گوید: چون عید (قربان) فرا رسید مأمون بسوی امام رضا علیه السلام کس فرستاد و درخواست کرد، آن حضرت برای عید حاضر شود و نماز گزارد و خطبه بخواند. امام رضا علیه السلام پیغام داد شروطی را که میان من و تو در پذیرفتن امر ولایت عهدی بود، خودت می دانی، (بنابراین بود که من از اینگونه امور معاف باشم) مأمون پیغام داد که من می خواهم با این عمل دل مردم آرامش یابد و فضیلت شما را بشناسد، سپس بارها آن حضرت به او جواب رد می داد و او پافشاری می کرد تا آنکه حضرت فرمود: یا امیر المومنین! اگر مرا از این امر معاف داری، خوشتر دارم و اگر معاف نکنی، همچنانکه پیغمبر و امیرالمومنین علیهما السلام (برای نماز عید) بیرون می شدند، بیرون می شوم، مأمون گفت: هر گونه خواهی بیرون شو، و دستور داد سرداران و تمام مردم صبح زود در خانه امام رضا علیه السلام حاضر باشند.

یاسر خادم گوید: مردان و زنان و کودکان در میان راه و پشت بامها بر سر راه امام رضا علیه السلام نشستند، و سرداران و لشکریان در خانه آن حضرت گرد آمدند، چون خورشید طلوع کرد، امام علیه السلام غسل نمود و عمامه سفیدی که از پنبه بود، بسر گذارد، یکسرش را روی سینه و سر دیگر را میانه دو شانه انداخت و دامن بکمر زد و بهمه پیروانش دستور داد چنان کنند.

آنگاه عصای پیکان داری بدست گرفت و بیرون آمد، ما در جلوش بودیم و او پا برهنه بود و پیراهن خود را هم تا نصف ساق بکمر زده بود و لباسهای دیگرش را هم بکمر زده بود، چون حرکت کرد و ما هم پیشاپیش حرکت کردیم، سر بسوی آسمان بلند کرد و چهار تکبیر گفت، که ما پنداشتیم آسمان و دیوارها با او هم آواز بودند، سرداران و مردم آماده و سلاح پوشیده و بهترین زینت را نموده، دم در ایستاده بودند، چون ما با آن صورت و هیئت بر آنها در آمدیم و سپس امام رضا علیه السلام در آمد و نزد در ایستاد فرمود: ((الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، (الله اکبر) علی ماهدانا، الله اکبر علی مارزقنا من بهیمه الانعام، و الحمد لله علی ما ابلانا))) ما هم صدا می کشیدیم و می گفتیم.

یاسر گوید: شهر مرو از گریه و ناله و فریاد بلرزه در آمد، سرداران چون امام رضا علیه السلام را پا برهنه دیدند، از مرکبهای خود فرود آمدند و کفشهای خود را بکنار گذاشتند، حضرت پیاده راه می رفت و در سر هر ده قدم می ایستاد و سه تکبیر می فرمود.

یاسر گوید: ما خیال می کردیم که آسمان و زمین و کوه با او هم آواز گشته و شهر مرو یکپارچه گریه و شیون بود، خبر بمأمون رسید، فضل بن سهل ذوالریاستین به او گفت: یا امیرالمومنین؟ اگر امام رضا با این وضع بمصلی (محل نماز عید) رسد، مردم فریفته او شوند، صلاح این است که از او بخواهی برگردد مأمون بسوی حضرت کس فرستاد و درخواست برگشتن کرد، امام رضا علیه السلام کفش خود را طلبید و سوار شد و مراجعت فرمود.

8- یاسر خادم گوید: چون مأمون از خراسان بعزم بغداد بیرون رفت و فضل ذوالریاستین هم بیرون رفت ، ما نیز همراه امام رضا علیه السلام بیرون شدیم ، در یکی از منازل نامه ئی برای فضل بن سهل از برادرش حسن بن سهل آمد که : من از روی حساب نجوم بتویل سال نگریستم و دیدم تو در روز چهارشنبه فلان ماه حرارت آهن و آتش می چشی ، عقیده دارم که تو در آنروز با امیرالمومنین و امام رضا علیه السلام بحمام روی و حجامت کنی و روی دستت خون بریزی تا نحوست آن از تو دور گردد. و در این باره بمأمون هم نامه ئی نوشت و از او خواست که از امام رضا هم این تقاضا را بکند.

مأمون به حضرت نامه ئی نوشت و درخواست کرد، حضرت در پاسخ او نوشت : من فردا بحمام نمی روم و عقیده ندارم تو و فضل هم بحمام روید، مأمون دو مرتبه دیگر به حضرت نامه نوشت ، امام رضا علیه السلام به او نوشت : یا امیرالمومنین من فردا حمام نمی روم ، زیرا دیشب پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم به من فرمود: ای علی ؛ حمام نرو و من عقیده ندارم که تو و فضل هم فردا بحمام روید، مأمون به حضرت نوشت شما راست می گوئی و پیغمبر صلی الله و علیه و آله هم راست فرموده : من فردا حمام نمی روم و فضل خود بهتر داند.

یاسر گوید: چون خورشید غروب کرد و داخل شب شدیم ، امام رضا علیه السلام بما فرمود: بگوئید ((ما از شر آنچه در این شب فرود می آید بخدا پناه می بریم)) ما پیوسته این سخن را می گفتیم ، تا چون امام رضا علیه السلام نماز صبح را گزارد، به من فرمود: برو پشت بام گوش بده بین چیزی میشنوی ؟ چون بر بام بر آمدم ، صدای شیونی شنیدم که بالا گرفت و بسیار شد (شیون و فریادی شنیدم که کم کم بالا گرفت) ناگاه مأمون را دیدم از دری که میان منزل او و منزل امام رضا علیه السلام بود، در آمد و می گفت : خدا ترا درباره فضل اجر دهد، او (پند شما را) نپذیرفته بحمام رفت و گروهی بر سر او ریخته ، با شمشیر او را کشته اند و سه تن از آنها دستگیر شده اند که یکی از آنها پسر خاله فضل ابن ذی القلمین است .

یاسر گوید: سربازان و افسران و هواخواهان فضل در خانه مأمون انجمن کردند و می گفتند: این مرد یعنی مأمون او را غافلگیر کرده و کشته است و ما باید از او خونخواهی کنیم ، و آتش آورده بودند تا خانه او را بسوزانند مأمون با امام رضا علیه السلام عرض کرد: آقای من ! اگر صلاح می دانید بسوی این مردم روید و متفرقشان کنید.

یاسر گوید: امام رضا علیه السلام سوار شد و به من فرمود سوار شو، من سوار شدم و چون از در خانه بیرون شدیم حضرت مردم را دید که فشار می آورند، پس با دست خود اشاره کرد: پراکنده شوید، پراکنده شوید.

یاسر گوید: بخدا آن مردم چنان روی به بازگشت گذاشتند که بالای یکدیگر می افتادند، و بهر کس اشاره فرمود، دوید و برفت .

9- و شاء از مسافر نقل کند که چون هارون بن مسیب خواست با محمد بن جعفر بجنگد، امام رضا علیه السلام به من فرمود: نزد او برو و بگو؛ فردا بیرون نرو، که اگر بروی شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، و اگر پرسید: تو از کجا می دانی؟ بگو من در خواب دیده ام .

مسافر گوید: من نزد او رفتم و گفتم: قربانت، فردا بیرون نرو که اگر بیرون بروی، شکست می خوری و یارانت کشته می شوند، به من گفت . تو از کجا این را دانستی؟ گفتم: در خواب دیده ام، جواب داد: آن بنده باکون نشسته خوابیده (که چنین خوابی دیده است)، سپس بیرون رفت و شکست خورد و یارانش کشته شدند.

و شاء گوید: و نیز مسافر به من گفت: من با امام رضا علیه السلام در منی بودیم . یحیی بن خالد که برای گرد و خاک سرش را پوشیده بود، از آنجا گذشت، حضرت فرمود: بیچاره ها نمی دانند امسال چه بسرشان می آید (یعنی از گرد و خاک سر می پوشند و خبر ندارند که همین امسال بچه خاک سیاهی می نشینند) و شگفت تر از آن هارون و من است که این چنینیم و دو انگشت خود را بهم چسبانید مسافر گوید: بخدا من معنی سخن امام را نفهمیدم تا زمانی که او را پهلوی هارون دفن کردیم .

10- یکی از اصحاب گوید: پول بسیاری نزد امام رضا آوردم، ولی حضرت از آن شادمان نگشت من اندوهگین شدم و با خود گفتم: چنین پولی برایش می آورند و او خوشحال نمی شود!!

امام فرمود: ای غلام! آفتابه لگن بیاور، سپس روی تختی نشست و دستش را گرفت و بغلام فرمود: آب بریز، راوی گوید: همینطور طلا بود که از میان انگشتانش در طشت می ریخت، سپس متوجه من شد و فرمود: کسی که چنین است بیپولی که تو برایش آورده ئی اعتنائی ندارد.

11- محمد بن سنان گوید: علی بن موسی علیهما السلام 49 سال و چند ماه داشت که در سال 202 درگذشت و پس از موسی بن جعفر 20 سال و 2 یا 3 ماه کمتر زندگی کرد.

زندگانی حضرت ابیجعفر محمد بن علی الثانی امام نهم علیه السلام

آن حضرت در ماه رمضان سال 195 متولد شد و در آخر ذیقعدہ سال 220 درگذشت و 25 سال و 2 ماه و 18 روز داشت و در شهر بغداد در گورستان قریش کنار قبر جدش موسی بن جعفر علیه السلام بخاک سپرده شد، معتصم عباسی آن حضرت را در آغاز سالی که وفات نمود، به بغداد روانه کرد. مادرش ام ولد و

نامش سبی که نویبه بود و برخی گفته اند نامش خیزران بود، و روایت شده که او از خاندان ماریه مادر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است .

1- علی بن خالد گوید: محمد که زیدی مذهب بود، گفت : من در سامرا بودم که با خبر شدم مردی در اینجا زندانی است که او را کت بسته از طرف شام آورده اند و می گویند ادعای نبوت کرده است .

علی بن خالد گوید: من پشت در زندان رفتم و با دربانان و پاسبانان مهربانی کردم ، تا توانستم خود را به او برسانم ، او را مردی فهمیده دیدم ، به او گفتم : ای مرد! داستان تو چیست ؟ گفت : من مردی بودم که در شام جانی که نامش موضع راعس الحسین است عبادت می کردم ، در آن میان که مشغول عبادت بودم شخصی نزد من آمد و گفت : برخیز برویم ، من همراه او شدم ، ناگاه خود را در مسجد کوفه دیدم ، به من گفت : این مسجد را می شناسی ؟ گفتم : آری مسجد کوفه است ، پس او نماز گزارد و من هم با او نماز گزاردم در آن هنگام که همراه او بودم ، ناگاه دیدم در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه می باشم ، او به پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد، من هم سلام دادم و نماز گزاردم، منم با او نماز گزاردم و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله صلوات فرستادم، باز در همان اثناء که همراه او بودم ، خود را در مکه دیدم و پیوسته مناسکش را انجام می داد و من هم همراه او انجام مناسک می کردم که ناگاه خود را در جانی که عبادت خدا می کردم در شام دیدم .

چون سال آینده شد، باز پیامد و مانند سال گذشته با من رفتار کرد، در آنجا چون از مناسک فارغ شدیم و مرا بشام باز گردانید و خواست از من جدا شود، به او گفتم : تقاضا می کنم بحق کسی که ترا بر آنچه من دیدم توانا ساخته که به من بگویی تو کیستی ! فرمود؟ من محمد بن علی بن موسایم ، این خبر شهرت یافت تا بگوش محمد بن عبدالملک زیات (وزیر معتصم که پدرش روغن زیت فروش بوده) رسید، او نزد من فرستاد و مرا گرفت و در زنجیر کرد و بعراق فرستاد.

من به او گفتم : گزارش داستان خود را به محمد بن عبدالملک برسان ، او هم چنان کرد و هر چه واقع شده بود در گزارش خود نوشت ، محمد در پاسخ او نوشت : بهمان کسی که ترا در یکشب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه بمکه و از مکه بشام برد، بگواز زندانت خارج کند.

علی بن خالد گوید: داستان او مرا اندوهگین کرد و بحالش رقت کردم و دلداریش دادم و امر بصبرش نمودم ، سپس صبح زود نزدش رفتم ، دیدم سربازان و سرپاسبان و زندانبان و خلق الله انجمن کرده اند، گفتم چه خبر است ؟ گفتند: مردی که ادعای نبوت کرده بود و او را از شام آورده بودند، دیشب در زندان گم شده ، معلوم نیست به زمین فرورفته یا پرنده ئی او را ربوده است .

2- علی بن اسباط گوید: امام جواد علیه السلام بطرف من می آمد و من بسر و پای آن حضرت می نگریستم تا اندامش را برای رفقای خود در مصر وصف کنم ، من در این فکر بودم که آن حضرت بنشست و فرمود:

ای علی ! همانا خدا درباره امامت حجت آورده ، چنانکه درباره نبوت آورده و فرموده : ((در کودکی به او حکمت (داوری) دادیم 13 سوره 19)) و باز فرموده : ((چون به نیرومندی رسید)) ((و چهل ساله شد)) پس رواست که در کودکی بامام حکمت (داوری) داده شود چنانکه رواست در سن چهل سالگی به او عطا شود (بحدیث 992 رجوع شود).

3- محمد بن ریان گوید: مأمون برای امام جواد علیه السلام هر نیرنگی که داشت بکار برد (تا شاید آن حضرت را آلوده و دنیاطلب نشان دهد) ولی او را ممکن نگشت ، چون در مانده شد و خواست دخترش را برای زفاف نزد حضرت فرستد، دوستان دختر از زیباترین کنیزان را بخواست و به هر یک از آنها جامی که در آن گوهری بود بداد تا چون حضرت بکرسی دامادی نشیند، در پیشش دارند، امام به آنها هم توجهی نفرمود.

مردی بود بنام مخارق آوازه خوان و تار زن و ضرب گیر که ریش درازی داشت . مأمون او را (برای این کار) دعوت کند. او گفت : یا امیرالمؤمنین ! اگر امام جواد مشغول کاری از امور دنیا باشد من ترا درباره او کارگزاری می کنم (چنانکه تو خواهی او را بدنیا مشغول می کنم) سپس در برابر امام جواد علیه السلام نشست و عرعری خرید کرد که اهل خانه نزدش گرد آمدند و شروع کرد با سازش می زد و آواز می خواند، ساعتی چنین کرد، امام جواد علیه السلام به او توجه نمی فرمود و برآست و چپ هم نگاه نمی کرد، سپس سرش را بجانب او بلند کرد و فرمود: ای ریش بلند! از خدا بترس ، ناگاه ساز و ضرب از دستش بیفتاد و تا وقتی که مرد دستش کار نمی کرد.

مأمون از حال او پرسید: جواب داد، چون امام جواد علیه السلام بر من فریاد زد، دهشتی به من دست داد که هرگز از آن بهبودی نمی یابم .

4- داود بن قاسم جعفری گوید: خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و سه نامه بی آدرس همراه من بود که بر من مشتبه شده بود، و اندوهگین بودم ، و حضرت یکی از آنها را برداشت و فرمود: این نامه زیاد بن شیب است ، دومی را برداشت و فرمود: این نامه فلانی است ، من مات و مبهوت شدم حضرت لبخندی زد.

و نیز 300 دینار به من داد و امر فرمود که آن رانزدیکی از پسر عموهایش برم و فرمود: آگاه باش که او بتو خواهد گفت: مرا به پیشه وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم، تو او را راهنمایی کن. داود گوید: من دینارها را نزد او بردم، به من گفت، ای ابا هاشم! مرا به پیشه وری راهنمایی کن تا با این پول از او کالائی بخرم، گفتم: آری می کنم.

و نیز ساریانی از من تقاضا کرده بود به آن حضرت بگویم: او را نزد خود بکاری گمارد، من خدمتش رفتم تا درباره او با حضرت سخن گویم، دیدم غذا می خورد و جماعتی نزدش هستند، برای من ممکن نشد با او سخن گویم.

حضرت فرمود: ای ابا هاشم! بیا بخور و پیشم غذا نهاد، آنگاه بدون آنکه من پرسش کنم فرمود: ای غلام! ساریانی را که ابو هاشم آورده نزد خود نگاه دار.

و نیز روزی همراه آن حضرت به بستانی رفتم و عرض کردم: قربانت گردم، من بخوردن گل آزمند و حریصم، درباره من دعا کن و از خدا بخواه، حضرت سکوت کرد و بعد از سه روز دیگر خودش فرمود: ای ابا هاشم! خدا گل خوردن را از تو دور کرد، ابو هاشم گوید: از آن روز چیزی نزد من مبعوض تر از گل نبود.

5- محمد بن علی هاشم گوید: بامداد روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرده بود خدمتش رسیدم، و در آن شب دوائی خورده بودم که تشنگی به من دست داده بود و من نخستین کسی بودم که خدمتش رسیدم، و نمی خواستم آب طلب کنم، امام بچهره من نگاه کرد و فرمود: بگمانم تشنه ئی؟ عرض کردم: آری فرمود: ای غلام! آب را به من ده، آن را گرفت و آشامید، سپس به من داد، من هم آشامیدم، باز تشنه شدم و دوست نداشتم آب بخواهم، باز هم امام مانند بار اول عمل کرد، و چون غلام با جام آب آمد، همان خیال بار اول در دلم افتاد (که شاید آب مسموم باشد) امام جام را گرفت و آشامید، سپس به من داد و تبسم فرمود.

محمد بن حمزه (که این روایت را از هاشمی نقل کرده) گوید: سپس هاشمی به من گفت: من گمان می کنم که امام جواد چنانستکه شیعیان درباره او اعتقاد دارند (یعنی از دل مردم آگاهست).

6- علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از امام جواد علیه السلام اجازه تشریف گرفتند و خدمتش رسید و در یک مجلس 30 هزار مسأله از او پرسیدند، حضرت به آنها جواب گفت و در آن زمان ده ساله بود.

شرح - چون پاسخ دادن به 30 هزار مسأله در یک مجلس عاده ممکن نیست ، لذا مرحوم مجلسی هفت توجیه برای این روایت ذکر می کند که ما سه تای آن را در اینجا متذکر می شویم :

1- این عدد را حمل بر مبالغه و اغراق باید نمود، زیرا شمردن 30 هزار مسأله هم عاده بعید است .

2- پاسخهای حضرت بیان قواعد و کلیاتی بوده که از آن ها جواب 30 هزار مسأله جزئی معلوم می گشته .

3- مقصود از یک مجلس ، یکدوره ، مجالس معین است که در چند روز و چند جا تشکیل شده است .

7- علی بن حکم گوید: دعبل بن علی (خزاعی شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید حضرت دستور داد به او چیزی (صله و عطائی) دهند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد، امام به او فرمود: چرا حمد خدا نکردی؟ دعبل گوید: سپس خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من عطائی دهند، من گفتم: الحمدلله حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (یعنی از تذکری که پدرم بتو داد).

8- محمد بن سنان گوید: خدمت امام علی النقی علیه السلام رسیدم، فرمود: ای محمد! برای آل فرج پیش آمدی شده است؟ گفتم: آری، عمر (بن فرج که والی مدینه بود) وفات کرد، حضرت فرمود، الحمدلله و تا 24 بار شمردم (که این جمله را تکرار کرد) عرض کردم: آقای من؟ اگر می دانستم این خبر شما را مسرور می کند، پابرهنه و دوان خدمت شما می آمدم. فرمود: ای محمد! مگر نمی دانی او که خدایش لعنت کند پدرم محمد بن علی چه گفته؟ عرض کردم: نه، فرمود: درباره موضوعی پدرم با او سخن می گفت، او در جواب گفت: بگمانم تو مستی، پدرم فرمود: خدایا اگر تو می دانی که من امروز را برای رضای تو روزه داشتم، مزه غارت شدن و خواری اسارت را به او بچشان، بخدا سوگند که پس از چند روز پولها و دارائیش غارت شد و سپس او را با سیری گرفتند و اینک هم مرده است، خدایش رحمت نکند خدا از او انتقام گرفت و همواره انتقام دوستانش را از دشمنانش می گیرد.

9- ابو هاشم جعفری گوید: در مسجد مسیب همراه امام جواد علیه السلام نماز گزاردم. آن حضرت در جای قبله مستقیم (بدون انحراف و تمایل یا در وسط صف) برای ما نماز گزارد (یعنی برای ما امامت فرمود) و راوی یادآور شد که در آن مسجد درخت سدری بود خشک و بی برگ، حضرت آب طلبید و زیر درخت وضو گرفت، سپس آن درخت در همان سال زنده شد و برگ و میوه داد.

10- مطرفی گوید: امام رضا علیه السلام در گذشت و 4 هزار درهم به من بدهی داشت ، با خود گفتم : پولم از بین رفت ، سپس امام جواد علیه السلام برایم پیغام داد که فردا نزد من بیا و سنگ و ترازو با خود بیاور من خدمتش رفتم ، فرمود: ابوالحسن درگذشت و ترازو او 4 هزار درهم طلب داری ؟ گفتم : آری ، جانمایی که زیر پایش بود بلند کرد، زیرش دینار بسیاری بود آنها را به من داد (تا با ترازو وزن کنم و برابر 4 هزار درهم خود بگیرم).

11- محمد بن سنان گوید: محمد بن علی (امام جواد علیه السلام) درگذشت در حالی که 25 سال و 3 ماه و 12 روز داشت ، و وفاتش در روز سه شنبه ششم ذیحجه سال 220 بود، پس از پدرش 19 سال و 25 روز کمتر زندگی کرد.

زندگانی حضرت ابوالحسن علی بن محمد امام دهم علیهما السلام والرضوان

آن حضرت در نیمه ذیحجه سال 212 متولد شد و به روایتی تولدش در ماه رجب سال 214 بوده و در 26 جمادی الاخر سال 254 در گذشت و به روایتی در ماه رجب سال 254 وفات نمود، سنش به روایت اول 40 سال و 6 ماه و به روایت دیگر از نظر تولد 40 سال بوده است ، متوکل عباسی آن حضرت را همراه یحیی بن هرثمه بن اعین از مدینه به سامرا آورد و در آنجا وفات نمود و در خانه خود مدفون گشت . مادرش ام ولد و نامش سمانه بود.

1- خیران اسباطی گوید: در مدینه خدمت حضرت ابوالحسن (امام دهم) علیه السلام رسیدم ، به من فرمود: از واثق چه خبر داری ؟ عرض کردم : قربانت ، وقتی از او جدا شدم با عافیت بود، من از همه مردم دیدارم به او نزدیکتر است ، زیرا ده روز پیش او را دیده ام (و کسی در مدینه نیست که او را بعد از من دیده باشد) فرمود: اهل مدینه می گویند: او مرده است ، چون به من فرمود: مردم می گویند (و شخص معینی را نام نبرد) دانستم مطلب همانست (واثق مرده است و حضرت به علم غیب دانسته و توریه می فرماید) سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه کرد؟ عرض کردم : از او جدا شدم در حالی که در زندان بود و حالش از همه مردم بدتر بود، فرمود: او فرمانروا شد. ابن زیات (وزیر واثق) چه کرد؟ عرض کردم : قربانت ، مردم با او بودند و فرمان زمان او بود، فرمود: این پیشرفت برایش نامبارک بود، پس اندکی سکوت نمود، آنگاه فرمود: مقدرات و احکام خدا ناچار باید جاری شود، ای خیران ! واثق در گذشت و متوکل بجای او نشست و ابن زیات هم

کشته شد، عرض کردم: قربانت، چه وقت؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو (از سامرا، یعنی 4 روز پیش).

2- صالح بن سعید گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم و عرض کردم: قربانت، در هر مری در صدد خاموش کردن نور شما و کوتاهی در حق شما بودند، تا آنجا که شما را در این سرای زشت و بدنامی که سرای گدایان نامند منزل دادند، فرمود: پسر سعید؟ تو هم چنین فکر می کنی؟! سپس با دستش اشاره کرد و فرمود: بنگر، من نگاه کردم، بوستانهایی دیدم سرور بخش و بوستانهایی با میوه های تازه رس، که در آنها دخترانی نیکو و خوشبوی بود مانند مروارید در صدف و پسر بچه گان و مرغان و آهوان و نهلهای جوشان که چشم خیره شد و دیده ام از کار افتاد، آنگاه فرمود: ما هر کجا باشیم اینها برای ما مهیاست، ما در سرای گدایان نیستیم.

3- اسحاق جلاب گوید: برای امام هادی علیه السلام گوسفندان بسیاری خریدم، سپس مرا خواست و از اصطبل منزلش بجای وسیعی برد که من آنجا را نمی شناختم، و در آنجا گوسفندان را بهر که دستور داد، تقسیم کردم، و برای (پسرش) ابو جعفر و مادر او و دیگران دستور داد و فرستاد، آنگاه روز ترویبه بود که از حضرت اجازه گرفتم به بغداد نزد پدرم برگردم، به من نوشت: فردا نزد ما باش و سپس برو.

من هم بماندم و چون روز عرفه شد، نزد حضرت بودم و شب عید قربان هم در ایوان خانه اش خوابیدم و هنگام سحر نزد من آمد و فرمود: ای اسحاق برخیز، من برخاستم و چون چشم گشودم، خود را در خانه ام در بغداد دیدم، خدمت پدرم رسیدم و گرد رفقایم نشستیم، بآنها گفتم: روز عرفه در سامره بودم و روز عید به بغداد آمدم.

4- ابراهیم بن محمد طاهری گوید: متوکل عباسی در اثر دملیکه در آورد بیمار شد و نزدیک به مرگ رسید، کسی هم جرات نداشت آهنی به بدن او رساند (و زخمش را عمل کند) مادرش نذر کرد: اگر او بهبودی یافت از دارائی خود پول بسیاری خدمت حضرت ابوالحسن علی بن محمد (امام هادی علیه السلام) فرستد. فتح بن خاقان (ترک، وزیر و نویسنده متوکل) بمتوکل گفت: ای کاش نزد این مرد (امام هادی علیه السلام) می فرستادی، زیرا حتما او راه معالجه ای که سبب گشایش تو شود می داند. متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد و او مرضش را به حضرت توضیح داد پیغام آورنده برگشت و گفت: دستور داد، درده روغن را گرفته، یا گلاب خمیر کنند و روی زخم گذارند، چون این معالجه را به آنها خبر دادند، همگی مسخره کردند (مجلسی کسب را پشکل زیر دست و پای گوسفند هم معنی کرده).

فتح گفت: بخدا که او نسبت به آنچه فرموده داناتر است، درده روغن را حاضر کردند و چنانکه فرموده بود عمل کردند و روی دمل گذاردند، متوکل را خواب ربود و آرام گرفت، سپس سرباز کرد و هر چه داشت (از چرک و خون) بیرون آمد. مژده بهبودی او را بپادشاه دادند، او ده هزار دینار نزد حضرت فرستاد و مهر خود را بر آن (کیسه پول) بزد، متوکل چون از بستر مرض برخاست بطحائی علوی، نزد او سخن چینی کرد که برای امام هادی پول و اسلحه می فرستند، متوکل بسعید دربان گفت: شبانه بر او حمله کن، و هر چه پول و اسلحه نزدش بود، بردار و نزد من بیاور.

ابراهیم بن محمد گوید: سعید دربان به من گفت: شبانه به من زل حضرت رفتم و با نردبانی که همراه داشتم به پشت بام بالا رفتم، آنگاه چون چند پله پائین آمدم، در اثر تاریکی ندانستم چگونه بخانه راه یابم ناگاه مرا صدا زد که! ای سعید! همانجا باش تا برایت چراغ آورند، اندکی بعد چراغ آوردند، من پائین آمدم. حضرت را دیدم جبه و کلاهی پشمی در بر دارد و جانمازی حصیری در برابر اوست، یقین کردم نماز می خواند، به من فرمود: اتاقها در اختیار تو، من وارد شدم و بررسی کردم و هیچ نیافتم. در اتاق خود حضرت، کیسه پولی با مهر مادر متوکل بود و کیسه سر بمهر دیگری، به من فرمود: جانماز را هم بازرسی کن. چون آن را بلند کردم، شمشیری ساده و در غلاف، در زیر آن بود، آنها را برداشتم و نزد متوکل رفتم، چون نگاهش بمهر مادرش افتاد که روی کیسه پول بود، دنبالش فرستاد، او نزد متوکل آمد.

یکی از خدمتگزاران مخصوص به من خبر داد که مادر متوکل به او گفت: هنگامی که بیمار بودی و از بهبودیت ناامید گشتم، نذر کردم، اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او فرستم، چون بهبودی یافتی، پولها را نزدش فرستادم و این هم مهر من است بر روی کیسه. متوکل کیسه دیگر را گشود، در آن هم چهار صد دینار بود، سپس کیسه پول دیگری بآنها اضافه کرد و به من دستور داد که همه را خدمت حضرت برم، من کیسه ها را با شمشیر خدمتش بردم و عرض کردم: آقای من! این ماءموریت بر من ناگوار آمد، فرمود: ((ستمگران بزودی خواهند دانست که چه سرانجامی دارند آخر سوره 26)).

5-علی بن محمد نوفلی گوید: محمد بن فرج به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی) علیه السلام به من نوشت: ای محمد! کارهایت را بسامان رسان و مواظب خود باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی دانستم مقصود حضرت از آنچه به من نوشته چیست که ناگاه ماءمور آمد و مرا از مصر دست بسته حرکت داد، و تمام دارائیم را توقیف کرد و 8 سال در زندان بودم، سپس نامه ئی از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در سمت بغداد منزل مکن. نامه را

خواندم و گفتم: من در زندانم و او به من چنین می نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که خدا را شکر مرا رها کردند.

و محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش (که بناحق تصرف کرده بودند) سؤال کرد حضرت به او نوشت: بزودی بتو برمی گردانند و اگر هم بتو باز نگردد، زیانی بتو نرسد، چون محمد بن فرج بسامره حرکت کرد، برایش نامه آمد که ملک بتو برگشت، ولی او پیش از گرفتن نامه درگذشت.

و احمد بن خصیب بن فرج نوشت و از او تقاضا کرد بسامره رود، محمد به عنوان مشورت مطلب را به امام هادی علیه السلام نوشت، حضرت به او نوشت: برو، زیرا گشایش و خلاصی تو در آنست انشاءالله تعالی.

او برفت و پس از اندکی در گذشت.

6- یکی از اصحاب ما (شیعیان) گوید. رونوشت نامه متوکل را به امام هادی علیه السلام، در سال 243 از یحیی بن هرثمه گرفتم. این است متن آن نامه.

بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، همانا امیرالمؤمنین (یعنی خودم که متوکل عباسی می باشم) قدر تو را می شناسد و خویشاوندی تو را (با پیغمبر و هم با خود) رعایت می کند و حق تو را لازم می داند و برای اصلاح حال تو و خاندانت و عزت و خوشبختی و آسودگی تو و ایشان هرچه لازم باشد، فراهم می کند و از این رفتار خشنودی پروردگار و انجام دادن حقی که از تو و ایشان بر او واجب است، طلب می کند.

امیرالمؤمنین عقیده دارد عبدالله بن محمد را از تولیت جنگ و نماز در مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله عزل کند، زیرا چنانکه تذکر داده بودی، حق شما را نشناخته و ارزش را سبک گرفته و مشاء را به کاری متهم ساخته و نسبت داده (یعنی دعوی خلافت) که امیرالمؤمنین بر کناری و درستی نیت شما را در عدم اراده و آماده نبودن ترا برای آن کار می داند و امیرالمؤمنین منصب و ماءموریت عبدالله را به محمد بن فضل داد و او را با احترام و تعظیم و شنوائی از شما و اینکه با این رفتار تقرب به خدا و امیرالمؤمنین جوید دستور داد.

امیرالمؤمنین مشتاق دیدار و تجدید عهد با شماست. شما هم اگر دیدار و اقامت نزد او را تا هر مدتی که خواهی، حرکت کن و هر کسی را که دوست داری از خانواده و غلامان و اطرفیان همراه بیاور، و مسافرتت با مهلت و آرامش باشد، هر زمان خواهی کوچ کن و هر زمان خواهی بارانداز و هر گونه خواهی راه پیمای. و اگر دوست داری یحیی بن هرثمه پیشکار امیرالمؤمنین و سربازانی که همراه او است، پشت سرت بیایند و در کوچ کردن و راه پیمودن دنبال شما باشند، به اختیار و دستور شماست، هر گونه خواهی حرکت کنید تا

نزد امیرالمؤمنین برسید. که هیچ یک از برادران و فرزندان و اهل بیت و ویژگیانش منزلتی پر مهر و وحسب و شرافتی پسندیده تر از تو ندارند و امیرالمؤمنین نسبت به ایشان دلسوزتر و مهربانتر و خوش رفتارتر و خاطر جمع تر نیست انشاء الله تعالی و السلام علیکم ورحمه الله وبرکاته .

نویسنده ابراهیم بن عباس و صلی الله علیه وآله و سلم . (آری و این سیاست این اشقیاء ملعون بوده است که با پنبه سر می بردند تا دوستان اهل بیت بر علیه آن ها قیام نمایند و این گونه با نیرنگ و مکر و فریب امامان معصوم را در محاصره خود قرار می دادند و حکومت شیطانی آن ها پایدار شده و هوس رانی نمایند علی لعنت الله علی الظالمین و سيعلم ظلموا ای منقلب ینقلبون)

7- یعقوب بن یاسر گوید: متوکل به اطرافیانش می گفت : موضوع ابن الرضا (امام هادی علیه السلام) مرا خسته و در مانده کرد. از می گساری و همنشینی با من سرباز می زند و من نمی توانم در این باره از او فرصتی بدست آورم (تا او را نزد مردم خفیف و سبک کنم و آلوده و گنهکار نشان دهم) آنها گفتند: اگر به او راه نمی یابی ، برادرش موسی (مبرقع) هست . او اهل ساز و آواز است ، می خورد و می آشامد عشق بازی می کند، متوکل گفت ، دنبالش بفرستید و او را بیاورید تا او را در نظر مردم بجای ابن الرضا جا بزینیم و بگوئیم ابن الرضا همین است . (پس تو ای عاقل دانا و خردمند نگارنده تا این فراز روایت را نقل نمود تا مخاطبان ارجمند به نهایت خباثت و رذالت متوکل ملعون یعنی این سگ هار ناصبی پی ببرند که چگونه با این حدیث جعلی در صدد ترور شخصیتی آن حضرت برآمده است و چگونه خواسته است از طریق تهمت و افترا آن حضرت که از بزرگان علم و ورع و تقوا و ...، بوده است به حرکت های مردمی در پیروی اهل ایمان به امامان معصوم خدشه وارد نماید پس مخاطب ارجمند شک ننماید که این روایت جعلی به دلیل وجود روایت های معارض فراوان دیگر مردود و باطل و لایق ریختن به مزبله دان تاریخ است والسلام)

آنگاه به او نامه نوشت و با احترام حرکتش داد و تمام بنی هاشم و سرلشکران و مردم به استقبالش رفتند با این شرط که چون به سامره وارد شود، متوکل قطعه زمینی به او واگذار و برای او در آنجا ساختمان کند و می فروشان و آوازه خوانان را نزد او فرستند و با او احسان و خوش رفتاری کند و دستگاهی آراسته برایش آماده کند و خودش در آنجا به دیدار او رود.

چون موسی برسید، حضرت ابوالحسن (امام هادی علیه السلام) در محل پل وصیف که جای ملاقات واردین بود، به او برخورد، بر او سلام کرد و حتش را ادا نمود. سپس فرمود: این مرد (متوکل) ترا احضار کرده تا آبرویت را ببرد و از ارزشت بکاهد، مبادا نزد او اقرار کنی که هیچگاه شراب آشامیده ئی مکن که او می خواهد رسوایت کند، موسی نپذیرفت و حضرت سخنش را تکرار فرمود، چون دید موسی اجابت

نمی‌کند، فرمود: این (مجلسی که متوکل برای تو فکر کرده) مجلسی است که هرگز تو با او گردهم نیائید، موسی سه سال در آنجا بود، هر روز صبح می‌رفت، به او می‌گفتند، متوکل امروز کار دارد، شب بیا، شب می‌آمد، می‌گفتند، مست است، صبح می‌آمد، می‌گفتند، دوا آشامیده، تا سه سال بدین منوال گذشت و متوکل کشته شد و ممکن نشد با او انجمن کند.

8- زیدبن علی بن حسین بن زید گوید: من بیمار شدم و شبانه پزشکی برای معالجه آمد و دوا برایم نسخه کرد که در شب بیاشامم و تا چند روز آن را داشته باشم، برای من ممکن نشد (که دوا را در آن شب تهیه کنم) هنوز پزشک از در بیرون نرفته بود، که نصر (خادم امام دهم علیه السلام) با شیشه‌ای که همان دوا در آن بود، وارد شد و گفت: حضرت ابوالحسن به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دوا را در این چند روز داشته باشد، من آن را گرفتم و آشامیدم و بهبودی یافتم.

محمد بن علی گوید: زیدبن علی به من گفت: کسی که امام را سرزنش کند و طعنه زند نمی‌پذیرد (در صورتی که دلالت روشنی بر علم غیب امام دارد) کجایند غالبان درباره ائمه که این حدیث را بشنوند.

زندگانی حضرت ابی محمد حسن بن علی امام یازدهم علیهما السلام

آن حضرت در ماه (رمضان و طبق نسخه دیگر در ماه) ربیع الاخر به سال 232 متولد شد، و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال 260 به سن 28 سالگی در گذشت و در خانه خودش که پدرش هم در آنجا دفن شده بود بخاک سپرده شد، مادرش ام ولد و نامش حدیث (یا سوسن) بوده است.

1- احمد بن عبدالله خاقان که دشمنی سختی با علی و اولادش داشت، متصدی املاک و خراج شهر قم بود. روزی در مجلسش از علویان و مذاهبشان سخن به میان آمد، او گفت: من در سامره مردی از اولاد علی را از لحاظ رفتار و وقار و پاکدامنی و نجاست و بزرگواری در خانواده خودش و بنی هاشم مانند حسن بن علی بن محمد، ابن الرضا ندیدم و نشناختم که خاندان خودش و بنی هاشم و سرلشکران وزیران و همه مردم او را بر سال خورده گان و اشراف مقدم بدانند. زیرا من روزی بالای سر پدرم ایستاده بودم و آن روزی بود که برای پذیرفتن مردم می‌نشست، ناگاه دربانانش در آمدند و گفتند ابو محمد، ابن الرضا دم در است، پدرم به آواز بلند گفت: اجازه اش دهید. من تعجب کردم از اینکه در محضر پدرم مردی را بکنیه معرفی کردند، در صورتی که جز خلیفه و ولیعهد و نماینده سلطان نزد او به کنیه معرفی نمی‌شد.

سپس مردی گندمگون، خوش اندام، نیکورخسار، خوش پیکر، تازه جوان با جلالت و هیبت وارد شد، چون نگاه پدرم به او افتاد، برخاست و چند قدم استقبالش کرد، با آنکه گمان ندارم چنین کاری را نسبت به هیچ بنی هاشم و سرلشکری بکنند، چون نزدیکش، رسید با او معانقه کرد و صورت و سینه اش بوسید و دستش را گرفت و روی مسندی که خودش نشسته بود، او را نشانید، و پهلوی او نشست و متوجه او شد و با او به سخن پرداخت و خود را قربان او می کرد، من از آنچه از پدرم می دیدم در شگفت بودم که دربان آمد و گفت موفق (برادر و سرلشکر خلیفه عباسی) آمده است و هر گاه موفق نزد پدرم می آمد، دربانان و افسران مخصوصش جلو می رفتند و از در خانه تا مسند پدرم به صف می ایستادند تا او بیاید و برود، پدرم رو به ابی محمد داشت و با او سخن می گفت تا نگاهش به غلامان مخصوص موفق افتاد، آنگاه گفت: خدا مرا قربانت کند، اکنون هرگاه بخواهید (می توانید تشریف ببرید) و به دربانانش گفت: او را از پشت صف ببرید تا آن مرد یعنی موفق او را نبیند. او برخاست و پدرم هم برخاست و با او معانقه کرد و برفت.

من به دربانان و غلامان پدرم گفتم: وای بر شما!! این چه شخصی بود که او را با کنیه به پدرم معرفی کردید و پدرم با او چنین رفتار کرد؟ گفتند: او از اولاد علی است و او را حسن بن علی می نامند و به ابن الرضا معرفی می شود، شگفتم افزون گشت و در تمام آن روز پریشان و نا آرام بودم و درباره او و آنچه او رفتار پدرم نسبت به او دیده بودم می اندیشیدم تا شب شد، و عادت پدرم این بود که نماز عشا را می گزارد، سپس برای مشورت‌های مورد نیاز و آنچه باید به عرض سلطان برسد مجلس می کرد. چون نمازش را گزارد و جلوس کرد، آمدم و در برابرش نشستم، در حالی که دیگری نزد او نبود.

به من گفت! احمد! کاری داری؟ گفتم آری، پدر! اگر اجازه دهی سؤال کنم، گفت: پسر جان اجازه دادم، هر چه خواهی بگو. گفتم، ای پدر! مردی که امروز صبح دیدم نسبت به او احترام و بزرگداشت و تعظیم نمودی و خود و پدر و مادرت را قربانش کردی که بود؟ گفت، پسر جان! او امام رافضیان است، او حسن بن علی است که بابن رضا معروفست، آنگاه ساعتی سکوت کرد و سپس گفت: پسر جان! اگر امامت از خلفاء بنی عباس جدا شود، هیچکس از بنی هاشم جز او سزاوار آن نیست و او برای فضیلت و پاکدامنی و رفتار و خویشتنداری و پرهیزگاری و عبادت و اخلاق شریف و شایستگی سزاوار خلافت می باشد اگر پدرش را می دیدی، مردی بود روشنفکر، نجیب، با فضیلت، با آنچه از پدرم شنیدم، ناراحتی و اندیشه و خشمم بر او افزون گشت و کردار و گفتار او را نسبت به وی زیاده از حد دانستم. پس از آن اندیشه‌ئی جز پرسش از حال او و جستجوی درباره او نداشتم. از هر یک از بنی هاشم و سران و نویسندگان و قضات و فقها و مردم دیگر که می پرسیدم، او را در نهایت احترام و بزرگواری و مقام بلند و سخن نیک و تقدیم بر تمام فامیل و بزرگترانش معرفی می کردند. سپس مقام و ارزش او در نظرم بزرگ شد، زیرا هیچ دشمن و دوست او را ندیدم، جز آنکه از او به نیکی یاد می کرد و مدحش می نمود.

یکی از حضار مجلس که اشعری مذهب بود گفت: ای ابابکر از برادرش جعفر (کذاب) چه خبر داری؟ گفت: جعفر کیست که حالش را بررسی و او را همدوش حسن (بن علی، ابن الرضا) سازی: او متجاهر بفسق و آلوده و بی آبرو و دائم الخمر و پست ترین مردی که دیده ئی (دیده ام) می باشد و پرده در خود و بی وزن و سفیه است.

در زمان وفات حسن بن علی سرگذشتی از سلطان و اصحابش پیش آمد که من تعجب کردم و گمان نمی کردم چنان شود و آن سرگذشت این بود که: چون ابن الرضا بیمار شود، به پدرم خبر دادند که او بیمار است. پدرم فوری سوار شد و بدارالخلافة رفت و زود برگشت و پنج تن از خدمتگزاران امیرالمؤمنین (متعمد عباسی) که همگی از ثقات و خواص بودند و تحریر (خادم مخصوص خلیفه) هم در میان آنها بود، همراهش بودند. پدرم به آنها دستور داد که در خانه حسن بن علی باشند و از حالش خبر گیرند و به چند تن از پزشکان هم پیغام داد که شبانه روز در منزلش باشند و بقاضی القضاة پیغام داد که نزد او بیاید و به او دستور داد که ده تن از اصحابش را که نسبت بدین و امانت و پرهیزگاری آنها اطمینان دارد احضار کند و به منزل آن حضرت فرستد تا شبانه روز در آنجا باشند.

همه این اشخاص آنجا بودند تا آن حضرت وفات کرد، و شره سامره یک پارچه ناله شد، سلطان مأموری به خانه حضرت فرستاد که اتاقها را بازرسی کرد و هر چه در آنجا بود، مهر و موم نمود و در جستجوی فرزند او بود، و زنانی که آبستی را تشخیص می دادند آوردند و کنیزان آن حضرت را بازرسی کردند، یکی از آنها گفت: در اینجا کنیزی است که آبستن است، او را در اتاقی نگه داشتند و تحریر خادم و اصحابش را با چند زن بر او گماشتند، سپس آماده تجهیز آن حضرت شدند و بازارها را بستند و بنی هاشم و سرلشکران و پدرم و مردم دیگر دنبال جنازه اش بودند، در آن روز سامره مانند روز قیامت شده بود.

چون از تجهیزش فارغ شدند، سلطان دنبال (برادر خود) ابو عیسی بن متوکل فرستاد و دستور داد بر جنازه نماز بخواند، چون جنازه آماده نماز شد، ابو عیسی پیش آمد و پرده از روی حضرت برداشت و او را بعلویان و عباسیان بنی هاشم و سرلشکران و نویسندگان و قضات و معدلان (کسانی که بعدالت حکم می کنند) نشان داد و گفت: این حسن بن علی بن محمد بن الرضا است که به اجل خود و در بستر خود مرده است و جمعی از خدمتگزاران امیرالمؤمنین و مردم ثقه مانند فلان و فلان و از قضات هم فلان و فلان و از پزشکان فلان و فلان بربالینش حاضر بوده اند (ولی بقول مرحوم مجلسی این کارها بیشتر دلالت دارد که همان سلطان امام را کشته و مسموم ساخته است) آنگاه رویش را پوشید و دستور داد جنازه را بر دارند، جنازه از وسط منزل برداشته شد و در خانه ای که پدرش دفن شده بود، بخاک سپرده شد.

چون دفنش کردند، سلطان و مردم به جستجوی فرزندش برخاستند و منزلها و خانه ها تفتیش بسیار کردند و از تقسیم میراثش دست نگه داشتند، و کسانی که به پاسداری کنیزی که احتمال آستن بودنش را می دادند گماشته بودند، و همواره آنجا بودند، تا معلوم شد آستن نبوده ، آنگاه میراثش را میان مادر و برادرش جعفر تقسیم کردند و مادرش ادعای وصیت او را داشت و نزد قاضی هم ثابت شد و سلطان باز هم در جستجوی فرزند آن حضرت بود (زیرا خیر فرزند داشتن آن حضرت که از امام صادق علیه السلام به او رسیده بود نزدش قطعی و مسلم بود).

سپس جعفر نزد پدرم آمد و گفت : مقام و منصب برادرم را به من بده . من سالی 20 هزار دینار برایت می فرستم . پدرم به او تندی کرد و بد گفت و به او گفت : ای احمق! سلطان بر روی کسانی که به امامت پدر و برادرت معتقدند شمشیر کشید تا آنها را از آن عقیده برگرداند و نتوانست این کار را عملی کند (زیرا مردم از روی اخلاص و صمیمیت به آنها معتقد بودند) پس اگر شیعیان پدر و برادرت را امام می دانند، نیازی به سلطان و غیر سلطان نداری که منصب آنها را به تو دهند، و اگر نزد شیعیان این منزلت را نداری ، به وسیله ما بدان نخواهی رسید و چون جعفر چنین سخنی گفت ، پدرم او را پست و سست عقل دانست و بیرونش کرد و تا زنده بود، اجازه نداد نزدش آید، ما از سامره بیرون آمدیم و سلطان باز هم در جستجوی خبر فرزند حسن بن علی علیهما السلام بود.

شرح مجلسی علیه الرحمه از کمال الدین صدوق روایتی نقل می کند که ابوالادیان خادم و نامه رسان امام حسن عسکری علیه السلام به امر آن حضرت به مدائن رفت و روزی که به سامره برگشت امام وفات کرده بود ابوالادیان جعفر را دید که آماده نماز خواندن بر امام شد، ناگاه کودکی را دید پیش آمد و عبای جعفر را کشید و فرمود: عمو! عقب بایست که من به نماز خواندن بر پدرم از تو سزاوارترم ... مرآت ج 1 ص 422.

2- محمد بن اسماعیل گوید: حضرت ابو محمد (امام یازدهم) علیه السلام قریب 20 روز پیش از مرگ المعتر به اسحاق بن جعفر زبیری نوشت: در خانه ات بنشین تا حادثه ای پیش آید، چون بریحه کشته شد، اسحاق به حضرت نوشت: حادثه پیش آمد اکنون چه دستور می فرمائی؟ حضرت نوشت: این پیش آمد (که تو گمان کرده ئی) نیست، پیش آمد دیگری هست، سپس کار المعتر بدانجا رسید که رسید.

و نیز همین را وی گوید: به مرد دیگری نوشت: عبدالله بن محمد بن داود کشته می شود و این نوشته ده روز پیش از کشته شدنش بود چون روز دهم رسید او کشته شد.

3- محمد بن علی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیهما السلام گوید: کار ما سخت و دشوار گردید، پدرم به من گفت: با من بیا نزد این مرد یعنی ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) برویم، زیرا از او جوانمردی شنیده می شود، گفتم: او را می شناسی؟ گفت: نمی شناسم و هرگز او را ندیده ام، سپس آهنگ او کردیم، پدرم در بین راه به من می گفت: چقدر احتیاج به 500 درهم داریم. اگر به ما بدهد 200 درهمش را برای پوشاک و 200 درهمش را برای بدهی و 100 درهمش را برای مخارج صرف می کنیم، من هم با خود گفتم: کاش به من هم 300 درهم بدهد که با 100 درهمش الاغی بخرم و 100 درهمش برای خرجی و 100 دیگرش برای پوشاک باشد تا به کوهستان (همدان و اطرافش) بروم. چون به در خانه رسیدیم، غلامش آمد و گفت: علی بن ابراهیم با پسرش محمد در آیند، چون وارد شدیم و سلام کردیم، به پدرم فرمود: ای علی! چرا تاکنون نزد ما نیامدی؟ پدرم گفت: آقای من! خجالت می کشیدم با این وضع به ملاقات شما آیم، چون از نزدش بیرون رفتیم، غلامش آمد و به پدرم کیسه پولی داد و گفت: این 500 درهم است که 200 آن برای پوشاک و 200 آن برای بدهی و 100 آن برای خرجیت باشد. و کیسه ئی به من داد و گفت، این 300 درهم است، 100 درهمش برای خرید الاغ و 100 درهمش برای پوشاک و 100 درهمش برای مخارجت باشد. و به کوهستان برو، بلکه به سورا برو. او به سورا رفت و با زنی ازدواج کرد و اکنون هزار دینار عایدی املاک دارد، با وجود این واقعی مذهب است (یعنی هفت امامی است و عقیده دارد موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و او امام قائم است) محمد بن ابراهیم گوید، به او گفتم: وای بر تو! مگر دلیلی روشن تر از این می خواهی؟! (که امام یازدهم از دل تو آگاه باشد و به مقدار احتیاجت به تو کمک کند) او گفت: این امری است که بدان عادت کرده ایم (یعنی کیش و مذهب خانوادگی ماست).

4- ابو هاشم جعفری گوید: از نیازمندی خود بامام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، حضرت با تازیانه اش بزمین کشید و بگمانم با دستمالی بود که روی آن را پوشید و 500 اشرفی بیرون آورد و فرمود ای ابا هاشم! بگیر و ما را معذوردار (که کم است یا از اینکه دیر بتو رسیدیم تا خودت سؤال کردی).

5- ابی علی مطهر در سال قادسیه بآن حضرت نوشت که مردم از رفتن بمکه منصرف می شوند، و او هم از تشنگی ترس دارد. حضرت نوشت؟ ((بروید، بیمی بر شما نیست ان شاء الله)) سپس آنها بسلامت برفتند و الحمدلله رب العالمین.

توضیح_قادسیه قریه ای است نزدیک کوفه و سال قادسیه، سالی است که مردمی که عازم حج بودند، از ترس تشنگی از آنجا برگشتند و بمکه نرفتند جز مطهر و یاران او.

6- جماعتی بر جعفری که شخصی است از اولاد جعفر (طیار یا جعفر بن متوکل) حمله کردند و او تاب مقاومت آنها را نداشت، شکایت خود را بامام حسن عسکری علیه السلام نوشت. حضرت در جواب نوشت: از این جهت بی نیاز می شوید ان شاء الله تعالی))) او با جماعتی اندک بر آنها حمله برد، با آنکه آنها بیش از 20 هزار و او با کمتر از هزار نفر ایشان را ریشه کن ساخت.

7- امام حسن عسکری علیه السلام را نزد علی بن نارمش که دشمنترین مردم با اولاد ابیطالب بود زندان کردند، و به او گفتند، بر او هر چه خواهی سخت گیر و سخت گیر. حضرت بیش از یک روز، نزد او نبود که احترام و بزرگداشت آن حضرت در نظر او بجائی رسید که در برابر او چهره بر خاک می گذاشت و دیده از زمین بر نمی داشت، حضرت از نزد او خارج شد، در حالی که بصیرت او به آن حضرت از همه بیشتر و ستایشش او را از همه نیکوتر بود.

8- سفیان بن محمد ضیعی گوید: بامام حسن عسکری علیه السلام نامه نوشتم و از آن حضرت راجع به ولیجه پرسیدم، که در قول خدای تعالی است: ((جز خدا و پیغمبر و مؤمنین ولیجهئی نگرفتند 15 سوره 9))) و بدون آنکه در نامه بنویسم، پیش خود فکر می کردم که آیا مقصود از مؤمنین در این آیه کیانند؟ جواب آمد که: ولیجه کسی است غیر از امام بحق که بجای او منصوب می شود و در خاطرات گذشت که آیا مؤمنین در این آیه کیانند؟ ایشان ائمه بر حق هستند که از خدا برای مردم امان می گیرند و خدا هم امان آنها را اجازه می کند (چنانچه ایشان بهشت را با شرایطی برای مردمی ضمانت کرده اند، خدای تعالی هم ضمانت ایشان را امضا می فرماید).

9- ابوهاشم جعفری گوید: از تنگی زندان و فشار کند و زنجیر بامام حسن عسکری علیه السلام شکایت کردم، به من نوشت: ((تو امروز، نماز ظهر را در منزلت می گزاری))) هنگام ظهر بود که بیرون آمدم و چنانکه فرموده بود، نمازم را در منزلم گزاردم، و نیز در تنگی زندگی بودم و می خواستم در نامه از آن حضرت تقاضای پول کنم، خجالت کشیدم، چون به منزل رسیدم، صد دینار برایم فرستاد و در نامه نوشته بود: هرگاه احتیاج داشتی شرم مدار و پروا مکن، بخواه که طبق میل خواهی دید انشاء الله.

10- نصیر خادم گوید: بارها می شنیدم که امام حسن عسکری علیه السلام با غلامان ترک و رومی و صقالبی خود بلغت خودشان سخن می گفت. من تعجب کردم و با خود گفتم: این که در مدینه

متولد شد و تا (پدرش) ابوالحسن علیه السلام وفات کرد، پیش کسی نرفت و کسی او را ندید (که درس بخواند یا با اهل این لغات مکالمه کند) من این موضوع را پیش خود فکر می کردم که حضرت به من متوجه شد و فرمود همانا خدای تبارک و تعالی حجت خود را با سایر مردم در همه چیز امتیاز بخشیده و معرفت و لغات و انساب و مرگها و پیش آمدها را به او عطا فرموده و اگر چنین نبود، میان حجت و محجوج (امام و ماءموم) فرق نبود.

11- اقرع گوید: به حضرت ابی محمد نوشتم: آیا امام محتلم می شود؟ و بعد از آنکه نامه از دستم خارج شد، با خود گفتم: احتلام امریست شیطانی و خدای تبارک و تعالی دوستانش را از آن برکنار داشته است، سپس جواب آمد: حال ائمه در خواب مانند بیداری است، خواب حال آنها را دگرگون نکند، و خدا اولیاء خود را از برخورد شیطان محفوظ داشته، چنانکه بخاطرت گذشت.

12- اسماعیل بن محمد، نوه عبدالمطلب گوید: سر راه حضرت ابی محمد نشستم، چون بر من گذشت، از نیازمندی خود به او شکایت کردم و سوگند خوردم که یک درهم و بیشتر ندارم و صبحانه و شام هم ندارم، فرمود: بنام خدا سوگند دروغ می خوری در صورتیکه 200 دینار زیر خاک کرده ئی؟! من این سخن را برای نبخشیدن بتو نمی گویم، غلام هر چه همراه داری به او ده.

غلامش صد دینار به من داد سپس روبه من کرد و فرمود: هنگامی که احتیاج بسیاری به آن دنانیر زیر خاکداری محروم می شوی، و راست فرمود، و چنان شد که او گفت، زیرا 200 دینار زیر خاک کردم و با خود گفتم: پشتیبان و پس انداز روز بیچارگیم باشد، سپس بشدت برای مخرجی ناچار شدم و درهای روزی برویم بسته شد، آنجا را کندم معلوم شد، پسرم جای آنها را دانسته و برداشته و فرار کرده و چیزی از آنها بدست من نرسید.

13- پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند در عبارات روایات 4، 15 و 24 این کتاب شریف که جعلی بودن آنها از موضوع آنها اظهر من الشمس است یعنی که امام علیه السلام اسبی را برای خلیفه ملعون بنی عباس زین و لگام کند و به طور مستمر او را به القاب امیرالمؤمنین و چند... مدح و ثنا کند و یا از علم لدنی خود به پیروان اعلام کند که فوراً آستر خود را بفروش چون مرگ را در قدر دارند و آن شخص حرف امام را گوش نکند و اسب خود را نفروشد و اسب بمیرد درحالی که اگر گوش می کرد آن اسب در خانه خریدار جدید می میرد یعنی از علم لدنی برای فروش مال معیوب بهره بگیرد و یا روایت 24 که رگ زنی خاص آن حضرت را شبیه نماید به رگ زنی عیسی مسیح که راه می رفت و مرده زنده می کرد و فلج و... شفا می داد ولی برای سلامت خود حجامت می کرده و رگ میزده است).

14- احمد بن محمد گوید: چون مهتدی عباسی دست بکشتار موالیان ترک زد، به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوشتم: آقای من! خدا را شکر که او را از ما باز داشت، شنیده ام شما را تهدید کرده و گفته است: بخدا آنها را از روی زمین برمی دارم: حضرت بخط خود نوشت: این رفتار عمرش را کوتاه کرد، از همین امروز پنج روز بشمار، او در روز ششم کشته می شود، بعد از خواری و ذلتی که به او برسد. و چنان شد که فرمود.

15- محمد بن حسن گوید: به حضرت ابی محمد علیه السلام نوشتم و تقاضا کردم برای درد چشمم دعا بفرماید، در حالی که یک چشمم از میان رفته بود و چشم دیگر هم نزدیک برفتن بود، حضرت به من نوشت: خدا چشمت را برایت نگهدارد (نگهداشت) پس چشمم درستم بهبودی یافت و در آخر نامه نوشته بود: خدا بتو اجر و ثواب نیکو دهد، من از آن جهت اندوهگین شدم و خبر نداشتم که کسی از خاندانم مرده باشد، چند روز که گذشت، خبر مرگ پسر طیب به من رسید، دانستم سر سلامتی حضرت برای او بوده.

16- عمر بن ابی مسلم گوید! مردی از اهل مصر که نامش سیف بن لیث بود در سامره نزد ما آمد، تا درباره ملکی که شفیع خادم از او بزور گرفته و او را بیرون کرده بود، نزد مهتدی عباسی دادخواهی کند. ما به او گفتیم به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نویسد و تسهیل کارش را بخواهد، حضرت در جواب او نوشت: باک مدار، ملکت را بتو برمی گردانند، نزد سلطان مرو، بلکه وکیلی را که ملکت دست او است ببین و او را از سلطان اعظم، خداوند رب العالمین بترسان.

سیف او را دید، وکیل گفت: چون از مصر خارج شدی، او به من نوشت که ترا بخواهم و ملکت را بتو برگردانم، سپس بحکم ابن ابی الشوارب قاضی، و شهادت گواهان ملکش را به او برگردانید و محتاج نشد که بمهتدی شکایت کند. ملک به او برگشت و در دست او بود و دیگر از او خبری نشد.

راوی گوید: و همین سیف بن لیث گفت: وقتی از مصر بیرون شدم، پسری داشتم بیمار و پسر دیگر که از او بزرگتر بود، وصی و قیم بر خانواده و املاکم قرارش داده بودم. به حضرت ابو محمد نامه نوشتم و درخواست کردم برای پسر بیمارم دعا کند، حضرت به من نوشت: ((پسر بیمار خوب شد و پسر بزرگتر وصی و قیمت درگذشت. خدا را شکر کن و بیتابی منما که اجرت تباه شود)) سپس به من خبر رسید که پسر بیمارم بهبودی یافته و پسر بزرگم مرده است، در همان روزی که جواب نامه حضرت ابی محمد علیه السلام به من رسیده بود.

17- یحیی بن قشیری که اهل قریه قیر بود گفت: حضرت ابی محمد علیه السلام وکیلی داشت که در منزل آن حضرت اتافی داشت و خدمتگزاری سفید پوست همراه او بود، وکیل

خواست بر خدمتگزار سوار شود (او را بر خود سوار کند) خادم گفت: نمی پذیرم، جز اینکه برایم شراب آوری، وکیل با زرنگی شرابی بدست آورد و نزد او برد، و میان او و حضرت ابی محمد علیه السلام سه در اتاق بسته بود.

وکیل گوید: ناگاه من متوجه شدم و دیدم درها باز می شود تا خودش تشریف آورد و در اتاق ایستاد و فرمود: آهای! از خدا پروا کنید، از خدا بترسید: و چون صبح شد، دستور داد خادم را بفروشد و مرا از خانه بیرون کنند.

18- محمد بن ربیع شائی گوید: با مردی از ثنویه (قائلین بدو خدا) در اهواز مباحثه کردم، سپس به سامره رفتم و بعضی از سخنان او بدلم چسبیده بود، روز بارعام خلیفه بود. من در خانه احمد بن خضیب نشسته بودم که حضرت ابو محمد علیه السلام از اتاق عمومی وارد شد، به من نگریست و با انگشت سبابه اش اشاره فرمود: ((یکتاست، یکتاست، فرد است)) من بیهوش شدم و افتادم.

19- ابو هاشم جعفری گوید: روزی خدمت حضرت ابو محمد علیه السلام رسیدم و در نظر داشتم که قدری نقره از آن حضرت بگیرم تا از نظر تبرک با آن انگشتری بسازم، خدمتش نشستم، ولی فراموش کردم که برای چه آمده بودم، چون خدا حافظی کردم و برخاستم، انگشترش را سوی من انداخت و فرمود: تو نقره می خواستی و ما انگشتر بتو دادیم، نگین و مزدش را هم سود بردی، گوارایت باد، ای ابا هاشم!

عرض کردم: آقای من! گواهی دهم که تو ولی خدا و امام من هستی که با اطاعت از شما دینداری خدا می کنم. فرمود: خدا ترا بیامرزد، ای ابا هاشم!

20- محمد بن قاسم گوید: هرگاه خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام می رسیدم و تشنه بودم، عظمتش مانع می شد که در خدمتش آب بخوام، او می فرمود: غلام! برایش آب بیاور.

و بسا می شد که با خود می گفتم، حرکت کنم و در آن اندیشه بودم که می فرمود: غلام! مرکبش را حاضر کن

21- زمانی که حضرت ابو محمد علیه السلام (نزد صالح بن وصیف ترکی، پیشکار و اختیاردار مهتدی عباسی) در زندان بود، عباسیون و صالح بن علی و دیگرانی که از ناحیه اهل بیت منحرف بودند نزد صالح رفتند (تا به او سفارش کنند درباره حضرت سختگیری کند) صالح گفت: من چه کنم، دو نفر از نانجیب ترین مردانی را که می توانستم پیدا کنم، بر او گماشتم، آندو نفر (در اثر مشاهده رفتار حضرت) از لحاظ عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند، من به آن دو نفر گفتم: در او چه خصلت است؟ گفتند: چه می گوئی درباره مردی که روز را روزه

می گیرد و تمام شب عبادت می کند، نه سخن می گوید و نه بچیزی سرگرم می شود چون به او نگاه می کنیم، رگهای گردن ما می لرزد و حالی بما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم چون چنین شنیدند، نوید برگشتند.

22- محمد بن حجر به حضرت ابی محمد علیه السلام نامه نوشت و از عبدالعزیز بن دلف و یزید بن عبدالله شکایت کرد، امام در پاسخش نوشت: اما شر عبدالعزیز از تو بر کنار شد و اما یزید، ترا با او نزد خدا مقامی است (برای دادخواهی) سپس عبدالعزیز بمرد و یزید محمد بن حجر را بکشت.

23- احمد بن اسحاق گوید: خدمت حضرت ابی محمد علیه السلام رسیدم و درخواست کردم چیزی بنویسد که من خطش را به بینم تا هر وقت دیدم بشناسم، فرمود: بسیار خوب، سپس فرمود: ای احمد! خط با قلم درشت و ریز در نظرت مختلف می نماید، مبادا بشک افتی (اسلوب خط را بین نه ریز و درشتیش را) آنگاه دوات طلبد و خط نوشت و مرکب را از ته دوات بسرش می کشید، وقتی می نوشت با خود گفتم: تقاضا می کنم قلمی را که با آن می نویسد، به من ببخشد، چون از نوشتن فارغ شد، با من حرف می زد و تا مدتی قلم را با دستمالش پاک می کرد، سپس فرمود: بگیر، ای احمد! و قلم را به من داد.

گفتم: قربانت کردم، مطلبی در دل دارم که بخاطر آن اندوهگینم، می خواستم آنرا از پدر شما پرسم، پیش آمد نکرد، فرمود: ای احمد! چیست آن؟ عرض کردم: آقای من! از پدران شما برای ما روایت کرده اند که: خوابیدن پیغمبران بر پشت و خوابیدن مؤمنین بجانب راست و خوابیدن منافقین بجانب چپ و خوابیدن شیاطین برو افتاده و دمر است.

فرمود: چنین است. عرض کردم: آقای من! من هر چه کوشش می کنم به دست راست بخوابم، ممکن نمی شود و خوابم نمی برد، حضرت ساعتی سکوت فرمود: احمد! نزدیک من بیا. نزدیکش رفتم، فرمود: دستت را زیر لبانت ببر، من بردم، آنگاه دست خود را از زیر جامه اش در آورد و زیر جامه من کرد و با دست راست خود به پهلو چپ من و با دست چپ خود به پهلو راست من کشید تا سه بار احمد گوید از آن زمان که با من چنان کرد، نتوانستم به پهلو چپ بخوابم و ابتدا بر آن پهلو خوابم نمی برد.

زندگانی حضرت صاحب الزمان علیه السلام

آن حضرت در نیمه شعبان سال 255 هجری متولد شده است.

1- احمد بن محمد گوید: هنگامی که زبیری کشته شد، این مکتوب از جانب امام حسن عسکری علیه السلام بیرون آمد: (((اینست مجازات کسی که بر خدا نسبت به اولیانش دروغ بندد، او گمان کرد

که مرا خواهد کشت و نسلم قطع می شود، چگونه قدرت خدا را مشاهده کرد؟ و برای او پسری متولد شد که او را ((م ح م د)) نام گذاشت، و در سال 256 (به حدیث 858 رجوع شود).

2- ابو سعید غانم هندی گوید: من در یکی از شهرهای هندوستان که بکشمیر داخله ((گویا در آن زمان شهر کشمیر دو قسمت بوده که یک قسمت آن را داخله می گفته اند و یا مقصود این است که در داخل شهر بودم نه در حومه و اطرافش)) معروفست بودم و رفقائی داشتم که کرسی نشین دست راست سلطان بودند، آنها 40 مرد بودند. همگی چهار کتاب معروف: تورات، انجیل، زبور، صحف ابراهیم را مطالعه می کردند، من و آنها میان مردم قضاوت می کردیم و مسائل دینشان را به آنها تعلیم نموده، راجع به حلال و حرامشان فتوی می دادیم و خود سلطان و مردم دیگر، در این امور بما رو می آوردند، روزی نام رسول خدا را مطرح کردیم و گفتیم: این پیغمبری که نامش در کتب است، ما از وضعش اطلاع نداریم، لازمست در این باره جستجو کنیم و به دنبالش برویم، همگی راءی دادند و توافق کردند که من بیرون روم و در جستجوی این امر باشم، لذا من از کشمیر بیرون آمدم و پول بسیاری همراه داشتم، 12 ماه راه رفتم تا نزدیک کابل رسیدم، مردمی ترک سر راه بر من گرفتند و پولم را بردند و جراحات سختی به من زدند و و به شهر کابلم بردند. سلطان آنجا چون گزارش مرا دانست، بشهر بلخم فرستاد و سلطان آنجا در آن زمان، داوود بن عباس بن ابی اسود بود، درباره من به او خبر دادند که: من از هندوستان بجستجوی دین بیرون آمده و زبان فارسی را آموخته ام و با فقهاء و متکلمین مباحثه کرده ام.

داود بن عباس دنبالم فرستاد و مرا در مجلس خود احضار کرد: و دانشمندان را گرد آورد تا با من مباحثه کنند، من بآنها گفتم: من از شهر خود خارج شده، در جستجوی پیغمبری می باشم که نامش را در کتابها دیده ام. گفتند: او کیست و نامش چیست؟ گفتم: محمد است. گفتند: او پیغمبر ماست که تو در جستجویش هستی، سپس شرایع او را از آنها پرسیدم، آنها مرا آگاه ساختند.

بآنها گفتم: من می دانم که محمد پیغمبر است ولی نمی دانم او همین است که شما معرفی می کنید یا نه؟ شما محل او را به من نشان دهید تا نزدش روم و از نشانه ها و دلیلهایی که می دانم از او بپرسم، اگر همان کسی بود که او را می جویم به او ایمان آورم. گفتند: او وفات کرده است صلی الله علیه و آله. گفتم: جانشین و وصی او کیست؟ گفتند: ابوبکر است. گفتم: این که کنیه او است، نامش را بگوئید، گفتند: عبدالله ابن عثمان است و او را بقریش منسوب ساختند. گفتم: نسب پیغمبر خود محمد را برایم بگوئید، آنها نسب او را گفتند، گفتم: این شخص، آن که من می جویم نیست. آن که من در طلبش هستم، جانشین او برادر دینی او و پسر عموی نسبی او و شوهر دختر او و پدر فرزندان (نوادگان)

اوست ، و آن پسر را در روی زمین ، نسلی جز فرزندان مردی که خلیفه اوست نمی باشد، ناگاه همه بر من تاختند و گفتند: ای امیر! این مرد از شرک بیرون آمده و بسوی کفر رفته و خون او حلال است .

من بآنها گفتم : ای مردم ! من برای خود دینی دارم که بآن گرویده ام و تا محکمر از آن را نیابم از آن دست بر ندارم ، من اوصاف این مرد را در کتابهایی که خدا بر پیغمبرانش نازل کرده دیده ام و از کشور هندوستان و عزتی که در آنجا داشتم بیرون آمده در جستجوی او برآمدم ، و چون از پیغمبری که شما برایم ذکر نمودید تجسس کردم ، دیدم او آن پیغمبری که در کتابها معرفی کرده اند نیست ، از من دست بردارید .

حاکم آنجا نزد مردی فرستاد که نامش حسین بن اشکیب بود و او را حاضر کرد، آنگاه به او گفت با این مرد هندی مباحثه کن ، حسین گفت : خدا اصلاحت کند. در این مجلس فقها و دانشمندانی هستند که برای مباحثه با او، از من داناتر و بیناترند، گفت : هر چه من می گویم بپذیر، با او در خلوت مباحثه کن و به او مهربانی نما.

پس از آنکه با حسین بن اشکیب گفتگو کردم ، گفت : کسی را که تو در جستجوی هستی همان پیغمبری است که اینها معرفی کردند، ولی موضوع جانشینش چنانکه اینها گفتند نیست ، این پیغمبر نامش محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و وصی و جانشین او علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب ، شوهر فاطمه دختر محمد و پدر حسن و حسین نوادگان محمد می باشد.

غانم ابوسعید گوید: من گفتم : الله اکبر اینست کسی که من در جستجوی هستم ، سپس بسوی داود بن عباس بازگشتم و گفتم : ای امیر: آنچه را می جستم پیدا کردم . و من گواهی دهم که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول اوست ، او با من خوش رفتاری و احسان کرد و به حسین گفت : از او دلجوئی کن .

من بسوی او رفتم و با او انس گرفتم ، او هم نماز و روزه و فرائضی را که مورد نیازم بود، به من تعلیم نمود به او گفتم ، ما در کتابهای خود می خوانیم که محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیغمبران بوده و پس از او پیغمبری نیاید و امر رهبری بعد از او با وصی و وارث و جانشین بعد از اوست ، سپس با وصی او پس از وصی دیگر و فرمان خدا همواره در نسل ایشان جاریست تا دنیا تمام شود. پس وصی وصی محمد کیست ؟ گفت : حسن و بعد از او حسین فرزندان محمد صلی الله علیه و آله اند. آنگاه امر وصیت را کشید تا به صاحب الزمان علیه السلام رسید، سپس از آنچه پیش آمده (غیبت امام و ستمهای بنی عباس) مرا آگاه ساخت . از آن زمان من مقصودی جز جستجوی ناحیه صاحب الزمان را نداشتم .

عامری گوید: سپس او بقم آمد و در سال 264 همراه اصحاب ما (شیعیان) شد و با آنها بیرون رفت تا به بغداد رسید و رفیقی از اهل سند همراه او بود که با او هم کیش بود.

عامری گوید: غانم به من گفت: من از اخلاق رفیقم خوشم نیامد و از او جدا شدم، و رفتم تا به عباسیه (قریه ای بوده در نهر الملک) رسیدم. مهیای نماز شدم و نماز گزاردم و درباره آنچه در جستجویش برخاسته بودم، می اندیشیدم که ناگاه شخصی نزد من آمد و گفت: توفلانی هستی؟ و اسم هندی مرا گفت: گفتم: آری، گفت: آقایت ترا می خواند، اجابت کن.

همراهش رهسپار شدم و او همواره مرا از این کوچه به آن کوچه می برد تا به خانه و باغی رسید، حضرت را در آنجا دیدم نشسته است، بلغت هندی فرمود: خوش آمدی، ای فلان! حالت چطور است؟ و فلانی و فلانی که از آنها جدا شدی چگونه بودند؟ تا چهل نفر شمرد و از یکان یکان آنها احوالپرسی کرد، سپس آنچه در میان ما گذشته بود، به من خبر داد و همه اینها به لغت هندی بود، آنگاه فرمود: می خواستی با اهل قم حج گزاری؟ عرض کردم: آری، آقای من! فرمود: امسال با آنها حج مگزار و مراجعت کن، و سال آینده حج گزار سپس کیسه پولی که در مقابلش بود، پیش من انداخت و فرمود: این را خرج کن، و در بغداد نزد فلانی نامش را برد مرو، و به او هیچ مگو.

عامری گوید: سپس در قم نزد ما آمد و پس از فتح و پیروزی (رسیدن بمقصود و دیدار امام علیه السلام) بما خبر داد که رفقای ما از عقبه برگشتند، و غانم بطرف خراسان رفت، چون سال آینده شد، بحج رفت و از خراسان هدیه ای برای ما فرستاد و مدتی در آنجا بود و سپس وفات یافت خدایش بیامرزد.

3- حسن بن نصر و ابو صدام و جماعتی دیگر بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام درباره جوهری که در دست وکلاء آن حضرت بود سخن می گفتند (که آنها را چه باید کرد؟) و خواستند جستجو کنند. (تا وصی آن حضرت را پیدا کنند) حسن بن نصر نزد ابی صدام آمد و گفت: من می خواهم حج گزارم، ابو صدام گفت: امسال را بتاءخیر انداز، حسن گفت: من در خواب می ترسم (زیرا خوابهای پریشان می بینم) و ناچار باید بروم، آنگاه با حمد بن یعلی بن حماد وصیت کرد (درباره کارهای شخص و امور مربوط به خانواده اش) و پولی هم برای ناحیه وصیت کرد و به او دستور داد که هیچ پولی بکسی ندهد، مگر با دست خودش و به دست او (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) بعد از آنکه او را کاملا بشناسد.

حسن گوید: چون به بغداد رسیدم، منزلی اجاره کردم و آنجا فرود آمدم، یکی از وکلاء نزد من آمد و مقداری جامه و پول دینار نزد من گذاشت، گفتم: اینها چیست؟ گفت: همین است که می بینی، بعد از او دیگری آمد و مانند او اموال و پول آورد تا خانه پر شد، سپس احمد بن اسحاق هم هر چه نزدش بود آورد، من بفکر فرو رفته بودم که ناگاه نامه آن آقا (صاحب الزمان) علیه السلام به من رسید که: وقتی فلان مقدار از روز گذشت، آنچه نزدت هست بیاور، من هر چه داشتم برداشتم و رهسپار شدم.

در میان راه دزدی راهزن با 60 نفر همراهش بودند. ولی من از آنجا گذشتم و خدا مرا از شر او نگهداری فرمود تا به سامره رسیدم و فرود آمدم، نامه ای به من رسید که هر چه همراه داری بیاور، من آنچه داشتم در سبد سردار باربرها نهادم: چون به دهلیز خانه رسیدم، مرد سیاه پوستی را دیدم آنجا ایستاده است، گفت: حسن بن نصر توئی؟ گفتم: آری، گفت: وارد شو، من وارد منزل شدم و باتاقی رفتم و سبد را خالی کردم. در گوشه اتاق نان بسیاری دیدم، بهر یک از باربرها دو گرده نان داد و آنها را بیرون کرد، آنگاه دیدم از اتاقی که پرده ای بر آن آویخته بود، کسی مرا صدا زد و گفت: حسن بن نصر برای منی که خدا بر تو نهاد، (که امام خود را شناختی و حقش را به او رساندی) او را شکر کن و شک منما، شیطان دوست دارد که تو شک کنی، و دو جامه به من داد و گفت: اینها را بگیر که محتاجش خواهی شد آنها را گرفتم و بیرون آمدم. سعد گوید: حسن بن نصر برگشت و در ماه رمضان در گذشت و در آن دو جامه کفن شد.

4-محمد بن ابراهیم بن مهزیار گوید: پس از وفات حضرت ابی محمد علیه السلام (درباره جانشین) به شک افتادم و نزد پدرم مال بسیاری (از سهم امام علیه السلام) گرد آمده بود، آنها را برداشتم و به کشتی نشستم، من هم دنبال او رفتم، او را تب سختی گرفت و گفت: پسر جان! مرا بر گردان که این بیماری مرگست، آنگاه گفت: درباره این اموال از خدا بترس و به من وصیت نمود و سپس وفات کرد.

من با خود گفتم: پدر من کسی نبود که وصیت نادرستی کند. من این اموال را به عراق می برم و در آنجا خانه ئی بالای شط اجاره می کنم و به کسی چیزی نمی گویم، اگر موضوع برایم آشکار شد: چنانکه (در) زمان امام حسن عسکری علیه السلام برایم واضح شد، به او می دهم وگرنه مدتی با آنها خوش می گذرانم.

وارد عراق شدم و منزلی بالای شط اجاره کردم، و چند روز آنجا بودم، ناگاه فرستاده ئی آمد و نامه ئی همراه داشت که: ای محمد! تو چنین و چنان اموالی را در میان چنین و چنان ظروفی همراه داری تا آنجا که همه اموالی را که همراه من بود و خودم هم به تفصیل نمی دانستم برایم شرح داد، من آنها را بفرستاده تسلیم کردم و چند روز آنجا ماندم، کسی سر به سوی من بلند نکرد (و نزد من نیامد) من اندوهگین شدم، سپس نامه ئی به من رسید که: ترا به جای پدرت منصوب ساختیم، خدا را شکر کن.

5-ابوعبدالله نسائی گوید: چیزهایی از جانب مرزبانی حارثی (بناحیه مقدسه) رسانیدم که در میان آنها دست بند طلائی بود. همه پذیرفته شد و دست بند به من رد شد و مأمور بشکستش شدم، من

آن را شکستم در میانش چند مثقال آهن و مس یا قلع بود، من آنها را خارج ساختم و فرستادم ، پذیرفته شد.

6- جماعتی از اهل مدینه که از اولاد ایطالب بودند و عقیده داشتند (برای امام حسن عسکری علیه السلام پسر قائل بودند که امام دوازدهم است) و حقوق آنها در وقت معینی به ایشان می رسید، چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت ، دسته ئی از ایشان از عقیده فرزند داشتن امام برگشتند سپس حقوق کسانی که بر عقیده به فرزند داشتن امام ثابت بودند، رسید و از دیگران بریده شد و نامشان از میان برفت .

و الحمد لله رب العالمین .

7- مردی از اهل سواد مالی بناحیه مقدسه رسانید پذیرفته نشد و به او گفته شد: حق پسر عموهایت که 400 درهم است از این مال خارج کن ، آن مرد ملکی از عموزادگانش در دست داشت که در آن شریک بودند و او حق آنها را نگه داشته بود. چون حساب کرد، حق عموزادگانش از آن مال همان چهار صد درهم بود، آن مقدار را بیرون کرد و بقیه را فرستاد، پذیرفته شد.

8- قاسم بن علاء گوید: خدا چند پسر به من داد و من نامه می نوشتم (بناحیه مقدسه) و تقاضای دعا می کردم ، و هیچ جوابی درباره آنها به من نمی رسید، لذا همگی مردند، سپس چون پسر من حسن متولد شد نامه نوشتم و تقاضای دعا کردم ، جواب آمد: باقی می ماند و والحمدلله .

9- ابو عبدالله بن صالح گوید: سالی از سالها به بغداد رفتم و (از حضرت قائم علیه السلام) اجازه خارج شدن خواستم ، به من اجازه نقرمود، بیست و دو روز در آنجا ماندم ، و کاروان هم به سوی نهروان (چهار فرسنگی بغداد) رفت ، تا در روز چهارشنبه به من اجازه خروج داده شد و به من گفته شد: در این روز خارج شو، من بیرون رفتم ولی مایوس بودم که بکاروان توانم رسید، تا به نهروان رسید، دیدم کاروان هنوز آنجا است ، باندازه ای که شترانم را علوفه دادم ، کاروان کوچ کرد، من هم کوچ کردم و آن حضرت برای سلامتی من دعا فرموده بود، من هم بدی ندیدم و الحمدلله .

10- محمد بن یوسف گوید: در نشیمنگاه هم دمل و زخمی پیدا شد (که گویا در این زمان فیستول نام دارد) من آن را به پزشکان نشان دادم و پولها خرج کردم ، همه گفتند: ما داروئی برایش سراغ نداریم ، نامه ئی (به حضرت قائم علیه السلام) نوشتم و تقاضای دعا کردم ، آن حضرت به من نوشت : ((خدا ترا لباس عافیت پوشاند و در دنیا و آخرت همراه ما دارد)) یک هفته نگذشت که عافیت یافتم و مثل کف دستم شد، پزشکی از رفقای خود را دیدم و به او نشان دادم . گفت : ما برای این داروئی سراغ نداریم (یعنی از راه معجزه بهبودی یافته است ، نه از راه دوا).

ص: 235

11- علی بن حسین یمانی گوید: من در بغداد بودم که کاروان یمن آماده حرکت شد، خواستم با آنها حرکت کنم، به حضرت نامه نوشتم که: استدعا دارم اجازه فرمائی، جواب آمد، با آنها مرو که رفتن با آنها برای تو خیر ندارد، در کوفه بمان، من ماندم و کاروان خارج شد، قبیله حنظله تارومارشان کرد، باز نامه نوشتم و سفر از راه آب را اجازه خواستم، به من اجازه فرمود، من راجع به کشتیهائی که در آن سال از راه دریا رفته بودند پرسیدم، معلوم شد هیچکدام سالم نرسیده است، و جماعتی از دزدان هند که آنها را بوارح گویند بآنها زده و اموالشان را برده بودند.

من به زیارت سامره رفتم و هنگام غروب نزد در (مقبره امامین علیهما السلام) بودم و با کسی سخن نگفته و به هیچ کس شناسایی نداده بودم، پس از فارغ شدن از زیارت، در مسجد نماز می خواندم که خادمی آمد و گفت: برخیز، گفتم: این هنگام به کجا؟ گفت: به منزل، گفتم: من کیستم؟ شاید ترا نزد دیگری فرستاده اند. گفت: نه، فقط نزد تو فرستاده اند. تو علی بن حسین، فرستاده جعفر بن ابراهیم هستی، سپس مرا برد تا به خانه حسین بن احمد رساند و با او در گوشی کرد که من نفهمیدم چه گفت، آنگاه هر چه احتیاج داشتم برایم آورد، سه روز نزدش بودم و از او اجازه گرفتم که از درون خانه زیارت کنم، او به من اجازه فرمود، من هم شب زیارت کردم.

12- حسن بن فضل بن یزید یمانی گوید: پدرم بخط خود نامه ای (به حضرت قائم) نوشت و جواب آمد، سپس من هم بخط خود نامه ئی نوشتم و جواب آمد. آنگاه مردی از فقهاء هم مذهب ما نامه ئی به خط خودش نوشت و جواب نیامد، چون فکر کردیم علتش این بود که آن مرد قرمطی ((قرامطه جماعتی بودند که در ظاهر به امامت محمد بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه السلام قائل بودند ولی در باطن عقیده آن ها الحاد و ابطال شریعت بود زیرا بیشتر محرمات را حلال می شمردند و نماز را همان اطاعت امام می دانستند و دادن خمس را به امام زکات می نامیدند و روز را نهان داشتن اسرار و زنا را فاش کردن آن می دانستند و چون یکی از رؤسای آن ها در ابتدای کار به خط مفرط نوشت ایشان را به قرامطه منسوب ساخته اند)) شده بود.

حسن بن فضل گوید: من ائمه عراق را زیارت کردم و بطوس رفتم (برای زیارت حضرت رضا علیه السلام) و تصمیم گرفتم که بیرون بروم، جز اینکه امر (امامت حضرت قائم علیه السلام و پذیرفتن آن حضرت مرا) برایم روشن شود و حوائجم روا گردد، اگر چه آنقدر بمانم که گدائی کنم، در آن میان دلم از ماندن تنگ شد و ترسیدم که حج از دستم برود، روزی نزد محمد بن احمد آمدم که از تقاضای کمک کنم، به من گفت: بفلان مسجد برو که مردی بدیدن تو می آید، من آنجا رفتم، مردی نزد آمد، چون مرا دید بخندید و گفت

: غم مخور که امسال حج می‌گزاری و سالما بسوی همسر و فرزندان مراجعت خواهی کرد، من خاطر جمع شدم و دلم آرام گرفت و با خود می‌گفتم این مصداق آن (تصمیم و خواست من) است و الحمدلله .

سپس بسامره آمدم ، کیسه پولی که در آن چند دینار بود با جامه ئی به من رسید، اندوهگین شدم و با خود گفتم : پاداش من نزد این مردم (یعنی ائمه) این است؟! (من دعای آنها را می‌خواهم و آنها برایم مال دنیا می‌فرستند و ممکن است مقصودش کمی مبلغ باشد) و نادانی ورزیدم و آن را پس دادم و نامه ئی نوشتم ، گیرنده نامه در آن باره به من اشاره ئی نکرد و چیزی نگفت ، سپس سخت پشیمان شدم و با خود گفتم : اگر دینارها به من برگشت ، بندش را باز نمی‌کنم و تصرفی نمی‌نمایم تا آنها را بیدرم برسانم که هر چه خواهم نسبت به آنها انجام دهد، زیرا او از من داناتر است .

آنگاه نامه ئی بفرستاده ای که کیسه پول را نزد من آورد رسید که : ((بدکاری کردی که به آن مرد اطلاع ندادی که ما گاهی با دوستان خود چنین کاری می‌کنیم ، (هدیه ئی اندک برای آنها می‌فرستیم) و گاهی خود آنها بعنوان تبرک چیزی از ما تقاضا می‌کنند)) (به من نامه رسید که ((خطا کردی که احسان ما را رد کردی ، سپس چون از خدا آمرزش خواستی ، خدا ترا می‌آمرزد. ولی چون تصمیم و قصدت این است که در آنها تصرف نکنی و در راه خرج نمائی ، آن را از تو باز داشتیم ، (پولها را دو باره برایت نفرستادیم) اما جامه را ناچاری داشته باشی که لباس احرامت سازی .

و باز راجع به دو موضوع به آن حضرت نامه ئی نوشتم و می‌خواستم موضوع سوم را بنویسم . ولی خودداری کردم ، از ترس اینکه مبدا خوشش نیاید، پس جواب آن دو موضوع رسید با تفسیر و توضیح موضوع سومی که در دل گرفته بودم و الحمدلله .

و نیز به نیشابور با جعفر بن ابراهیم نیشابوری توافق کردم که در مسافرت همراه او هم کجاوه او باشم : چون به بغداد رسیدم ، پشیمان شدم و قرار دادم را با او پس گرفتم و در جستجوی همکجاوه ئی بر آمدم . نزد ابن و جناء رفتم و از او تقاضا کردم مرکوبی به من کرایه دهد، دیدم راضی نیست ، سپس خودش نزد من آمد و گفت : من دنبال تو می‌گردم ، به من گفته اند (از جانب امام عصر علیه السلام) که او (یعنی تو که حسن فضلی) همراه تو می‌شود، با او خوشرفتاری کن و همکجاوه پیدا کن و مرکوب کرایه کن .

13 حسن بن عبدالحمید گوید: درباره حاجز (بن یزید) بشک افتادم (که آیا او هم از وکلاء امام عصر علیه السلام است یا نه؟) و مالی جمع کردم و به سامره رفتم ، نامه ئی به من رسید که : ((درباره ما شک روا نیست و نه درباره کسی که بامر ما جانشین ما می‌شود، هر چه همراه داری به حاجز بن یزید رد کن.

14 محمد بن صالح گوید: چون پدرم مرد و امر (وکالت اخذ و جوه و سهم امام علیه السلام) به من رسید پدرم راجع به مال غریم (سهم امام علیه السلام) از مردم سفته هائی داشت، من به حضرت (امام عصر علیه السلام) نوشتم و او را آگاه ساختم، در پاسخ نوشت. از آنها مطالبه کن و همه را بگیر (بدون مسامحه از آنها بخواه) مردم هم پرداختند، جز یک مرد که سفته ئی به مبلغ 400 دینار داشت. نزد او رفتم و مطالبه کردم او امروز و فردا می کرد و پسرش هم به من توهین و بی خردی می نمود. من به پدرش شکایت کردم. پدرش گفت مگر چه شده؟ (خوب کاری کرده) من ریشش را مشت کردم و پایش را گرفتم و به میان منزل کشیدم و لگد بسیاری به او زدم.

پسرش بیرون دوید و از اهل بغداد استغاثه کرد و گفت: قمی رافضی پدرم را کشت، جماعتی از اهل بغداد بر سر من گرد آمدند، من هم مرکبم را سوار شدم و گفتم: آفرین بر شما ای اهل بغداد! علیه غریب مظلومی از ظالم جانبداری می کنید؟ من اهل همدان و سنی مذهبم و این مرد مرا به قم و مذهب رقص نسبت می دهد تا حق مرا ببرد و مال مرا بخورد، مردم به او حمله کردند و می خواستند به دکانش بریزند که من آرامشان کردم. صاحب سفته مرا طلبید و به طلاق زنش قسم خورد که مال مرا پردازد، من هم آنها را بیرون کردم.

شرح_مجلسی (رحمه الله علیه) از شیخ طوسی (قدس سره) نقل می کند که حضرت صاحب الامر علیه السلام را از باب تقیه غریم می گفته اند و این اصطلاح به عنوان رمز از قدیم در میان شیعه معروف بوده است. آنگاه خود مجلسی گوید: کلمه غریم بیستانکار و بدهکار هر دو اطلاق می شود، اگر معنی اول مراد باشد، از این جهت است که اموال آن حضرت (سهم امام) دست مردم است و آن حضرت بیستانکار است و معنی دوم از این نظر است که آن حضرت مدیون تعلیم و تربیت مردم است و از لحاظ غیبت و پنهانیش گویا به آنها بدهی دارد.

15- بدر غلام احمد بن حسن گوید: وارد جبل شدم (قصبه ئی میان بغداد و آذربایجان بوده) و معتقد به امامت (حضرت صاحب الامر علیه السلام) نبودم ولی اولاد علی را بطور کلی دوست می داشتم، تا آنکه یزید بن عبدالله مرد و در زمان بیماریش وصیت کرد که اسب سمندش را با شمشیر و کمر بندش به مولایش (حضرت قائم علیه السلام) بدهند. من ترسیدم اگر آن اسب را به اذکوتکین (یکی از امراء ترک خلفاء عباسی) ندهم از او به من آزاری رسد، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و به هیچکس اطلاع ندادم، ناگاه از عراق نامه ئی به من رسید که: هفتصد دیناری که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است، برای ما بفرست. (از اینجا به امامت آن حضرت معتقد شدم).

16- مردی گوید: برایم پسری متولد شد، به حضرت نامه نوشتم و اجازه خواستم او را در روز هفتم ختنه کنم. جواب رسید: نکن، او هم در روز هفتم یا هشتم مرد. آنگاه خبر مرگش را نوشتم. جواب آمد: ((به جای او دیگری و دیگری به تو عطا شود که اولی را احمد و بعد از او را جعفر نام خواهی گذاشت)) و چنان شد که فرمود.

و باز عازم حج گشتم و با مردم خداحافظی کردم و آماده حرکت بودم که نامه ئی آمد: ((ما این کار را خوش نداریم، خودت میدانی)) من دلتنگ و اندوهگین شدم، به حضرت نوشتم که: من بشنیدن و فرمان بردن از شما پا بر جا ایستاده ام ولی باز ماندن از حج اندوهگینم، بس نامه آمد: ((دلتنگ مباش، سال آینده حج خواهی گزارد انشاءالله.

چون سال آینده شد، نامه نوشتم و اجازه خواستم، حضرت اجازه فرمود، سپس نوشتم: من محمد بن عباس را برای هم کجاوه بودن برگزیده ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم، جواب آمد ((اسدی خوب رفیقی است، اگر او می آید دیگری را انتخاب مکن)) سپس اسدی آمد و با او هم کجاوه شدم.

17- حسن بن علی علوی گوید: مجروح (شیرازی) مالی از ناحیه مقدسه نزد مرداس بن علی به امانت گذاشت، و نزد مرداس مالی هم از تمیم بن حنظله (متعلق به ناحیه مقدسه) بود، به مرداس نامه آمد: ((مال تمیم را با آنچه شیرازی به تو سپرده بفرست.

18- حسن بن عیسی گوید: چون امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت، مردی از اهل مصر به مکه آمد و مالی متعلق به ناحیه همراه داشت، در آن باره اختلاف پیدا شد، بعضی از مردم گفتند: امام عسکری بدون فرزند مرده و جانشین او همان جعفر (کذاب) است. برخی گفتند: او فرزند بجا گذاشته، حسن بن عیسی مردی را که کنیه اش ابوطالب بود. همراه نامه بسامره فرستاد، او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست جعفر گفت: اکنون حاضر نیست، او به در خانه آمد و نامه را به اصحاب ما داد، جواب آمد که: خدا درباره رفیقت (حسن بن عیسی) به تو اجر دهد، او مرد و نسبت به مالی که همراه داشت، بمراد امینی وصیت کرد که هر گونه لازمست (دوست دارد) رفتار کند، و از نامه او جواب داده شد (چون به مکه برگشت چنان بود که حضرت فرموده بود).

19- علی بن محمد گوید: مردی از اهل آبه مالی آورده بود که (به ناحیه مقدسه) رساند و یک شمشیر را در آبه فراموش کرده بود. آنچه همراه داشت رسانید، حضرت به او نوشت: از شمشیری که فراموش کردی چه خبر؟.

20- حسن بن خفیف از پدرش نقل کند که (حضرت قائم علیه السلام) خدمتگزارانی به مدینه فرستاد (شاید غلامان خود حضرت بوده اند و برای خدمت مسجد و ضریح اعزام شده اند) و همراه آنان دو خادم بودند (که غلام نبودند، بلکه اجیر شده بودند) حضرت بخفیف هم نامه نوشت که با آنها حرکت کند، چون به کوفه رسیدند، یکی از آن دو خادم شرابی مست کننده آشامید، از کوفه بیرون نرفته بودند که از سامره نامه آمد: خادمی که شراب آشامیده برگردانیده و از خدمت معزول شود.

21- احمد بن حسن گوید: یزید بن عبدالله چارپائی را بر شمشیر و مالی (برای ناحیه مقدسه) وصیت کرد، سپس بهای چارپا و غیر آن را فرستاد و شمشیر را نفرستاد (نه خودش را و نه بهایش را) نامه آمد که: همراه آنچه فرستادید، شمشیری بود که به ما نرسید یا عبارتی نظیر این.

22- محمد بن علی بن شاذان نیشابوری گوید: پانصد درهمی که 20 درهمش کم بود (از سهم امام) نزد من جمع شد، مرا ناگوار بود که 500 درهمی که 20 درهمش کمست بفرستم، لذا 20 درهم از مال خودم روی آن گذاشتم و نزد اسدی فرستادم و نوشتم چقدر از خودم گذاشته ام، نامه آمد که: پانصد درهم رسید 20 درهمش از آن تو است.

23- حسین بن اشعری گوید: نامه های امام حسن عسکری علیه السلام درباره اجرا امور بجنید کشنده فارس و ابوالحسن و دیگران می آمد، چون حضرت در گذشت، دستور اجراء امور برای ابوالحسن و رفیقش از جانب حضرت صاحب علیه السلام تجدید شد، ولی درباره جنید چیزی صادر نگشت، من از آن جهت اندوهگین شدم، سپس خبر مرگ جنید آمد.

توضیح فارس همان پسر حاتم بن ماهویه قزوینی است که غالی مذهب و از کذابین مشهور و بدعت گزار بوده است. و روایت شده که امام هادی علیه السلام دستور قتل او را صادر فرمود و او را مهدورالدم دانست و برای کشنده او بهشت را ضمانت کرد، جنید بر او دست یافت و او را بکشت. (پس توجه نما تو ای مخاطب ارجمند به این که ایام امامت امام حسن عسکری معاصر حوادث و آشوب هایی بود که در دولت عباسی با قتل متوکل ملعون شروع شده و لذا گروهی اعتقاد دارند به این که جنید بغدادی یا جنید قاتل فارس از اصحاب خاص امام دهم و یازدهم علیهم السلام و عجل فرجهم نیست و او شخص صوفی بوده که او و پیروان او مرکز خاصی برای فعالیت های خود نداشته اند و در مساجد حضور داشتند که از آن اخراج شدند و مخالفان خود را به طرز فجیعی به قتل می رسانیدند و گویند جنید بغدادی اولین کسی بود که تلاش کرد تا افکار صوفیان را با عقاید اسلامی تطبیق دهد و او و طرف دارانش منصور حلاج و عین القضات همدانی را به دلیل مخالفت با خود به فجیع ترین وضع به قتل رسانیدند پس این گونه روایات به اعتقاد نگارنده جهت تقدیس شخصیت آن ها جعل شده است)

24-محمد بن صالح گوید: کنیزی داشتم که از او خوشم می آید، به حضرت نامه نوشتم و در امر باردار ساختن او مشورت کردم . جواب آمد: ((باردارش ساز، خدا هر چه خواهد می کند)) با او نزدیکی کردم و آبستن شد، سپس بچه را سقط کرد و خودش هم مرد. (جعلی بودن این روایت اظهر من الشمس است به هزار و یک دلیل و واضح ترین آن این که انجام امر مباح و حلال تحصیل حاصل است و نیاز به صدور فتوی و مجوز ندارد مثل آنست که شخص سوال کند که اگر گرسنه شدم غذا بخورم یا نخورم پس شک نیست که این روایت و روایت های مثل آن به لحاظ موضوعی جعلی است)

25-علی بن محمد گوید: ابن عجمی ثلث دارائی خود را برای ناحیه قرار داد و سند آن را هم نوشت ولی پیش از آنکه آن ثلث را خارج کند، مالی به پسرش ایی مقدم داد که کسی از آن آگاه نبود، به او نامه رسید: مالی که برای ایی مقدم کنار گذاشتی چه شد؟.

26-علی بن زیاد صیمری به حضرت نامه نوشت و تقاضای کفنی کرد، حضرت به او نوشت تو در سال 80 بآن احتیاج پیدا می کنی ، سپس او در سال 80 مرد و حضرت چند روز پیش از وفاتش برای او کفنی فرستاد.

27-محمد بن هارون گوید: پانصد دینار از ناحیه (بابت سهم امام) بعهده من بود، و من دست تنگ و ناراحت بودم ، با خود گفتم : من دکانهایی دارم که آنها را به 530 دینار خریده ام . بجای 500 دینار ناحیه می گذارم و این مطلب را بزبان نیاورم ، حضرت به محمد بن جعفر نوشت : دکانها را از محمد بن هارون بگیر به جای 500 دیناری که از او می خواهیم .

28-علی بن محمد گوید: جعفر (کذاب) در میان بردگانی که فروخت ، دختری را که از اولاد جعفر بن ابیطالب بود و در خانه امام عسکری علیه السلام تربیت می شد، بفروخت ، یکی از علویین کسی را نزد مشتری فرستاد و او را از موضوع آن دختر آگاه ساخت ، مشتری گفت : من او را با رضایت خود پس می دهم ، بشرط اینکه از بهائی که داده ام چیزی کم نشود، او را بگیر و برو، مرد علوی برفت و خبر را باطلاع اهل ناحیه رسانید، اهل ناحیه 41 دینار نزد مشتری فرستادند و دستور دادند که آن دختر را به صاحب خودش بر گردانند.

29-حسین بن حسن علوی گوید: مردی از ندیمان ، روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود به او گفت : اینک که (یعنی حضرت صاحب الزمان علیه السلام) اموال مردم را (به عنوان سهم امام علیه السلام) جمع می کند و وکلانی دارد و وکلاء آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند نام بردند، این خبر به گوش عبیدالله بن سلیمان وزیر رسید، وزیر همت گماشت که وکلاء را بگیرد، سلطان گفت : جستجو کنید و به بینید خود این مرد کجاست ، زیرا این کار سختی است .

عبدالله بن سلیمان گفت: وکلاء را می گیریم. سلیمان گفت: نه، بلکه اشخاصی را که نمی شناسند به عنوان جاسوس با پول نزد آنها می فرستیم، هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می گیریم.

از حضرت نامه رسید که بهمه وکلاء دستور داده شود: از هیچکس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری نمایند و خود را بنادانی زنند، مردی ناشناس بعنوان جاسوسی نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت: مالی همراه دارم که می خواهم آن را برسانم، محمد گفت: اشتباه کردی، من از این موضوع خبری ندارم، او همواره مهربانی و حيله گری می کرد و محمد خود را به نادانی می زد، و نیز آنها جاسوسها را در اطراف منتشر کردند و وکلاء از گرفتن خودداری می کردند به واسطه دستوری که به آنها رسیده بود.

30- (از جانب ناحیه مقدسه و حضرت صاحب الزمان علیه السلام) نامه رسید و از زیارت مقابر قریش (کاظمین علیه السلام) و حائر (کربلای معلی) نهی شد. چون چند ماه گذشت، وزیر (یعنی ابوالفتح جعفر بن فرات) باقطنی را خواست و به او گفت: بنی فرات و برسیها را ملاقات کن و به آنها بگو، مبادا زیارت مقابر قریش بروند، زیرا خلیفه دستور داده است، هر که زیارت کند، در کمینش باشند و او را بگیرند.

شرح بنی فرات قبیله ئی هستند شیعه مذهب بیشتر آنها به مقام وزارت رسیدند، یکی از آنها همین ابوالفتح جعفر بن فرات است که وزیر مقتدر هیجدهمین خلیفه عباسی بود و پس از مقتدر، وزیر محمد ابن جعفر شد و برس دهی است بین کوفه و حله و گفته اند همین پیشامد سابق از موجبات غیبت کبری شد که در سال 329 اتفاق افتاد.

آنچه درباره دوازده امام رسیده و تصریح بامامت آنها

امام محمد تقی علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین همراه حسن بن علی علیهما السلام می آمد و بدست سلمان تکیه کرده بود تا وارد مسجدالحرام شد و بنشست، مردی خوش قیافه و خوش لباس پیش آمد و به امیرالمؤمنین علیه السلام سلام کرد، حضرت جوابش فرمود و او بنشست آنگاه عرض کرد: یا امیرالمؤمنین سه مسأله از شما می پرسم، اگر جواب گفتی، می دانم که آن مردم (که بعد از پیغمبر حکومت را متصرف شدند) درباره تو مرتکب عملی شدند که خود را محکوم ساختند و در امر دنیا و آخرت خویش آسوده و در امان نیستند و اگر جواب نگفتی می دانم تو هم با آنها برابری. امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود: هر چه خواهی از من بپرس، او گفت: 1 وقتی انسان می خوابد

روحش کجا می رود؟ 2 و چگونه می شود که انسان گاهی بیاد می آورد و گاهی فراموش می کند؟ 3 و چگونه می شود که بچه انسان مانند عموها و دانیهایش می شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام رو به حسن کرد و فرمود: ای ابا محمد! جوابش را بگو، امام حسن علیه السلام جوابش را فرمود، آن مرد گفت: گواهی می دهم که شایسته پرستشی جز خدا نیست و همواره به آن گواهی می دهم.

و گواهی دهم که محمد رسول خداست و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی رسول خدا هستی و بحجت او قیام کرده ئی اشاره به امیرالمؤمنین کرد و همواره بدان گواهی دهم.

و گواهی دهم که تو وصی او و قائم بحجت او هستی اشاره به امام حسن کرد.

و گواهی دهم که حسین بن علی وصی برادرش و قائم بحجتش بعد از او است.

و گواهی دهم که علی بن الحسین پس از حسین قائم بامر امامت اوست.

و گواهی دهم که محمد علی قائم بامر امامت علی بن الحسین است.

و گواهی دهم که جعفر بن محمد قائم بامر امامت محمد است.

و گواهی دهم که موسی (بن جعفر) قائم بامر امامت جعفر بن محمد است.

و گواهی دهم که علی بن موسی قائم بامر موسی بن جعفر است.

و گواهی دهم که محمد بن علی قائم بامر امامت علی بن موسی است.

و گواهی دهم که علی بن محمد قائم بامر امامت محمد بن علی است.

و گواهی دهم که حسن بن علی قائم بامر امامت علی بن محمد است.

و گواهی دهم که مردی از فرزندان حسن است که نباید بکنیه و نام خوانده شود، تا امرش ظاهر شود و زمین را از عدالت پر کند چنان که از ستم پر شده باشد.

و سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد، ای امیرالمؤمنین!، سپس برخاست و برفت، امیرالمؤمنین گفت: ای ابا محمد! دنبالش برو ببین کجا می رود؟ حسن بن علیهما السلام بیرون آمد و فرمود: همین که پایش را از مسجد بیرون گذاشت نفهمیدم کدام جانب از زمین خدا را گرفت و برفت، سپس خدمت امیرالمؤمنین

منین علیه السلام بازگشتم و به او خبر دادم . فرمود: ای ابا محمد! او را می شناسی ؟ گفتم : خدا و پیغمبرش و امیرالمؤمنین داناترند، فرمود: او خضر علیه السلام است .

1- و مانند همین روایت را بی کم و زیاد محمد بن یحیی ، از محمد بن حسن صفار، از احمد بن ابی عبدالله ، از ابی هاشم نقل کرده است

محمد بن یحیی گوید: بمحمد بن حسن گفتم : ای ابا جعفر! دلم می خواست این خبر از غیر طریق احمد بن ابی عبدالله می رسید، او گفت : وی ده سال پیش از سرگردانی خود: این حدیث را برای من نقل کرد.

شرح_ احمد بن ابی عبدالله همان احمد بن خالد برقی است که ثقات و بزرگان روایتست و کتب بسیاری داشته و تنها کتاب محاسن از او باقیمانده است ، او در کتبش از قول ضعفاء نقل می کرده و احمد ابن محمد بن عیسی او را بدین جهت از قم اخراج کرد، ولی سپس با او آشتی کرد و از او عذر خواست ، پس مقصود از سرگردانی او یا خرافت دوران پیری و یا زمانی است که از قم اخراج شده بود.

2- امام صادق علیه السلام فرماید: پدرم بجابر بن عبدالله انصاری فرمود: من با تو کاری دارم ، چه وقت برایت آسان تر است که ترا تنها بینم و از تو سوال کنم ؟ جابر گفت : هر وقت شما بخواهی ، پس روزی با او در خلوت نشست و به او فرمود: درباره لوحی که آن را در دست مادرم فاطمه علیهما السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله دیده ئی و آنچه مادرم بتو فرمود که در آن لوح نوشته بود، به من خبر ده .

جابر گفت : خدا را گواه می گیرم که من در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمت مادرت فاطمه علیهما السلام رفتم و او را بولدت حسین علیه السلام تبریک گفتم ، در دستش لوح سبزی دیدم که گمان کردم از زمرد است و مکتوبی سفید در آن دیدم که چون رنگ خورشید (درخشان) بود.

به او عرض کردم : دختر پیغمبر! پدر و مادرم قربانت ، این لوح چیست ؟ فرمود: لوحی است که خدا آن را برسولش صلی الله علیه و آله اهدا فرمود، اسم پدرم و اسم شوهرم و اسم دو پسر و اسم اوصیاء از فرزندانم در آن نوشته است و پدرم آن را به عنوان مژدگانی به من عطا فرموده .

جابر گوید: سپس مادرت فاطمه علیها السلام آن را به من داد. من آن را خواندم و رونویسی کردم پدرم به او گفت : ای جابر! آن را بر من عرضه می داری ؟ عرض کرد: آری . آنگاه پدرم همراه جابر به منزل او رفت ، جابر ورق صحیفه ای بیرون آورد. پدرم فرمود: ای جابر، تو در نوشته ات نگاه کن تا من برایت بخوانم ، جابر در

نسخه خود نگریست و پدرم قرائت کرد، حتی حرفی با حرفی اختلاف نداشت. آنگاه جابر گفت: خدا را گواه می‌گیرم که اینگونه در آن لوح نوشته دیدم:

بسم الله الرحمن الرحيم

این نامه از جانب خداوند عزیز حکیم است برای محمد پیغمبر او، و نور و سفیر و دربان (واسطه میان خالق و مخلوق) و دلیل او، که روح الامین (جبرئیل) از نزد پروردگار جهان بر او نازل شود.

ای محمدا سماء مرا (ائمه و اوصیاءت را از مجلسی (رحمه الله علیه) بزرگ شمار و نعمتهای مرا سپاسگزار و الطاف مرا انکار مدار.

همانا منم خدائی که جز من شایان پرستش نیست، منم شکننده جباران و دولت رساننده بمظلومان و جزا دهنده روز رستاخیز، همانا منم خدائی که، جز من شایان پرستشی نیست، هر که جز فضل مرا امیدوار باشد (به این که خود را مستحق ثواب من داند) و از غیر عدالت من بترسد، (به این که کیفر مرا ستم انگارد) او را عذابی کنم که هیچ یک از جهانیان را نکرده باشم، پس تنها مرا پرستش کن و تنها بر من توکل نما.

من هیچ پیغمبری را مبعوث نساختم که دورانش کامل شود و مدتش تمام گردد، جز اینکه برای او وصی و جانشینی مقرر کردم، و من ترا بر پیغمبر برتری دادم و وصی ترا بر اوصیاء دیگر، و ترا بدو شیرزاده و دو نوه ات حسن و حسین گرامی داشتم، و حسن را بعد از سپری شدن روزگار پدرش کانون علم خود قرار دادم و حسین را خزانه دار وحی خود ساختم و او را بشهادت گرامی داشتم و پایان کارش را بسعادت رسانیدم، او برترین شهادت و مقامش از همه آنها عالی تر است. کلمه تامه (معارف و حجج) خود را همراه او و حجت رسای خود (براهین قطعی امامت) را نزد او قرار دادم، بسبب عترت ((فرزندان و اخص اقارب مردیا اهل بیت قریبیا خویشان او از اقارب باشند یا از اباعد منتهی الارب)) او پاداش و کیفر دهم.

نخستین آنها سرور عابدان و زینت اولیاء گذشته من است.

و پسر او که مانند جد محمود (پسندیده) خود محمد است، او شکافنده علم من و کانون حکمت من است.

و جعفر است که شک کنندگان دربار او هلاک می‌شوند، هر که او را نپذیرد (خود او را بامامت نپذیرد یا سخنش را باطاعت) مرا نپذیرفته. سخن و وعده پا بر جای من است که: مقام جعفر را گرامی دارم و او را نسبت به پیروان و یاران و دوستانش مسرور سازم.

ص: 245

پس از او موسی است که (در زمان او) آشوبی سخت و گیج کننده فرا گیرد، زیرا رشته وجوب اطاعت من منقطع نگردد و حجت من پنهان نشود و همانا اولیاء من با جامی سرشار سیراب شوند. هر کس یکی از آنها را انکار کند، نعمت مرا انکار کرده و آنکه یک آیه از کتاب مرا تغییر دهد، بر من دروغ بسته است .

پس از گذشتن دوران بنده و دوست و برگزیده ام موسی ، وای بر دروغ بندان و منکرین علی (امام هشتم علیه السلام) و دوست و یاور من و کسی که بارهای سنگین نبوت را بدوش او گذارم و بوسیله انجام دادن آنها امتحانش کنم (گویا اشاره پذیرفتن امر دشوار ولایت عهدیست) او را مردی پلید و گردنکش (ماءمون) می کشد و در شهری که (طوس) بنده صالح (ذوالقرنین) آن را ساخته است ، پهلوی بدترین مخلوقم (هارون) بخاک سپرده می شود، فرمان و وعده من ثابت شده که :

او را بوجود پسرش و جانشین و وارث علمش محمد مسرور سازم ، او کانون علم من و محل راز من و حجت من بر خلقم می باشد، هر بنده ئی به او ایمان آورد، بهشت را جایگاهش سازم و شفاعت او را نسبت به هفتاد تن از خاندانش که همگی سزاوار دوزخ باشند بپذیرم .

و عاقبت کار پسرش علی را که دوست و یاور من و گواه در میان مخلوق من و امین و وحی من است بسعادت رسانم .

از او بوجود آورم دعوت کننده بسوی را هم و خزانه دار علمم حسن علیه السلام) را.

و این رشته را بوجود پسر او ((م، ح، م، د)) که رحمت برای جهانیاست کامل کنم ، او کمال موسی و رونق عیسی و صبر ایوب دارد. در زمان (غیبت) او دوستانم خوار گردند و (ستمگران) سرهای آنها را برای یکدیگر هدیه فرستند، چنانکه سرهای ترک و دیلم (کفار) را به هدیه فرستند، ایشان را بکشند و بسوزانند، و آنها ترسان و بیمناک و هراسان باشند، زمین از خونشان رنگین گردد و ناله و واویلا در میان زنانشان بلند شود، آنها دوستان حقیقی منند. بوسیله آنها هر آشوب سخت و تاریک را بزدایم و از برکت آنها شبهات و مصیبات و زنجیرها را بردارم ، درودها و رحمت پروردگارشان بر آنها باد، و تنها ایشانند، هدایت شدگان .

عبدالرحمن بن سالم گوید: ابوبصیر گفت : اگر در دوران عمرت جز این حدیث نشنیدی باشی ، ترا کفایت کند، پس آن را از نااهلش پنهان دار .

4- سلیم بن قیس گوید: شنیدم عبدالله بن جعفر طیار گفت : من و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید معاویه بودیم که میان من و معاویه سخن در گرفت .

من به معاویه گفتم : من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: من نسبت به مؤمنین از خود آنها اولی هستم ، سپس برادرم علی بن ابیطالب نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون

علی علیه السلام شهید شد حسن بن علی نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، آنگاه پس از او پسر حسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است و چون شهید شود، پسرش علی بن الحسین نسبت به مؤمنین از خودشان اولی است، ای علی! (بن ایطالب) تو او را درک می کنی، سپس پسرش محمد بن علی، بمؤمنین از خودشان اولی است، وای حسین! تو او را درک می کنی.

سپس تو دوازده امام را کامل می کنی، مقصود 9 امام از فرزندان حسین است عبدالله بن جعفر گوید: من از حسن و حسین عبدالله بن عباس و عمر بن ام سلمه و اسامه بن یزید (که در محضر معاویه حاضر بودند) گواهی خواستم، آنها نزد معاویه بسخن من گواهی دادند.

سلیم گوید: و من هم این حدیث را از سلمان و ابوذر و مقداد شنیدم و آنها گفتند: ما این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم شنیده ایم.

5- ابی الطفیل گوید: روزی که ابوبکر مرد، من سر جنازه اش حاضر بودم، و زمانی که با عمر بیعت کردند حضور داشتم، که علی (بن ایطالب علیه السلام) گوشه ئی نشسته بود، جوانی یهودی، خوش صورت زیبا، نیکو لباس که از اولاد هارون (وصی موسی) بود، وارد شد و بالای سر عمر ایستاد و گفت: یا امیرالمؤمنین! توئی دانشمندترین این امت بکتایشان و امر نبوت پیغمبرشان؟ عمر سرش را پائین انداخت.

یهودی با تو هستم و سخنش را تکرار کرد.

عمر چرا این سوال را می کنی؟

یهودی نزد تو آمده ام تا برای خود راهی بجویم، زیرا در دینم بشک افتاده ام.

عمر دامن این جوان را بگیر.

یهودی این جوان کیست؟

عمر او علی بن ایطالب، پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه وآله است. او پدر حسن و حسین دو فرزند رسول خدا صلی الله علیه وآله است: او شوهر فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

یهودی متوجه علی علیه السلام شد و گفت: تو چنین هستی؟ فرمود: آری.

یهودی من می خواهم از تو سه مسأله و سه مسأله و یک مسأله بپرسم.

علی علیه السلام، لبخندی بدون حقیقت زد و فرمود: چرا نگفتی هفت مسأله؟

یهودی برای اینکه سه مساله خواهم پرسید، اگر جواب گفתי، دنباله آنها را می پرسم و اگر جواب آنها را ندانستی، می دانم که در میان شما دانشمندی نیست.

علی علیه السلام من از تو می پرسم بحق خدائی که پرستش می کنی، اگر هر چه خواهی جوابت گویم، دینت را رها می کنی و بدین من می گرائی؟

یهودی جز برای این نیامده ام.

علی علیه السلام پس پرس.

یهودی به من بگو: اولین قطره خونی که بر روی زمین چکید چه خونی بود، و نخستین چشمه ئی که بر روی زمین جاری گشت کدام چشمه بود؟ و اولین چیزی که در روی زمین بجنش آمد چه بود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام جوابش فرمود: یهودی گفت: سه مساله دیگر را بگو:

به من بگو: محمد چند امام عادل (به عنوان وصی و جانشین) دارد؟ و او در کدام بهشت است، و چه اشخاصی همراه او در آن بهشت سکونت دارند؟

علی علیه السلام ای هارون! محمد دوازده امام عادل دارد که هر که ایشان را واگذارد و رها کند، بآنها زیانی نرسد و آنها از مخالفت مخالفین وحشت نکنند و در امر دین از کوههای پا بر جای روی زمین استوارند و محل سکونت محمد در بهشت خود او است و همراهیان او همین دوازده امام عادل باشند.

یهودی راست گفתי، به خدائی که جز او شایان پرستشی نیست، من اینها را در کتب پدرم هارون دیده ام که با دست خود نوشته و عمویم موسی علیه السلام املا کرده، سپس گفت: آن یک مساله را بگو، به من بگو جانشین محمد چند سال پس از او زندگی می کند و آیا خودش می میرد یا او را می کشند؟

علی علیه السلام ای هارونی او بعد از پیغمبر 30 سال زندگی می کند بدون یک روز کم و زیاد ((مجلسی ره در تطبیق این جمله روایت با تاریخ وفات پیغمبر و علی علیهما السلام 4 وجه بیان کرده که یکی از آنها این است که 30 سال بنا بر اصطلاح عرفی و تخمین است و سپس فرماید از آنچه خدا معین کرده 1 روز پس و پیش نیفتد)) سپس ضربتی باینجا یعنی بتارکش برسد و این ریشش از خون این تارک رنگین شود.

راوی گوید: هارونی فریاد کشید و کستی ((کاستی به ضم کاف رشته ای است که یهودیان به عنوان شعار مخصوص خود به جای زنار نصاری بر کمر ببندند خاقانی گوید ریسمان سبجه بگستند و کستی بافتند یعنی رشته تسبیح را پاره کردند و شعار یهود را به کمر بستند)) خود را برید و می گفت: گواهی دهم که شایسته

پرستشی جز خدای یگانه بی شریک نیست و گواهی دهم که محمد بنده و رسول اوست و تو وصی او هستی ، شایسته آنست که تو برتری داشته باشی و بر تو برتری نگیرند و ترا تعظیم کنند و ضعیف شمارند.

سپس علی علیه السلام او را به منزل خود برد و معالم دین را به او آموخت .

6- ابو حمزه گوید: شنیدم علی بن الحسین علیهما السلام می فرمود: همانا خدا محمد و علی و یازده فرزند او را از نور عظمت خود آفرید و سپس ایشان را بصورت اشباح (کالبد و سیاهی که از دور نمایانست) در پرتو نور خود پیا داشت ، او را عبادت می کردند. پیش از آفرینش مخلوق ، خدا را تسبیح و تقدیس می نمودند ایشان ائمه علیهما السلام از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله اند.

7- زراره گوید شنیدم : امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد علیهما السلام همگی محدثند ((راجع به محدث به حدیث 699 رجوع شود) و از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و از فرزندان علی باشند، و پیغمبر و علی علیهما السلام دو پدرند.

علی بن راشد که برادر مادری علی بن الحسین (زین العابدین علیهما السلام) است این مطلب را انکار کرد، امام باقر علیه السلام فریاد کشید و فرمود: همانا پسر مادر تو (زین العابدین علیه السلام) یکی از آنهاست .

8- ابوسعید خدری گوید: زمانی که ابوبکر مرد و عمر جانشین او شد، من حاضر بودم که مردی از بزرگان یهود مدینه نزد عمر آمد، و یهودیان مدینه معتقد بودند که دانشمندترین مردم زمان خود است ، تا نزدیک عمر رسید گفت : ای عمر! من نزد تو آمده ام و می خواهم مسلمان شوم . اگر هر چه پرسیدم جواب گفתי ، می دانم تو دانشمندترین اصحاب محمد نسبت بقرآن و سنت و آن می خواهم از تو بپرسم هستی .

عمر من چنین نیستم ، ولی ترا رهبری می کنم به کسی که دانشمندترین امت است نسبت بقرآن و سنت و آنچه از او بپرسی و او این مرد است آنگاه اشاره به علی علیه السلام کرد.

یهودی اگر چنین است که می گوئی چرا مردم با تو بیعت کنند، در صورتی که او دانشمندترین شما باشد؟.

عمر به او درستی و سرزنش کرد. یهودی بجانب علی علیه السلام رفت و گفت : تو چنانی که عمر گفت ؟ فرمود: عمر چه گفت ؟ یهودی گزارش را بیان کرد و گفت : اگر تو چنانی که او گوید: من مطالبی از تو می پرسم تا بدانم اگر کسی از شما آنها را بداند، شما که ادعا می کنید، بهترین و داناترین امتهاستید راست می گوئید، به علاوه خودم هم در دین شما که اسلامست وارد می شوم .

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: من چنانم که عمر بتو گفتم ، هر چه خواهی پرس ، به تو جواب می گویم انشاءالله .

یهودی سه مساله و سه مساله و یک مساله را به من خبر ده .

علی علیه السلام ای یهودی ! چرا نگفتی هفت مساله را به من خبر ده !

یهودی برای اینکه اگر سه مساله را جواب گفتم بقیه را می پرسم و گرنه خودداری می کنم ، و اگر هفت مساله را جواب گفتم ، می دانم دانشمندترین و برترین مردم روی زمینی و نسبت به مردم از خودشان اولاهستی .

علی علیه السلام ای یهودی ! هر چه خواهی پرس .

یهودی به من خبر ده از نخستین سنگی که روی زمین نهاده شد و نخستین درختی که در زمین کاشته شد و نخستین چشمه ای که روی زمین جوشید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به او پاسخ داد.

یهودی به من بگو این امت چند امام دارد؟ و پیغمبر شما منزلش در کجای بهشت است . و به من بگو همراهان او در بهشت کیانند؟.

امیرالمؤمنین علیه السلام این امت دوازده امام هادی از نسل پیغمبرش دارد و آنها از نژاد من هستند و اما منزل پیغمبر ما در بهترین و شریفترین مقام بهشت بنام جنت عدن است و اما همراهیان او در آن منزل ، همین دوازده تن از نسل او باشند با مادرشان و جد آنها و مادر آنها (خدیجه علیهما السلام) و اولاد ایشان ، کسی دیگر از ایشان در آن منزل شرکت ندارد.

9- جابر بن عبدالله انصاری گوید: خدمت فاطمه علیهما السلام رسیدم ، در برابرش لوحی بود که نامهای اوصیاء از فرزندان او در آن بود، من شمردم ، دوازده نفر بودند، آخر آنها قائم علیه السلام بود. سه محمد در میان آنها بود سه علی .

توضیح_این روایت را صدوق در کتاب اکمال الدین و عیون و من لایحضره الفقیه نقل کرده و نیز شیخ طوسی در کتاب غیبت به همین سند از جابر نقل نموده است و در همه آنها ((چهار علی)) ذکر شده است ، پس در اینجا که سه علی نقل شده از اشتباهات نساخ است و ممکن است مقصود، امامان از فرزندان فاطمه علیهما السلام باشند و شوهرش را شامل نشود مرآت العقول .

10- امام باقر علیه السلام فرمود: همانا خدا محمد صلی الله علیه وآله را به سوی جن و انس ارسال فرمود و پس از او 12 وصی قرار داد که برخی از ایشان گذشته و برخی باقی مانده اند و نسبت به هر وصیی سنت و روش خاصی جاری شد (چنانچه امام حسن صلح فرمود و امام حسین جنگید و امام صادق علیهم السلام نشر علم فرمود) و اوصیائی که بعد از محمد صلی الله علیه وآله می باشند بروش اوصیاء عیسی هستند (از لحاظ شماره یا ستم دیدن از دشمنان) و دوازده نفرند و امیرالمؤمنین علیه السلام روش مسیح را دارد (یعنی پیروان علی علیه السلام مانند پیروان مسیح سه دسته شدند، برخی او را جدا دانستند و پرستیدند و برخی او را خطاکار و کافر پنداشتند و برخی به عقیده حق پا برجا بودند و بامامتش قائل شدند، و یا تشبیه آن حضرت بمسیح از نظر زهد و عبادت و پوشاک و خوراک زبر و خشن است).

11- ابو جعفر ثانی (امام جواد) علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام باین عباس فرمود همانا شب قدر در هر سالی هست و در آن شب امر (سرنوشت و قضا و قدر) آنسال فرود می آید و برای آن امر سرپرستانی است بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله . ابن عباس گفت: آنها کیانند؟ فرمود: من هستم و یازده تن از فرزندان صلبی من که امامان محدث باشند.

12- رسول خدا صلی الله علیه وآله باصحابش فرمود: بشب قدر ایمان آورید که آن مخصوص علی بن ابیطالب و یازده فرزند او می باشد بعد از من .

13- روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمود: ((کسانی را که در راه خدا کشته شده اند مرده گمان مکن ، بلکه زنده هستند و نزد پروردگار خود روزی می برند 169 سوره 3)) و من گواهی می دهم که محمد رسول خدا صلی الله علیه وآله شهید از دنیا رفت ، و به خدا نزد تو می آید، چون نزد تو آمد یقین کن ، زیرا شیطان نتواند خود را بصورت او جا زند.

سپس علی علیه السلام دست ابوبکر را گرفت و پیغمبر صلی الله علیه وآله را به او نشان داد، پیغمبر صلی الله علیه وآله به ابوبکر فرمود: ((به علی و یازده فرزند او ایمان آور، آنها (در وجوب اطاعت) مانند منند، بجز مقام نبوت و از آنچه در دست گرفته ئی (خلافت مسلمین) پیش خدا توبه کن ، زیرا ترا در آن حقی نیست ، سپس برفت و دیگر دیده نشد.

14- امام باقر علیه السلام می فرمود: دوازده امام از آل محمد همگی محدث و اولاد پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی بن ابیطالب علیه السلام اند. پس پیغمبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام دو پدرند.

15- امام باقر علیه السلام فرمود: بعد از حسین بن علی علیهما السلام 9 امام می باشد و نهمی آنها امام قائم علیه السلام است .

16- امام باقر علیه السلام فرمود: ما دوازده امام هستیم ، از جمله آنها حسن و حسین است و امامان از فرزندان حسین علیه السلام .

17- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: من و دوازده تن از فرزندانم و تو ای علی (یعنی یازده فرزندم با تو که 12 تن می شوی) بند و قفل زمین هستیم ، یعنی میخها و کوههای زمین . بسبب ما خدا زمین را میخ کوبیده تا اهلش را فرو نبرد، چون دوازدهمین فرزندم از دنیا برود، زمین اهلش را فرو برد و مهلت داده نشوند (بسوی آنها ننگرند).

18- رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: از فرزندان من دوازده نفرند که نقیب (شناسنده و سرپرست) و نجیب (اصیل و خوش گوهر) و محدث و مفهم می باشند، آخرین آنها قائم بحق است ، که زمین را از عدالت پر کند چنانکه از ستم پر شده باشد.

19- کرام گوید: من پیش خود سوگند یاد کردم که هرگز در روز غذا نخورم (یعنی روزه بگیرم) تا قائم آل محمد قیام کند. پس خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم و عرض کردم : مردی از شیعیان شما برای خود بگردن گرفته که هرگز در روز غذا نخورد تا قائم آل محمد قیام کند.

فرمود: ای کرام ! بنابراین باید روزه بگیري ولی دو روز عید (فطر و قربان) و سه روز تشریق (11 و 12 و ذیحجه ایام حج گزاری) و زمانی که مسافر و بیمار هستی روزه نگیر، زیرا چون حسین علیه السلام کشته شد: آسمانها و زمین و هر چه بر آنهاست با فرشتگان نالیدند و گفتند، پروردگارا! بما اجازه بده خلق را هلاک کنیم و از صفحه زمین براندازیم ، برای آنکه حرمت ترا حلال شمردند و برگزیده ترا کشتند.

خدا بآنها وحی فرستاد که : ای فرشتگانم و ای آسمان و زمینم ! آرام گیرید، سپس یک پرده از پرده ها را عقب زد، پشت آن پرده محمد و دوازده وصی او بود، آنگاه دست فلان قائم میان آنها (امام عصر علیه السلام) را گرفت و فرمود: ای فرشتگانم ؛ و ای آسمانها و زمینم ؛ بسبب این انتقام می گیریم (از این) این جمله را سه بار فرمود . (پس نگارنده گوید که ان شاء الله دعای آن شخص مستجاب است به حضور در اصحاب رجعت و برخاستن و زنده شدن و شرکت در قیام جهانی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف)

20- سماعه بن مهران گوید: من و ابو بصیر و محمد بن عمران آزاد شده حضرت ابی جعفر علیه السلام در منزلش بمکه بودیم ، محمد بن عمران گفت : شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود: ما دوازده تن محدثیم . سپس ابو بصیر گفت : تو از امام صادق علیه السلام شنیده ای و

یکبار یا دو بار او را سوگند داد که آیا شنیده است؟ (او گفت شنیده ام) سپس ابو بصیر گفت: ولی من این سخن را از امام باقر علیه السلام شنیده ام.

هرگاه درباره کسی چیزی گویند که او نداشته باشد و فرزند یا فرزند زاده او داشته باشند، همانست که درباره او گفته شده

1- ابوبصیر گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی به عمران (پدرم مریم مادر عیسی علیه السلام) وحی کرد که من به تو پسری می بخشم، سالم و مبارک که به اذن خدا کور مادر زاد و سپس را درمان کند و مردگان را زنده کند و پیغمبر بنی اسرائیلش قرار دهم، عمران این مطلب را به همسرش حنه که مادر مریم است گزارش داد، چون به مریم حامله گشت، فکر می کرد که حملش پسر است، چون او را زائید (و دید دختر است) گفت: پروردگارا! ((من دختر زائیدم و پسر مانند دختر نیست)) یعنی دختر که پیغمبر نمی شود. خدای عزوجل (درباره او) می فرماید: خدا به آنچه او زائیده دانتر است، سپس چون خدای تعالی عیسی را به مریم بخشید، او همان پیغمبری بود که به عمران بشارت داده شده بود و به او وعده کرده بودند.

پس هرگاه ما درباره مردی از خاندان خود چیزی گفتیم. و در فرزند یا فرزند زاده او پیدا شد آن را انکار می کنید.

شرح_حاصل مقصود این روایت و بلکه مقصود مرحوم کلینی از انعقاد این باب این است که: گاهی مصالح عالییه اقتضا می کند که انبیاء و ائمه علیهم السلام سخنی از راه تبریه و مجاز اظهار دارند و یا از امور بدائیه به مردم خبری دهند، سپس برای مردم خلاف آنچه از ظاهر لفظ شنیده اند هویدا شود، در این صورت نباید آن سخن را حمل به دروغ نمود، زیرا آگاهی صالح عظیمه اقتضای توریه و بدا می کند، چنانچه در باب بدا و سؤال از امام ذکر شد و یکی از آن اموری که اقتضای توریه یا بدا دارد، قیام و ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که به واسطه علتی که در حدیث 937 ذکر شد و توضیحی که در آنجا بیان کردیم صلاح نیست که شیعیان زمان ظهور و قیام آن حضرت را بدانند، بلکه از روایات استفاده می شود که تعیین امام قائم علیه السلام از میان ائمه علیهم السلام هم برای شیعیان صدر اول صلاح نبوده است تا شیعیان زمان امام باقر و صادق علیهما السلام، به امید این که امام قائم علیه السلام فرزند این امام است و آنها درکش خواهند کرد، مایوس و ناامید نشوند و انتظار فرج داشته باشند و در شدائد و مصیبات شکیبائی و بردباری ورزند زیرا می دانند که امام قائم علیه السلام تقیه نمی کند، شمشیر می کشد، حق را می گیرد، مؤمنین را عزیز و منافقین را ذلیل می کند.

بنابر این اگر امام صادق علیه السلام بفرماید: فرزند من امام قائم علیه السلام است، مقصود حضرت این است که فرزند هفتم من قائم به شمشیر است، ولی شیعه گمان می کند که فرزند اول آن حضرت قائم به شمشیر است از این رو صبر می کند و انتظار فرج می کشد و افسرده و کسل نمی شود، سپس چون دید فرزند آن حضرت قیام به شمشیر نکرد، نباید وعده امامش را حمل به دروغ کند، به جهت احتمال توریه و بدا چنانچه این گونه وعده از خدای تعالی نسبت به عمران داده شد، بشرحی که در روایت بیان گردید.

2- امام صادق علیه السلام فرمود: هرگاه درباره مردی سخنی گوئیم و در او نباشد و در فرزند یا نوه او باشد، انکار نکنید، زیرا خدای تعالی هر چه خواهد می کند.

3- امام صادق علیه السلام می فرمود: گاهی انسان با صفت عدالت یا ستم سنجیده می شود و به آن سنجش نسبتش می دهند، در صورتی که خودش آن صفت را دارا نیست، بلکه پسرش یا پسر پسرش بعد از او دارای آن صفت می باشد، پس او همان است (که آن صفت درباره اش گفته شده).

همه امامان علیهم السلام به امر خدای تعالی قائم و بسویش رهبرند

1- حکم بن ابی نعیم گوید: در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم: من بین رکن و مقام (خانه کعبه) نذر کرده و به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه. حضرت هیچ پاسخی به من نفرمود: من 30 روز در مدینه بودم، سپس در بین راهی به من برخورد و فرمود: ای حکم! تو هنوز این جایی؟ گفتم آری، من نذری که کرده ام به شما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودی.

فرمود: فردا صبح زود منزل من بیا. فردا خدمتت رفتم، فرمود: مطلبت را پرس.

عرض کردم: من به این رکن و مقام نظر کرده و روزه و صدقه ئی برای خدا به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کردم از مدینه بیرون نروم، جز آنکه بدانم شما قائم آل محمد هستی یا نه؟ اگر شما هستی ملازم خدمتت باشم و اگر نیستی، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم. فرمود: ای حکم! همه ما قائم به امر خدا هستیم. عرض کردم: شما مهدی هستی؛ فرمود: همه ما به سوی خدا هدایت می کنیم.

عرض کردم: شما صاحب شمشیری: فرمود همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر به ما به ارث رسیده و همراه ماست).

عرض کردم: شما هستی آنکه دشمنان خدا را می کشی و دوستان خدا به وسیله شما عزیز می شوند و دین خدا آشکار می گردد؟ فرمود: ای حکم! چگونه من او باشم، در صورتی که به 45 سالگی رسیده ام؟ و حال آنکه صاحب این امر (که تو می پرسی) از من به دوران شیر خوارگی نزدیکتر و هنگام سواری چالاک تر است،

(چنانچه در روایت است که حضرت قائم علیه السلام در زمان ظهورش به صورت جوان 30 ساله و قوی و نیرومند باشد). (مقصود راوی آن بود که بدانند امام آن وعده داده شده خداست که جهان را به ارثیت صالحین داده و جهان را از عدل و داد پر می نماید پس از آنکه از ظلم و جور مشمول شده باشد که امام او را پاسخ داد یعنی آن مهدی کسی است که به محض ظهور وعده های خداوند را جامه عمل بپوشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و فرجنا بهم آمین یا رب العالمین)

2- ابو خدیجه از امام صادق علیه السلام راجع به امام قائم علیه السلام پرسید، حضرت محمد: همه ما قائم به امر خدائیم: یکی پس از دیگری تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید، چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می آورد (پدرانش مأمور بتقیه و صبر بوده و او مأمور به جهاد و برانداختن ظلم است).

3- عبدالله بن سنان گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مقصود از این آیه چیست؟ ((روزی که هر مردمی را به امامشان خوانیم 28 سوره 17)) فرمود: مقصود امامی است که در میان آنهاست و او قائم اهل زمان خود است.

صله به امام علیه السلام

1- امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که معتقد باشد که امام به آنچه در دست مردم است احتیاج دارد کافر است. بلکه مردم نیازمندند که امام (خمس و سهم و سایر وجوه را) از آنها بپذیرد، خدای عزوجل فرماید: ((از اموال آنها زکوه بگیر تا آنها را به وسیله آن پاک و بی آلایش سازی 104 سوره 9)).

2- امام صادق علیه السلام می فرمود: کاری نزد خدا محبوب تر از رسانیدن در اهم به امام نیست. همانا خدا درهم امام را در بهشت مانند کوه احد قرار می دهد (یعنی ثواب آن را از اعمال خیر دیگر بزرگتر و بیشتر می دهد، و این تشبیه معقول به محسوس است و یا مقصود این است که دادن یک درهم به امام مانند دادن در اهمی به اندازه کوه احد است به دیگران) خدای تعالی در کتابش می فرماید ((کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا خدا وام او را بسیار چند برابر سازد 244 سوره 2)) امام فرمود: به خدای این وام خصوص صلّه امام است.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: خدا که آنچه را در دست مخلوقش هست بقرض خواسته، برای احتیاجش به آن نبوده، و هر حقی که خدا دارد، از آن ولی او است.

شرح کلمه خلقه فرمود و الناس و بنی آدم و امثال آن فرمود تا اشاره کند که دارندگان اموال، آفریده و مملوک خود وام خواهند می باشند، پس دریغ و مضایقه سزاوار نیست و نیز دلیل است که اصل مطلب که عدم

احتیاج خدا باشد به وام بندگان و نیز کلمه مافی اعدیههم برای همین منظور آمده است زیرا اشاره دارد بر اینکه این اموال تنها برای منافع و مصالح آنها به طور موقت در اختیارشان گذاشته شده و چون مردند، از آنها به دیگری منتقل می شود و مالک حقیقی اموال همان خدائی است که اکنون قرض خواهی می کند، پس عدم احتیاج او مسلم است. ولی اگر اموالهم، در اهمهم، عطایاهم و امثال این عبارت را می فرمود این نکته از آن استفاده نمی شد.

4- اسحاق بن عمار گوید: از موسی بن جعفر علیه السلام راجع به قول خدای عزوجل ((کیست که به خدا وامی نیکو دهد تا برایش چند برابر کند و او را مزدی ارجمند است 11 سوره 57)) پرسیدم فرمود: درباره صله به امام نازل شده است.

5- حسن بن میاح گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای میاح: یک درهم که به امام برسد، از کوه احد سنگین تر است،

6- امام صادق علیه السلام فرمود: یک درهم که به امام برسد. بهتر است از دو میلیون درهمی که در راه خیر دیگر صرف شود.

7- ابن بکیر گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می فرمود، من از یک نفر از مشا پول درهم می گیرم، در صورتی که از همه اهل مدینه متمول ترم، فقط مقصودم این است که شما پاکیزه شوید.

(درباره فی و انفال و بیان خمس و احکام آن و چیزهائی که خمسش واجب است)

ثقه الاسلام کلینی فرماید: خدای تبارک و تعالی همه دنیا را به خلیفه خود (پیغمبر یا امام) داده، زیرا بفرشتگان می گوید: ((من در زمین خلیفه گذارم 24 سوره 2)) پس همه دنیا از آن آدم بود (که نخستین خلیفه خدا در روی زمین بود) و پس از او به فرزندان نیکو کار و جانشینانش رسید، بنا بر این آنچه را از دنیا دشمنانشان (یعنی کفار و مشرکین) به زور گرفتند و سپس به وسیله جنگ یا غلبه به آنها برگشت فیء نامند، پس فیء آن است که: به وسیله غلبه و جنگ به آنها برگردد (وفیء در لغت به معنی برگشتن است) و حکم فیء آن است که خدای تعالی فرماید: ((بدانید که هر چه عنیمت گیرید، پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی چیزان و در راه ماندگانست.

و اما انفال چنین نیست، انفال مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله است و فدک مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، زیرا او و امیرالمؤمنین آن را فتح کردند و دیگری با آنها نبود، لذا اسم فیء از آن برداشته و اسم انفال روی آن گذاشته شد و همچنین است نیزارها و معادن و دریاها و بیابانها که همه به امام اختصاص دارد. و اگر مردمی به اجازه امام در آنها کار کردند، چهار پنجم درآمد آنها از خود ایشان و یک

پنجمش از آن امام است و آنچه به امام تعلق دارد، حکم خمس را دارد (یعنی باید شش بخش شود) و هر که بدون اجازه امام در آنها کار کند، امام حق دارد همه درآمد را بگیرد، و هیچکس را در آن سهمی نیست، همچنین هر کس بدون اجازه صاحب زمین، خرابه ای را آباد کند یا قناتی جاری کند یا در زمین خرابی عملی انجام دهد، از آن او نمی‌گردد، و مالک زمین اگر بخواهد از او می‌گیرد و اگر بخواهد در دست او باقی می‌گذارد.

1- سلیم بن قیس گوید: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود: به خدا ما هستیم کسانی که خدا از ذی القربی (خویشان پیغمبر) قصد فرموده و آنها را همدوش خود و پیغمبرش ساخته و فرموده است: ((هر چه را خدا از اموال مردم دهکده‌ها به پیغمبرش برگشت داده، از آن خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و بی‌چیزان است 7 سوره 59)) این سهم مخصوص ماست و برای ما از صدقه (زکاه واجب) سهمی قرار نداد، خدا پیغمبرش را و ما را گرامی داشت از این که چزک و فضول مال مردم را بما بخوراند (زیرا مالی که به عنوان زکوه پرداخت می‌شود، چرک و فضول است که از اصل مال گرفته می‌شود و آن مال مزکی و مصفا می‌گردد).

2- امام باقر علیه السلام درباره قول خدای تعالی: ((بدانید که هر چه غنیمت گیرید، پنج یک آن از آن خدا و پیغمبر و خویشان اوست 42 سوره 8)) فرمود: ایشان خویشان رسول خدایند صلی الله علیه و آله و آن خمس از آن خدا و پیغمبر و ماست.

3- امام صادق علیه السلام فرمود: انفال آن است که: اسب و شتر بر آن رانده نشود (با جنگ و غلبه بدست نیاید) یا اموال مردمی است که (با مسلمین) سازش کنند یا مردمی که با دست خود پردازند و هر زمین خراب و ته رودخانه‌ها از پیغمبر است و پس از او از آن امام است، بهر راه خواهد به مصرف رساند.

4- موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: خمس از پنج چیز باید داده شود: 1 غنیمتها، 2 غواصی (منافع دریا) 3 گنجها 4 معادن 5 نمکزارها (که معدن مخصوصی است) از تمام این انواع دریافت می‌شود و به کسانی که خدای تعالی مقرر فرموده داده می‌شود و چهار پنجم آن (یعنی غنائم) میان جنگجویان متصدیان جنگ تقسیم می‌شود، و خمس میان آنها (که خدا مقرر فرموده) به شش سهم تقسیم می‌شود: 1 سهم خدا 2 سهم پیغمبر، 3 سهم خویشان پیغمبر، 4 سهم یتیمان، 5 سهم تهیدستان، 6 سهم در راه ماندگان. (و ما در خصوص گنج و ارزش افزوده آن در رابطه با میراث فرهنگی که حق تمام اهل اسلام از کلام خود را در کتاب شریف اشتغال خود مذکور نموده ایم).

سهم خدا و سهم پیغمبر پس از وفات پیغمبر از نظر وراثت بوالیان امر (ائمه معصومین) تعلق دارد، پس برای امام سه سهم است: دو سهم از نظر وراثت و یک سهم بهره خود او است که از جانب خدا، بنابر این نصف

کامل خموس از اوست (که در این زمان به سهم امام معروفست) و نصف دیگر میان خاندانش تقسیم می شود: یک سهم به یتیمان آنها و یک سهم به تهیدستان و یک سهم بدر راه ماندگانشان داده می شود که طبق قرآن و سنت پیغمبر میان آنها تقسیم شود، به مقداری که یک سالشان را کفایت کند، اگر از آنها چیزی زیاد آمد، به حاکم می رسد و اگر سهم امام قابل قسمت نبود، یا کمتر از مقدار کفاف آنها بود، به عهده حاکم است که از آنچه در دست دارد ایشان را بی نیاز کند، و مخارج آنها از این نظر به عهده حاکم گذاشته شد که مقدار زیادی از آنها به او تعلق دارد.

و همانا خدا خمس را مختص آنها قرار داد و به تهیدستان و در راه ماندگان مردم دیگر نداد تا به جای صدقات (زکاه واجب) مردم باشد (که بر سادات حرام گردید) و برای اینکه خدا ایشان را به واسطه قرابتشان با پیغمبر (از گرفتن زکاه) برکنار کند و از چرک اموال مردم ارجمندشان دارد، لذا مال مخصوصی را از جانب خود برای آنها به مقدار بی نیازیشان مقرر فرمود تا در معرض خواری و درویشی قرار نگیرند ولی دادن صدقات بعضی از آنها ببعض دیگر باکی ندارد (زکاه سادات به سادات می رسد).

و این اشخاص که خدا خمس را بر ایشان مقرر فرموده همان خویشان پیغمبرند صلی الله علیه و آله که خدا از آنها یاد نموده و فرمود: ((خویشان نزدیک خود را بیم ده 214 سوره 26)) و ایشان خود فرزندان عبدالمطلب هستند از زن و مرد (نه دوستان و وابستگان با آنها) و هیچکس دیگر از خاندان قریش واحدی دیگر از عرب داخل آنها نیست و وابستگان به فرزندان عبدالمطلب (چه آزاد شده آنها باشند و چه هم سوگند با ایشان) در گرفتن خمس داخل در آنها و یا در حکم آنها نیستند و صدقات مردم برای آنها حلال است و آنها با مردم دیگر برابرند. و کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سائر قریشی (یا سایر مسلمین) باشد، صدقات برای او حلال است و از خمس بهره ئی ندارد، زیرا خدای تعالی می فرماید: ((آنها را به پدرانشان نسبت دهید 6 سوره 33)).

و برگزیده اموال غنیمت از امامست و حق دارد برگزیده این اموال را برای خود بردارد: مانند کنیز زیبا، مرکوب زیبا، لباس و کالائی که دوست دارد و می خواهد. این اموال پیش از تقسیم و پیش از اخراج خمس از آن او است، و او می تواند این اموال را به مصرف مخارجی که برای او پیش می آید مانند بخشیدن به مؤلفه قلوبهم و پیش آمدهای دیگر برساند، اگر پس از آن چیزی باقی ماند، خمسش را خارج کرده میان اهل خمس تقسیم شود و بقیه (چهار پنجم دیگر) میان مباشرین جنگ تقسیم شود. و اگر پس از تاءمین مخارج چیزی نماند، ایشان حقی ندارند. و جنگجویان از زمین و آنچه بر آن غلبه کرده اند حقی ندارند، مگر مقداری را که به تصرف لشگر در آمده (و در میدان جنگ بر آن دست یافته اند) و بادیه نشینان عرب هم سهمی ندارند

و برای امام غیر از خمس، حق در انفال است. و انفال هر زمین خراجی است که اهلیش نابود شده باشند و هر زمینی که اسب و شتر بر آن رانده نشده باشد (با جنگ و غلبه گرفته نشده باشد) بلکه بنوعی با مسلمین سازش کرده و بدون جنگ و با دست خود تسلیم نموده اند و نیز سر کوهها و ته رودخانه ها و نیزارها (جنگل ها) و هر زمین بائر و بی صاحب از آن امامست. و زبده اموالی که در دست پادشاهان است (و در جنگ با اسلام مغلوب شده اند) اگر از کسی غصب نکرده باشند به امام تعلق دارد، و هر مال غصبی به صاحبش باید برگردد، و نیز امام وارث کسی است که وارث ندارد و مخارج هر کس را که چاره ندارد باید بدهد (یعنی امام باید این درآمدها را در راه در ماندگان و هر گونه خرجی که برای اسلام و مسلمین پیش می آید و محل ندارد مصرف کند).

و باز فرمود: همانا خدا هر نوع از اموال را تقسیم کرده و حق هر مستحق را از خاصه و عامه (امام و سایر مردم) و فقراء و مساکین و اصناف دیگر مردم به آنها داده است، سپس فرمود: اگر در میان مردم عدالت حکمفرا باشد، همه بی نیاز شوند عدالت از غسل شیرین تر است. و عدالت نکند جز کسی که عدالت را خوب بداند (پس برای نظام زندگی مردم، امامی عادل لازم است).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله زکاه بادیه نشینان را به بادیه می داد و زکاه شهر نشینان را به شهر نشینان، ولی زکاه را میان هشت صنف آنها برابر تقسیم نمی کرد بطوری که بهر دسته 18 برسد، بلکه بمقداری که از آن 8 طایفه حاضر بودند، باندازه مخارج یکسال هر دسته آنها تقسیم می کرد، در این باره وقت و اندازه معینی یا نامبرده و نوشته ئی نیست، بلکه هر گونه خود پیشوا صلاح بداند و بهر کس دسترسی داشته باشد، پرداخت می کند تا احتیاج هر دسته از آنها را بر آورد، و اگر چیزی زیاد آمد بدیگران عرضه می کند.

و اما امر انفال با والی (پیغمبر یا امام) است و همچنین هر زمینی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله فتح شده است برای همیشه، و نیز هر زمینی که برای دعوت باسلام از جانب پیشوایان ظالم یا عادل فتح شده است امرش با والی است، زیرا تعهد و پیمان پیغمبر نسبت به پیشینیان و پسینیان یکسان است، زیرا خود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است: مسلمانها برادر یکدیگرند، خونشان با هم برابرست، پست ترین آنها باید به پیمانشان کوشش کند (بحدیث 1049 رجوع شود).

و در مال خمس، زکاتی نیست، زیرا ارزاق و مخارج فقراء مردم (غیر سادات) بر 8 سهم در اموال مردم مقرر گردیده و کسی از آنها بی خرجی گذاشته نشده (پس از خمس حقی ندارند) و خدا برای فقراء خویشان پیغمبر صلی الله علیه و آله نصف خمس را مقرر کرد و ایشان را از صدقات مردم و صدقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و والی امر (امام) بی نیاز کرد، پس هیچ فقیری از فقراء مردم (سادات) و هیچ فقیری از فقراء خویشان

پیغمبر صلی الله علیه وآله نباشد، جز اینکه بی نیاز گردید، بنابراین (در میان مسلمین) فقیری وجود ندارد، و از این جهت است که بر مال پیغمبر صلی الله علیه وآله و امام زکاه نیست، زیرا فقیری محتاج باقی نمانده، بلکه بر عهده آنها تنها همان مخارجی است که پیش می آید (و در اول این روایت ذکر شد) و در آمد ایشان هم از آن راههاست (که ذکر شد) در برابر مخارجی که به عهده دارند.

5- علی بن اسباط گوید: چون موسی بن جعفر علیه السلام بر مهدی عباسی وارد شد، دید (مشغول دادخواهی است) و آنچه از مردم به ظلم گرفته اند بر می گرداند، فرمود: ای امیرالمؤمنین چرا آنچه از ما به ظلم گرفته شده بما بر نمی گرداند؟ مهدی گفت: ای ابا الحسن! موضوع چیست؟ فرمود: همانا خدای تبارک و تعالی چون فدک و حومه آن را برای پیغمبرش فتح نمود، و بر آن اسب و شتر رانده نشد (با جنگ گرفته نشد) خدا بر پیغمبرش صلی الله علیه وآله این آیه نازل فرمود: ((حق خویشاوندان را بده 28 سوره 17)) پیغمبر صلی الله علیه وآله ندانست آنها کیانند، بجبرئیل مراجعه کرد، جبرئیل هم به پروردگارش مراجعه نمود، خدا به او وحی فرمود: فدک را به فاطمه بده، پیغمبر صلی الله علیه وآله فاطمه را خواست و به او فرمود:

فاطمه! خدا به من امر فرموده که فدک را به تو دهم، فاطمه گفت: یا رسول الله من هم از شما و از خدا پذیرفتم و تا زمانی که پیغمبر صلی الله علیه وآله زنده بود، و کلاء فاطمه آنجا بودند، و چون ابوبکر به حکومت رسید، و کلاء او را از آنجا بیرون کرد، فاطمه نزد ابوبکر آمد و از او خواست فدک را به وی برگرداند، ابوبکر گفت: شخص سیاه پوست یا سرخ پوستی (هر کس باشد) بیاور تا به نفع تو در این باره گواهی دهد فاطمه امیرالمؤمنین علیه السلام وام ایمن را آورد تا به نفع او گواهی دادند، ابوبکر برایش نوشت که متعرضش نشوند.

فاطمه بیرون آمد و نامه را همراه داشت که به عمر برخورد. عمر گفت: دختر محمد! چه همراه داری؟ فرمود: نامه ایست که پسر ابی قحانه برایم نوشته است، گفت: آن را به من نشان ده، فاطمه نداد، عمر آن را از دستش چنگ زد و مطالعه کرد سپس روز آن آب دهن انداخت و پاک کرد و پاره نمود و به فاطمه گفت: این فدک را پدرت با راندن اسب و شتر نگرفته است که تو بخواهی ریسمان بگردن ما گذاری (و ما را محکوم کنی یا برده خود سازی). (پس توجه نما که چگونه آن ملعون از احکام تعبیر به خلاف در راستای پیروی خود از هوی و هوس نفس خود می نماید)

مهدی عباسی به حضرت گفت: ای اباالحسن! حدود فدک را به من بگو، فرمود: یک حدش کوه احد و حد دیگرش عریش مصر و حد دیگرش سیف البحر و حد دیگرش دومه الجندل است، مهدی گفت همه اینها؟ فرمود: یا امیرالمؤمنین همه اینها؛ زیرا همه اینها از زمینهای است که رسول خدا

صلی الله علیه وآله اسب و شتر بر اهل آن نرانده است ، مهدی گفت : مقدار زیاد است و در آن تاء مل کرد.

6- محمد بن مسلم گوید شنیدم : اما باقر علیه السلام می فرمود، انفال همان نفل است و در سوره انفال بریدن بینی است

توضیح_نفل (بر وزن قمر) به معنی زیاده و بخشش است و سوره انفال که این حق را به پیغمبر صلی الله علیه وآله می دهد، بینی دشمنان او و دشمنان خاندانش را می برد یعنی خوار و زبون می گردند، زیرا پیداست که انفال بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله به خانواده او می رسد.

7- شخصی از حضرت رضا علیه السلام درباره قول خدای عزوجل : ((بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از آن خدا و پیغمبرش و خویشاوندان است 43 سوره 8)) پرسید و گفت : سهم خدا از آن کیست ؟ فرمود: از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله و سهم رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن امام است ، به حضرت عرض شد: بفرمائید اگر دسته ای زیاد بودند و دسته ئی کم ، چه باید کرد؟ (یعنی چون نصف خمس باید میان سه دسته فقرا و مسکینان و در راه ماندگان سادات تقسیم شود، اگر یک دسته از آنها زیادتر بودند، می شود به آنها زیادتر داد یا نه؟) فرمود: اختیارش با امام است ، به من بگو پیغمبر صلی الله علیه وآله در این باره چگونه رفتار می کرد؟ مگر نه این بود که هر طور صلاح می دید رفتار می کرد؟ همچنین است امام .

8- از امام باقر علیه السلام درباره معادن طلا و نقره و آهن و قلعی (سرب) و مس سوال شد. فرمود: اینها خمس دارد.

9- زراره گوید: امام حق دارد پیش از تقسیم سهام غنیمت ، هر اندازه بخواهد انفاق کند و برای خود بر دارد و به دیگری ببخشد همانا پیغمبر صلی الله علیه وآله به همراه مردمی جنگ کرد و از فیء چیزی به آنها ندارد و اگر بخواهد همه را میان آنها تقسیم می کند (و خلاصه اختیار تام تقسیم غنائم جنگی بدست امامست چنانکه در هر جنگی این اختیار با زمامدار و پیشوای آنست .)

10- ابن عیسی گوید: از امام صادق علیه السلام درباره قول خدای تعالی ؛ ((بدانید هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشاوندان است)) پرسیدم ، حضرت دو آرنج را بر زانو گذاشت و با دست اشاره کرد و فرمود: به خدا که آن استفاده روز به روز است (که باید خمس آنرا داد) جز آنکه پدرم شیعیان خود را حلال کرد تا آلوده نباشند.

شرح توضیح مدلول و سند این روایت با بیان روایات موافق و مخالف آن ، بعهدہ مقام اجتهاد و استنباط است کہ بحمدلله و المنہ فقہای شیعه رضوان الله تعالی علیہم اجمعین مشروحا و مبسوطا این موضوع را در کتب استدلالی خود بیان فرموده اند.

11- سماعه گوید: از حضرت ابوالحسن علیہ السلام راجع بہ خمس پرسیدم ، فرمود: در هر چیزی کہ مردم بہ دست آوردند، کم باشد یا زیاد خمس هست .

12- احمد بن محمد بن عیسی بن یزید گوید: بہ حضرت (امام هشتم یا نهم و یا دهم) نوشتیم: قربانت کردم ، بہ من بیاموز فایده چیست ؟ و اندازہ آن کدامست ؟ و راءى شما چیست ؟ خدای تعالی شما را باقی دارد تقاضا دارم با پاسخ این سوال بر من منت گذاری تا در حرام زندگی نکنم کہ نماز و روزه ام درست نباشد. حضرت نوشت: فایده چیزی است کہ از سود تجارت بتو رسد و از زراعت بعد از وضع مخارج یا جائزه ای کہ بدیگری بدهی (یا جائزی کہ بتو رسد) (پس بنابر معنی اول جایزه خمس ندارد و جزو مخارج است و بنابر معنی دوم خمس دادن آن واجبست و در این صورت بہ معنی گرفتن جایزه است ولی در صورت اول بہ معنی دادن آن).

13- ابن ابی نصر گوید: بامام باقر علیہ السلام نوشتیم: خمس را پیش از مخارج بدهم یا بعد از مخارج ؟ نوشت: بعد از مخارج .

14- امام باقر علیہ السلام فرمود: هر چیزی کہ برای شہادت لاله الاالله و محمد رسول الله بر آن واقع شود (یعنی غنیمتی کہ مسلمین در جنگ با کفار برای مسلمان شدن آنها بدست می آوردند).

خمش از آن ماست و برای هیچکس روا نیست کہ از مال خمس چیزی بخرد، مگر آنکہ حق ما را بما برساند.

15- ابوالصباح گوید: امام صادق علیہ السلام بہ من فرمود: ما مردمی هستیم کہ خدا اطاعت ما را واجب کرده و انفال و برگزیده اموال از آن ماست .

16- امام صادق علیہ السلام درباره مردی کہ بمیرد و وارث و مولائی (آزاد کننده ئی) نداشته باشد، فرمود: او اهل این آیه است: (((از تو درباره انفال می پرسند اول سوره انفال))) (یعنی اموال و ما ترک او متعلق با ماست .)

17 حلبی از امام صادق علیہ السلام پرسید: در گنج چه حقی است ؟ فرمود: خمس . پرسید در معادن چه مقدار است ؟ فرمود: خمس و همچنین است قلعی و مس و آهن ، و هر چه معدنی باشد از آن همان گرفته می شود کہ از طلا و نقره گرفته می شود.

18- محمد بن علی گوید: از حضرت ابوالحسن علیه السلام درباره مروارید و یاقوت و زبرجدی که از دریا استخراج می شود و درباره معادن طلا و نقره پرسیدم، وجوه آن چقدر است؟ فرمود: هرگاه بهای آن یک دینار باشد خمس دارد.

19- علی بن مهزیار گوید: به حضرت نوشتم: آقای من! مردی است که به او پولی داده اند تا با آن حج گزارد؟ آیا از همه پول زمانی که بدست او آمد باید خمس بدهد یا از آنچه بعد از گزاردن حج زیاد می آید؟ حضرت نوشت: خمس بر او واجب نیست.

20- علی بن حسین عبدربه گوید: حضرت رضا علیه السلام صله و هدیه ئی برای پدرم فرستاد. پدرم به حضرت نوشت: آنچه برایم فرستاده ئی خمس دارد؟ حضرت به او نوشت: آنچه صاحب خمس برای تو می فرستد خمس ندارد.

21- ابراهیم بن محمد همدانی گوید: به حضرت ابوالحسن علیه السلام نوشتم: علی بن مهزیار نامه پدر شما را برای من خواند که، آنچه واجبست بر باغداران بعد از وضع مخارج، یک دوازدهم است و کسی که عایدی مزرعه و باغش مخارجش را کفاف ندهد، نه یک دوازدهم بر او واجبست و نه چیز دیگر، و مردمی که نزد ما هستند، در این باره اختلاف دارند و می گویند: بر مزارع خمس واجبست بعد از وضع مخارج، یعنی مخارج زراعت و خراج نه آنکه مخارج خود زارع و خانواده اش، حضرت در جواب نوشت: مقصود بعد از مخارج خانواده و خراج سلطان است.

22- یکی از تجار فارس که از پیروان امام رضا علیه السلام بود، بآن حضرت نامه نوشت و درباره خمس اجازه خواست. حضرت به او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم همانا خدا وسعت دهنده و کریم است، در مورد عمل و کار ضامن ثوابست و در تنگی ضامن غم و اندوه (در مورد مخالفت ضامن کیفر و مجازات) هیچ مالی حلال نیست و جز از راهی که خدا آن را حلال کرده و خمس موجب کمک ماست بر دین ما و عیالات ما و پیروان ما و آنچه می بخشیم و آبرویی که می خریم از کسانی که از قهر و زورش می ترسیم، (مانند پولهایی که برای حفظ آبروی خود بغیر مستحقین می دهیم) پس آن را از ما دریغ ندارید و تا می توانید خود را از دعای ما محروم نکنید. زیرا دادن خمس کلید روزی شما و مایه پاک شدن گناهان شماست و چیزیست که برای روز بیچارگی خود آماده می کنید. و مسلمان کسی است که به عهدی که خدا با او کرده وفا کند، مسلمان آن نیست که با زبان بپذیرد و با دل مخالفت کند والسلام.

23- جماعتی از خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام رسیدند و در خواست کردند که ایشان را از پرداخت خمس معاف دارد، فرمود: این چه نیرنگی است؟! بزبان خود با ما اظهار دوستی

اخلاص می کنید و حقی را که خدا برای ما قرار داده و ما را برای آن و آن خمس است، از ما دریغ می دارید!! نمی کنیم، نمی کنیم، نمی کنیم، هیچیک از شما را معاف نمی داریم.

24- علی بن ابراهیم گوید: پدرم گفت: من خدمت امام محمد تقی علیه السلام بودم که صالح بن محمد بن سهل که متولی اوقاف هم بود، وارد شد و به حضرت عرض کرد: آقای من! آن ده هزار را به من حلال کن، زیرا آنها را خرج کرده ام، به او فرمود: حلالیت باد. چون صالح بیرون رفت، امام جواد علیه السلام فرمود: شخصی باموال آل محمد و یتیمان و مساکین و فقراء و در راه ماندگانشان می تازد و می خورد سپس می آید و می گوید: مرا حلال کن، گمان می کند من می گویم: نمی کنم؟! (من می گویم حلالیت باد) ولی به خدا که در روز قیامت خدا از آنها بدون مسامحه سؤال خواهد کرد. (ظاهراً صالح بن محمد از عمال و جاسوسان دستگاه فساد بنی عباس و به دنبال توطئه بر علیه امام بوده و ادعای اتفاق او یعنی وفق اراده خلیفه ملعون و...، تا زمینه درگیری و کینه توزی را بر علیه امام معصوم فراهم نماید پس امام علیه السلام آن گونه پاسخ داد و چون بیرون رفت به بازخواست قیامت او اربابان فاسق و غاصب او تأکید فرمود الا لعنت الله علی الظالمین و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون)

25- حلبی گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به عنبر و مرواریدی که از دریا استخراج می شود پرسیدم، فرمود: خمس دارد.

پایان خلاصه جلد دوم فارسی کتاب شریف اصول کافی حضرت علامه کلینی به قلم مرحوم سید جواد مصطفوی خراسانی والحمد لله رب العالمین و السلام علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

کلب آستان حضرت علامه امینی

عبدالله عصام رودسری

ص: 264

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

